

تصویر ابو عبد الرحمن الکوردی



منتدی اقرأ الثقافی

[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)

تالیف: ابو الاعلی مودودی  
ترجمه: نعمت الله شہرانی

لتحميل انواع الكتب راجع: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

براي دانلود كتابهاي مختلف مراجعه: (مُنْتَدَى اقرا النُقَافِي)

بۆدابهزاندنی چۆرهها کتیب:سەردانی: (مُنْتَدَى إِقْرَأِ النُّقَافِي)

[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)



[www.lqra.ahlamontada.com](http://www.lqra.ahlamontada.com)

للکتاب ( کوردی , عربي , فارسي )

# حجاب

تأليف:

امام ابوالأعلى مودودي

ترجمه:

نعمت الله شيراني



سرشناسه: مودودی، ابوالاعلیٰ، ۱۹۷۹-۱۹۰۳

Maudoodi, Syed AbulAla

عنوان و نام پدیدآور: حجاب / تألیف ابوالاعلیٰ مودودی / ترجمه

نعمت‌الله شهرانی

وضعیت ویراست: [ویرایش ۹۲]

مشخصات نشر: تهران، نشر احسان، ۸۹

مشخصات ظاهری: چاپ سوم ص ۲۸۳

شابک: ۶۳-۷-۹۷۸-۹۶۴-۵۹۵۶

وضعیت فهرست‌نویسی: فهرست‌نویسی قبلی

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع: حجاب

شناسه افزوده: شهرانی، نعمت‌الله، مترجم

رده بندی کنکره: ۱۳۸۸ ح ۳/م ۸۳/۱۷/ BP۲۳۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۶۳۶ شماره کتابشناسی ملی: ۶۷۷-۶۲۳۲ م

### حجاب

❖ مؤلف:	ابوالاعلیٰ مودودی
❖ مترجم:	نعمت‌الله شهرانی
❖ ناشر:	نشر احسان
❖ تیراز:	۵۰۰۰ جلد
❖ نوبت چاپ:	سوم - ۱۳۸۹
❖ چاپ:	چاپخانه مهارت
❖ قیمت:	۲۵۰۰ تومان

ISBN: 978-964-5956-63-7

شابک: ۶۳-۷-۹۷۸-۹۶۴-۵۹۵۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



## فهرست مطالب

۹	
۱۱	مقدمه مؤلف
۱۵	ریشه یابی مسئله
۱۸	یونان
۲۲	روم
۲۴	اروپای مسیحی
۲۷	اروپای نوین
۳۳	کوتاهی فکر بشری
۳۶	موقعیت مسلمانان در عصر حاضر
۳۷	سوابق تاریخی
۳۸	بردگی فکری
۳۹	پیدایش مسئله حجاب
۴۰	انگیزه های حقیقی
۴۲	بزرگترین فریب
۴۴	هدف ما در این کتاب
۴۵	نظریات و آرا
۴۶	تصور آزادی در قرن هیجدهم

۴۷	تغییرات در قرن نوزدهم
۵۲	مظاهر ترقی در قرن بیستم
۵۴	حرکت جدید مالتوزیسم
۵۸	نتایج
۵۸	انقلاب صنعتی و آثار آن
۶۰	امتیازطلبی سرمایه داران
۶۲	نظام سیاسی دموکراسی
۶۴	حقایق و شواهد
۶۴	تخذیر احساس اخلاقی
۶۹	افزایش زنان فاحشه
۷۰	طغیان شهوت
۷۵	علائم هلاکت ملی
۷۷	انحلال قوای جسمانی
۷۸	فساد نظام خانوادگی
۸۱	زنده به گور کردن نسل
۸۵	نمونه هایی از ممالک دیگر
۸۵	آمریکا
۸۵	تاثیر محیط هیجان انگیز در اطفال—
۸۷	مرحله تعلیم
۸۹	لاسه عامل بسیار مهم تحریک کننده
۹۰	کثرت فحشا
۹۲	امراض وخیم مسری
۹۲	طلاق و جدایی
۹۴	نابودی ملی
۹۶	وضع انگلستان
۹۹	سؤال پایانی
۱۰۰	غرب زده های شرقی
۱۰۱	ادب نو
۱۰۶	تمدن نوین



۱۰۸	اتمام حجت با غرب زدگان
۱۰۹	گروه دوم
۱۱۱	سئوال پایانی
۱۱۴	قوانین فطرت
۱۱۵	تأثیر جاذبه جنسی در ایجاد تمدن
۱۱۸	مسئله اساسی تمدن
۱۱۹	ابزار تمدن سالم
۱۱۹	اعتدال در تمایل زندگی
۱۲۲	تشکیل خانواده
۱۲۹	بستن راه بی بند و باری
۱۳۳	زنا و فساد اجتماعی
۱۴۲	تدابیر لازم برای جلوگیری از فحشا
۱۴۷	رابطه سالم بین زن و شوهر
۱۴۹	شهادت علم بیولوژی
۱۶۱	علل کوتاهی و غفلت انسان
۱۶۲	سبب حقیقی این غفلت
۱۶۲	تعدادی از مثالهای آشکار و بارز
۱۷۰	توازن و تعادل در قانون اسلام
۱۷۲	نظریات جامعه اسلامی
۱۷۲	نظریات اساسی
۱۷۲	مفهوم اساس زوجیت
۱۷۶	تقاضای فطرت حیوانی در انسان
۱۷۸	تقاضای فطرت انسانی
۱۸۴	اصول و ارکان
۱۸۴	محارم
۱۸۵	حرام بودن زنا
۱۸۵	نکاح یا ازدواج رسمی
۱۸۷	نظام خانواده
۱۸۸	ریاست و سرپرستی مرد

۱۹۰	محدودهٔ عمل زن
۱۹۳	قید و بندهای الزامی
۱۹۵	حقوق زن
۱۹۶	حقوق اقتصادی
۱۹۶	حقوق اجتماعی
۱۹۸	تعلیم و تربیت زن
۱۹۹	معنای صحیح آزادی زن
۲۰۶	عوامل بازدارنده
۲۰۸	اصلاح درونی
۲۰۸	حیا
۲۱۰	وسوسهٔ قلبی
۲۱۱	عاقبت بدنظر
۲۱۲	غریزه خودآرایی و نمایش زینت
۲۱۳	فتنهٔ زبان
۲۱۴	فتنهٔ آواز
۲۱۴	فتنهٔ استفاده از بوی خوش
۲۱۵	فتنهٔ برهنگی
۲۱۷	قوانین جزایی
۲۱۸	حد زنا
۲۲۱	حد قذف
۲۲۲	تدابیر حراستی
۲۲۳	احکام لباس و ستر عورت
۲۲۵	حدود عورت مردان
۲۲۵	حدود عورت زنان
۲۲۸	اجازه گرفتن
۲۳۰	منع از خلوت و لمس کردن
۲۳۲	فرق بین محرم و نامحرم
۲۳۳	احکام حجاب
۲۳۵	پوشیدن چشم

۲۴۱	ممنوعیت اظهار زینت
۲۴۸	حکم چهره
۲۵۹	حکم بیرون آمدن زن از منزل
۲۶۱	بیرون رفتن زنان برای رفع احتیاجاتشان
۲۶۲	اجازه رفتن به مسجد و حدود آن
۲۶۵	شروط حاضر شدن در مسجد
۲۶۷	زنان در اثنای حج
۲۶۸	بیرون آمدن زنان به نماز جمعه و عید
۲۶۹	زیارت قبور و مشایعت جنازه
۲۷۰	حاضر شدن زنان در جنگ
۲۷۴	پایان بحث



## بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله ولله والصلاة على نبيه و السلام على كل هاد الى سويه .

این کتاب را تقریباً بیست سال پیش تألیف کرده بودم، تا قوانین و اصول اسلام را درباره روابط میان زن و مرد در زندگی اجتماعی شرح دهم، و افکار باطل و عادات بد و ناشایستی را که در این زمینه به تقلید از تمدن ظاهر فریب و توخالی غرب در بین مسلمانان رواج یافته رد نمایم.

بطوریکه بیان کردم، از تألیف این کتاب مدت بیست سال می گذرد، و به علت گرفتاریهای زیاد و گوناگون فرصتی پیش نمی آمد تا مجدداً آن را بررسی نموده و تکمیل کنم. توضیح اینکه تصمیم داشتم اطلاعات و اخبار جدیدی را که در طی این مدت در رابطه با دیدگاه تمدن غرب راجع به موضوع زن به دست آورده بودم، به کتاب اضافه نمایم، تا اینکه سرانجام در چاپ عربی کتاب موفق شدم این مقصود را برآورده سازم، و با ذکر مثالها و نمونه های مختلف سیر مسائل مربوط به این موضوع را از ابتدا تا به امروز روشن نمایم. جالب توجه است که بین اصول و برنامه های غربی که در این کتاب بیان شده است و برنامه هایی که امروز در شرق جریان دارد هیچ فرقی وجود ندارد. این دو حرکت هردو دارای يك منشأ می باشند، با این تفاوت که بعضی از نتایج وخیم و آثار بد آن که برای بعضی از مردم پوشیده و مخفی

بود، امروز آشکار گردیده است. در اینجا خواهش من از کسانی که راجع به مسائل مربوط به زن در غرب شناخت دارند این است که این کتاب را با معلومات جدیدشان تکمیل سازند و اطلاعات خود را به آن بیافزایند.

در تفسیر سوره نور نیز اینجانب موضوع زن را بطور کافی مورد بررسی و تحقیق قرار داده ام، و اگر کسی توضیح بیشتر احکام اسلامی را در این باب خواسته باشد می تواند به آن تفسیر مراجعه کند، زیرا ممکن است در آن کتاب مطلبی را بطور مشروح بیابد درحالی که در این کتاب کمتر از آن سخنی به میان آورده شده باشد. من یقین دارم کسانی که هردو کتاب فوق را بخوانند، در فهمیدن حکم دین در این مسئله کمتر ضرورت مراجعه به کتابهای دیگر را احساس خواهند کرد.



از مدتها قبل آرزو داشتم که این دو کتاب من، یعنی کتاب حجاب و تفسیر سوره نور به زبان عربی ترجمه گردد، تا بتوانم بوسیله آنها رسالت و وظیفه ام را در برابر برادران عرب زبانم انجام بدهم، زیرا از روزنامه ها و مجلاتی که بدست ما می رسید چنین احساس می کردم که زنان در مصر و دیگر کشورهای عربی به پیروی از تمدن غرب تا اندازه ای از حدود شریعت پا را فراتر گذاشته اند که حتی در کشور ما هم به آن حد نرسیده است، به همین علت آنقدر پریشانی و تشویش داشتم که خواب بر من حرام شده بود و چشمانم به ریختن اشک غم و اندوه مشغول بود. با توفیقات الهی سال قبل فرصتی پیش آمد تا بعضی از کشورهای عربی را ببینم، و در آنجا بود که برهنگی، آرایش و دیگر اوضاع و احوال زن مسلمان را به چشم سر دیدم و فهمیدم که به تقلید از زنان غربی تا چه اندازه دچار فتنه و فساد شده اند، در این وقت بود که پریشانی و تشویش من نسبت به سابق دو برابر شد.



ما مسلمانان هند و پاکستان مدت ۱۹۰ سال متوالی تحت استعمار بریتانیا قرار داشتیم. از يك طرف فشار و دوام استعمار بر ما تا این اندازه بود، و از طرف دیگر ۹۹٪ مردم ما - اگر زیادتر نگویم - به زبان قرآن و سنت (زبان عربی) آشنایی ندارند و وسیله ای در دست ندارند که از چشمه صاف و زلال آن مستقیماً خود را

سیراب سازند، حتی کسانی که از ایشان انتظار می رود که در قرآن و سنت صاحب نظر باشند، قدرت خواندن قرآن کریم و فهم احکام سنت را به زبان اصلی آنها ندارند، مگر اینکه اکثر عمرشان را در راه خواندن و یادگیری زبان عربی صرف کنند. ولی با وجود این دو مشکل، تمدن غرب در مملکت ما آنچنان تأثیر نگذاشت که کشورهای عربی را تحت تأثیر قرار داد، با توجه به اینکه، دوام سلطه استعمار بر آنان نسبت به کشور ما آنقدر کم بود که قابل ملاحظه نیست، مخصوصاً در بین زنان جامعه ما، با وجود آن همه بدیها و پلیدیها در اجتماع، زنانی که لباس غربی می پوشند کم و انگشت شمار می باشند، و شاید از بین هزار زن فقط يك زن دیده شود که با آرایش و لباس غربی در کوچه و بازار بیرون آید و در برابر مردان با دست و پای برهنه رفت و آمد کند. من بسیاری از اوقات از خود می پرسم که برادران عرب که خداوند از بین ایشان پیامبری را برگزیده است، و زبان ایشان هم زبان قرآن و سنت است و هیچ چیزی مانع نمی شود که ایشان احکام قرآن و سنت را در رابطه با تمامی مسائل زندگی بفهمند و به آن عمل کنند، چرا با وجود این امتیازات به زنانشان اجازه می دهند که لباس های غربی بپوشند و در بازار، مجالس، کنار دریا، رستورانها و مکانهای دیگر رفت و آمد نمایند، آنان گرچه چیزی به اسم لباس بر تن دارند ولی در حقیقت برهنه می باشند.

آری! من انکار نمی کنم که در رابطه با پوشش دست و روی بین علماء اختلاف وجود دارد، و من هیچ کس را مجبور نمی سازم که از نظریه من پیروی کند، ولی کدام عالم و کدام دلیل است که برهنه بودن ساق تا زانو، دست تا شانه، قسمت زیادی از سینه، کمر و حتی باسن را اجازه دهد؟ و باز کدام دلیل است که اجازه دهد زنان با این شکل و طرز لباس در بازارها، رستورانها و مجالس، با مردان یکجا و بصورت مختلط بگردند و مظاهر فتنه و زینت و آرایش خود را به دیگران نشان دهند؟ اگر حقیقت این باشد که هیچ دلیلی بر جواز بودن این اعمال وجود ندارد، پس شما محض رضای خدا بگوئید که آیا وضع مذکور بطور آشکار، سرکشی و طغیان برضد احکام شریعت نیست؟ و آیا وضع ناشایستی که زنان در کشورهای عربی دارند، و علماء و رهبران فکری و دینی شان آن را می بینند، درحالی که آنان از جمله اقوام و

قبیله پیامبر محسوب می شوند، استهزاء و تمسخر به اسلام و احکام اسلامی نیست؟ شما را به خدا بگویند که این مردم در روز قیامت در محکمه خداوند علیم و خبیر چطور می توانند بی گناهی خود را ثابت کنند؟

از خداوند استدعا دارم که این تلاشهای ناچیز و متواضعانه مرا به درگاه خود بپذیرد و نیت و اعمال ما را خالص برای خود بگرداند. و آخرین دعای ما این است که حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است.

ابوالاعلیٰ مودودی

۲۲ محرم الحرام ۱۳۵۹ هـ



## ریشه‌یابی مسأله

از جمله مسائل پیچیده و مشکل تمدن بشری دو مسأله است که سعادت و ترقی بشریت با حل آنها رابطه مستقیم دارد و علماء و دانشمندان از زمانهای قدیم تا امروز در حل آنها فرو مانده اند. یکی از آن دو مسأله رابطه بین زن و مرد در زندگی اجتماعی و کیفیت این رابطه است. این رابطه اساس و پایه تمدن شمرده می شود و اگر اندکی کج باشد و از راه راست منحرف شود، تمدنی که بر پایه آن استوار می گردد روی خیر و سعادت را نخواهد دید.

مسأله دوم مربوط به رابطه فرد و جامعه می باشد. اگر خللی در این رابطه پیدا شود و توازن و انجام آن را مختل سازد و مسؤولیتها و روابط متقابل آنها را برهم زند، جهان بشریت تلخی و مرارت آن را قرن های متمادی خواهد چشید. از يك طرف به علت اهمیت و ارزش این دو مسأله، و از طرف دیگر پیچیدگی و سنگینی آنها، هیچ کسی قادر به حل این دو معضل اجتماعی نخواهد بود مگر کسانی که به حقیقت فطرت و خمیرمایه بشری آگاهی و علم یافته باشند. چه زیبا گفته اند که انسان خود جهانی کوچک است زیرا ترکیب، شکل، نیروها، مواهب، امیال، احتیاجات، عواطف، احساسات، ادراکات، اثرگذاری و اثرپذیری انسان و مسائل و روابط بین این خصوصیات، خود جهانی بس عظیم است که عجایب آن بی انتها

می باشد و درك حقیقت آن به سادگی میسر نخواهد شد. بنابراین امکان ندارد که شخصی بدون آگاهی و شناخت به زیر و بم این جهان كوچك، حقیقت انسان را درك کند، و بدون درك و شناخت انسان، ممكن نیست کسی بتواند مسائل اساسی حیات بشری را حل کند.

این است مشکلی که عقل و حکمت با همه سعی و تلاش تا به حال از درك حقیقت آن عاجز و ناتوان مانده است، زیرا انسان تا این دم نتوانسته است همه حقایق را درك نماید و هیچ علمی از علوم بشری به نهایت کمال و پیشرفت خود نرسیده تا گفته شود که این علم به تمام حقایق مربوط به موضوع خودش پی برده است، به علاوه حقایقی که تا به حال مشخص شده اند به اندازه ای دارای دقت، وسعت و عمق است که امکان ندارد هیچ فردی یا حتی گروهی در آن واحد به تمام جوانب و زوایای آن احاطه داشته باشند. اگر قسمتی از مطلب شناخته شود، پاره ای دیگر از آن مخفی و ناشناخته باقی خواهد ماند، زمانی چشم بینا نیز از ادراك آن باز خواهد ماند و زمانی امیال و هواهای نفسانی مانع ادراك و شناخت آن خواهند شد. با توجه به این ناتوانی و عجز بزرگ انسان، همه تدابیری که او به منظور حل دو مسأله مذکور در زندگی، برای خود اتخاذ می کند، بدون نتیجه می ماند و سرانجام اشکالات و معایب این برخوردها و تجارب آشکار می گردد. راه حل صحیح آن است که انسان راه وسط و مسیر اعتدال را بیابد، که راه وسط است که انسان را به مقصد می رساند، و یافتن راه وسط و مسیر اعتدال وقتی میسر می شود که اندك اندك تمام جوانب حقایق معلوم و درك شده، بطور کامل و واضح به حضور مردم عرضه گردد و عرضه آنها هم با ترتیب و نظم خاص باشد. شما را به خداوند سوگند، بگویند چگونه بشری که قدرت احاطه و رسیدن به این افقهای دور دست و پهناور را ندارد و امیال و هواهای نفسانی، طرز تفکر او را تحت تأثیر قرار می دهند و مانع درك حقایق واضح و آشکار می شوند می تواند راه وسط و مسیر اعتدال را پیدا کند؟ تازه اگر تمامی حقایق برای او آشکار شود با این امیال و هواها حتماً راه افراط و تفریط را خواهد پیمود.

از بین دو مسأله مذکور، مسأله اول مورد بحث ما می باشد و موضوع اصلی

این کتاب را تشکیل می‌دهد. اگر ما تمام صفحات تاریخ گذشته را مطالعه کنیم، با نهایت شگفتی و تعجب می‌بینیم که در تمام ادوار تاریخ و بین همه ملل در رابطه با این موضوع راه افراط و تفریط طی شده است مثلاً از يك طرف می‌بینیم که زن به عنوان مادر، فرزندش را بدنیا می‌آورد، او را شیر می‌دهد و تربیت می‌کند و به عنوان همسر در زندگی، شريك شوهرش می‌باشد و در کارهای سخت و مشکلات زندگی او را یاری می‌کند، ولی سرانجام با این زن فداکار مانند يك خدمتکار و کنیز رفتار می‌شود، در بازار مانند کالا خرید و فروش می‌شود، از تمام حقوق انسانی مانند مالکیت و ارث محروم می‌گردد و با او چنان رفتار می‌شود که گویا او مجسمه‌ای از ذلت، گناه و خواری می‌باشد، و به این ترتیب برای شکوفایی و پرورش شخصیت و استعداد او هیچ زمینه و موقعیتی وجود ندارد. از طرف دیگر دیده می‌شود که همین زن آنقدر مورد احترام و اکرام قرار می‌گیرد که بواسطه آن يك سلسله بی‌بند و باری، انحطاط اخلاقی و انحراف روابط اجتماعی پیدا می‌شود که مردان از آنها به عنوان وسائل ارضای امیال و هواهای خود استفاده می‌کنند و درواقع از آنها دام نیرنگ و فتنه می‌سازند. بنابراین هر چند زن از این جهت ترقی و پیشرفت کند، در مقابل بشریت به سقوط در گودال بدبختی و انحراف نزدیکتر می‌شود. این دو روش متناقض را نه تنها از نظر تئوری، افراط و تفریط می‌نامیم، بلکه اگر تجارب وخیم آن را بطور یکجا به ما عرضه کنند از جهت اخلاق نیز يك طرف آن را افراط و طرف دیگرش را تفریط می‌نامیم. جریان تاریخ نیز نشان می‌دهد که هرگاه ملتی از تاریکی‌های جهل و بربریت نجات یافته و به صحنه تمدن پای گذاشته است، زنان این ملت به عنوان خدمتکار و زیردست با مردان همراهی و همکاری می‌کنند. در مرحله اول این اوضاع مانع پیشرفت و حرکت نمی‌گردد، زیرا در این مرحله قوای فطری اولیه در ایشان قوی و فعال است، ولی بعد از طی کردن این مرحله از ترقی و تمدن، ملت مذکور نمی‌تواند پیش برود و حالت سستی و جمود بر آنان چیره خواهد شد و مشکلاتی در پیش روی آنان پدیدار می‌گردد. این ملت برای اینکه با کاروان تمدن همراهی کند و مراحل بعدی تمدن را طی نماید، ضرورت شدیدی احساس می‌کند و به علت اختلاط زن و مرد، فحشا و زشتیها جامعه را

فرامی گیرد و به جایی می رسد که این بی بند و باری و انحطاط اخلاقی، بنای اخلاقی این ملت را از اساس خراب و نابود می سازد و قطعی است که این انحطاط اخلاقی منجر به ضعف قوای جسمی، فکری و مادی می گردد و سرنوشت ملتی که به این مرتبه از پستی و انحطاط برسد هلاکت و نابودی است.

با نهایت تأسف در این مقال فرصت کافی برای مثالها و نمونه های گوناگون تاریخی وجود ندارد، به این علت به ذکر چند مثال برای توضیح مطلب بسنده می کنم.

## یونان:

متمدن ترین مردم جهان در طول تاریخ ملت یونان است، زنان این قوم در مراحل اولیه تمدن خود در نهایت ذلت و بدبختی زندگی می کردند و این ذلت و بدبختی آنها تمام جوانب اخلاق، قانون، حقوق و روابط اجتماعی آنان را دربرگرفته بود. به عبارت دیگر از حیث اخلاق، حقوق، قانون و سلوك اجتماعی زنان در بدترین حالت زندگی می کردند و در جامعه از هیچ مقام و منزلتی برخوردار نبودند و در افسانه ها و اساطیر (Mythology) یونانی از زن به عنوان پاندورا (Pyndora) یاد می کردند که مصدر و منبع تمام مصائب و آلام و دردهای انسانی بود، همان طوری که افسانه های یهودی حواء همسر آدم (ع) را سرچشمه تمام آلام و شداید و مشکلات بشری می داند و کسی توجه نداشت که افسانه های ناپسند و جعلی یهودی درباره حضرت حوا چه تأثیر بد و ناگواری در برخورد یهودیان و مسیحیان با زنان بوجود آورد و موجب شد آنان برای زن هیچ ارزش اخلاقی، قانونی و اجتماعی قائل نباشند. تأثیر اساطیر یونانی و زن خیالی آن (پاندورا) کمتر از تأثیر افسانه های یهودی در عقل و ذهن یونانیان نبود. زن نزد آنان موجودی دوزخی و پست و حقیر بود و این اوصاف تمام ابعاد زندگی او را فرا می گرفت و همه مقامات عالی، عزت، کرامت و شخصیت اجتماعی به مردان اختصاص داشت.

در مراحل اولیه تمدن و نهضت یونان این وضع و حال زنان جامعه بود و اگر بعضی تغییرات جزئی در آن نمایان می گردید به دلیل اشاعه علم و انتشار انوار تمدن

بود که موجب می‌گردید مقام زن نسبت به سابق بهتر و والاتر شود، ولی به هرحال ارزش قانونی و حقوقی او به همان طریق باقی مانده و تغییری نکرده بود. زن به عنوان مربی خانه محسوب می‌شد و وظیفه اش نیز در چهارچوب خانه محدود می‌گردید. او در داخل خانه قدرت و تسلط کامل داشت و عفت و پاکی وی پرارزشت‌ترین مایملک او محسوب می‌شد و این طهارت و عفت به چشم احترام و اکرام دیده می‌شد. در خانواده‌های اشراف و ثروتمندان حجاب نیز رواج داشت و خانه‌هایشان را به دو قسمت می‌ساختند.

يك قسمت مخصوص زنان بود و قسمت دیگر به مردان اختصاص داشت. زنان اشراف نه در مجالس و محافل شرکت می‌کردند و نه در محلات عمومی ظاهر می‌شدند. ازدواج و وفاداری زن به مرد علامت نجابت و شرف و اصالت شمرده می‌شد و این زنان در اجتماع دارای منزلت و مقامی والا بودند. درمقابل، فحشا، فسق و فجور با چشم نفرت و حقارت دیده می‌شد و این وضع در عصری بود که یونان در ابتدای مجد و عنفوان جوانی و قدرت خود قرار داشت و به سوی ترقی و کمال قدم برمی‌داشت. البته شکی نیست که در این عصر مفاسد اخلاقی نیز وجود داشت ولی دريك چهارچوب بسیار محدود و تنگ قرار داشت و آن قدر که عفت و پاکدامنی از زنان انتظار می‌رفت از مردان انتظار نمی‌رفت و به اندازه زنان مورد مواخذه و کیفر قرار نمی‌گرفتند. مردان از تخلق به این اخلاق حسنه مستثنی بودند و از آنان انتظار نمی‌رفت که با عفت و پاکدامنی و پاکی معنوی تمام و کمال زندگی کنند، از این رو داشتن کنیز و ازدواج با وی جزئی از عادات اصلی این جامعه بشمار می‌رفت و از آن جدا ناشدنی بود و هیچ کس این کار را بد و ناپسند نمی‌دانست.

پس از مدتی شهوات و امیال نفسانی بر یونان غالب شد و غرائز حیوانی و هوا و هوس آنان را تحت تأثیر قرار داد، تا آنجا که زنان زناکار و کنیزکان در آن اجتماع چنان منزلت بلندی بدست آوردند که مانند آن در تاریخ بشریت دیده نمی‌شود. فاحشه خانه‌ها مرکز رفت و آمد همه طبقات اجتماع قرار گرفت. حتی نویسندگان، شعرا و فلاسفه به این مکانها رفت و آمد داشتند و این خانه‌ها مانند خورشید در آسمان علم، ادب و فلسفه می‌درخشیدند و سیارات فلسفه، علم و ادب، شعر،

تاریخ و علوم دیگر بدور آن گردش می کردند. زنان محوری گشتند که ملت یونان در اطراف آن طواف می کرد. نه تنها مجالس علم و ادب تحت ریاست و نظر آنان برپا می گردید، بلکه مشکلات سیاسی نیز در حضور و تحت نظر آنان حل و فصل می گشت، و کار آنقدر بالا گرفت که در مسائل مهم و حیاتی که سرنوشت یونان را رقم می زد به زنانی مراجعه می کردند که حاضر نبودند با يك مرد بیش از يك یا دو شب معاشرت داشته باشند. مردم یونان به صفت زشت دیگری نیز آلوده شدند و آن اینکه به شدت فریفته و دلباخته زیبایی و جمال گردیدند و در گودال رذالت و گمراهی افتادند و در دلهایشان آنچنان آتش شهوت زبانه می کشید که هیچ خاموشی نداشت، به همین علت آنان مجسمه هایی عریان به عنوان هنر می تراشیدند و تمام تلاش و سلیقه خود را در ساختن این مجسمه ها به کار می بردند. این مجسمه های شهوت انگیز هر لحظه آنان را تحریک می کرد و آنان هیچ فکر نمی کردند که تسلیم شهوات شدن و پیروی از آن از دیدگاه اخلاق عملی زشت و ناپسند محسوب می گردد. بدین ترتیب معیارهای اخلاقی نزد آنان شروع به تغییرکرد، تا آنجا که علمای اخلاق و فیلسوفان بزرگ آنان، ارتکاب زنا و فحشا را عیب و گناه نمی دانستند و کسی را به علت ارتکاب آن مورد ملامت قرار نمی دادند، و به ازدواج و زناشویی به عنوان يك مسأله بی ارزش و غیر مهم می نگریستند و ضرورتی برای انجام آن احساس نمی کردند، و اگر مردی با زن بیگانه ای علناً معاشرت می کرد آن را نیز عیب و گناهی قابل توجه نمی دانستند. بنابراین سرنوشت آنها چنین شد که دینشان نیز تابع غرائز شهوانی و حیوانی شان گشت و در بین یونانیان عبادت افرودیت (Aphrodite) که از جمله زنان افسانه ای یونان است رواج یافت. در افسانه ها آمده است که افرودیت با آنکه همسر يك الهه بود با سه الهه دیگر بطور خصوصی و سری رفاقت و معاشرت داشت و علاوه بر آنان با مرد دیگری از عوام الناس نیز رفیق بود و از شکم زن مذکور است که کیوپید (Kupid) الهه حبّ و دوستی متولد شد و این تولد نتیجه رفاقت و معاشرت وی با فردی از افراد بشر بود.

ملتی که دارای چنان اخلاق و فقر معنوی و انحطاط روحی باشد که این صفات ناپسند و زشت را به عنوان رمز کمال و ترقی بداند، و حتی فراتر از آن، به

عنوان معبود قبول نماید و تمام آداب عبودیت و ذلت را در برابر آن انجام دهد، دربارهٔ اخلاق اجتماعی آن چه فکر می‌کنید؟ بدون شك این، درجه‌ای از پستی و انحطاط اخلاقی است که اگر ملتی يك بار در گرداب آن بیفتد، دوباره قدرت برخاستن پیدا نخواهد کرد. مقارن این عصر انحطاط اخلاقی در یونان، بام مارك در هند و مردك‌ها در ایران بوجود آمدند و در بابل نیز فحشا و زنا به چشم تقدیس و احترام دیده می‌شد. از این وضع دیری نگذشته بود که تمدن یونان رو به انقراض گذارد و کارش به جایی رسید که گویا هیچ وجود نداشت. وقتی که عبادت افروdit در یونان رواج یافت، فاحشه‌خانه‌ها و محلات فسق و فجور به عنوان مراکز عبادت تعیین شدند، کنیزکان زناکار خدمتکارِ معابد گردیدند و کار زنا به اندازه‌ای بالا گرفت که جزء اعمال دینی و مذهبی قرار گرفت.

پس از مدتی ارضای غریزه جنسی در یونان شکل دیگری به خود گرفت و کار ناشایست قوم لوط یعنی لواط بین آنان رواج یافت و درمیان همه افراد شایع گردید و دیانت و اخلاق نیز آن را با روی باز استقبال کرد. قابل ذکر است که این کار ناشایست در زمان هومیروس و هسیود وجود نداشت و کسی آن را نمی‌شناخت، ولی وقتی تمدن یونان پیشرفت و ترقی کرد و مردم فریفته و دلباخته زیبایی و زینت و پیروی شهوات گردیدند و آتش غریزه شهوت در آنها شعله ور گردید، راه اصلی و مسیر اعتدال را گم کردند و برای اشباع و ارضای این غریزه طریقی را پیش گرفتند که فطرت و طبیعت سلیم از آن نفرت دارد. در این هنگام نقاشان ماهر و مجسمه‌سازان در تصاویر و مجسمه‌هایشان به تحریک این غریزه پرداختند و علمای اخلاق چنین شهادت دادند که لواط، عهد و پیمان دوستی و صداقت بین دو مرد می‌باشد.

هرمودیس و ارستوجیتن اولین اهالی یونان بودند که در مجسمه‌هایشان برای ملت یونان این رابطه خلاف فطرت و ناپسند را به تصویر کشیدند و به گمان خود، به این ترتیب بین آن دو مرد رابطه دوستی و محبت را استوار ساختند. تاریخ گواهی می‌دهد که بعد از این، ترقی و پیشرفت و عظمت و مجد نصیب یونان نشد.

## روم:

ملتی که بعد از یونان به اوج عظمت و تمدن رسید روم بود و همان صعود و سقوطی را که قبلاً در ملت یونان مشاهده کردیم، عین آن را در مورد ملت روم نیز می‌توانیم ببینیم. وقتی یونانی‌ها از دوران تاریکی و خشونت و جهل خارج شدند و در صحنه تاریخ قرار گرفتند مرد، رئیس و سرپرست خانواده بود. او مالک مطلق خانواده و فرزندانش بود و قدرتش گاهی تا اندازه‌ای بود که می‌توانست زنش را به قتل برساند و انجام این کار برایش مجاز بود. هنگامی که این خشونت رو به خاموشی گرایید و آنان گامهایی در راه تمدن و پیشرفت برداشتند، شدت این تسلط و حکومت مرد کاهش یافت و کفه ترازو آهسته آهسته به اعتدال نزدیک شد. البته آنطوری که حجاب بین یونانی‌ها معمول بود بین رومی‌ها رواج نداشت، ولی نظام اصیل خانواده در آغاز تمدن و عظمت جمهوری روم برقرار بود. مثلاً عفت و پاکدامنی مخصوصاً در بین زنان بسیار به دیده احترام نگریسته می‌شد و معیار شرف و بزرگی محسوب می‌گردید و سطح ارزشهای اخلاقی بسیار عالی و بلند بود. به عنوان مثال وقتی یکی از اعضای مجلس پیش روی دخترش همسر خود را بوسیده بود مردم بر او غضب کرده و حکم نمودند که این کار توهین به اخلاق ملی است، حتی اعضای مجلس سنا این عمل او را با رأی گیری تقبیح و محکوم کردند. آنان معاشرت و مراوده زن و مرد را بدون عقد، مباح و جائز نمی‌دانستند و این عمل را نمی‌پسندیدند و زنانی در اجتماع دارای قدر و منزلت بودند که مادر خانواده و پاکدامن باشند. اگرچه زنان ناپاک در آن اجتماع وجود داشتند و در روابط نامشروع با مردان دارای نوعی آزادی بودند، ولی عموم ملت روم به زنانی که این اعمال ناشایست را انجام می‌دادند به دیده حقارت می‌نگریستند، و نه تنها به این زنان، بلکه به مردانی نیز که این اعمال را انجام می‌دادند به دیده پستی و حقارت نگاه می‌کردند.

با پیشرفت به سوی تمدن و ترقی، دیدگاه رومی‌ها درباره زن تغییر کرد و این تغییرات تا جایی پیشرفت کرد که به قوانین مربوط به ازدواج و طلاق و دیگر حقوق خانواده نیز سرایت کرد. کار به جایی کشید که همه چیز معکوس و وارونه گردید و عقد ازدواج معنایی جز این نداشت که زن و شوهر قانوناً همسر یکدیگر می‌باشند



(Civil Contyact). آنان برای مفهوم اصلی ازدواج و اصل و هدف این رابطه هیچ ارزش و اهمیتی قائل نشدند و اگر توجه کمی هم به آن می‌شد، هیچ به حساب می‌آمد. بنابراین زن صاحب تمامی حقوق از جمله مالکیت و ارث گردید و برایش چنان آزادی و بی‌بند و باری قائل شدند که نه پدر و نه شوهر بر او تسلط نداشت و زنان رومی نه تنها در معاشرت و روابط اجتماعی دارای آزادی کامل بودند، بلکه از نظر مالکیت نیز به مرور زمان قسمت اعظمی از ثروت ملی را بدست آوردند، تا آنجا که به مردان وام با بهره می‌دادند. به این ترتیب مردان غلام زنان سرمایه دار خود شدند و اثرات این وضع در میدان عمل و واقعیت کاملاً آشکار شد، لذا طلاق به اندازه‌ای آسان و سهل گردید که با کوچکترین بهانه‌ای رابطه بین زن و مرد قطع می‌گردید.

چنانچه فیلسوف معروف رومی بنام سینکا (۴ قبل از میلاد - ۵۶ بعد از میلاد) کثرت طلاق را بد و ناشایست شمرده و از سرکشی زنان قبیله خود شکایت نموده و می‌گوید: «در قلمرو روم امروز طلاق چیزی نیست که کسی از آن پشیمان شود و یا از آن شرم و حیا داشته باشد و به اندازه‌ای فراوان شده که زنان عمرشان را با تعداد شوهرانشان می‌سنجند» و یک زن، بدون شرم و حیا چندین بار شوهر می‌کرد و این کار عیب شمرده نمی‌شد.

چنانکه مارچل (۴۳ - ۱۰۴ م) می‌گوید که یک زن ده بار ازدواج می‌نمود. گوونیل (۶۰ - ۱۴۰ م) می‌نویسد زنی در مدت پنج سال هشت بار ازدواج کرد و عجیب‌تر از همه اینکه اسقف گروم (۳۴۰ - ۴۲۰ م) می‌گوید که او زنی را به یاد می‌آورد که بیست و سه بار ازدواج نموده و آخرین ازدواجش با مردی بود که بیست و یک بار ازدواج کرده بود و آن زن، بیست و دومین زن او بشمار می‌آمد.

سپس کم‌کم نظرشان به روابط نامشروع بین زن و مرد جلب شد و کار به جایی رسید که علمای اخلاق هم زنا را یک موضوع عادی و ساده شمرند و آن را عیب و گناه نمی‌دانستند. مثلاً کاتو (Cato) که از علمای اخلاق سال ۸۴ قبل از میلاد می‌باشد با صدای بلند اظهار می‌کرد که ارتکاب زنا در هنگام جوانی جایز است و سیسرون (Cisron) مصلح مشهور رومی به این معتقد بود که باید جوانان به قیود سنگین اخلاقی پای بند نباشند و آزاد و بدون قید و بند زندگی کنند. این نوع نظریات و

اعتقادات به این دو شخص محدود نماند و بعد از آنان نوبت به اپیکتیس (Epictetuse) می‌رسد که از جمله فلاسفه رواقیون (Stoies) به شمار می‌آید و در رابطه با اخلاق، سخت‌گیر و جدی می‌باشد. او به شاگردانش به عنوان معلم، مرشد و راهنما چنین می‌گوید: «اگر می‌توانید، پیش از ازدواج از معاشرت و مراوده با زنان اجتناب کنید و اگر کسی نتوانست از شهوت خود جلوگیری کند، بعد از ارتکاب فحشا او را ملامت نکنید». وقتی که آداب اخلاقی و اجتماعی تا این حد در جامعه روم سقوط کرد، فحشا و انحطاط اخلاقی سرتاسر جامعه را فراگرفت و زینت و آرایش و برهنگی در آنجا حکمفرما گردید، دیوار خانه‌ها از تصاویری پر شد که انسان را به ارتکاب فحشا و پستی دعوت می‌نمود. این وضع به رواج فحشا و زنا منجر شد و زنان خانه‌دار نیز به این کار جلب شدند. این جریان همچنان ادامه داشت تا اینکه رومیان مجبور شدند در عصر قیصر تایی بیریس (۴-۳۷م) قانونی را تصویب کنند مبنی بر اینکه زنان خانه‌دار حق ارتکاب فحشا و زنا را ندارند. نمایشنامه فلورا (Felora) گام بزرگ و موثری در سوق دادن زنان به سمت برهنگی بود و همین‌طور استحمام زنان و مردان در یکجا و در پیش چشم مردم رواج یافت. نوشتن مقالات عشقی و داستانهای جنسی و نقاشی زنان عریان از جمله سرگرمیهای پسندیده و مقبول شمرده می‌شد و حتی فراتر، تعلیمات و آدابی که مردم در آن روز می‌پسندیدند عبارت بود از مسائل مربوط به برهنگی و روابط جنسی که در طی آن حالات عشق، دوستی، معانقه، بوسه و دیگر روابط بین زن و مرد تعلیم داده می‌شد. این اعمال ظاهر و آشکار انجام می‌شد و هیچ مجاز و کنایه و پرده و حجابی وجود نداشت.

نتیجه نهایی این غرق شدن در شهوات حیوانی و تجاوز از حدود مسائل جنسی باعث شد که دولت مقتدر و پهناور روم از هم پاشید و از بین رفت.

## اروپای مسیحی:

بعد از آن، دوران مسیحیت در اروپا آغاز گردید و تصمیم گرفت که با این بی‌بند و باری اخلاقی در جهان غرب به صورت سالم و معقول برخورد نماید.

بدون شك در اوایل امر خدمات بزرگ و قابل توجهی در این مورد انجام داد. راه فحشا را بست و به بی بند وباری و لجام گسیختگی پایان داد، تمام جوانب زندگی را مورد توجه قرار داد، وسائل مختلف و مؤثری را برای از بین بردن ریشه فحشا بکار گرفت، زنان رقاصه و بدکار را از این کار منع کرد و موجب توبه و بازگشت آنان از ارتکاب چنین اعمال فتنه و فسادانگیز شد و تمام کوشش خود را برای ترویج و نشر اخلاق نیک و آداب حسنه و پسندیده بذل نمود. ولی تفکر پدران مسیحی راجع به رابطه زن و مرد از يك طرف از مسیر اعتدال خارج بود و از سوی دیگر، در صف مقابل، فطرت بشری قرار داشت. از جمله نظرات اصلی و اساسی آنان این بود که زن سرچشمه همه گناه‌ها و ریشه و اساس پلیدیها و زشتیها است و وجود او موجب تحریک مرد به گناه است. بنابراین زن برای مرد دری از درهای دوزخ و آتش است و تمام گناهان از او منشأ می‌گیرد و این گناه و شرمندگی برای او کافی است که زن می‌باشد و باید از زیبایی و جمال خود نیز شرم داشته باشد، که آن هم سلاحی است از اسلحه ابلیس که هیچ سلاحی با آن نمی‌تواند برابری کند بنابراین بر زن لازم و واجب است که همیشه بخاطر این گناه كفاره بدهد، زیرا او کسی است که باعث شقاوت و بدبختی در روی زمین گردیده است.

چنانچه ترتولیان (Tertullion) که از بزرگان و صاحب‌نظران مسیحیت درباره زن است چنین می‌گوید: «زن راه دخول شیطان در وجود انسان است، زن بود که مرد را به خوردن از درخت ممنوعه وادار کرد و اوست که قوانین الهی را می‌شکند و تغییر می‌دهد و چهره مرد را بد جلوه می‌دهد».

و همچنین کرای سوستیم (Chry Sostem) که از علمای بزرگ دین مسیحی است درباره زن چنین می‌گوید: «زن بشری است که انسان گریزی از آن ندارد. او وسوسه فطرت، آفت مورد پسند، خطر خانه و خانواده، معشوقه‌کشنده و مصیبت و آتش برافروخته شده است».

خلاصه اینکه، نظریه دوم آنان درباره زن این است که رابطه بین زن و مرد اگرچه از طریق عقد رسمی و مشروع باشد باز هم پلید و ناشایست است و باید از آن دوری شود.

این طرز فکر اخلاقی که قبلاً به واسطه فلسفه اشراق (Neo-Platonism) در اروپا ریشه عمیقی دوانیده بود به وسیله مسیحیت به آخرین درجه شدت خود رسید و به این ترتیب تجرد و عدم ازدواج معیار بزرگی و شرف گردید و زندگی خانوادگی و ازدواج نشانه عدم اخلاق و پستی فطرت و طبیعت شمرده می شد و تجرد و عدم ازدواج و عدم سروکار با زنان، از علائم تقوی و بلندی فطرت و پاکی طبیعت به حساب می آمد. هر کس می خواست که زندگی آبرومندانه و پاکی داشته باشد باید هیچوقت ازدواج نمی کرد و یا حداقل با زن خود روابط جنسی برقرار نمی کرد. همچنین در کنفرانس ها و مجالس عمومی دینی، قوانینی وضع کردند که راهبان کلیسا نباید با زنانشان در محل خلوت بنشینند، اگر زن و شوهری بخواهند همدیگر را ببینند باید در حضور مردم باشد و یا حداقل دو مرد بیگانه حضور داشته باشند و در تقبیح و محکوم کردن رابطه جنسی بین زن و مرد از هیچ کوششی دریغ نکردند. بطور مثال یادآور می شویم که در بین آنان چنین مرسوم بود که اگر زن و شوهر در شب یکی از اعیاد و جشن ها با هم همبستر می شدند لازم بود که برای شرکت در جشن یا عید اجازه بگیرند، گویا آنان گناهی را مرتکب شده بودند که بخاطر آن حق شرکت در مراسم مقدس دینی از آنان سلب می شد. تأثیر این رهبانیت به حدی رسید که رابطه بین افراد خانواده ها تیره گردید و حتی رابطه مادر و پسر را نیز تحت تأثیر قرار داد و هر رابطه و خویشاوندی که به علت ازدواج ایجاد شده بود، گناه و پلید شمرده می شد. این دو نظریه تنها از دیدگاه اخلاق و اجتماع قدر و منزلت زن را پایین آورده بود بلکه در وضع قوانین مدنی تا اندازه ای تأثیر گذارد که از يك طرف زندگی زناشویی برای زن و مرد تیره و تار گردید و از طرف دیگر زن در تمام جوانب زندگی منزلت و قدر خود را از دست داد. نتیجه این وضع این شد که هر قانونی که در جهان غرب تحت تأثیر مسیحیت وضع گردید خصوصیات زیر را دارا بود:

- ۱- از نظر اقتصاد، زن را کاملاً تحت تسلط مرد قرار داده، حقوق او را از نظر ارث محدود گردانیده است. حق مالکیت زن بسیار اندک است تا حدی که همه درآمدهای کسب و کار او و همه ثروت و دارائی او جزء دارایی شوهر به حساب می آید.

۲- اگر اختلافی بین زن و شوهر به هر شکل و اندازه‌ای ایجاد شود، در هیچ حالت طلاق بین زن و شوهر جائز نیست و اگر زندگی بین زن و شوهر مجسمه عذاب و تنفر هم بود، دین و قانون، هردو حکم می‌کردند که آنان باید به زندگی زناشویی ادامه می‌دادند. در بعضی حالات استثنائی و هنگامی که تنفر و دشمنی به نهایت می‌رسید طلاق اجازه داده می‌شد، البته به شرطی که در آینده برای خود همسری انتخاب نکنند و زندگی زناشویی جدیدی تشکیل ندهند. حقیقت این است که این طرز برخورد ضرر بیشتری داشت زیرا این زن و شوهر در آینده بیش از دو راه نداشتند، یا رهبانیت را باید اختیار می‌کردند و یا اینکه تا آخر زندگی به فسق و فجور مشغول می‌شدند.

۳- همچنین اگر زن و مردی بعد از وفات همسرشان دوباره ازدواج می‌کردند، بزرگترین ننگ و عار برای آنان بشمار می‌رفت و این کار از جمله گناهان کبیره بود. این ازدواج نزد علمای مسیحی گردن نهادن به شهوات حیوانی و ارتکاب فحشا محسوب می‌شد و از ازدواج دوم بعنوان زنای مهذب یاد می‌کردند. ولی راهبان کلیسا طبق قانون کلیسا حق ازدواج نداشتند و قانون مدنی عام نیز در بعضی شهرها به آنان اجازه ازدواج نمی‌داد و شهرهایی که قانون مدنی به آنان اجازه ازدواج می‌داد شهرهایی بودند که افکار عمومی تحت تأثیر تفکر دینی قرار نداشت.

## اروپای نوین :

وقتی که فلاسفه و دانشمندان اروپایی در قرن هجدهم به دفاع از حقوق فرد پرداختند و دروازه‌های حریت و آزادی فردی را به روی افراد گشودند، در جامعه اروپایی تمدن فاسدی حکومت می‌کرد. این حکومت از اتحاد و ترکیب نظام اخلاقی، فلسفه زندگی مسیحیت و نظام فئودالیزم (Feudal System) تشکیل شده بود. این سه عامل خارجی روح بشریت را به قیود سنگین و غیرطبیعی محدود ساخته و تمام راههای پیشرفت و ترقی را به رویش بسته بودند. نظریاتی را که علمای نوین اروپا و صاحبان تفکر جدید این قاره برای از بین بردن این نظام فاسد و ایجاد نظام جدید پیشنهاد کرده بودند، به شکل انقلاب کبیر فرانسه عرض اندام کرد. بعد از آن

چرخ تمدن و فرهنگ مذکور مطابق نظریات و ارشادات این علما و صاحبان تفکر حرکت می کرد، تا آنکه بعد از گذشت زمان و گردش روزگار به شکل موجود فعلی درآمد. تمام کارهایی که در ابتدای این تمدن و نهضت جدید برای نجات زن از گرداب ذلت و پستی انجام می دادند در زندگی اجتماعی دارای اثرات مثبت و پسندیده ای بود، در نتیجه از شدت و سختی قوانین طلاق کاسته می شد و حقوق اقتصادی و مالی سلب شده زنان به آنان برگردانده می شد و افکاری که قائل به ذلت و خواری زنان بود کم کم اصلاح می گردید. قوانین زندگی خانوادگی که در حقیقت زنان را در مرتبه کنیزان قرار داده بود تغییر یافت و بدین ترتیب دروازه های تعلیم تربیت برای زنان مانند مردان گشوده شد و حق تعلیمات عالی به ایشان اعطاء گردید. استعداد و لیاقت زنان که در گذشته در اثر قوانین جاهلیت در زیر پرده های ظلمت و تاریکی پنهان شده بود دوباره شکوفا و نمایان گشت و امور خانه و خانواده و سر و سامان دادن به زندگی و سرپرستی خانواده و بهبود وضع آن به دست توانای آنان سپرده شد. پیشرفت بهداشت عمومی، تربیت نسل جدید، پرستاری مریضان، شکوفایی نظام خانواده و روابط و مسائل خانواگی، همه و همه از نتایج اولیه این نهضت بود که بعلمت تمدن جدید اروپا در بین زنان پیدا شد. ولی نظریات و افکاری که این حرکت از آنجا سرچشمه می گرفت از اول افراطی و دور از اعتدال بود. این روحیه در قرن نوزدهم شدت یافت و هنوز قرن بیستم فرا نرسیده بود که نظام اجتماعی غرب به نهایت و آخرین درجه افراط رسید و از اعتدال کاملاً بدور ماند. نظرات اساسی و اصولی را که بنیان اجتماعی تمدن جدید اروپایی را تشکیل می دهند تحت سه عنوان مطالعه می کنیم:

#### ۱- مساوات بین زن و مرد

#### ۲- آزادی زنان در امور زندگی (Economic Independence)

#### ۳- اختلاط و آمیزش مطلق بین زن و مرد

نتیجه پایه گذاری اجتماع بر طبق این نظریات سه گانه این شد که:

- ۱- آنان از معنی مساوات چنین فهمیدند که باید زن و مرد در حقوق بشری و ارزش اخلاقی مساوی باشند و زن در زندگی اجتماعی همان اعمالی را انجام دهد

که مرد انجام می‌دهد و همانطور که در سابق، مردان از قیود اخلاقی آزاد بودند زنان نیز از همان بی‌بند و باری برخوردار گردیدند.

این برداشت غلط از مساوات بود که زن را از ادای وظیفه فطری و طبیعی‌اش که بقا و ادامه نسل بشر است نه تنها غافل بلکه منحرف ساخت و تمام ابعاد وجودی او را حرکات و اعمال سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به خود مشغول ساخت و شخصیت فطری او را از بین برد. موضوع انتخابات، وظایف رسمی، رقابت با مردان در امور تجارت و صنایع آزاد، شرکت در مسابقات ورزشی، تئاتر، مجالس رقص و لهو و لعب و دیگر اسباب تفریح که دستاوردهای این تمدن ظاهر فریب می‌باشند و حیا مانع ذکر آنها می‌گردد، بر احساسات، عواطف و ادراکات او غلبه کرد و او را از وظیفه اصلی و طبیعی‌اش باز داشت و او را از انجام برنامه زندگیش که قبول تکالیف زندگی زناشویی، تربیت اطفال، سر و سامان دادن و خدمت به خانواده بود بطور کلی بازداشت و حتی فراتر از آن، این وظایف را که وظایف اصلی و فطری‌ش بودند در نظرش بد و دگرگون جلوه داد. نتیجه این وضع چنین شد که نظام خانواده که اساس و پایه تمدن شمرده می‌شد، در تمدن غرب از بین رفت و این نظام که مایه قدرت علمی، نشاط و آرامش روحی انسان بود چنان از بین رفت که نام و اثری از آن باقی نماند. ازدواج که یگانه راه صحیح و سالم تعاون و همکاری زن و مرد در خدمت به اجتماع و تمدن محسوب می‌شد از تار عنکبوت هم سست تر و ضعیف تر گردید و از طرف دیگر مسأله تنظیم خانواده و جلوگیری از بارداری هم با کشتن فرزندان و سقط جنین شروع شد. تفکر غلط مساوات بین زن و مرد، مساوات اخلاق فاسد و انحرافی را نیز بین آنان ایجاد کرد و زنان به چنان اعمال فاسد و پلیدی دست زدند که مردان قبلاً از ارتکاب آنها خودداری می‌نمودند، ولی زنان و دختران تمدن جدید غرب از انجام آن حیا و شرم نداشتند.

۲- استقلال زنان در امور زندگی و مسائل اقتصادی باعث بی‌نیازی آنان از مردان گردید. قاعده و رسم قدیم این طور بود که مرد در بیرون خانه کار می‌کرد و زن مشغول تدبیر امور منزل می‌گردید، ولی این نظریه در عصر جدید تغییر کرد و زن و مرد هر دو به کار پرداختند، و هتل‌ها و شرکت‌ها جای خانه را گرفتند. بنابراین بعد

از انقلاب دیگر رابطه و نیازی بجز ارضای غریزه حیوانی شهوت بین زن و شوهر باقی نمانده بود تا باعث شود آنان زندگی خانوادگی و زناشویی داشته باشند و کاملاً ظاهر و آشکار است که فقط ارضای شهوت حیوانی، زن و مرد را مجبور نمی‌سازد که در يك خانه زندگی نمایند و زندگی زناشویی مستمر و همیشگی دارا باشند، زیرا زنی که خودش کار می‌کند و همه کارهای خودش را انجام می‌دهد، در زندگی روزمره اش به سرپرست و قیم نیاز ندارد و هیچوقت حاضر نمی‌شود که فقط بخاطر ارضاء شهوت از مردی فرمان ببرد و با او در زندگی همراه باشد. او به خود می‌گوید برای چه با چنین مردی زندگی کند؟ و چرا خود را بیخود و بی فایده به تحمل قیدهای اخلاقی و بار سنگین قانون مجبور سازد؟ و چرا مسئولیت خانواده و منزل به دوش او باشد؟

وقتی مساوات اخلاقی تمام مشکلات و موانع را برداشته است و راه فسق و فجور را هموار ساخته است، چرا راه آسان و کوتاه لذت و سرور و آزادی را رها کند و راه کهنه و قدیمی را که مملو از مسئولیتها، مشقات و قربانی‌ها است بپیماید؟ درضمن، تفکر معصیت و گناه نیز با از بین رفتن دین در اذهان رنگ باخته است و از طرف اجتماع هیچ خطری احساس نمی‌شود زیرا بجای اینکه فاجر و فاسق را توبیخ کند از او بخاطر این کارش با آغوش باز استقبال می‌کند. آخرین چیزی که این نوع زنان از آن خوف دارند، فرزندی است که از این طریق بوجود می‌آید، ولی وسایل و ابزاری که در این اواخر ابداع شده است این خوف و هراس را نیز از بین برده است. ابتدا از وسائل جلوگیری از بارداری استفاده می‌شود و اگر موثر واقع نشد سقط جنین انجام خواهد شد و باز اگر ممکن نگردید در نهایت، کشتن آن نوزاد در تاریکی شب و یا انداختن او به آن طرف دیوار، آخرین راه خواهد بود و اگر عاطفه و مهر مادری -چه عاطفه زشت و پلیدی- او را از این کار باز دارد، برای آن زن هیچ اشکالی ندارد که مادر يك فرزند غیرقانونی باشد، زیرا جامعه به علت ارضای شهوانی خود این احترام را برای آن مادر باکره و فرزند غیرقانونیش قائل هستند که آنان را با کلمات شرم‌آور از رده خارج نسازند و محیط نیز چنان در دلها تأثیر کرده که اگر کسی آنان را به خاطر این اعمال سرزنش کند، او را مرتجع، عقب مانده و ضدتمدن می‌دانند.



این وضع بود که بنیان اجتماعی غرب را از اساس و پایه متزلزل ساخت و درهر مملکت غربی صدها هزار زن و دختر بی شوهر، بدون حیا و شرم دست به فحشا می‌زدند. تعدادی از آنها بر اساس محبت و عاطفه زودگذر ازدواج می‌کنند و چون بین زن و شوهر بجز رابطه جنسی هیچ رابطه و پیوند دیگری وجود ندارد که آنان را وادار به پذیرش زندگی خانوادگی و مسئولیتهای زناشویی نماید، این نوع ازدواج‌ها بسیار سست و ضعیف می‌باشند، زیرا زن و شوهری که به یکدیگر احتیاج نداشته باشند راضی نمی‌شوند که یکدیگر را رعایت کنند و در مقابل یکدیگر کوتاه بیایند. تا زمانی که محبت و شیفتگی بین آنان شدید است، اختلاف بین آنان بسیار کم و اندک می‌باشد، ولی با خاموش شدن شدت غریزه جنسی و ظهور مشکلات زندگی زناشویی، زن و شوهر از یکدیگر سرد می‌شوند و طلاق بین آنان جدایی می‌افکند. این مسائل موجب شد که مفاسدی چون جلوگیری از بارداری، سقط جنین، کشتن فرزندان، کمی فرزندان شرعی و ازدیاد فرزندان زنازاده بوجود آید و گسترش و کثرت فحشا، برهنگی و شیوع امراض مسری و خطرناک و انواع و اقسام دردها و مشکلات اجتماعی دیگر از این رهگذر عرض اندام نمود.

۳- فراوانی اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین زن و مرد سبب شد تا آرایش، نمایش زینت‌ها و بی‌بند و باری در زنان زیاد شود. زیرا جاذبه جنسی (Sexual Attraction) بین زن و مرد دارای قدرت و کشش غیرقابل انکاری است و اختلاط دو جنس و دستیابی آسان به جنس مخالف بدون پذیرش مسئولیتهای مشکلات، این قدرت و کشش را شدت بسیار بخشیده است. به این ترتیب این محیط مختلط، غریزه نو و جدیدی در هر دو جنس ایجاد می‌کند که غریزه خودآرایی و تبرج است. توضیح اینکه یکی از طرفین خود را تا آخرین حد ممکن می‌آراید و تزئین می‌کند تا جنس مقابل را به سوی خود جلب کند و جذب سازد. چون طبق تفکر اخلاقی حاکم بر اجتماع تجمل و آرایش نه تنها عیب و گناه شمرده نمی‌شود بلکه خوب و پسندیده به حساب می‌آید، بنابراین آرایش، تجمل و تزئین در چهارچوب معینی محصور نماند و تمام حدود و مرزها را زیر پا گذاشت و به آخرین حد لجام گسیختگی و بی‌بند و باری رسید، تا اینکه حالت و وضع موجود

تمدن غرب بوجود آمد و هم اکنون نیز غریزه تجمل و آرایش به صور مختلف در زنان رو به گسترش و توسعه است، تا اندازه ای که زنان به لباسهای چسبان و جذاب، وسایل زینت و آرایش، زیور آلات، عطر و پودر و استعمال رنگهای مختلف قناعت نکرده پای را فراتر از آن می گذارند و می خواهند که جسم شان را کاملاً برهنه و بدون هیچ پوشش و لباس به دیگران نشان دهند و این وضع زنان در غرب است. مردان در مقابل این برهنگی و آرایش و تجمل زنان شوق و علاقه تازه ای در خود احساس می کنند و شهوت و غریزه حیوانی آنان با دیدن این مناظر تحریک آمیز و فتنه انگیز بجوش می آید و هر لحظه خواستار مناظر و وسایل تحریک آمیز جدیدتر و قویتر می باشند. آنان مانند شخص مسمومی می باشند که هر لحظه عطش و تشنگی شان رو به افزایش است و هر اندازه آب می خورند بیشتر تشنه می شوند، بنابراین آنان همیشه در فکر اسباب و لوازم جدیدی هستند که آتش شهوت و تمایلات حیوانی را خاموش سازند ولی هیچ وقت به آرامش و آسودگی دست نمی یابند. این همه عکس های لخت و برهنه، ادبیات بی عفت، داستانهای فتنه انگیز عشقی، رقص خانه ها، نمایش های سرشار از احساسات و فیلمهای بی بند و بار نمونه ای بارز از سعی و کوشش آنها برای خاموش ساختن آتش شهوت است ولی در حقیقت این ابزار و محیط و زندگی اجتماعی، آتش این غریزه را شعله ورت و تیزتر می سازد. این مرض کشنده - غلبه شهوت - در بنیان اجتماع غرب رخنه کرده است و با سرعت هرچه بیشتر حیات و زندگی اجتماعی آنها را به هلاکت و نابودی تهدید می کند. تاریخ گواهی می دهد که این مرض در هر جامعه ای که سرایت کرده و در بینشان انتشار یافته، آن جامعه به هلاکت رسیده است، زیرا این مرض تمام قوای عقلی و جسمی را از بین می برد و مانع پیشرفت و ترقی انسان می گردد. او به آرامش روحی و فکری که تنها راه دستیابی به اعمال نیک است دست نمی یابد و تا وقتی که محیط را شهوت و غرایز حیوانی احاطه کرده باشد و در هر طرف وسائل تحریک و فریفتگی فراهم باشد و در اثر عکس های برهنه، موسیقی های هیجان انگیز، فیلم های تحریک انگیز، رقص های فریبنده، منظره های جذاب و آرایش های دلفریب، اختلاط و آمیزش بدون قید و شرط بین دو جنس مخالف موجود باشد، خود آنان و

نسل آینده نمی‌توانند درمیان این تحریکات و هیجانات به فضایی آرام، متعادل و سالم که برای تربیت و تقویت قوای عقلی و فکری ضروری است، دست یابند. آنان هنوز به کمال بلوغ و جوانی نرسیده‌اند که، غول شهوت و دیو سیاه‌گریزه شیطانی بر ایشان غلبه می‌کند و آنان را مانند برده و غلام تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و آنان ناخودآگاه به پای غول می‌افتند و هرگز قدرت‌رهایی از چنگال او را نمی‌یابند.

### کوتاهی فکر بشری :

این بیان مختصر که دربردارنده واقعیات سه هزار ساله است در قسمت بزرگی از این کره خاکی بوقوع پیوسته است که در گذشته زادگاه دو تمدن بزرگ تاریخ بشریت بشمار می‌رفت و ستاره آنها بار دیگر در آسمان دنیای تمدن درخشید. نظیر این تحولات و حوادث تاریخی در مصر، بابل و فارس نیز بوقوع پیوسته است و وطن ما یعنی نیم قاره هند نیز در رابطه با زن از افراط و تفریط بی‌نصیب نمانده است. زیرا از يك طرف دیده می‌شود که زن نزد شوهر مانند يك کنیز و برده می‌باشد و شوهر نقش مالك و معبود را بازی می‌کند (در هنگام دختر بودن مانند برده پدر و هنگام ازدواج مانند کنیز و برده پسران با او رفتار می‌شود) و هنگامی که شوهرش می‌میرد در آتش مرگ وی می‌سوزد و از حقوق مالکیت و ارث محروم می‌گردد و طبق قوانین ازدواج، با وجود اینکه خود رضایت ندارد، مجبور است عنان زندگی خود را به یکی از مردان تسلیم کند و بعد از آن تا پایان زندگی نمی‌تواند از دست آن مرد خلاص شود. زن خود را سر تا پا گناه و سرچشمه پستی و انحطاط روحی و اخلاقی می‌داند و به عنوان يك موجود مستقل و آزاد شناخته نمی‌شود و اگر از سوی مردان به او توجه می‌شود، این توجه و دلسوزیشان فقط برای این است که او را وسیله ارضای شهوات حیوانی می‌شمارند. مرد هوسران و شهوت پرست طوری او را رهبری می‌کند که او از میدان زندگی به بیراهه می‌رود و چنان راه را گم می‌کند که تا آخر زندگی نمی‌تواند راه نجاتی بیابد و چون زن گمراه می‌گردد، ملت هم همراه او گمراه می‌شود.

به طور مثال روشهای دینی هندوها از قبیل تقدیس آلت تناسلی زن و مرد (لنگ و بونی) و عبادت مجسمه های عریان در حال اجرای عمل جنسی، احترام به خدمتکاران زناکار معابد (Religious Prostitutes)، اختلاط زن و مرد در جشن هولی و غسل دادن مردم در آب های مقدس که کم مانده است برهنه صورت بگیرد. این اعمال چیست؟ دلایل آن کدامند؟ و چه چیز را به مردم یاد می دهند؟ تمام این سنت های غلط در حقیقت آثار سوء حرکت بام مارکی است که در هند مانند وبا انتشار یافته است، همانطور که پیش از آن در بابل، فارس، روم و یونان شیوع یافته بود و این طرز فکر هند را چندین قرن در عقب ماندگی و انحطاط نگهداشت.

اگر شما در این توضیحات تاریخی مختصر دقت و تفکر نمایید بوضوح در می یابید که انسان درباره زن از یافتن راه وسط و مسیر صحیح و پیمودن آن عاجز و ناتوان مانده است.

مسیر صحیح در مورد زن تنها این نیست که زمینه برایش آماده گردد تا همه لیاقت و استعدادش را در راه ترقی و پیشرفت تمدن بکار اندازد و به او اجازه داده نشود که با فساد و انحطاط اخلاقی موجب نابودی جهان انسانیت گردد، بلکه در کنار آن لازم است که برای تعاون و همکاری زن و مرد برنامه صحیحی ریخته شود تا زن در صحنه زندگی و کارهای سودمند و مفید برای پیشبرد تمدن حضور داشته باشد. ولی بشر این مسیر صحیح را از قرن ها پیش گم کرده و از یافتن آن ناکام مانده است، گاهی چنان طریق تفریط در پیش گرفته که این نصف جامعه را ندیده انگاشته است و گاهی چنان افراط کرده که پاره ای از انسانیت را با تمام وقاحت و بی شرمی به بی بند و باری و فجور می کشاند و آن را در گرداب گمراهی و ضلالت می اندازد. مسیر صحیح، امروز کاملاً از بین نرفته است و اگر کسی طالب آن باشد می تواند آن را بیابد، ولی مردم به دلیل اینکه از هزاران سال این افراط و تفریط را دیده و شنیده اند و دچار سرگردانی و حیرت گردیده اند اگر حقیقت را با چشم سر نیز ببینند آن را نخواهند شناخت، درحالی که فطرت و طبیعتشان آن را خواهان است. عجیب تر اینکه ممکن است بعضی افراد بجای اینکه این سنتهای زشت را مورد سوال قرار دهند برعکس، فطرتشان را بد و ناهنجار شمرده و تمسخر و استهزاء

نمایند و مورد سوال قرار دهند و کسی را که به بازگشت به فطرت و طبیعت بشری دعوت کند مورد استهزاء و تمسخر قرار می‌دهند. برای روشن شدن مطلب مثالی می‌آوریم. فرض کنید کودکی در معدن سنگ مرمر متولد شده است و در آنجا به سن جوانی رسیده باشد، فضای تنگ و تاریک معدن در نظر او روشن و هوای آنجا سالم و آزاد بنظر می‌رسد، حال اگر این شخص را از محیط تنگ معدن به فضای وسیع روی زمین بیاورید، در برخورد اول با ترس و وحشت به اطراف می‌نگرد. ولی انسان هرچند دارای محیط و تربیت فاسد باشد باز هم انسان است و تا کی می‌تواند بین سقف سیاه و آسمان پر از ستاره‌های درخشان فرق نگذارد؟ و تا کی می‌تواند بین هوای محبوس معدن و هوای طبیعی آزاد روی زمین تفاوت نگذارد؟

## موقعیت مسلمانان در عصر حاضر

اگر در دنیا کسی صلاحیت گرفتن دست انسان حیرت زده بین افراط و تفریط را داشته باشد و بتواند او را به صراط مستقیم و راه راست هدایت کند، قطعاً همین مسلمان خواهد بود، زیرا مسلمان تنها کسی است که کلیدهای حل تمام مشکلات در دست اوست. ولی با کمال تأسف و از بخت بد انسانیت، آن کسی که چراغ را در دست دارد، خود در تاریکی و ظلمت به سر می برد و در آن تاریکی بر زمین افتاده است و بی هدف دست و پا می زند و به جای اینکه دیگر بندگان خدا را راهنمایی و هدایت کند خودش دنباله رو هر گمراهی و تباهی است. احکام و قوانین مربوط به حجاب در حقیقت مشتمل بر مهمترین اجزای قانونی اجتماع اسلامی است و در صورتی که این احکام در جای صحیح و مناسب خود قرار گیرد، سپس هر فرد با بصیرت سالم و فطریش در آن تدبر و تفکر کند و آثار آن را با چشم حق بنگرد، بدون درنگ و بدون کوچکترین شك و تردید اعتراف می کند که این احکام تنها راه ممکن است که اعتدال و سلامت زندگی اجتماعی را تضمین می کند. اگر مجموعه احکام اسلامی در زندگی عملی به صورت صحیح و درست پیاده گردد، این دنیای پر از جنگ و آشوب خیلی زود به سرچشمه صلح و آرامش می رسد و داروی امراض اجتماعی را پیدا می کند و به جای اینکه از این احکام و دستورات متنفر باشد و مورد سوال قرار گیرد، امراض و دردهای خود را با آن مداوا می نماید. ولی چه کسی

مسئول این کار مهم و با ارزش است؟ زیرا کسی که صلاحیت اجرای این مسئولیت را دارا می باشد، خود از مدتها قبل به این امراض دچار می باشد. لذا لازم است که پیش از بحث در این موضوع کیفیت مرض را بررسی کنیم.

## سوابق تاریخی:

در اواخر قرن هجدهم و اوائل قرن نوزدهم، هجوم استعمار غربی به کشورهای اسلامی شروع شد و هنوز مسلمانان از خواب غفلت بیدار نشده بودند که استعمار از مملکتی به مملکت دیگر نفوذ کرد و شرق و غرب ممالك اسلامی را فراگرفت و هنوز قرن نوزدهم از نیمه نگذشته بود که اکثریت کشورهای اسلامی غلام و برده اروپای غربی گردیدند. این اولین باری بود که مسلمانان به بردگی آنها تن در دادند و قبل از آن هیچگاه تحت تسلط بیگانه قرار نگرفته بودند و غلام و برده کسی واقع نشده بودند. وقتی این حرکت به کمال خود رسید، آثار و علائم بیداری در مسلمانان ظاهر گردید و چون چشم باز کردند خود را کاملاً گرفتار و دربند یافتند و از هر طرف محاصره شده بودند. آن قدرت و عظمتی که سابقاً داشتند از بین رفته بود و آن افتخارات اسلامی، عزت، سیادت و شهامت را از دست داده بودند. آنان حال شخص مستی را داشتند که تازه شروع به تفکر نموده است و در همان حال ضربات شدیدی از طرف دشمن بر سر و روی آنان وارد می شد. مسلمانان در این حال از عللی بحث می کردند که باعث غلبه و برتری غربی ها بر آنان شده بود، اما به علت این مستی قدرت تعقل و اندیشه آنان از بین رفته بود و بنابراین نمی توانستند درست فکر کنند و تفکر و تعقل شان مختل شده بود. از يك طرف در خود احساس ضعف و حقارت می کردند و می خواستند این وضع دگرگون شود و از طرف دیگر راحت طلبی، سستی و ضعف آنان را وادار کرده بود برای ایجاد دگرگونی و تغییر این اوضاع و احوال، آسانترین و نزدیکترین راه را بپیمایند. از جانب دیگر به سبب اینکه عقل و فکرشان مدت درازی بیکار مانده بود، نمی توانست درست فکر و بررسی کند و قدرت شعور و ذکاوت آنان از بین رفته بود. بعلاوه همانطور که از خصوصیات ملت های شکست خورده است، آنان را وحشت و هراس فرا گرفته بود. باتوجه به دلائل

فوق، طرفداران اصلاح احوال مسلمین دچار سردرگمی های فکری و عملی گردیدند و اکثریت آنان فکر نمی کردند که اروپا تا این اندازه پیشرفته و خودشان به این اندازه عقب افتاده باشند.

ولی کسانی که حقیقت را می دانستند، به همت بلند، عزم راسخ و روحیه جهاد نیاز داشتند تا برای نجات خود تمام این مشکلات و مسئولیتها را متحمل شوند. ولی ترس و هراس، هردو گروه فوق را به يك اندازه فراگرفته بود و چون آنان با این عقل مریض و فکر شکست خورده در صدد اصلاحات و پیشرفت بودند برای نجات از این حالت و رسیدن به مقصود راهی جز این ندیدند که در زندگی روزمره شان تمام مظاهر تمدن غربی را تقلید کنند. آنان مانند آینه صافی بودند که در خیال و رؤیا باغ های سبز و سرخ را می دیدند، ولی در حقیقت رؤیا و گمانی بیش نبود.

### بردگی فکری:

در این دوران بحرانی بود که ملل اسلامی تقلید از لباس پوشیدن، آداب اجتماعی و همه اعمال ملل غربی را شروع کردند. حتی این تقلید تا اندازه ای گسترش یافت که نحوه راه رفتن و حرف زدن را نیز تحت تأثیر قرار داد و تصمیم گرفتند جامعه ای مسلمان به سبک و شکل غربی باشند سپس به علت گسترش تجدد و نوگرایی بدون توجه به عواقب آن، مادیگرایی و پوچ گرایی را نیز پذیرفتند و معتقد شدند که از واجبات روشنفکر بودن این است که شخص باید به پختگی و کمال تمام چیزهایی که از غرب می رسد اعتراف داشته باشد چه آن فکر، خام و بی ارزش باشد و یا پخته و کامل. بدین ترتیب قمار، شراب، لاتاری و دیگر فرآورده های تمدن غربی را با روی خوش استقبال کردند و سپس در بست تمام اعمال و عقاید غربی در اخلاق، ادب، اجتماع، سیاست، قانون و زمینه های دیگر را پذیرفتند. حتی در ایمان و عبادات نیز پیرو و تابع آنان گردیدند و تمام این چیزها را بدون درک و شعور و بدون کوچکترین انتقاد و اعتراف پذیرفتند، گویا این تعالیم از سوی خداوند حکیم و دانا نازل شده است و نمی توان در مقابل آن هیچ مقاومتی کرد و بدون اراده و شعور می گفتند که ما ایمان آورده ایم: آمنا. مسلمانان به جایی



رسیدند که به پیروی از دشمنان دیرینه اسلام همه وقایع تاریخ اسلام، احکام شریعت و تعالیم کتاب و سنت را به نظر تحقیر و ننگ می‌نگریستند و کوشش می‌کردند که این ننگ را از وجودشان دور سازند. غریبان زبان به اعتراض از جهاد می‌گشودند و مسلمانان به پیروی از آنان می‌گفتند بلکه ما به جهاد کاری نداریم، ما از این غارت و وحشی‌گری به خدا پناه می‌بریم. غریبان به نقد بردگی و برده‌داری پرداختند، مسلمانان در جواب اظهار داشتند که بردگی از اصل و اساس نزد ما حرام و ناروا است. تعدد زوجات مورد اعتراض قرارگرفت و غریبان می‌گفتند که باید زن و مرد در تمام جوانب زندگی برابر و مساوی باشند و مسلمانان با نظریه آنان موافقت کرده گفتند قانون اصلی دین ما نیز همین است. آنها احکام ازدواج و طلاق را مورد حمله قرار دادند و در مقابل، گروهی از مسلمانان به تعدیل و اصلاح این احکام پرداختند. چون اسلام را به مخالفت با هنرهای زیبا متهم ساختند، طائفه‌ای از مسلمانان در پاسخ گفتند این‌طور نیست بلکه اسلام خود از لحظه طلوع تا امروز به رقص، موسیقی، عکاسی و مجسمه‌سازی توجه داشته و این امور را مورد تشویق و حمایت قرار داده است.

### پیدایش مسئله حجاب :

این دوره از زشت‌ترین و شرم‌آورترین ادوار تاریخ اسلام است. در این دوره بود که مسئله حجاب شکل گرفت. اگر بحث در این مسئله منحصر به تعیین حدود حجاب و دیدگاه اسلام در این رابطه بود مسئله‌ای آسان بشمار می‌رفت و حل آن مشکل نبود، زیرا اختلاف اصلی در این باب منحصر در پوشش صورت و دست زن می‌باشد که آیا عدم پوشش صورت و دست جایز است یا خیر؟ این اختلاف آنچنان خطرناک نیست، ولی موضوع بحث غیر از این بود. مسلمانان در مسئله حجاب بحث می‌کردند زیرا که غربی‌ها به حجاب به دیده حقارت می‌نگریستند و در نشریات خود با بدترین وضع آن را زشت و پلید جلوه می‌دادند و محجوب بودن زن را از بزرگترین عیب‌ها می‌دانستند. مسلمانان در برابر این عیبجویی و خرده‌گیری غریبان نمی‌توانستند خاموش بنشینند و از این مطلب چشم‌پوشی کنند، بنابراین در این مسأله نیز مانند مسأله جهاد، بردگی، ازدواج و تعدد زوجات به قرآن و سنت

روی آوردند و به جستجو و کنکاش پرداختند. بعد به بررسی کتب فقهی و احکام و نظریات اجتهادی امامان و علما مشغول شدند تا شاید در میان آنها دلالی بیابند که این ننگ و عار را از روی آنها پاک کند. بالاخره به اقوالی برخوردند که بعضی از علما عدم پوشش صورت و دست زن را جائز شمرده اند و بیرون رفتن زن برای انجام مسائل ضروری را اجازه می دهند و همچنین فهمیدند که شرکت زن در جنگ برای مداوای مریضان و آب دادن به مجاهدان جایز است. در این کتابها اقوال دیگری نیز یافتند مبنی براین که زن می تواند برای ادای نماز به مسجد برود و برای تعلیم و تعلم در مسجد بنشیند. این معلومات برای آنان کافی بود تا ادعا کنند که اسلام به زن آزادی مطلق داده است و مسأله حجاب ریشه در تقلید مردم جاهل و بی خبر از دین فقهای متأخر و خشک و محافظه کار دارد و قرآن و سنت اینچنین حکم نکرده اند و اصولاً قرآن و سنت مسائل زندگی را به عنوان اخلاقی به مردم یاد می دهند و در آنها قانون و حکمی وجود ندارد که آزادی زن را محدود نموده باشد.

### انگیزه های حقیقی :

یکی از نقطه ضعف های انسان این است که اگر راه و روش خاصی را در زندگی انتخاب می کند، این انتخاب در ابتدا تمایل و خواست عاطفه و احساسات است نه براساس عقل و منطق و انسان بعد از این مرحله برای اثبات صحت و درستی آن انتخاب از عقل و منطق کمک می گیرد. عین این واقعیت در مسئله حجاب نیز صدق می کند، زیرا مسئله حجاب نزد مسلمانان براساس هیچ ضرورت عقلی و شرعی مطرح نگردید بلکه به علت همزنگی با فرهنگ ملل غالب و خودباختگی در مقابل آنان بوجود آمد، زیرا مسلمانان از اصطكاك و برخورد فکری تمدن اسلامی با فرهنگ غرب احساس شرم و ترس داشتند. زیرا وقتی مصلحان مسلمان، زینت، آرایش، آزادی مطلق و نشاط زائد الوصف زنان غربی را دیدند و عقل و چشمشان فریفته آن شد، آرزو کردند که این خصوصیات را در زنان خودشان نیز مشاهده کنند تا تمدنشان همگام با تمدن اروپایی گردد و بدین ترتیب نظریات جدید و افکار نوین آنان را تحت تأثیر قرارداد. این نظریات و افکار جدید

می گفت: زن باید آزاد باشد و تحصیل کند و با مردان در تمام زمینه ها مساوی باشد. این افکار و نظریات با زبان و منطق بسیار قوی و جذاب و فریبنده از آسمان و زمین بر ایشان شروع به باریدن کرد، تا اندازه ای که کتب و نشریات غربی قدرت انتقاد و اعتراض را در وجود مسلمانان خنثی کردند. بعد اینطور القا کردند که هرکس می خواهد در زمره روشنفکران مرفعی به حساب آید و ننگ و عار ارتجاع را از خود پاک کند باید به این نظریات و افکار نو، مانند ایمان به غیب ایمان بیاورد و در مجالس و محافل از آن دفاع نماید و بهر ترتیب که ممکن است خود را طرفدار آن نشان دهد. بعد زندگی خود را با آن تطبیق دهد و با تمام همت، قدرت و شجاعت به انجام آن اقدام کند. هروقت غربی ها مسلمانان را در رابطه با حجاب و پرده نشینی زن متهم می کردند، ایشان نزدیک بود از شرم و حیا در زمین فرو روند پس غربی ها هم ساکت نشستند و در زمینه حجاب زن تبلیغات اغراق آمیز و پردامنه ای انجام دادند، تا آنجا که زن را جنازه کفن شده متحرک می نامیدند. تا کی باید مردم در مقابل این اتهامات صبر و مقاومت می کردند؟ سرانجام برای از بین بردن این ننگ و عار آماده شدند، تا تمامی وسائل و ابزار ننگ و عار را از خود دور سازند. این احساسات و انگیزه ها بود که مسلمانان را وادار کرد به نام آزادی زن حرکتی را در اواخر قرن نوزدهم براه اندازند. این احساسات و انگیزه ها بر بعضی از آنان پوشیده و مخفی بود و خود نمی دانستند که چه چیز آنان را به سوی این حرکت می کشاند، این گروه مردم ناخودآگاه فریب خورده بودند. ولی در مقابل گروه دیگری از آنان این حقیقت را آگاهانه درک کرده بودند ولی از اظهار حقیقت شرم داشته و آن را پنهان می کردند، این گروه فریب خورده نبودند ولی دیگران را فریب می دادند. بهر حال نتیجه عمل این دو گروه یکسان بود و هدف واحدی را تعقیب می کردند و آن اینکه می خواستند این حرکت را یک حرکت عقلی و منطقی و نه یک حرکت عاطفی و احساساتی نشان دهند و برای تأیید آن تمام دلائل و توضیحاتی را که مستقیماً از غرب گرفته بودند ارائه می دادند و بدین وسیله انگیزه های حقیقی این حرکت را نشان دادند. دلایل و توضیحات آنان این بود که زنان باید در تمام زمینه های علمی و عملی کار کنند و دارای حقوق فطری و استقلال اقتصادی باشند، از ظلم و ستم مردان نجات یابند و

ترقی و تمدن به ترقی و تمدن زن وابسته است، زیرا آنان نصف جامعه اند و دلائل دیگر، تا آنکه عوام الناس این دلایل را پذیرفته و به هدف و مقصود اصلی توجه نکنند. درحالی که هدف اصلی در زیر پرده این بود که باید زن مسلمان دنباله روی زن اروپایی شود و پیرو راهها و روشهای اجتماعی موجود در جهان غرب باشد.

### بزرگترین فریب:

ولی بزرگترین و پلیدترین چیزی که می خواستند مردم را توسط آن فریب دهند این بود که می خواستند با فریب و مکر خود را موافق احکام و تعالیم اسلام جلوه دهند و وانمود کنند که احکام مذکور از قرآن و سنت استنباط شده است. درحالی که بین اهداف عمومی و مبادی نظام اجتماعی اسلام و تمدن غرب فرق اساسی و تفاوت کلی وجود دارد، زیرا هدف عمده ای که اسلام می خواهد آن را محقق سازد - بطوریکه در آینده هم بیان خواهد شد - جلوگیری از غریزه جنسی (Sex Energy) انسان و ضبط و کنترل آن طبق مقررات و ضوابط اخلاقی است که به جای اینکه این نیرو در بی بند و باری و تحریکات جنسی استفاده گردد باید در ساختن تمدن صالح و سالم و پاک و معقول به مصرف برسد. درحالی که هدف تمدن غرب بر خلاف آن است و آن عبارت است از شراکت یکسان زن و مرد در تدبیر امور اجتماعی و پذیرش مسئولیتها و مشکلات آن و استفاده دلخواه از غرائز جنسی از هر طریق و هر نوع و تبدیل سختیها و مشکلات و آلام زندگی به لذت، سرور و تفریح.

اختلافی که در اصول و مبانی کلی اسلام و تمدن غرب موجود است، خود به خود اختلاف ریشه ای و اساسی را در روشهای هدایت و تنظیم جامعه بوجود می آورد. اسلام با توجه به اهداف خاص خود نظام اجتماعی را پایه گذاری می کند و درنتیجه بین محدوده حرکت زن و مرد تفاوت بسیاری قائل می شود، اختلاط زن و مرد را بدون رعایت ادب و اخلاق خاص ممنوع می شمارد و هرچه که در این قاعده و قانون خللی وارد کند از ریشه قطع می کند. برعکس تمدن غرب هدفش این است که زن و مرد در صحنه زندگی بطور یکسان شرکت داشته باشند و هیچ پرده و حجابی بین آنان وجود نداشته باشد تا مانع اختلاط و آمیزش آزادانه گردد و این فرصت به آنان

داده شود که یکی، از زیباییهای دیگری بدون قید و بند و ممنوعیت لذت ببرد و بهره بگیرد. بنابراین شما می توانید به مکر و فریب کسانی که می خواهند برای مشروعیت پیروی و دنباله روی از تمدن غرب از قوانین و احکام اسلامی استفاده کنند پی ببرید. و چه مکر و فریب بزرگی است که هم خود و هم دیگران را فریب می دهند، زیرا حداکثر آزادی که اسلام به زن داده است این است که اگر ضرورت ایجاب کند، زن می تواند صورت و دستش را آشکار نماید و از خانه برای انجام کارهای ضروری خود بیرون آید. ولی غربیان این آخرین حد مجاز برای زن را شروع و ابتدای کار او می دانند، آنان در آخر مرز قوانین و احکام اسلامی می ایستند و از آنجا بسوی آزادی مطلق و بی در و دروازه پیشروی می کنند تا آن که زنان از حیا و شرم و بزرگی و وقار تهی گردند. در نتیجه، این وضع به ظاهر کردن صورت و دست منحصر نمی شود و از آن تجاوز کرده به ظاهر کردن موهای آرایش شده، دست های تا به شانه برهنه، سینه های لخت و برآمده و آرایش اندام با لباس و انواع زیورآلات دیگر می انجامد، تا در نهایت باعث ارضای شهوت مردان گردد. این وضع زنان، دختران و خواهران به محارم آنان منحصر و محدود نمی شود، بلکه با این شکل و قیافه از خانه بیرون آمده و به بازار می روند، در دانشگاهها درس می خوانند، در هتل ها غذا می خورند، به سینماها آمد و رفت می کنند، با مردان بیگانه شوخی می کنند و سخن می گویند و نظر آنان را به خود جلب می کنند. در حالی که از دیدگاه اسلام زنان اجازه ندارند که چنین شکل و قیافه را حتی به برادران خود هم نشان دهند. اسلام در وقت ضرورت به زن اجازه می دهد که از خانه بیرون رود، به این شرط که تمام حدود و شرایط پوشش و حیا را رعایت کند. ولی متأسفانه این اجازه امروز بطور غیرمنطقی این چنین توجیه می شود که زن باید در بازار گشت و گزار کند و به گردشگاهها، سینماها و نمایشگاهها برود و لباسهای قشنگ، جذاب و چسبان بپوشد تا با حرکات دلفریب و گمراه کننده، نگاههای جذاب و فتنه گر مردم را به خود جلب نماید و از اجازه ای که اسلام برای زن در امور خارج از منزل با قیدها و شرایط بسیار قائل شده است، چنین نتیجه گیری می کنند که زنان مسلمان باید مانند زنان فرنگی تمام کارهای منزل و خانواده را کنار بگذارند و بدون هیچ قید و شرطی در صحنه سیاست، اقتصاد و

آبادانی جامعه ظاهر شوند و با مردان در تمام زمینه ها به رقابت برخیزند. بعضی از ممالک اسلامی از این حد و مرز نیز پا را فراتر گذاشته اند. این ممالک در سیاست آزاد ولی با تفکرات بردگی، از حدود تجاوز کرده اند و زنان آنها همان لباسی را می پوشند که زنان غربی می پوشند و در همه چیز قدم به قدم از زنان غربی پیروی و تقلید می نمایند. بدتر و تلخ تر از همه اینکه مجلات و روزنامه ها عکس های آنها را با لباسی که فقط يك چهارم بدن را می پوشاند و سه چهارم دیگر آن لخت و برهنه است نمایش می دهند و ای کاش که لااقل این يك چهارم هم درست پوشیده می شد تا از گوشه و کنار آن عورت های آنها آشکار نمی شد. ما نمی دانیم که اجازه این کارها را از کدام قرآن و حدیث استنباط کرده اند. ای برادران متجدد و مد پسند اگر شما نمی خواهید پیرو اسلام باشید پس چرا با صدای بلند فریاد برمی آورید ما تابع و پیرو اسلام هستیم درحالی که از پیروی تمام احکام اسلامی شانه خالی می کنید، چرا مرتکب این نفاق و خیانت بزرگ می شوید و بطور آشکار از نظام و تمدنی پیروی می کنید که اسلام همه مبادی و اصول و دستورات زندگی آن را حرام و ممنوع کرده است. آنان گام اول را به نام قرآن و سنت برمی دارند تا اینکه مردم، فریب خورده و معتقد شوند که گام های آینده نیز همه موافق قرآن و سنت است.

## هدف ما در این کتاب :

این است موقعیت مسلمانان در عصر حاضر و پیش روی ما دو راه وجود دارد که ما در این کتاب هردو را شرح خواهیم داد.

اول: هدف ما این است که نظام اجتماعی اسلام را شرح دهیم و برای همه بشریت چه مسلمان و چه غیر مسلمان علل تشریع حجاب در اسلام را بیان کنیم.

دوم: منظور ما این است که احکام قرآن و سنت را در دسترس مسلمانان این عصر قرار دهیم و درضمن برای مقایسه، نظریات تمدن غرب و ثمرات و نتایج این تفکرات را نیز بررسی می کنیم تا اینکه هرکس بعد از فهم و شناخت دو نظام هرکدام را که می خواهد انتخاب کند و موضع فعلی را که سرشار از نفاق و دورنگی است کنار بگذارد. اگر می خواهد مسلمان باشد باید از احکام اسلام پیروی نماید و اگر آماده پذیرش پی آمدها و نتایج وخیم و نابودکننده نظام اجتماعی غرب هست، رابطه اش را با اسلام قطع کند.

## نظریات و آراء

اشخاصی که بر حجاب و پوشش خرده گیری می کنند، تنها از موضع سلبی و رد موضوع بدون دلیل و برهان برخورد نمی کنند، بلکه برای انکار موضوع از عقل و تفکر سود می جویند. انگیزه آنان این نیست که چون نشستن زنان در خانه و یا خارج شدنشان از منزل با حجاب و پوشش اسلامی سخت است با حجاب مخالفت می کنند، آنان هدف دیگری دارند و آن اینکه می خواهند زندگی دیگری برای زن ترتیب دهند. به همین علت می خواهند که زن کارهایی که اکنون انجام می دهد را انجام ندهد، بلکه از وضعیت کنونی خارج شود و مشغول (کار دیگری) شود و بدین علت با حجاب مخالفت می کنند که حجاب و خانه نشینی سدی بین زن و زندگی ایده آل از نظر آنان است و موجب می شود که زنان نتوانند آن (کار دیگر) را انجام دهند. ما باید بررسی کنیم که آن (کار دیگر) چیست؟ چه اهداف و دیدگاههایی در پس آن خوابیده است؟ چقدر صحت دارد؟ تا چه اندازه عقل آن را می پسندد؟ و نتایجی که فعلاً از آن بدست آمده کدام است؟

واضح و آشکار است که اگر ما بدون هیچ اعتراضی این نظریات و عقاید را بپذیریم بدون شك باید حجاب را نادرست و باطل به حساب آوریم و به این ترتیب خود ما بر باطل بودن نظام اجتماعی که حجاب جزئی از آن است حکم کرده ایم.

ولی براساس کدام دلیل ما باید بدون اعتراض و بدون بررسی عقلی و تجربی افکار و نظریات آنها را بپذیریم؟ و آیا این درست است که انسان هر چیز نو و جدید و درعین حال رایج را چشم بسته و بدون تحقیق قبول کند و خود را در دامان آن اندازد؟

## تصور آزادی در قرن هجدهم:

فیلسوفان، ادبا و بزرگان علوم طبیعی که در قرن هجدهم پرچمدار تغییرات و اصلاحات همه جانبه بودند - همانطوریکه در گذشته بیان داشتیم - با نظامی روبرو بودند که در آن انواع قیود، جمود، خشونت، سنتهای مخالف فطرت و قوانین خشک ضد طبیعت و عقل ریشه دوانیده بود. علاوه بر موارد فوق، پسروی و انحطاط مردم در قرون متمادی همه و همه موانع و مشکلاتی بود که سد راه ترقی و شکوفایی می شدند. از یک طرف جوشش علمی و عقلی نوین که در جانهای طبقه و قشر متوسط ایجاد شده بود سبب می شد که آنها در عمل، عقل، نبوغ و فعالیتهای دیگر احساس استقلال کنند و از طرف دیگر فرمانروایان و حکام و رهبران دینی می خواستند دست های مردم را با زنجیرهای تقلید ببندند. از کلیسا گرفته تا ارتش و دادگستری، و از قصرهای پادشاهان تا مزارع و تجارتخانه ها و ... و بالاخره تمام جوانب زندگی و تمام اصول و ضوابط اجتماعی بر نظامی استوار بودند که زمینه را برای تسلط بعضی طبقات مخصوص آماده می کردند و چون آنها این امتیاز و حقوق را از گذشتگان خود به ارث برده بودند، با استفاده از این زمینه بر کسانی که از طبقه آنها نبودند ظلم و ستم می کردند و آنها را استثمار می کردند و حاصل عمر و نتیجه کار و تلاش آنان را می خوردند. لذا هر حرکت اصلاحی که مصلحین به آن اقدام می نمودند با مقاومت این طبقات استثمارگر و قدرتمند روبرو شده و به ناکامی می انجامید. ولی با این وجود طبقاتی که طرفدار اصلاح و تغییر بودند، با همه موانع و مشکلات به حرکتشان ادامه می دادند تا اینکه سرانجام شورش و انقلاب برضد این نظام اجتماعی و دم و دستگاه آن انجام گرفت. سپس در بین مردم تفکر افراط آمیزی در رابطه با آزادی فردی پیدا شد و فرد درمقابل اجتماع از آزادی کامل و بی بند و باری مطلق برخوردار گردید. مصلحان اجتماعی فریاد برآوردند که افراد دارای آزادی مطلق



هستند و هرچه بخواهند انجام می دهند و هرچه نخواهند انجام نمی دهند و در انجام دادن و ندادن يك عمل هیچ مانعی وجود ندارد. اجتماع حق ندارد که آزادی فردی را از اشخاص سلب نماید و وظیفه حکومت این است که از آزادی افراد حمایت نماید تا افراد از آزادی کامل برخوردار گردند و موسسات اجتماعی وظیفه دارند که فرد را در رسیدن به این مقصود یاری و مساعدت نمایند. این نظریه افراطی در رابطه با آزادی فردی که نتیجه خشم و غضب بر نظام اجتماعی متکی بر ظلم و ستم بود، در آستین خود ظلم و فساد بزرگتری را پرورد. کسانی که در مرتبه اول جلودار این طرز فکر بودند از عواقب آن خبر نداشتند و اگر در آن وقت نتایج این بی بند و باری مطلق و دیگر آثار ناگوار آن در پیش چشمشان مجسم می شد، وجدان آن پیشتازان اصلاح طلب ناراحت می شد، زیرا هدف آنها این بود که با آزادی مطلق فردی ظلم و ستم را از میان بردارند و این قوانین ناعادلانه را از اجتماعشان دور سازند. ولی به هرحال این نوع طرز فکر در اذهان غربی ها اصالت پیدا کرد و پیشرفت و ترقی نمود تا آنکه ثمر داد.

### تغییرات در قرن نوزدهم:

این طرز فکر افراطی راجع به آزادی سبب شد تا انقلاب کبیر فرانسه بوجود آید. این انقلاب بسیاری از نظریات قدیم اخلاقی را باطل شمرد و پی بردند که سقوط و نابودی نظام اجتماعی و دینی قدیم راه ترقی و وسیله آزادی است. بنابراین چنین نتیجه گیری کردند که هر نظریه و عقیده ای که از قدیم مانده است مانع و مشکلی در راه ترقی، رشد و آزادی است و ترقی و پیشرفت بدون از بین بردن این موانع ممکن نیست. بدین ترتیب انقلابیون هنوز از باطل شمردن مبادی غلط تعالیم اخلاقی مسیحیت فارغ نشده بودند که زبان به انتقاد از اصول و پایه های نظام اخلاقی بطور عموم گشودند و در جستجوی عیوب مختلف برای آن برآمدند و پایه های اعتقادات مردم را با سؤالات و شبهات فراوان سست ساختند، سؤالاتی نظیر: عفت و حیا چیست؟ این چه ظلمی است بر جوانان که آنان را با افسار و لجام تقوی مقید می سازند؟ چه اشکالی دارد که مردی با زنی بدون ازدواج رابطه داشته باشد؟ و صدها سؤال دیگر که از هر طرف در این اجتماع انقلابی شکل می گرفت.

مخصوصاً گروهی که به مکتب رمانتیکی و افسانه ای (Romantic School) منسوب بودند این صدا را بلندتر ساختند. جرج ساند (George Sand) رهبر و پیشوای این مکتب بود، این زن تمام اصول اخلاقی را که از روز ازل تا این دم جزء پایه ها و اصول کرامت و عفت و شرف زنان شمرده می شد زیر پای گذارد. او درحالی که خودش شوهر داشت با دیگر مردان طرح دوستی و رفاقت می ریخت، تا اینکه کارش به طلاق منجر می گشت و سپس با مرد دیگری ازدواج می کرد. او با هر مردی که ازدواج می کرد بیشتر از دو سال با او زندگی نمی نمود و حتماً از او جدا می شد. در سرگذشت زندگی او نوشته اند که حداقل با شش نفر بطور علنی دوستی و رابطه داشت و یکی از این دوستان شش گانه در مورد این زن چنین می گوید:

«از عادات جرج ساند است که بوسیله جمال و زیبایی خود پروانه سرگردانی را شکار می کند، او را در قفس گل ها و شکوفه ها زندانی می نماید، از لذت دیدار و مصاحبت او برخوردار می گردد... و این دوران محبت و توجه این زن است. بعد از آن، پروانه بیچاره را با زدن نوک سوزن بر وجودش عذاب می دهد، از اضطراب و دردش لذت می برد... و این زمان تنفر و پشت کردن این زن است. هرکس را که قضا و قدر در دست او اسیر سازد، حتماً طعم عذاب را خواهد چشید. سپس بال و پر پروانه بدبخت را می کند و خودش قطعه قطعه می سازد و سرانجام این پروانه جزء قهرمانان داستانهای این زن می گردد».

از جمله عاشقان این زن آلفرد موسه (Alfred Musse) شاعر فرانسوی بود که به خاطر درد و رنجی که از دست معشوقه اش کشیده بود وصیت کرد که نباید هنگام تشییع جنازه او جرج ساند حاضر شود. این است اخلاق و رفتار جرج ساند رهبر بزرگی که به خاطر تألیفات فراوانش در قلوب نسل جدید فرانسه جای دارد. اکنون قسمتی از یکی از داستانهای مشهور او به نام لی لیا (Lelia) را به حضور خوانندگان عرضه می نمایم. در این قسمت او نامه ای از جانب لی لیا به استینو می نویسد:

«هرچه در امور دنیوی بیشتر می نگرم و در کسب تجربه پیش می روم، به کثرت افکار غلط سالخوردگان و بزرگسالان زیاده تر پی می برم. چه عقیده غلط و نادرستی است که می گویند باید دوستی و محبت منحصر به يك معشوق باشد و این

محبت باید اعماق وجود انسان را تحت تأثیر قرار دهد و لازم است که این محبت ابدی و جاودانی باشد... بدون شك شایسته است که هر شخصی با تمام افکار و نظریات مختلف با پیشانی باز و گشاده برخورد کند و از اینجا من اعتراف می کنم که صحیح است که بعضی از افراد در زندگی زناشویی وفادار باقی می مانند، ولی حقیقت این است که برخی از مردم دارای احتیاجات و استعدادهای دیگری هستند که همه آنها با ازدواج برآورده نمی شود، پس لازم است که زن و شوهر بر یکدیگر سخت نگیرند و برای همدیگر آزادی فکری و عملی قائل شوند و عوامل روانی که موجب حسد و غیرت می شوند را سرکوب سازند. همه محبتها خوب و صحیح هستند خواه شدید باشد یا آرام و معتدل، شهوانی باشد یا روحانی، جاودانی باشد یا گذرا و کوتاه مدت، می خواهد شخص را به نابودی سوق دهد یا به تمتع و بهره برداری جنسی فرا خواند». جرج ساندر در داستان دیگری به نام جاک (Jacques) خصوصیات شوهری که از نظر او بهترین شوهر در زندگی زناشویی می باشد را بیان می کند. قهرمان داستان، جاک، زنی است که با يك مرد بیگانه رابطه دارد و آغوش او را گرم می سازد، ولی شوهر آزاداندیش و با ظرفیت او خشمگین نمی شود و احساس تنفر نمی کند و علت عدم تنفر خود را چنین توضیح می دهد: «گلی که برای دیگران نیز خوشبو است و دیگران نیز از آن بهره می گیرند و لذت می برند را به چه دلیلی پژمرده سازم و یا زیر پای خود بیاندازم». نویسنده به داستان خود ادامه داده و درجای دیگر از زبان جاک چنین می نویسد:

«من نه نظر خود را تغییر می دهم و نه با اجتماع سازش می کنم. به نظر من ازدواج زشت ترین و پلیدترین آداب و رسوم اجتماعی است و اگر نسل های آینده در راه عقل و عدالت قدم گذارند، زمانی خواهد رسید که ازدواج لغو خواهد شد و راه رسم دیگری جایگزین آن خواهد شد که از نظر قداست و پاکی دست کمی از ازدواج نخواهد داشت و به انسانیت نزدیکتر خواهد بود. در این وقت نسل آینده بشر را زنان و مردانی تشکیل خواهند داد که در مقابل همدیگر گذشت و بردباری داشته و یکی مانع آزادی دیگری نخواهد گردید. ولی فعلاً به علت برتری و قدرت مردان و ضعف و سستی زنان هیچ کس در پی قانونی بهتر و شایسته تر نیست و تا وقتی که مردم در

این حالت ضعف روحی و غفلت زندگی کنند، باید زنجیرهای قید و بندها را تحمل نمایند و به من ربطی ندارد».

این افکار و عقایدی است که در حدود سال ۱۸۳۳ میلادی عرضه نموده اند و این آخرین درجه تعمق و دقت نظر جرج ساند است. ولی این رهبر و پیشوا موفق به ترویج نظریه و تئوری خود در میان مردم نشد و با همه ترقی خواهی و روشنفکریش نتوانست خود را از زیر بار قیود اخلاقی موروثی جامعه اش بیرون کشد. بعد از گذشت حدود سی سال در سرزمین فرانسه گروهی از ادبا و علمای اخلاق و نمایشنامه نویسان پیدا شدند که جلودار آنها الکساندر دوما (Alexander Dumas) و آلفرد ناکه (Alfred Naauet) بودند. این گروه همه مساعی و کوشش های خود را بکار بردند تا این نظریه را گسترش دهند که می گوید آزادی و استفاده از لذت های زندگی، به ذات خود حق فطری انسان است و این ظلم و دشمنی است که اجتماع، فرد را با زنجیرهای اخلاق و تمدن مقید سازد. درحالیکه درخواست آزادی فردی در گذشته به نام عاطفه و محبت مقدس صورت می گرفت، متأخرین اساس این عاطفه محض را ضعیف تشخیص دادند و تصمیم گرفتند که آزادی فردی و بی بند و باری را بر اساس عقل، حکمت و فلسفه استوار سازند تا اینکه جوانان، چه دختر و چه پسر، هرکار که می خواهند با آرامش خاطر و اطمینان قلبی انجام دهند و اجتماع نتواند بر اعمال آنان خرده بگیرد، بلکه بر اعمال آنان صحنه بگذارد و از نظر اخلاقی تأیید و تحسین نماید.

در اواخر قرن نوزدهم پاول آدام (Paul Adam) و هنری باتالی (Henry Bataille) و پییر لوئیس (Pierre Lovis) و دیگر ادبا و نویسندگان شروع به تشویق و تشجیع جوانان کردند تا خود را از قید و بندهای منشأ گرفته از اخلاق و رفتار قدیمی و کهنه آزاد سازند. پاول آدام در کتابش به نام (Lamorale - de - L'amour) جوانانی را که تلاش می کنند دوست پسر و یا دوست دختر خود را قانع کنند که حاضر هستند خود را برای طرف مقابلشان هلاک کنند و هرگز از عشق و محبت او دست برنمی دارند، به حماقت و پستی متهم می کند و بعد از آن چنین ادامه می دهد:

«علت این نوع رفتارها این است که شهوت و لذت - شهوت صحیحی که در فطرت هر انسانی سرشته شده است و از هیچ نظر گناه و پلیدی به شمار نمی آید - به

علت نفوذ و غلبه افکار کهنه و قدیمی عیب و ننگ شمرده می شود، بنابراین شخص بدون علت مجبور به پنهان نمودن آن در پس دیوار کلمات رنگارنگ است. بزرگترین ایرادی که بر مردم لاتین وارد است این است که دو نفر که همدیگر را دوست دارند نمی توانند صراحتاً بیان کنند که دوستی و محبت آنان فقط برای برآورده ساختن شهوت است و بس» و بعد از آن جوانان را نصیحت می کند که:

«تعقل و تهذیب و رشد را پیشه خود سازید و اسباب لذت و وسایل تمتع جنسی را معبود خود قرار ندهید، تا اینکه نتوانید با شخص دیگری رابطه برقرار کنید. واقعاً کسی که در صومعه عشق، فقط يك بت را برای خود انتخاب می کند و به پرستش او می پردازد احمق است. برای فرد شایسته است که برای هر ساعتش دوست و رفیقی داشته باشد و از مصاحبت او لذت ببرد».

پی یر لوئیس در این زمینه از همه سبقت گرفته و اعلان می کند کسی که قیود و زنجیرهای رنج آور را پاره نکند و از لذات روحی و جسمی با آزادی کامل بهره مند نگردد، محال است که به شکوفایی و پیشرفت عقلی، علمی، مادی و یا روحی برسد. این ادیب تمام قدرت و توان خود را در کتابش به نام افرودیت (Aphrodite) به کار می برد تا اثبات کند که بابل، اسکندریه، یونان، روم، ونیز و سایر مراکز تمدن وقتی به اوج ترقی و کمال خود رسیدند که بی بندوباری جنسی و پیروی از خواهشهای نفسانی به بالاترین درجه خود رسیده بود و هنگامی که شهوات انسانی در چهارچوب قیود اخلاقی و دستورات قانونی محدود شد، روح مردم به سبب این محدودیت پژمرده گردید.

پی یر لوئیس در زمان خود ادیب مشهور و نویسنده مبتکر و صاحب مکتب ادبی مستقل در فرانسه بود و گروه بزرگی از نویسندگان و نمایشنامه نویسان و صاحب نظران اخلاق، نظریات او را تأیید و نشر می کردند و مردم را به پیروی از نظریات او دعوت می نمودند، لذا قدرت بیان و نویسندگی او در آزادی جنسی، فروافتادن حجابهای اخلاقی بین زن و مرد و ترویج برهنگی بسیار موثر افتاد. چنانچه وی در کتاب افرودیت درباره عصر تمدن یونان آورده: «عصر درخشانی که انسانیت عریان - یعنی آن صورت و شکلی که کاملترین شکل قابل تصور است و اهل دین می گویند که آن شکلی است که خداوند مطابق الگوی خود آفریده

است. می توانست خودش را به بیست هزار نفر به عنوان يك زناکار مقدس عرضه کند و با ناز و عشوه و غمزه راه رود و خودش را در اختیار دیگران قرار دهد. زمانی که این عشق و محبت شهوانی و محدود - یعنی آن عشق و محبت آسمانی مقدس که ما همه از آن متولد شده ایم - ننگ و عار و زشتی و پلیدی محسوب نمی شد.

او در این نظریه خود به اندازه ای افراط و غلو کرد که بدون کنایه و لفافه می گفت: «لازم است که تعلیمات اخلاقی استواری که مادر شدن دوشیزه باکره را از راههای مختلف و غیر عرفی زشت و پلید می دانند و از ساحت شرافت انسانی به دور می شمارند را از ریشه برکنیم.»

### مظاهر ترقی در قرن بیستم:

این اوج ترقی فکری در قرن نوزدهم بود. با شروع قرن بیستم عقاب های جدیدی پیدا شدند که خواستند بلندتر از گذشتگان پرواز کنند. لذا در سال ۱۹۰۸ میلادی نمایشنامه ای از طرف پی یر ولف (Pierre Wolff) و کاستون لیراکس (Caston Leroux) به صحنه آمد که در یکی از صحنه های آن دو دختر وجود دارند که در حضور برادران جوانشان با پدر خود درباره آزادی و حریت خودشان بحث و جدل می کنند تا بتوانند دل خود را به هرجایی که می خواهند بسپارند و به پدرشان می فهمانند که زندگی بدون محبت و دوستی برای يك دختر جوان چه اندازه تلخ و مشکل است. در صحنه دیگر دختر دیگری است که پدرش او را به خاطر رفاقتش با يك جوان سرزنش می کند و آن دختر به پدرش می گوید: «ای پدر، من چطور می توانم تو را قانع سازم، تو نمی فهمی که هیچ کس حق ندارد به دوشیزه جوانی - دخترش باشد یا خواهرش - دستور دهد که شکوفه جوانیش را بدون اینکه عشق بورزد پرپر سازد».

وقتی که جنگ جهانی اول بوقوع پیوست، حرکت های آزادیخواهی را به اوج کمال رسانید و کشوری که بیشتر از همه به جلوگیری از بارداری تشویق می کرد فرانسه بود. در مدت چهل سال قبل از جنگ نسبت موالید در آن کاهش یافته بود، و از هشتاد و هفت ولایت فرانسه، فقط بیست ولایت تعداد موالیدش بیش از تعداد

متوفیاتش بود، ولی در شصت و هفت ولایت دیگر تعداد متوفیات از تعداد موالید به مراتب بیشتر بود به طوری که معدل متوفیات در بعضی ولایات در مقابل صد تولد به ۱۷۰ - ۱۳۰ نفر می رسید. وقتی که جنگ جهانی اول واقع شد و ملت فرانسه را در موقعیت مرگ و زندگی قرار داد، متفکرین و صاحب نظران آنان پی بردند که این ملت به جوانان مبارز و مردان جنگجو نیاز دارد و اگر احتمالاً این جوانان و مردان اندک موجود، در راه دفاع از وطن از بین بروند دیگر نمی توانند از شر دشمن نجات یابند. این انگیزه سبب شد که فرانسویها به فکر ازدیاد جمعیت افتادند و نویسندگان، روزنامه نگاران، خطیبان، علمای دین و رهبران سیاسی از هر طرف، يك صدا بانگ برآوردند که باید جامعه میزان زاد و ولد را زیاد کند و به قیود سنتی ازدواج پایبند نباشد و اعلان کردند که اگر دوشیزه باکره بدون شوهری رحم خود را در راه خدمت به وطن ارزانی دارد، مستحق هرگونه احترام و ستایش است و هیچ ملامت و سرزنشی بر او روا نیست. موقعیت این دوره مضطرب و پریشان حال، عامل بسیار بزرگی برای آزادیشواهی، بی بندوباری و پایمال نمودن اصول اخلاقی بود، پس فرصت را غنیمت شمردند و تمام نظریات و افکار شیطانی و پلیدی را که در سر می پروراندند، همه را بدون کم و کاست نشر و ترویج کردند.

در همین اوضاع و احوال بود که سردبیر مجله لالیون ریپابلیکن (La Lyon Re-publicain) که از جمله روزنامه نگاران ممتاز عصر خود بود می گوید ما هیچ دلیلی نداریم که زنای اجباری را گناه و جنایت بشماریم و نظرش را به شرح زیر عرضه می دارد:

«وقتی که گرسنگی و فقر، بینوایان را به دزدی و قتل مجبور سازد گفته می شود که برای آنان نان مهیا کنید تا خودبخود ایشان از دزدی و غصب اموال اجتناب نمایند، ولی شگفت انگیز است مردمی که بر اساس عاطفه دیگران را برای برآوردن یکی از ضروریات طبیعی جسمانی نصیحت می کنند چرا ضرورت طبیعی دیگری را که کمتر از ضرورت اول نیست فراموش می کنند و آن ضرورت، محبت و عشق است. همانطور که مردم از شدت گرسنگی به دزدی دست می زنند، همچنین در وجود انسان نیرویی است که او را به ارتکاب زنا مجبور می سازد و گاهی نیز به خاطر

شدت این ضرورت طبیعی و جوشش غریزه شهوت موجود در فطرت انسان، که کمتر از تشنگی و گرسنگی نیست، انسان به قتل دست می زند. حقیقت امر این است که جوانی که دارای صحت کامل و قدرت فراوان می باشد نمی تواند از سرکشی های غریزه جنسی اش جلوگیری نماید، همانطور که نمی تواند گرسنگی را تحمل کند و امید دارد که در هفته آینده غذا پیدا کند. عدم دسترسی به وسایل آرام بخش شهوت و غریزه جنسی در مملکت ما که تمام وسایل احتیاجات انسانی در آن مهیا است موجب عیب و ننگی است که کمتر از عیب و ننگ تشنگی نیست. درجایی که ما نان را مجانی بین گرسنگان توزیع می کنیم بر ما واجب است که وسایل اشباع قربانیان نوع دیگر گرسنگی را نیز فراهم کنیم.

در اینجا باید نکته ای را تذکر داد که این مقاله شوخی و طنز نبوده و نویسنده آن با کمال جدیت نوشته و خوانندگان نیز آن را با جدیت خوانده اند.

در همین روزگار دانشکده طب دانشگاه پاریس مقاله ای را به قلم يك دكتور دانشمند و فاضل انتخاب نموده و آن را منتشر کرد، این مقاله تز دکترای او بود. در اینجا بعضی از عبارات آن را نقل می کنیم:

«ما آرزومندیم تا روزی بیاید که از این ننگ و عیب دروغین رهایی یابیم و بدون خجالت و شرم با صدای بلند بگوییم که ما مثلاً در سن بیست سالگی به سوزاك مبتلا هستیم، همانطور که اگر کسی مبتلا به مرض سل باشد خیلی راحت مرض او را اعلان نموده و او را روانه کوهستان می کنیم تا به افراد دیگر سرایت نکند... و کسی که از لذائذ جنسی بهره مند نشود و جوانی خود را سپری نماید، بدون شك شخص ناقصی است و به کمال نرسیده است و در وظیفه اش که از ساده ترین وظائف طبیعی است کوتاهی نموده است. این تقصیر و کوتاهی در وظیفه یا از رهگذر کم جرأتی، یا سستی غریزه و یا برداشت غلط منشأ گرفته از دین او می باشد».

### حرکت جدید مالتوزیسم:

پیش از اینکه به بحث خود ادامه دهیم معقول خواهد بود تا نظری به افکار اشخاصی که قائل به جلوگیری از ازدیاد جمعیت و زاد و ولد بودند بیافکنیم. وقتی



که اقتصاددان انگلیسی مالتوس در اواخر قرن هجدهم پیشنهاد خود را در رابطه با منع زاد و ولد و جلوگیری از ازدیاد جمعیت عرضه داشت، هرگز پیش بینی نمی کرد که پیشنهاد او ممکن است بعد از گذشت يك قرن بزرگترین وسیله ترویج فحشا و فساد شود، زیرا در آن وقت هدف او این بود که مردم بتوانند بخوبی زندگی خود را اداره کنند و برای جلوگیری از افزایش جمعیت زود ازدواج نکنند، ولی وقتی که در اواخر قرن نوزدهم حرکت جدید مالتوزیسم (New Malthusian Movement) شروع شد، هدف اصلی و عمده اش این بود که هرکس که می تواند شهوت خود را با آزادی و حریت کامل ارضاء نماید و بعد از آن بوسیله علوم تجربی از نتیجه طبیعی ارضاء شهوت که بارداری و ولادت است جلوگیری کند. این حرکت نو آخرین مانع و مشکلی را که ممکن بود سدّی در این زمینه بحساب آید از میان برداشت و معاشرت جنسی را بطور مطلق آزاد گذاشت، زیرا دیگر زنان هیچگونه نگرانی از بارداری و ولادت نداشتند و براحتی می توانستند خود را به مرد بیگانه عرضه کنند. در اینجا ما نمی خواهیم که از نتایج و آثار حرکت جلوگیری از زاد و ولد صحبت کنیم، بلکه فقط می خواهیم بعضی از نمونه های افکار و نظریاتی را که مقارن با گسترش نظریه جلوگیری از زاد و ولد منتشر شده است، ذکر کنیم.

اسلوب و روشی که این ادبیات به عنوان مقدمه مالتوزیسم نوین دنبال می کرد اینطور خلاصه می شود که: انسان دارای احتیاجات فطری زیادی است که شدیدترین و مشکل ترین آنها احتیاجات سه گانه زیر است: ۱- غذا ۲- استراحت ۳- شهوت جنسی و طبیعت تمام این احتیاجات را در وجود شخص به ودیعت نهاده است و در ارضای آنها لذت خاصی را قرار داده است و هرکس به این لذت ها اشتیاق و علاقه دارد، بنابراین عقل و منطق اقتضا می کند که شخص به طریقی این احتیاجات را برطرف سازد، ولی انسان فقط برای رفع دو نیاز اولی بطور آشکار و علنی می کوشد و جای تعجب است که برای رفع نیاز سوم باید تغییر جهت دهد، زیرا اخلاق و عادات اجتماعی لازم می گرداند که ارضای شهوت باید از طریق ازدواج باشد و زن و مردی که با ازدواج با یکدیگر رابطه برقرار می کنند را ملزم می کند که در مقابل همدیگر وفادار و با عفت باشند، علاوه بر آن وظیفه دارند که از تولید

نسل جلوگیری نکنند، یعنی باید به طور حتم زاد و ولد داشته باشند. تمام این امور عبث و بی فایده و مخالف عقل و فطرت می باشد و از اساس اشتباه است و عواقب بد و ناگواری برای جامعه دارد.

در اینجا نظر شما را به نوشته دیگری جلب می کنیم که بر پایه و اساس مفاهیم فوق بیان شده است. پپل رهبر و پیشوای حزب دموکرات آلمان بدون شرم و حیای می نویسد:

«آیا زن و مرد غیر از حیوان چیز دیگری هستند؟ و آیا در بین حیوانات رابطه جنسی به ازدواج نیاز دارد؟ آن هم ازدواجی که بطور دائمی و جاودانی باشد؟»  
دکتر دریس‌دال (Drysdale) در این رابطه چنین می نویسد:

«محبت مانند دیگر امیال و آرزوها و خواستها قابل تغییر نیست، پس محدود کردن آن تنها به يك روش مخصوص، خیانت در قوانین فطرت محسوب می شود و جوانان ما بر اساس خواست فطریشان خواستار تغییر آن روش مخصوص هستند و این خواست آنان مطابق نظام منطقی و فطری است که انسان می خواهد تجارب متنوع و رنگارنگ در زندگی داشته باشد. رابطه جنسی بدون قید و بند ازدواج، نمونه اخلاق عالی محسوب می شود، زیرا به نوامیس فطرت نزدیک تر است و از عواطف و احساس و محبت محض سرچشمه می گیرد و رابطه ای که براساس شور و شوق و علاقه پیدا می شود، از نظر اخلاقی دارای ارزش و مرتبه والایی است و این امتیاز نباید بواسطه معاملات تجاری که در حقیقت ازدواج را وسیله درآمد (Prostitution) می سازند، از دست برود».

دقت کنید که چگونه نظرات تغییر می کند و موضوع چگونه وارونه می شود. آنان قبلاً می خواستند که بدی و قباحات زنا را از افکار عمومی محو سازند تا از نظر اخلاقی ازدواج و زنا برابر گردند، ولی در اینجا پا را فراتر گذاشته، ارزش ازدواج را تا اندازه ای پائین می آورند که آن راعار و ننگ می دانند و ارزش زنا را تا اندازه ای بالا می برند که آن را يك فضیلت اخلاقی می شمارند.

دکتر مذکور در جای دیگر می نویسد:

«ضرورت شدیدی احساس می گردد تا تدابیری اتخاذ گردد که محبت بدون

قید و بند ازدواج محترم و قابل ارزش گردد... و جای بسی خوشحالی است که سهولت و آسانی طلاق کم کم سنت ازدواج را در این زمان از بین می برد و ازدواج فقط قرارداد جنسی بین دو شخص محسوب می شود و هر وقت که بخواهند می توانند آن را لغو کنند. و این تنها روش صحیح رابطه جنسی است».

**پاول رابین (Paul Robin)** رهبر مشهور مکتب مالتوزیسم در فرانسه می گوید:

«این را باید غنیمت شمرد که تلاشهای ما در مدت نیم قرن چنان با موفقیت روبرو شد که امروز فرزند زنازاده به منزله فرزند حلال زاده شمرده می شود و بعد از این هیچ مانعی وجود ندارد که فرزندان ما از نوع اول (زنازاده) باشند، تا اینکه موازنه بین فرزندان زنازاده و حلال زاده برقرار گردد».

فیلسوف دیگر انگلیسی به نام «مل» در کتابش به نام «درباره آزادی» (On Liberty) اعتراف می کند که باید از ازدواج کسانی که وسایل کافی زندگی را دارا نمی باشند جلوگیری کرد، ولی وقتی که در انگلستان برضد فحشا (Prostitution) مبارزه شروع گردید، خود این فیلسوف مبارزه مذکور را به شدت مورد انتقاد قرار داده چنین استدلال می کرد که این کار سبب محدودیت آزادی شخصی و توهین به کارگران است، زیرا فحشا نیز خود کار و شغل محسوب می گردد.

می بینید که وقتی انسان آزادی فردیش را در راه فحشا مصرف می کند، این آزادی را چگونه احترام و تعظیم می کنند، ولی وقتی که این آزادی را در راه ازدواج بکار می برد، دیگر آزادی او را رعایت نمی کنند و محترم نمی شمارند. آنها حتی راضی نیستند که این آزادی از نظر قانونی مورد تأیید قرار گیرد. البته فلاسفه آزاد اندیشی از این گروه دخالت و تأیید قانونی این آزادی را مورد توجه قرار داده اند. اینجاست که نظریات اخلاقی به آخرین درجه دگرگونی و وارونه شدن می رسد و بعد از آن دیگر هیچ امیدی باقی نمی ماند، زیرا عار و ننگ جایگزین فضیلت و تمام فضائل اخلاقی نیز به عار، رذیلت و پستی تبدیل شده است.

## نتایج

ادبیات همیشه تغییر می کند و با اسلوب جدید و نو پیش می رود، افکار عمومی آن را پیروی می کنند و سرانجام اخلاق ملی، سنن اجتماعی و قوانین حکومتی همه تابع آن می گردند. در اجتماعی که همه علوم و پایه های تربیت ذهنی و فکری مانند فلسفه، تاریخ، تعلیمات اخلاقی، روشهای تفکر، داستان، درام، تئاتر و هنرهای زیبا در مدت نیم قرن با هم آمیزش و برخورد داشته و با موافقت هم استمرار و دوام پیدا کنند، بطورحتم در ذهن انسانی يك اسلوب و طریقه فکری معینی را تثبیت می کنند و امکان ندارد که کسی تحت تأثیر این اسلوب و شیوه فکری قرار نگیرد، مخصوصاً اگر نظام حکومتی و دیگر دوایر اجتماعی آن اجتماع بر اصول و مبادی دموکراسی استوار باشد، امکان ندارد که قوانین آن مطابق با افکار عمومی تغییر نکنند.

## انقلاب صنعتی و آثار آن :

از اتفاقات عجیب این بود که این انقلاب فکری در عنفوان جوانیش اسباب و وسایل تمدن دیگری را فراهم کرد. در این دوره انقلاب مشهور صنعتی بوجود آمد و تغییرات زیادی را در پیرامون اقتصاد ایجاد کرد، از آثار آن بر زندگی اجتماعی این بود

که به سرعت حرکت اجتماعی در مسیری که ادبیات انقلابی می‌خواست مساعدت و کمک نمود. توضیح اینکه، آزادی مشخصی که نظام سرمایه داری بر آن استوار گردیده بود با اختراع ماشین آلات و گسترش وسایل تولید، قدرت و استحکام یافت، لذا طبقات سرمایه دار، کارخانجات و موسسات صنعتی و تجارتی بزرگتری را پایه گذاری کردند. مراکز جدید تجارت و صنعت در شهرهای بزرگ و آباد تأسیس گردید، میلیونها نفر از روستاها و قصبات به شهرها سرازیر شدند، وسایل زندگی از جهت نرخ و گرانی بسیار بالا رفت، قیمت لوازم ضروری زندگی دوبرابر شد و تهیه نان، لباس و خانه خارج از توان و قدرت عامه مردم قرار گرفت. بعلاوه وسایل زندگی روزانه مردم هر روز متنوع تر می گردید، بعضی از این وسایل به اقتضای ترقی و تمدن و برخی به خاطر خواست و پسند ثروتمندان بوجود آمده بود، ولی نظام سرمایه داری ثروت را بین مردم به ترتیبی توزیع نمی کرد که همه مردم بتوانند تمام کالاها و وسایل رفاهی و کالاهای لوکس را که در زندگیشان به عنوان يك نیاز مطرح بود بدست آورند، حتی این نظام نمی توانست نیازهای اساسی و حقیقی را که يك شهروند در شهرهای بزرگ با آنها روبرو بود از جمله نان و لباس و خانه برآورده سازد، لذا از نتایج و آثار آن وضعی بوجود آمد که زن سربار شوهر و فرزندان سربار پدر شدند و چنان وضعی پیش آمد که يك شخص نمی توانست مشکلات خودش را برطرف سازد چه رسد به اینکه مسئولیت زندگی چند نفر دیگر را نیز بردوش کشد. شرایط اقتصادی ایجاب می کرد که همه افراد خانواده مشغول کسب و کار گردند و همه زنان اعم از دختر، بیوه و متأهل مجبور گردیدند که برای پیدا کردن روزی از خانه خارج شوند. چون روابط و اختلاط بین زن و مرد زیاد شد و نتیجه طبیعی آن هم در اجتماع ظاهر گشت، طرز فکر آزادی شخص و فلسفه جدید اخلاق نیز به همان نسبت پیشرفت کرد. جامعه دیگر وقایع و حوادثی که در پیش چشمش بوقوع می پیوست را به سادگی می پذیرفت. بدین ترتیب تشویش و اضطراب پدران، دختران، خواهران و برادران، شوهران و زنان از این رهگذر رفع شد و دیگر هیچ نگرانی و هراسی وجود نداشت، زیرا این وضع دیگر رذالت و پستی نبود، بلکه نشانه پیشرفت و ترقی (Emancipation) شمرده می شد و از دید آنها نه تنها فساد اخلاقی به

حساب نمی آمد، بلکه عین لذت و سرگرمی محسوب می شد و لازم بود که يك شخص در زندگی از آن استفاده نموده و بهره مند گردد و این جهنم سرمایه داری، جهنم آتش نیست بلکه بهشتی است که از زیر درختان آن رودها جاری است.

### امتیازطلبی سرمایه داران :

کار در این حد نیز متوقف نشد و نظام سرمایه داری عرض وجود کرد. همان نظامی که اصول و مبادی آن بر آزادی فردی استوار بود، برای فرد حقوق مطلق و بدون قید و شرط قائل می شد و او را آزاد می گذاشت که از هرطریقی که می تواند مال و ثروت بدست آورد، لذا هر وسیله ای را که سبب بدست آوردن ثروت می شد برایش حائز و مباح شمرد، اگرچه آن فرد به خاطر کسب مال و ثروت سبب هلاکت افراد زیادی می شد. بنابراین نظام این تمدن از اول تا آخر به شکلی ترکیب یافت که فرد از تمام جوانب بر اجتماع امتیاز و برتری داشت و هیچ تضمینی برای تحقق مصالح اجتماعی در برابر مصلحت فردی وجود نداشت. لذا صاحبان امتیاز و ثروت به هرطریق و کیفیت که خواستند به اجتماع تجاوز و تعدی نموده آن را به شکل دلخواه تغییر دادند و با این روش شروع به بحث و تحقیق در غرائز انسانی کردند تا نقاط ضعف را در آن پیدا نمایند و از آن راه بتوانند غرائز را مطابق دلخواه خود به کار گیرند. یکی از آنان نوشیدن شراب و مسکرات را در بین مردم رایج کرد و از این راه سرمایه ای کلان به جیب زد، ولی هیچ کس در اجتماع پیدا نشد که مردم را از شر و بلای این طاعون خانمانسوز نجات دهد. سرمایه دار دیگری برخاست و مردم را به آفت ربا گرفتار کرد و آن را در تمام جوانب زندگی ترویج کرد ولی کسی پیدا نشد که این مرض مهلك را که خون مردم را می مکید معالجه نماید بلکه برعکس قوانین طوری وضع گردیدند که به نفع این خونخواران ظالم بود و از آنها حمایت و پشتیبانی می نمود، تا اینکه حتی يك قطره از خون مردم از شر آنها سالم نماند. شخص سومی آمد و ابتکار دیگری که عبارت از قماربازی بود را به جامعه عرضه داشت، بلایی که تمام فضای تجارت و اقتصاد را تحت تأثیر قرار داد و هیچ کس قادر نبود که زندگی اقتصادیش را از این تب خانمانسوز در امان نگهدارد. در این عصر،

خودپسندی، منفعت‌طلبی و تجاوز فردی غوغا می‌کرد. حتی شهوت و شهوترانی که یکی از ابزار کسب ثروت بود را از قلم نینداخته بودند و با تمام قدرت و ظرفیت در این راه از آن سود می‌بردند. همچنین سعی و تلاش خود را در تأسیس رقااص خانه‌ها، تئاترها، و مراکز فیلم‌سازی بکار بردند و برای رونق و پیشرفت کار خود و جلب توجه مردم، دختران نازک اندام و خوش سیما را استخدام نموده با آرایش و اندام نیمه برهنه به مردم عرضه می‌کردند و با تحریک شهوت مردم پول‌های آنها را به جیب خود می‌ریختند. گروه دیگری نیز روی کار آمدند که زنان را از راه جبر و اکراه به ارتکاب فحشا وادار ساختند، تا اینکه به مرور این کار به صورت یک تجارت منظم جهانی درآمد. افراد دیگری پیدا شدند که ساختن لوازم آرایش و وسایل زینتی را پیشه خود قرار دادند و آن را در اجتماع عمومیت دادند تا غریزه خودآرایی را که در زنان فطری است، شدت بیشتری بخشند و بدین وسیله ثروتهای کلانی بدست آوردند. اشخاص دیگری برخاستند و لباس‌های محرك و متنوعی برای زنان ابتکار کردند، دوشیزگان زیبا و جذاب را استخدام کردند تا آن لباسها را بپوشند و در مجالس لهو و لعب باعث جلب توجه جوانان گردند. دوشیزگان مفتون و شیدای این نوع لباس‌ها شدند و مخترعین آنها از این راه پول هنگفت و سود فراوانی بدست آوردند. برخی دیگر از مردم برای بدست آوردن پول به نشر و پخش عکس‌های برهنه و محرك، داستانهای عشقی و مقالات هیجان‌انگیز پرداختند و با مبتلا نمودن مردم به جذام اخلاقی جیب‌های خود را پر پول کردند، تا اینکه کار به جایی رسید که هیچ قسمت از تجارت از تحریک جنسی و عشوه‌گری در امان نماند. امروز نیز تمام آگهی‌های تجارتی همراه با عکس زنی برهنه و یا در حکم برهنه عرضه می‌شود و این مطلب در جراید و مجلات تمام کشورها مشاهده می‌شود، گویا ممکن نیست که هیچ تبلیغی بدون وجود زن انجام گیرد. هیچ هتل، رستوران و تجارتخانه‌ای را نمی‌توانید بیابید که در آن زن جذابی بخاطر جذب مردان کار نکند. این چنین جامعه مسکین و سرخورده‌ای فقط یک راه برای حفاظت مصالح خود در دست دارد و آن استفاده از وجدان و تعلیمات اخلاقی است، تا توسط آن حملات شهوانی و شیطانی را دفع کند. البته باید دانست که نظام سرمایه‌داری آنقدر ضعیف و ناتوان

نیست که نتواند از خود دفاع کند. او برای حمایت از خود فلسفه مجهزی با وسایل و لشکر بزرگ و قوی از علوم و ادبیات دارد که هردو به اتفاق هم در براندازی تفکرات و تعالیم اخلاقی از کشور و مردم تلاش می کنند. قاتل زیرک قاتلی است که مقتول را وامی دارد که با رضایت و رغبت خود را به مرگ تسلیم نماید.

## نظام سیاسی دموکراسی :

مصیبت به اینجا ختم نمی شود و تازه خود نظریه آزادی شخصی در غرب، نظام دموکراسی را بوجود آورد که به مرور زمان عامل اصلی تکامل این انقلاب ضد اخلاقی گردید.

اساس و مبدا اصلی دموکراسی نوین این است که حکومت و قانونگذاری در دست خود مردم است و هرطور که بخواهند در آن مداخله می کنند. اگر چیزی را پسندند آن را نگاه می دارند و اگر مطابق سلیقه آنان نباشد تغییرش می دهند و بدین ترتیب حکومت و قوانین تحت فرمان و اراده آنها است.

از نتایج طبیعی نظام مذکور این است که به مردم اجازه نمی دهد که تسلیم قدرت مافوقی که از نقایص و عیوب بشری پاك است شوند و از گمراهی فکری و عملی دور باشند. قانونی ندارند که با گذشت زمان از دخالت انسان در امان بماند، اصول و مبادی آن جاودانی باشد و تبدیل و تغییر در آن راه نداشته باشد. معیار معینی ندارند که توسط آن درست را از نادرست تشخیص دهند، معیارهایی که جاودانی بوده با هوا و هوس و تمایلات شخصی تغییر نکنند. نظام دموکراسی نوین به این ترتیب انسان را يك موجود خودمختار و تام الاختیار معرفی کرد، این انسان توانست برای خودش قانون وضع کند و نظریه اکثریت مردم را معیار وضع قوانین قرار داد. معلوم است وقتی که همه قوانین زندگی اجتماعی تابع نظریه اکثریت باشد و حکومت برده دموکراسی نوین شود، ممکن نیست که قانون و حکومت، اجتماع را از سقوط اخلاقی و افتادن در گرداب گمراهی محافظت کند بلکه خود قانون و حکومت، اجتماع را در راه هلاکت و فساد یاری می کند زیرا هر تغییر آرای عمومی باعث تغییر قانون می شود و مبادی و اصول قانون مذکور نیز با



تغییر آرای عمومی دستخوش دگرگونی و تغییر می گردد تا اینکه مطابق و موافق نظریات و افکار اکثریت گردد. معیار حق، خیر، صلاح و فضیلت در هرزمینه ای آرای اکثریت است و اگر يك پیشنهاد هرچند مضر و دور از عدالت باشد، در صورتی که ۵۱٪ آراء را به خود اختصاص دهد دیگر هیچ مانعی وجود نخواهد داشت که از قانونی شدن آن جلوگیری کند. بهترین مثال برای این طرز تفکر که ذکر آن برای پند و عبرت کفایت می کند یکی از وقایع آلمان قبل از دوره نازی ها است که ما آن را بیان می کنیم. یکی از فرزندان دانشمند آلمانی دکتر ماگنوس که قبل از این مسئول بین المللی سازمان اصلاح امور جنسی (World League Of Sexual Reform) بود، مدت شش سال با تمام وسایل تبلیغاتی به طرفداری از عمل قوم لوط (لواط) پرداخت تا اینکه معبود این دموکراسی نوین راضی شد که این فعل حرام را حلال گرداند و در کمیته قانونگذاری پارلمان آلمان با اکثریت آراء جایز بودن لواط را به تصویب رسانید. او طی سخنانی اعلام داشت بعد از این تاریخ عمل مذکور جنایت محسوب نمی گردد مشروط بر اینکه طرفین رضایت داشته باشند و اگر شخص مفعول به سن بلوغ نرسیده باشد، رضایت ولی و سرپرست وی در این باره ضروری است.

با وجود اینکه قانون، بسیار مشکل تابع این معبود دموکراسی می شود ولی بدون اینکه تردیدی داشته باشد اوامر و نواهی آن را اطاعت می کند و با اندك سستی و تزلزل پیرو اراده آن می گردد. البته این سستی و کوتاهی در اطاعت مطلق از معبود دموکراسی را کارکنان و ماموران دستگاه حکومتی جبران می کنند، زیرا آنان در جهت گسترش و توسعه این قوانین نسبت به دیگران پیشقدم بوده از این ادبیات، فلسفه ها و آرای عمومی که در اطرافشان پخش و منتشر می شود بیشتر از همه تحت تأثیر قرار می گیرند و حتی قبل از اینکه قانون تحت تأثیر آن قرار گیرد ایشان تحت تأثیر قرار می گیرند. بدین ترتیب با عنایت و توجه کارگزاران حکومت همه رذائل و پستی هایی که در اجتماع ترویج می شود جایز محسوب می گردد و بطور رسمی مورد قبول واقع می گردد و چه بسا اموری که از نگاه قانون ممنوع و غیرقانونی است ولی بخاطر چشم پوشی و مسامحه پلیس و دستگاه قضایی شکل قانونی و مجاز به خود

می گیرد، درحالیکه قانون با آن تطبیق نمی کند. از جمله اموری که می توان مثال زد مسئله سقط جنین است. سقط جنین هنوز هم طبق قوانین غربی غیرقانونی است، ولی هیچ کشور غربی وجود ندارد که این جنایت را بطور علنی و گسترده مرتکب نشود. مثلاً در انگلستان حداقل سالانه نود هزار جنین سقط می شود و در حدود ۲۵٪ زنان متأهل یا بدست خود و یا به کمک متخصصین سقط جنین می کنند، این نسبت در زنانی که ازدواج نکرده اند به مراتب بیشتر است. در برخی کشورهای دیگر کلوب ها و باشگاههای مخصوصی برای این هدف ساخته شده و زنان، هفتگی حق عضویت می پردازند تا درموقع ضرورت و نیاز، متخصصین سقط جنین به یاری آنان بشتابند. در لندن منازل پرستاری و مامایی (Nursing Homes) بسیار زیاد است و بیشتر مریضهای آنان را زنانی تشکیل می دهند که سقط جنین می کنند، ولی با وجود این اوضاع و احوال هنوز هم سقط جنین از نظر قانون انگلیس جایز نیست و در زمره جنایات محسوب می شود (این مطالب را پروفیسور جود در کتاب خود Guid To Modern Wickedness بیان کرده است).

### حقایق و شواهد:

اکنون می خواهیم با اندکی تفصیل فساد این عناصر سه گانه نظریات جدید اخلاقی، نظام سرمایه داری و نظام سیاسی دموکراسی را شرح دهیم. درعین حال کیفیت و روابط متقابل آنها و تأثیر آنها را در اخلاق اجتماعی و رابطه جنسی بین زن و مرد و نتایج و آثار آنها را نیز بیان نماییم و چون بیشتر سخنان ما در صفحات گذشته مربوط به سرزمین فرانسه بود (جایی که این حرکت از آنجا شروع شد) لذا درآینده نیز فرانسه را به عنوان مثال و شاهد مورد توجه قرار خواهیم داد.

### تخذیر احساس اخلاقی:

نظریاتی را که قبلاً ذکر کردیم از خود نتایج و آثاری باقی گذارد که اولین و بارزترین اثرش این بود که احساس اخلاقی مردم را در رابطه با مسائل جنسی تخذیر نمود. حیا، شهامت و غیرت را از بین برد، فرق بین ازدواج و زنا را از بین برداشت،

زنا در نزد آنان عملی پاک و مجاز به حساب آمد و عیب و پلیدی آن از میان رفت، بنابراین هیچ لزومی نداشت که عمل مذکور پنهان نگاه داشته شود. تا اواسط و حتی تا اواخر قرن نوزدهم هیچ تغییری در نظریه اخلاقی فرانسوی ها بوجود نیامد، بجز اینکه زناى مردان آسان و سهل گردید و طبعی محسوب شد. پدران از زناى پسران چشم پوشی می کردند به این شرط که به امراض مقاربتی دچار نگردند و در چنگال قانون گرفتار نیایند. بلکه اگر بدین وسیله منفعت مادی بدست می آوردند، افراد بسیاری خوشحال می گردیدند و اگر مردی با زنی بدون ازدواج رابطه داشت، آن را باعث توهین و تحقیر نمی دانستند. چنانچه در داستانهای آنان نمونه های زیادی وجود دارد که پدران، پسرانشان را وادار به برقراری رابطه با زنان صاحب قدرت و ثروت می کردند. ولی نظر آنان درباره زنان کاملاً تفاوت داشت، عفت و پاکی زن در نزدشان بسیار ارزشمند بود و همین پدرانی که راجع به رفاقت و معاشرت ناشایست پسران بی تفاوت بودند و آن را حمل بر جنون جوانی می کردند، راضی نبودند که در شرف و آبروی دخترانشان ذره ای خلل وارد آید. زنان فاجر و فاسد، خود را نمی توانستند برائت دهند و اجتماع نیز آنان را بری و پاک نمی دانست، آنقدر که زن فاسد را مورد تحقیر و سرزنش قرار می دادند ولی مردی که با وی معاشرت می کرد مورد توهین و تحقیر قرار نمی گرفت. همچنین ارزش اخلاقی زن و مرد در زندگی زناشویی یکسان نبود، زیرا درحالیکه فحشای مرد در نظرشان قابل چشم پوشی بود فساد و فحشای زن جنایت بزرگی شمرده می شد.

ولی در آغاز قرن بیستم وضع تغییر کرد، زیرا از آثار مساوات زن و مرد و ایجاد روحیه آزادی خواهی در زنان این شد که فساد و فحشای زنان در نظرشان مانند فحشای مردان ساده و بی اهمیت گشت و رابطه زن با مرد دیگری بدون عقد ازدواج باعث آلودگی کرامت و عفت وی محسوب نگردید، بطوریکه پاول بوره (Paul Bu-reau) در کتاب *Towards Moral Bankruptcy*، چاپ لندن ۱۹۲۵ میلادی می گوید:

«این کار در چهارچوب شهرهای بزرگ متوقف نشد بلکه جوانان در اطراف و اکناف روستاها به صراحت اعتراف می کردند که آنها در ازدواج، عفت و باکره بودن همسر خود را مهم نمی دانند زیرا خودشان به این اوصاف متصف نیستند. در مناطق

برگندی و یون چنین مرسوم گردید که يك دوشیزه جوان پیش از ازدواج، با چندین مرد رفاقت و معاشرت می نمود و بعد از ازدواج بیان خاطرات گذشته خود را به شوهرش عیب نمی دانست و ارتکاب او به این فسق و فجور سبب خشم و غضب نزدیکان وی هم نمی گردید بلکه آنها داستان و سرگذشت عشقی او را با علاقه زیادی می شنیدند مثل اینکه به ماجرای ورزشی و یا موضوع تجارت گوش فرا می دهند و اگر شوهرش به سرگذشت او علم می داشت و می فهمید که دوستان آن زن تا این دم از وی بهره جسمانی می بردند، بسیار می کوشید که از سرگذشت خانمش کدورت و حزنی از خود نشان ندهد (تا مردم او را مرتجع و عقب مانده ندانند). نویسنده به نوشته اش چنین ادامه می دهد که: ما در طبقات متوسط تعلیم یافتگان، بسیار دیده ایم حتی عادت کرده ایم که يك دوشیزه تعلیم یافته از خانواده نجیب و شریف که در يك اداره یا شرکت تجاری به کار نسبتاً آبرومند و خوبی مشغول است و در اجتماع مذهب و با اخلاق هم زندگی می کند ولی درعین حال با جوانی رفاقت و مصاحبت و معاشرت می نماید. آنها مجبور نیستند که با همدیگر ازدواج کنند بلکه می خواهند که تا آخر بدون نکاح و عقد ازدواج زندگی کنند زیرا می خواهند آن آزادی را داشته باشند که اگر یکی از آنها، حاجت شهوانی اش را روا کرد و سپس غریزه اش تقاضای رفیق دیگری داشت بدون کوچکترین مشکل بتواند با وی به معاشرت پردازد و نیازی به طلاق نامه و یا دیگر تکالیف مفارقت نبوده باشد. افراد نزدیک آنها همه از این رابطه نامشروع آگاهند و ایشان هم رابطه را از کسی پنهان نمی دارند و هیچ کسی هم پیدا نمی شود که این کار را بد و ناپسند بداند و یا بر ایشان عیب گیری نماید.

کسانی که اولین بار پرچمدار این روش بودند کارگران مؤسسات و کارخانجات بودند. آنها در مراحل اول از طرف مردم مورد عیب، غضب و خشم قرار می گرفتند ولیکن امروز وضع مذکور در طبقات عالی و بلند هم ترویج یافته و در زندگی اجتماعی امروز، منزلتی را به خود گرفته که در سابق فقط نکاح و ازدواج قانونی آن مقام و منزلت را اخذ کرده بود.

این نوع جدید فحشا رواج یافت و مردم بوجود قانونی آن اعتراف نموده تسلیم شدند بطوریکه موسیو برتلیمی (M. Berthelemy) استاد قانون دانشگاه پاریس

می نویسد:

«زن زناکار در جامعه نزدیک است منزلی را بدست آورد که قبلاً يك خانم با عفت آن را داشت و این موضوع در پارلمان هم بحث شد و حکومت از آن پشتیبانی کرد و به معشوقه يك صاحب منصب نظامی نفقه ای داده می شد که به همسر قانونی اش اعطا می گردید و اگر آن صاحب منصب وفات یابد معشوقه وی حقوقی را می گیرد که زن نکاحی اش اخذ می دارد».

از اینجا شما می توانید اندازه غفلت و پستی فرانسوی ها را در زنا تخمین بزنید و بدانید که زنا در آن جامعه يك عیب اخلاقی محسوب نمی شد چنانچه در سال ۱۹۱۸ م یکی از خانمهای معلم مدارس بدون داشتن شوهر حامله شد و در بین مأمورین وزارت معارف شخصی وجود داشت که طبق نظام قدیم می اندیشید بنابراین عمل خانم معلم را نپسندیده موضوع را توسط چند رجال برجسته به وزارت معارف اطلاع داد، ولی وزارت معارف از موقعیت خانم معلم به قرار ذیل دفاع نموده او را سرزنش و ملامتی هم نکرد:

۱- باید مردم در امور شخصی دیگران دخالت نکنند.

۲- جنایتی که آن خانم معلم مرتکب شده کدام است؟

۳- آیا مادر شدن يك زن بدون ازدواج نزدیک ترین راه به دموکراسی نیست؟

و از جمله امور مهمی که برای ارتش فرانسوی تعلیم داده می شود این است که باید آنها تدابیر منع حمل را حتماً یاد بگیرند، گویا وظیفه است که باید هر نظامی مرتکب زنا شود. در روز سوم ماه می سال ۱۹۱۹ م یکی از صاحب منصبان نظامی به سپاه مربوط به خود چنین اعلان کرد که:

«عموم مردم (غیرنظامی) از کثرت و ازدحام صاحب منصبان و افراد نظامی شکایت دارند و می گویند که آنها از روی استبداد و داشتن قدرت به دیگران اجازه نمی دهند که از فاحشه خانه های نظامی بهره مند شوند و اداره کماندوئی در کوشش است که تعداد زنان را ازدیاد بخشد تا اینکه به تمام نظامیان کفایت کند ولیکن پیش از تمام شدن این کار ما از نظامیان خواهشمندیم که داخل این خانه ها وقت زیادی را نگذرانند و تا می توانند حاجت خود را بزودی روا کنند».

خوانندگان باید در این اعلان رسمی که از طرف کماندوی نظامی یکی از مترقی ترین و پیشرفته ترین ممالک منتشر شده تأمل نمایند، آیا از این اعلان چنین فهمیده نمی شود که در دل آنها به اندازه ذره ای عقیده راجع به قباح و حرمت زنا وجود ندارد؟ و نه حتی عیب و مخالف اخلاق بودن آن و اینکه جامعه، قانون و حکومت از تصور گناه و عیب بودن آن خالی الذهن اند<sup>۱</sup>؟ در فرانسه پیش از وقوع جنگ جهانی اول يك نمایندگی تأسیس شده بود که مرام اولیه اش این بود که هر زن از هر محیطی که باشد و در هر شرایط و حالت اقتصادی و اخلاقی که زندگی نماید مکلف است که به ضرورت (تجربه جدید) پی ببرد و به آن قناعت کند و بطور عملی به تجربه و تطبیق بپردازد لذا هرکس که می خواهد با یکی از دوشیزگان تماس بگیرد باید از طریق همین نمایندگی باشد و باید مبلغ ۳۵ فرانک فرانسه برای قسط اول بپردازد. وظیفه نمایندگی این است که بعد از این مراحل دوشیزه مورد نظر را به وی تسلیم نماید و اسناد موجود در این نمایندگی دلالت می کند بر این که تمام طبقات جامعه فرانسه با این نمایندگی معامله داشتند و از خدمات آن بهره مند می شدند و این کار از علم و چشم حکومت پنهان و پوشیده نبود.

این انحطاط و تنزل اخلاقی تا جایی رسید که :

«اگر در بعضی از مناطق فرانسه مخصوصاً شهرهای پرازدحام، روابط جنسی مابین نزدیکان خانواده مانند پدر و دختر و برادر و خواهر برقرار می گردید در نظر مردم از جمله چیزهای عجیب و غریب و شاذ و نادر شمرده نمی شد».

۱. ارتشی که دارای چنین اخلاقی باشد و با این روحیه بخواهد مملکتی را هم فتح کند آیا شما فکر می کنید که ملت مغلوب از حیث عفت و اخلاق درجه حالتی قرار خواهد گرفت، در مقابل سپاهیان دیگری هستند که اگر ممالک را فتح کردند به گفته قرآن کریم: «الذين ان مكناهم في الارض اقاموا الصلاة و آتوا الزكاة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنكر» (یعنی کسانی که اگر در روی زمین ایشان را قدرت دهیم نماز را برپا می دارند و زکات می دهند و مردم را به نیکویی امر می کنند و از بدی ها منع می نمایند) لذا ارتشی در زمین بمانند حیوانات وحشی می گردند و ارتشی دیگر اخلاق، شرف، صلاح و کرامت مردم را حفظ می کنند و جهالت انسانها به حدی رسیده که بین این دو لشکر نمی توانند فرق بگذارند.

## افزایش زنان فاحشه :

بطوری که موسیو بیولو (M. Bulot) یکی از اعضای مجلس فرانسه اعلان کرد پیش از وقوع جنگ جهانی اول تعداد زنان فاحشه در آن کشور به نیم میلیون می رسید. لیکن به هیچ صورت نمیتوان وضعیت زنان فاحشه شرقی را با فواحش فرانسوی مقایسه نمود زیرا فرانسه از آنجایی که يك مملکت متمدن و پیشرفته است پس باید همه کارهای آن در سطح بالا و منظم باشد. برای تحقق این حرفه (زنا)، جراید، مجلات و پوستره‌های رنگی به کار گرفته می شد، افراد توسط تلفن یا نامه های شخصی دعوت می شدند و اعمال دیگری که برای خوشی و رضایت خاطر معامله داران انجام می شد. ضمیر و وجدان عمومی این وضع را ملامت نمی کرد، بلکه زنانیکه به این تجارت (نامشروع) مشغول بودند در مسائل سیاسی، ملی، اقتصادی و طبقات بالا و اعیان بر دیگر زنان ترجیح و برتری داشتند و دارای چنان مرتبه عالی و بلندی بودند که زنان زناکار در دوران ترقی مدنیت یونان از آن برخوردار بودند.

موسیو فردینان دریفوس (M. Ferdinand Dreyfus) یکی از اعضای برجسته پارلمان فرانسه که چندین سال سمت عضویت آن مجلس را داشت تصریح کرد که پیشه زناکاری، امروز عمل شخصی شمرده نمی شود بلکه تجارت (Business) و حرفه منظمی (Organized Industry) است زیرا نمایندگی های آن سود هنگفتی بدست می آورند و پیشه مذکور در این زمان نماینده هایی دارد که (مواد خام) را تهیه می کنند و دیگران در شهرها در گردش اند، دارای بازار منظم و مرتبی هستند که دوشیزگان و کودکان از آن بازارها صادر شده و به آنها وارد می شوند و اکثراً مال التجاره ای که از این بازارها خواسته می شود عبارتند از دخترانی که سن شان پائین تر از ده سال باشد ....

پاول پیرو می نویسد :

«این کار (پیشه زناکاری) در زمان ما يك نظام مستحکم و استواری است که کارکنان و مامورین حقوق بگیر هر طوریکه خواسته باشند آنرا می چرخانند و ارباب قلم، ناشرین کتب (Publishers)، خطیبان، طبیبان، متخصصین زایمان (Mid

(Wives)، سیاحان و تجّار در آن خدمت می کنند و فنون جدید نشریات، اعلان و عرضه در آن استعمال می گردد».

ولی باید توجه داشت که پیشه این زن فاحشه زناکار در فاحشه خانه های معروف محدود نشده بلکه به رستوران ها، قهوه خانه ها، رقااص خانه ها و... سرایت کرده در تمام آنها زنا بطور علنی و آشکار صورت می گیرد و حیوانیت و وحشی گری در آن اماکن به اندازه ای است که بدترین نوع ظلم و تجاوز نیز به پای آن نرسیده است. حتی می گویند که در سال ۱۹۱۲م در مناطق شرق فرانسه پلیس مجبور شد که دخالت نماید و دوشیزه جوانی را از مرگ نجات بدهد زیرا در یک روز ۴۷ نفر با وی عمل جنسی انجام داده بودند و هنوز تعداد زیادی در انتظار زنا با وی بودند.

وقتی جنگ جهانی اول واقع شد، علاوه بر زنا ی تجارتي مشهور، زنا ی متطوع (بدون اجرت) هم پیدا شد و این نوع زنا و فحشای ابتکاری دارای اهمیت و ارزش زیادی بود زیرا این زنان وطن پرست می خواستند به آن قهرمانانی خدمت کنند که از خاک فرانسه دفاع می کردند و مزد و اجرت خدمت شان این بود که اطفالی را به دنیا می آوردند که پدرشان معلوم نبود. این زنان به نام (مادران زمان جنگ) نامیده می شدند.

تصور این واقعه به اندازه ای قابل تعجب است که زبان های شرقی حتی از ترجمه آن عاجزند زیرا این زنان فحشا را به صورت منظم ادامه می دادند و تشویق و کمک آنها از طرف اهل فسق و فجور، فضیلت و احسان شمرده می شد و روزنامه های بزرگ، وقت مردم را به خاطر آن می گرفتند و دو روزنامه نسبت به سایر نشریات به آنها خدمت بیشتری انجام می دادند که عبارت بودند از: روزنامه فنتاسیو (Fantasio) و روزنامه لافی پاریزیان (Lavis, Praisienne). حتی در یکی از شماره های اخیر این جراید تعداد ۱۹۹ اعلان درباره آن زنان منتشر شده بود.

## طغیان شهوت:

هیجانان جنسی که به این اندازه زیاد بود و به انواع فواحش منجر شد از تأثیر ادبیات، عکس ها، سینما، رقص، تأثر و وسایل تحریک ابتذال و برهنگی بود.



تا الان نیز شبکه ای از ثروتمندان خودخواه وجود دارند که با تمام وسایل و تدابیر می خواهند آتش شهوت را در وجود عموم مردم مشتعل سازند تا بواسطه آن تجارتشان را رونق دهند. در کنار آن روزنامه، جراید، مجلات پانزده روزه و مجلات ماهانه به شکل مصور وجود دارند که داستانها و مقالات گمراه کننده و تحریک آمیز را با عکس های برهنه و جالب به نشر می رسانند زیرا این وضع عامل بزرگ توسعه فحشای است و صاحبان این تجارت حرفه ای برای منفعت خود همه قوای ذهنی، فکری، زیرکی و شناخت اسرار نفوس بشری را به کار می برند تا خواننده مسکین از دام صیدشان نتواند نجات یابد. علاوه بر اینها کتب و رساله های زیادی روزانه به چاپ می رسد که همه آنها مملو از مسائل مربوط به امور جنسی و شهوت حیوانی است و تعداد آنها به اندازه ای زیاد است که در یک چاپ به پنجاه هزار شماره می رسد. امکان دارد که یک کتاب مربوط به این موضوعات شصت بار و یا بیشتر به چاپ رسد و چاپخانه های خاصی برای این کار وجود دارند و نویسندگان زیادی وجود دارند که بخاطر مقالاتی که درباره این موضوعات نوشته اند شهرت جهانی کسب کرده اند. این نوع کتاب های مربوط به فحشا نه تنها باعث توهین و رسوایی مؤلف نمی گردد بلکه مؤلفین آنها در صورت استقبال مردم از نوشته ها و کتابهایشان مستحق کسب جایزه می شوند بنابراین یا به عنوان عضو انجمن علمی فرانسه قبول می شوند و یا به مقام کروی دانیو (Creix d'honneus) نایل می شوند.

حکومت به عنوان تماشاگر، تمام این وسایل و مظاهر تحریک، اغوا و فحشا را می بیند و به هیچ یک از آنها بد نمی گوید مگر آن اعلانات فحشایی که بطور مداوم پخش شود که در آن صورت پلیس با آن مخالفت کرده موضوع را به دادگاه می رساند، لیکن در آن دادگاهها دوست و خیرخواه چنین مجرمینی زیاد به چشم می خورد که بعد از یک جزای جزئی و کوچک آنها را رها می کنند، زیرا کسانی که در این دادگاهها به عنوان قاضی نشسته اند اکثریت شان کسانی هستند که از این لذتها چشیده اند و بهره برده اند و بعضی از ایشان کسانی هستند که قلم شان را در نوشتن ادبیات جنسی بکار گرفته اند و اگر برحسب تصادف در بین اعضای دادگاه یک قاضی وجود داشته باشد که از طرز فکر قدیم برخوردار باشد بزرگترین نویسندگان و

ادیبان در این موضوع دخالت می کنند و آوازشان را در جراید و روزنامه ها بلند می کنند و خواهان فضای آزاد می شوند تا بتوانند در اجتماع شان ادبیات و هنر را ترقی داده مصدر خدمت گردند و ندا می زنند که مقید ساختن انسان به قیود اخلاقی دوره های تاریک گذشته معنای اختناق و عقب ماندن هنرهای زیبا را داشته ممانعت از ترقی و پیشرفت است. در اینجا باید پرسید که هنرهای زیبا از چه طریقی رشد و ترقی می کند، از طریق عکسهای برهنه و مفتضح و در حالت اجرای عملیات جنسی، که از آن آلبومها ساخته و نه تنها در بازارها، هتلها و قهوه خانه ها توزیع می کنند بلکه در مدارس و دانشگاهها هم در دسترس شاگردان می گذرانند. دکتر امیل پوریسی (Emile Poureisy) در گزارشی که به دومین جلسه عمومی رابطه منع فواحش تقدیم کرده چنین نوشته بود:

«این عکس های برهنه و در حالت هتك حرمت باعث تحريك و اختلال احساسات و هیجان مردم می گردد، نظم احساس و شعور مردم را برهم می زند، مشتری را به ارتکاب جنایتی دعوت می کند که از تصور آن موی بر اندام می ایستد، آثار بد و هلاک کننده آن در پسران و دختران جوان به اندازه ای است که قلم از بیان آن ناتوان و عاجز است، بسیاری از مدارس و دانشگاهها در اثر این عکس های تحريك آمیز اوضاع اخلاقی صحیحشان را از دست دادند و مخصوصاً در دختران جوان هیچ چیز مضرت تر از این عکس ها نیست».

تمام سینماها، نمایش خانه ها، تاترها، رقص خانه ها و قهوه خانه ها برای همین هنرهای زیبا کار می کنند و مخصوصاً صحنه های نمایشی که در فرانسه، طبقات ممتاز و بلند مرتبه اجتماعی آن را با رغبت و اشتیاق فراوان می نگرند و نویسندگان و هنرپیشگان رضایت خاطر تماشاچیان را به خود جلب می کنند تماماً سرشار از ابزار و وسایل ارضا کننده شهوات حیوانی و شیطنانی است. امتیاز بارز نمایش های مذکور این است که بدترین خصوصیات اخلاقی را به صورت نمونه های زیبا و با ارزش جلوه می دهند.

پاول بیورو می گوید: «محققینی که می خواهند وضعیت زندگی اجتماعی ما را از خلل این نمونه ها و شخصیت یابی هایی که در مدت سی چهل سال قبل توسط

نمایشنامه نویسان ارائه شده است تحقیق و بررسی کنند بدون شك چنین نتیجه می گیرند که تمام مردان جامعه امروزی ما از وقار و کرامتی که لازمه زندگی زناشویی است محروم و بی بهره اند. پس هریک از همسران (شوهران) ما یا احمق و غافلند یا برای خانمشان عذاب و مصیبت، و بهترین خصلت خانمها این است که هر لحظه از شوهرشان به ستوه آمده می خواهند که به مردان دیگر تمایل نمایند».

در صورتی که وضع صحنه نمایشی که مخصوص طبقه بالای اجتماع است چنین باشد خود شما می توانید حالت نمایشگاههای عمومی را حدس بزنید زیرا هر حرکت، اسلوب کلام، مناظر فرهنگی و حالات و چیزهای دیگری که اسباب خوشی عامه مردم را فراهم می نماید در این گردشگاهها بدون شرم و حیا و بدون پرده و یا کنایه و اشاره عرضه می شود و از طریق اعلان برای تماشاچیان می فهمانند که هر چیزی را که شهوت نفسانی آن ها تقاضا داشته باشد نزد آنها موجود و حاضر است و هر چیزی را که به مردم تقدیم می دارند واقعی (Realistic) است و ساختگی نیست. امیل پورسی در بیانیه اش مثال های متعددی از این صحنه های نمایشی را ذکر نموده که آنرا بعد از گردش در مکانهای تفریحی تهیه و مرتب نموده است و از نام این گردشگاهها و صحنه های نمایشی با حروف هجا بطور کنایه چنین تعبیر می کند:

«در صحنه نمایشی - ب - آواز و اشعار و سخنان (Mondogues) و حرکات خانم هنرپیشه در آخرین درجه ناز، خمیازه و کرشمه بود. منظره پشت او طوری بود که تصویر آخرین مدارج آمیزش جنسی را نشان می داد و تعداد تماشاچیان بیشتر از هزار نفر بود که در میانشان از طبقه اشراف نیز بودند. همه اهل مجلس فریفته و مسحور وی شده بودند و هر لحظه صدای تحسین آنها با صدائی بلند شنیده می شد».

«در صحنه - ن - خواندنی های کوتاه بود. حرکات، سکناات و سخنان به آخرین درجه وقاحت، فضحیت و رسوائی می رسید و پسران و دختران خردسال هم بودند که با بزرگسالان آن صحنه را تماشا می کردند و هر منظره مفتضح و رسوائی را می دیدند کف می زدند».

«در صحنه نمایشی - ل - اهل مجلس پنج بار به آواز بلند از خانم هنرپیشه خواهش کردند که آن صحنه نمایشی را که با صدای دلفریب شیرین و دلکش می خواست خاتمه دهد تکرار کند».

«در صحنه - س - تماشاچیان به او بسیار اصرار کردند و او را چندبار وادار به تکرار آن نمایش مفتضح کردند تا اندازه ای که او خسته شد و فریاد زد: ای فاسدان، خدا شما را هلاک سازد آیا نمی بینید که در این صحنه در کنار شما خردسالان نیز حضور دارند. سپس بدون اینکه این مرتبه نمایشش را تمام کند از صحنه خارج شد و رفت. در این نمایش آخرین درجه پستی، دنائت، حقارت و بی آبرویی وجود داشت که حتی خود آن زن که شغل همیشگی اش بود نتوانست بر آن کار صبر کند».

«در صحنه - ز - بعد از ختم نمایش هنرپیشگان مرد قرعه انداختند که برگه های قرعه را به قیمت ده سنت می فروختند و اگر برگ قرعه به نام هریک از آنها می افتاد آن فرد شب را با او سپری می کرد».

پاول بیوره می نویسد: زنانی ظاهر می گردیدند که جسم شان بطور کلی بدون لباس بود و به همان ترتیب به نمایش می پرداختند.

آدولف بریسان (Adolph Briason) در روزنامه مشهور فرانسوی به نام تامپ (Tamps) بر این نوع نمایشها خرده گیری کرده به صورت انتقاد و اعتراض می نویسد: «این فاجعه ای بس عظیم است که بعد از این هیچ چیزی باقی نماند غیر از اینکه خود منظره فحشا را نیز به طور آشکار نشان دهند و حقیقت این است که گوئی هنرهای زیبا بدون آن نمی تواند به مرحله کمال برسد».

خود حرکت جلوگیری از بارداری که به نام علوم جنسی (Sexual Science) از آن یاد می شود در اشاعه و پخش فحشاء و فاسد ساختن اخلاق سهم چندان کمی هم ندارد زیرا بواسطه آن، توضیحات حاملگی و دیگر امور مربوط به آن از قبیل چگونگی استفاده از داروها و... را در مجالس عمومی با عکس و بیانیه های تفصیلی در کتب و نشریات عرضه می دارند طوری که بعد از آن دیگر به شرح و توضیح وظایف دستگاه تناسلی هیچ احتیاجی باقی نمی ماند. کتابهای علوم جنسی نیز همین وظیفه را انجام می دهند یعنی وظیفه دستگاه تناسلی را با همه کم و کیف آن

به كوچك و بزرگ بيان می دارند و نام علم، تحقيق و علوم تجربی و طبیعی را به عنوان نقاب و پرده ای در آن به كار می برند تا اینکه هیچ اعتراض و انتقادی به آن نشود و از کرده خویش فراتر رفته این عملشان را به نام خدمت اجتماعی نام نهاده اند و می گویند که:

«ما می خواهیم مردم را از لغزشها و اشتباهات مربوط به روابط جنسی برکنار داریم».

اما حقیقت این است که نشر این ادبیات، علوم و تعلیمات امور جنسی و تعمیم و گسترش آن تا این حد وسیع و گسترده، از وجود زنان، مردان، جوانان و کهنسالان تماماً حیا را دور کرده بذریع حیایی و وقاحت را در آنها می کارد. نتیجه چنین شده که امروز يك دختر مدرسه ای که هنوز به سن بلوغ نرسیده است تمام امور مربوط به مسائل جنسی را می داند، چیزهایی را که در زمان گذشته جوانان هم از آن خبری نداشتند و هم چنین در وجود پسران پائین تر از سن بلوغ غریزه شهوانی پیش از موعد مقرر به هیجان آمده بطوریکه در این سن و سال به امور جنسی و شهوانی می پردازند و خود را تابع هوا و هوس شیطانی می سازند و اراده و اختیار خود را به شهوت می سپارند، در صورتی که ازدواج سن معینی را اقتضاء می کند ولی این امور به سن معینی مقید نیست و جوانان در سن دوازده و سیزده سالگی به امور جنسی گرایش پیدا می کنند.

## علائم هلاکت ملی :

در صورتیکه انحطاط اخلاق، پیروی از هوا و هوس، عبادت شهوت در يك ملت به این درجه رسیده باشد و غرق شدن زن و مرد و پیر و جوان در لذت به این حد برسد و هیجان جنسی، ایشان را به جنون کشانیده از حالت توازن و تعادل بیرون کشیده باشد، طبیعی است که در آن ملت همه اسباب هلاکت و تباهی و سقوط در آتش مهیا شده و ملت مذکور به تدریج رو به زوال خواهد رفت. اگرچه مردم در ظاهر می بینند که دارای قدرت، شوکت و سلطه می باشند و چنین نتیجه گیری می کنند که غرق بودن آنها در لهو و لعب و لذائذ مادی مانع ترقی نبوده بلکه عامل

پیشرفت می باشد و چه بسا ملتهایی که در عمیق ترین گودال شهوت و لهو و لعب افتاده اند و به همان اندازه در بلندترین مراتب ترقی و تمدن قرار دارند. لیکن چه حکم غلط و نتیجه دور از واقعیتی است زیرا اگر قوه تعمیر و قوه تخریب همزمان با هم در يك ملت وجود داشته باشد و قوه تخریب بر قوه تعمیر غلبه و شدت داشته باشد حماقت خواهد بود که قوه تخریب را در شمار قوه تعمیر به حساب آوریم.

این مطلب را با يك مثال توضیح می دهیم که تاجری در پیشه خود دارای مهارت کامل بوده با ذکاوت و زحمت و تجربه اش ثروت هنگفتی جمع نموده است و در عین حال به شراب خواری و قماربازی و امثال آنها نیز مبتلا باشد پس بزرگترین اشتباه این خواهد بود که، این دو چیز متضاد را در زندگی وی از اسباب و عوامل تقدم و ترقی وی به حساب آوریم.

درست که عمل اول او از عوامل پیشرفت و ترقی اوست ولی عمل دوم او از عوامل تخریب و تخلف شمار می رود. اگر هستی و وجود او بواسطه صفات اولی ثابت و پایدار است وضع مذکور این معنی را ندارد که صفات دیگر وی عمل تخریب را در وجود او انجام نمی دهند بلکه اگر خوب دقت کرده و عمیقاً بیاندیشید به خوبی متوجه خواهید شد که این قوه تخریبی از قوای عقلی و جسمانی او می گاهد و ثروت و ذخیره های او را که با زحمت و مشکل فراوان اندوخته است به تدریج به نابودی و زوال می کشاند و بالاخره زمان متوسط یکبارگی آن هم فرا می رسد چون اگر قمار بر شخصی غلبه کند همه ثروتهای اندوخته او را به تدریج به فنا و نابودی می کشاند و او همیشه در معرض خطر قرار دارد. اگر شیطان شراب بر انسان تسلط پیدا کند در حال مستی مرتکب اشتباههای زیادی شده آخر الامر دست خالی می ماند و همچنین شیطان زنا و فسق و فجور در انتظار فرصت است تا اینکه او را به قتل و یا هلاکت دیگری بیاندازد ولی اگر این تاجر در چنگال این شیطانها نباشد نخواهد توانست میزان پیشرفت، ترقی و موفقیت او را حدس بزنید.

حال شما می توانید وضع يك ملت را با آن مقایسه کنید زیرا آن ملت نیز با فضل و برکت قوای تعمیر و ایجابی اش ابتدا در راه ترقی و پیشرفت قدم می گذارد و ممکن است چندین درجه آن را هم طی کند ولیکن هنوز به مراتب عالی نرسیده به

علت نداشتن رهبریت سالم و رشید دوباره به عقب برگشته سقوط می کند و با دست خود اسباب تباهی اش را مهیا می سازد و خود را به نابودی و هلاکت می کشاند . درست است که تا مدتی با داشتن قوه تعمیر و ترقی پیش می رود ولیکن وسائل تخریب و هلاکت در همان وقت از او جدا نیست . قوه حیاتی ، او را از داخل می خورد تا اینکه توخالی و میان تهی شده ضعفش به حدی می رسد که اگر زمانه بر او اندکی فشار وارد سازد و صدمه ای بزند ، چنان سقوط می کند که دیگر قادر به بلند شدن نخواهد بود .

در اینجا علل و اسباب مهم هلاکت و خرابی ملت فرانسه را که نظام اجتماعی فاسد مملکت مذکور آنها را به ارمغان آورده بیان می کنیم .

### انحلال قوای جسمانی :

اولین نتیجه شهوت رانی و تسلط شهوت بر فرانسوی ها این بود که قوای بدنی آنها رو به انحلال رفته روز به روز ضعیف شدند زیرا هیجان و تحریک دائمی ، اعصاب و عضله و اعضای شان را ضعیف و سست کرده و شهوت پرستی صبر و تحمل آنها را از بین برده و طغیان شهوت به سلامتی ایشان نیز صدمه زده بود . از اوایل قرن بیستم در ارتش فرانسه آن صحت و تندرستی که برای يك فرد نظامی لازم است به طور کامل موجود نبوده بلکه هر سال رو به ضعف و خرابی است و جوانانی که در سابق واجد شرایط نظامی بودند رو به قلت و کمی هستند و با گذشت زمان کمتر و کمتر می شوند این يك میزان صحیح و دقیق است که به مانند میزان الحرارة ، کیفیت انحلال قوای بدنی ملت فرانسه را نمایش می دهد .

از جمله مهمترین عوامل انحلال قوای جسمانی ملت فرانسه وجود امراض مسری و وخیم بود چنانچه تعداد نظامیانی را که در دو سال اول جنگ جهانی اول حکومت فرانسه از ارتش اخراج کرد بالغ بر هفتاد و پنج هزار نفر بود زیرا همه آنها به مرض سیفلیس مبتلا بودند و در يك زمان در يك قشله متوسط تعداد ۲۴۲ نفر به این مرض دچار شده بودند .

خود شما فکر کنید که در این زمان حساس و خطرناک که ملت مذکور بین

مرگ و زندگی قرار دارد چه اندازه نیاز بود که برای باقی ماندن و سلامت مملکت، فرزندان‌ش بجنگند ولی آنها از فرط شهوت پرستی، همه به امراض و مصائب گرفتار بودند و فرانسه در موقعیتی بود که حتی يك فرانك را هم باید با احتیاط و دقت زیادی ذخیره و پس انداز می کرد تا آن پول و ثروت و آن قوای دماغی و جسمانی در راه دفاع از وطن شان به مصرف می رسید ولی بواسطه شهوت رانی نه تنها جسم و جان خود را متضرر و زیان مند ساختند بلکه در آن موقعیت حساس قسمت عظیمی از ثروت و وسایل دفاعی را هم بر باد دادند.

دکتر لارید (Dr. Laredde) که از طبیبان نظامی فرانسه است می گوید:

«هرساله تعداد سی هزار نفر در فرانسه در اثر مبتلا شدن به مرض سیفلیس جان خود را از دست می دهند و این مرض خطرناکترین مرضی است که ملت فرانسه دچار آن هستند».

این فقط یکی از امراض آن ملت است که در کنار آن از این همه شهوت پرستی امراض متعدد و زیاد دیگری نیز بوجود می آید.

## فساد نظام خانوادگی:

دومین مصیبت بزرگی که طغیان شهوت و بی بند وباری بر ملت فرانسه نازل کرد فساد و پراکندگی نظام خانوادگی بود و همانطور که آشکار است این نظام تنها از رابطه جاودانی زن و مرد بواسطه عقد نکاح بوجود می آید که با وجود آن در میان افراد خانواده آرامش روحی ایجاد شده فردیت را به اجتماعیت تبدیل می سازد که زمینه های بی نظمی را از بین برده و مردم را تابع نظام و مدنیت می گرداند و در چهارچوب این نظام است که فضای پاک محبت، مهربانی، فداکاری و شجاعت بوجود می آید و نسل های آینده را بر اخلاق پاک و تربیت صحیح و سالم عادت می دهد ولیکن جامعه ای که زنان و مردان آن از مقاصد نکاح و اهداف آن خبری نداشته باشند و مقصودشان از رابطه جنسی غیر از فضای شهوت حیوانی چیز دیگری نباشد و جامعه ای که زن و مرد آن به خاطر این رابطه مانند پروانه سرگردان بگردند و بر این گل و آن گل بنشینند و هر باغی که آماده شد بدون قید و شرط از آن



استفاده برند دیگر امکان ندارد که در چنین جامعه ای نظام فامیلی پیدا شود و اگر بطور فرض هم پیدا شود استقرار نخواهد داشت زیرا افراد آن جامعه طوری عادت کرده اند که نمی توانند به تکالیف، واجبات، حقوق و قیودات اخلاقی پایبند باشند پس نتیجه و تأثیر حالات عقلانی و اخلاقی مذکور چنین می شود که نسل آینده از لحاظ اخلاق نسبت به نسل سابق بدتر و خراب تر بار می آید و انانیت و خودپسندی افراد به حدی می رسد که شیرازه اجتماع از هم می پاشد. بواسطه سبکی و خفت و رنگ پذیری مردم سیاست ملی و بین المللی شان دارای موقف ثابت نبوده بلکه مانند ذره ای در جریان باد می شود که باد هر طرف جریان داشته باشد آن ذره نیز همانند کاه در پیشاپیش باد حرکت می کند و زندگی افراد به سبب نبودن خانواده و فامیل مکدر بوده دارای آرامش و سکون روحی نمی باشد و اضطراب و تشویش روحی، ایشان را فرا می گیرد و از داشتن آرامش ذهنی محروم می شوند. تمام اینها عذاب و دوزخ دنیوی اند که انسان بواسطه غرق شدن در تمتعات و لذات حیوانی، خود را گرفتار آن می سازد.

در فرانسه امروزی از هر هزار زن و مرد تعداد هفت یا هشت نفر ازدواج می کنند و شما از این آمار می توانید تعداد افرادی را که ازدواج نمی کنند تخمین بزنید. آن تعداد کمی که ازدواج می نمایند نیز در ازدواج شان عفت و پاکدامنی را رعایت نکرده به قوانین و اصول آن مقید نیستند. هدف آنان این نیست که بواسطه ازدواج دارای زندگی آبرومند و با عفت باشند، بلکه هدفشان همه چیز است جز این مطلب. اکثراً هدفشان از ازدواج این است که به آن فرزندی که پیش از ازدواج بوجود آمده است بواسطه این ازدواج جنبه قانونی بدهند تا بصورت فرزند قانونی شان در بیاید.

پاول بیورو می نویسد: از عادات معمول طبقه کارگر (Working Classes) در فرانسه این است که زن از رفقای خود تعهد می گیرد که به شرطی با آنها ازدواج می کند که فرزندش که پیش از ازدواج ولادت نموده به عنوان فرزند قانونی او محسوب شود و زنی به دادگاه حقوق شهر سین (Seine) حاضر شده گفت:

«من در وقت نکاح به شوهرم به صراحت گفتم که مقصود من از این ازدواج

فقط قانونی نمودن فرزندان است که در اثر رابطه و تماس با وی پیش از این عقد بوجود آمده اند و نیت من این نبوده و در حال حاضر هم نیست که با وی به عنوان يك خانم زندگی کنم لذا همان روزی که با شوهرم ازدواج کردم در همان روز نیز از وی جدا شدم و تا امروز با او ملاقاتی نداشته ام زیرا هیچ وقت نمی خواستم که با وی معاشرت زوجیت داشته باشم».

رئیس یکی از دانشگاههای مشهور فرانسه به پاول بیورو گفت:

«عموم جوانان ما می خواهند که ازدواج را برای زنا و فحشاء بکار گیرند به این ترتیب که ایشان مدت ده سال و یا بیشتر در وادی فسق و فجور آزاد و بی باک می گردند تا اینکه زمانی می رسد که از این آوارگی و تشویش خسته می شوند بناچار با همان زنی ازدواج می کنند که چندین سال با وی رابطه غیر مشروع داشتند تا اینکه بواسطه این ازدواج هم از آرامش روحی داشتن خانواده برخوردار شوند و هم از رفاقت آزاد بیرون از خانه بهره مند گردند».

زنای زنان و مردان متأهل در فرانسه عیب شمرده نمی شود یعنی اگر يك مرد متأهل زنی را به عنوان رفیقۀ انتخاب کند هیچ لازم نیست که موضوع را از دیگران پنهان دارد و این کار وی در اجتماع يك کار عادی و معمولی است.

به همین سبب رابطه نکاح بسیار ضعیف است که با کمترین مناسبت می گسلد و گاهی هم این رابطه فقط تا چند ساعت ادامه پیدا می کند و بس، چنانچه یکی از مردان دانشمند فرانسه که چندین مرتبه به مقام وزارت هم رسیده بود نقل کرده که او زنش را پنج ساعت بعد از ازدواج طلاق داده و بطوریکه می گویند علل طلاق و جدائی در آن مملکت به اندازه ای ساده و بسیط است که شخص مصیبت زده را هم به خنده می آورد مثل خرخر کردن یکی از زوجین در خواب و یا اینکه مثلاً یکی از آنها سگ دیگری را دوست نداشته باشد.

طلاق به اندازه ای زیاد است که در دادگاه حقوق شهر سین (Seine) در يك روز ۲۹۴ نکاح فسخ و در دفتر قید گردیده و در این شهر در سال ۱۸۴۱ که قانون جدید طلاق تصویب شد تعداد چهارهزار طلاق، در سال ۱۹۰۰ م هفت هزار، در سال ۱۹۱۳ م شانزده هزار و در سال ۱۹۳۱ م بیست و يك هزار طلاق واقع شد.

## زنده به گور کردن نسل :

از آنجایی که تربیت اولاد بالاترین عمل اخلاقی است که مرد برای این کار باید بر نفس خود غلبه داشته هوا و هوس و دیگر خواهشهای نفسانی را ترك کند و مشقات و تکالیف را قبول نموده و از مال و جان بگذرد لذا مردم خودپسند و خودپرستی که تابع هوا و هوس و بنده شهوت حیوانی باشند امکان ندارد که به این وظیفه تن دهند و مسئولیت آن را قبول نمایند.

از شصت یا هفتاد سال به این طرف تبلیغ جلوگیری از بارداری با همه شدت وحدت جریان دارد و این حرکت هر زن و مرد فرانسوی را واداشته تا تمام تدابیری را که مانع نتیجه طبیعی تلذذ و استمتاع جنسی گردد (حمل و ولادت) بکار بندند و درحالی که از روابط جنسی بهره مند می شوند خود را از داشتن اولاد محفوظ دارند. هیچ شهر و روستایی نیست که در آن روز روشن دارو و وسایل جلوگیری از بارداری فروخته نشود و استعمال آن منحصر به اهل فحشا نبوده بلکه بسیاری از اشخاص متأهل هم از آن استفاده می کنند چون هر زن و شوهری آرزو دارند که عیش و نوش جنسی شان با پیدا شدن اولاد مکدر و تلخ نگردد. کاهش نسل با سرعت زیادی پیش می رود حتی متخصصین آمار مربوط به جمعیت در فرانسه حدس می زنند که سالانه حدود ششصد هزار نفر بواسطه استفاده از آن داروها از باردار شدن خودداری می کنند بنابراین هر سال تعداد ششصد هزار طفل زنده به گور و دفن می شوند. ولی اگر گاهی هم با وجود استعمال این داروها و تدابیر لازم زن حامله شود آن را سقط نموده خود را از مسئولیت آن می رهند، با این سقط جنین سالانه در حدود چهارصد هزار طفل به دیار عدم سپرده می شوند. این کار منحصر به دوشیزگان بی شوهر نبوده بلکه زنان شوهردار هم در این وادی با آنها برابری می کنند و از نگاه اخلاق این عمل را گناه نمی شمارند بلکه آن را حق واجب زن می دانند. با وجود اینکه این کار از نظر قانون جرم محسوب می شود قانون از آن چشم پوشی می کند و ممکن است از هر سیصد زن فقط یکی به دادگاه سپرده شود و تازه کسانی که به دادگاه سپرده می شوند ۷۵٪ بی گناه به حساب آمده و آزاد می شوند.

تدابیر و وسایل سقط را نیز بسیار آسان نموده اند و در این باره همیشه تبلیغات

و نشریات دارند تا اندازه ای که زنان خودشان می توانند جنین را سقط کنند و آن زنانی هم که خودشان از عهده آن نمی توانند برآیند از داروهای طبی و وسایل جدید استفاده می کنند طوری که کشتن طفل در رحم نزد ایشان آسان تر و ساده تر از کندن دندان فاسد در دهان است.

این تمدن و عقلیت جدید اروپا عاطفه مادری را از بین برده، عاطفه مادری که جهان آن را بالاترین مرتبه محبت می داند ولی او از اولاد منزجر است و حتی آن را بد دانسته با وی دشمنی و او را زنده به گور می کند، آن اطفالی هم که با وجود آن همه تدابیر سالم دنیا می آیند با خشونت و شدت و دشمنی فراوانی مواجه می شوند، چنانچه بول بیورو این حقیقت رنج آور را یادآوری کرده می گوید:

«اکثر اوقات در روزنامه ها مصایبی را که از طرف پدران به اطفال شان وارد می شود مطالعه می کنیم و می بینیم که پدران چگونه بدترین شکنجه ها را به فرزندان خود می چشانند. این روزنامه ها حوادثی را نشر می کنند که مهم و با ارزش باشد ولیکن مردم می دانند که این میهمانان گرامی با چه قساوت و عذابی روبرو می شوند و این همه عذاب به سبب آن است که پدران فکر می کنند که فرزندان لذت زندگی را بر آنها تلخ خواهند ساخت ... این بیچارگان هم وقتی به دنیا می آیند که مادرانشان از سقط کردن خودداری کنند ولی همین که بدنی آمدند جزای آمدن شان را آنطور که شاید و باید می چشند.

گاهی این کراحت و دشمنی مادران در برابر اولاد به حدی است که باعث خنده و در واقع گریه است. مثلاً می گویند که طفل شش ماهه يك زن فوت کرد، مادرش جسد وی را پیش روی خود گذاشته از خوشحالی می رقصید و غزل می خواند. سپس به خانه همسایگان رفته گفت که ما بعد از این طفل دیگری را به دنیا نمی آوریم، دیگر من وشوهرم با آرامش و آسایش نفس می کشیم، شما نمی دانید که وی چه مخلوق بد و ناآرامی بود، هیچگاه از گریه کردن دست برنمی داشت و همیشه خانه را کثیف می ساخت کم مانده بود که نتوانیم از شرش نجات یابیم.

بدتر و تلخ تر اینکه کشتن اولاد با سرعت سرسام آوری رو به ازدیاد، انتشار و

کثرت است و حکومت و دادگاههای فرانسه در برابر این جنایت بزرگ همان غفلت و چشم پوشی را می کنند که در مقابل سقط جنین انجام می دهند، چنانچه دو دوشیزه جوان که اولادشان را به قتل رسانده بودند به دادگاه سپرده شدند ولی از عقوبت و جزا نجات یافتند.

یکی از این دو دختر طفلش را در آب غرق کرده به قتل رسانیده بود درحالی که خویشاوندان وی قبلاً يك طفل او را تربیت کرده بودند و این طفلش را هم تربیت می کردند لیکن این دختر ظالم سخن آنها را نپذیرفته وی را به قتل رسانید ولی دادگاه جرم او را طوری ساده و سبک شمرد که قابل مجازات ندانست، بنابراین او را از جزا معاف نمود.

دیگری طفلش را خفه کرده بود و با وجود اینکه هنوز نفس آن طفل معصوم باقی مانده بود از ترس اینکه مبادا دوباره زنده شود سر او را محکم به دیوار می کوبید و تلاشی می کند و آن طفل هم جان را به جان آفرین تسلیم می کند. قضات دادگاه فرانسه این زن را هم مجرم و قابل جزا و قصاص ندانستند. در سال ۱۹۱۸م در محکمه شهر سین (Seine) رقاظه ای را احضار کردند که می خواست زبان طفلش را از حلقش بیرون آورد لذا سرش را مجروح کرده بود و شاهرگ (جبل الورید) او قطع شده بود تا اینکه طفل جان داد، زن مذکوره هم در نزد قضات و وکلای دفاع و خارنوال ها به عنوان مجرم شناخته نشد.

آیا شما می توانید وسیله و تدبیری برای نجات ملتی که تا این حد با نسل خود دشمنی و عداوت داشته باشد از هلاکت و تباهی بیاید؟ تناسل و توالد برای بقا و دوام يك ملت ضروری و حتمی است و ملتی که با نسلش دشمنی کند در حقیقت با خود دشمنی کرده است و می خواهد که خود را نابود کند. اگر چنین ملتی در خارج هم دشمنی نداشته باشد برای محو و نابودیش همین کار کفایت می کند و خودش با دست خود، خویشتن را محو و نابود می سازد.

همانطور که قبلاً هم تذکر دادم نسبت ولادت در فرانسه در شصت سال گذشته رو به کمی و قلت است. در بعضی از سالها نسبت متوفیات زیادتیر از متولدین است و در بعضی سالها هر دو نسبت برابر است و گاهی نسبت متوفیات

کمی بیشتر می شود. از طرف دیگر تعداد مهاجرینی که از فرانسه خارج می شوند هر ساله رو به افزایش است چنانچه در سال ۱۹۳۱م از چهل و دو میلیون جمعیت فرانسه سه میلیون آنها را مهاجرین تشکیل می دادند و اگر چنین وضعی ادامه پیدا کند در اواخر قرن بیستم ساکنان اصلی فرانسه در وطن خودشان در اقلیت می مانند. این است ثمرات و نتایج نظریات و افکاری که در اوایل قرن نوزدهم براساس حرکت آزادی زنان و محافظت حقوق آنها بوجود آمده بود.

## نمونه هایی از ممالك ديگر

### آمریکا :

ذکر نظريات فرانسويان و نتايج حاصله از آن فقط بخاطر بررسی يك جريان تاريخی بود بنابراین نبايد چنين تلقی گردد که ملت فرانسه در اين خصوص تنها بوده و کشورهاي ديگر همانند آنان نيستند، بلکه تمام مللی که به نظريات اخلاقی و مبادی يك جانبه آن ايمان داشته باشند در اين رابطه با آنها مشابه و همانند هستند. در اینجا می خواهيم مثالهایی را از ايالات متحده آمریکا ارائه دهيم، آن آمریکایی که نظام اجتماعيش در اوج جوانی قرار دارد.

### تأثير محیط هیجان انگیز در اطفال :

قاضی بن لندی (Ben Lindsey) که رئیس دادگاه جنایی نوجوانان (Juveil Corut) در شهر دنور (Denver) بود برایش فرصتی پیش آمد تا راجع به اخلاق جوانان آمریکایی اطلاعاتی بدست آورد، او در کتابش به نام تمرد نسل جوان (Revolt Of Modern Youth) می نویسد :

«کودکان در آمریکا طوری هستند که زودتر از معمول بالغ می شوند و از سنين خردسالی احساس و هیجان جنسی در ایشان زنده می شود».

قاضی مذکور ۳۱۲ دختر را مورد بررسی قرار داد و چنین نتیجه گیری کرد که در بین آنها ۲۵۵ دختر که سن شان بین یازده تا سیزده بود به بلوغ رسیده بودند و در ایشان علامات شهوت جنسی و تمایلات و درخواستهای جسمانی مشاهده می گردید که بطور عادی باید در دختران هجده ساله یا بالاتر مشاهده شود.

همچنین دکتر ادیت هوکر (Edith Hooker) در کتابش به نام قوانین جنسی (Laws Of Sex) می نویسد:

«هیچ جای تعجب نیست که حتی در بین طبقات باسواد و پولدار دخترانی پیدا می شوند که در سال های هفت و هشت سالگی با کودکان هم سن و سال خود رفاقت و مراوده می کنند و احتمالاً به فحشا هم مبتلا می گردند».

دکتر مذکور می گوید:

«دختر هفت ساله ای از يك خاندان با شرف و آبرومند با برادر و گروهی از رفقای برادرش مرتکب فحشا شده بود، يك گروه پنج نفری دیگر که شامل دو دختر و سه پسر بودند نیز در همسایگی هم زندگی می کردند و اخیراً پی بردند که با همدیگر رابطه جنسی داشتند و دیگر دختران و پسران را هم به این کار وادار می کردند درحالی که بزرگترین آنها ده ساله بود. دختر دیگری که نه سال داشت و ظاهراً تحت مراقبت شدید بود خود را بسیار خوشبخت می دانست زیرا در این سن و سال معشوقه چندین نفر شده بود».

در يك گزارش پزشکی از شهر بالتیمور (Baltimore) یادآوری شده است که در مدت يك سال در شهر مذکور تعداد يك هزار شکایت موجود بوده که تمام آنها در رابطه با ارتکاب زنا با دختران کمتر از دوازده سال می باشد.

این بود ثمره و نتیجه ابتکاری آن محیط پرهیجان که احساسات و قوای غریزه جنسی را بیدار می کند.

يك نویسنده آمریکایی می گوید:

«اوضاع و شرایطی که اکثریت مردم ما در آن زندگی می کنند چنان از فطرت دور است که پسران و دختران از سن پانزده سالگی مبتلا به عشق و عاشقی می شوند و این کار چه سرنوشت بد و نافرجامی دارد زیرا این رغبت و علاقه شدید در این سن



و سال که زود رس است در کنار خود ضررها و خطرات زیادی دارد که کوچکترین نتیجه‌اش این است که دختران با رفقای خود فرار می‌کنند و یا در سن بسیار پایین ازدواج می‌کنند و در صورتی که در این کار ناکام و ناامید شوند خودکشی می‌کنند».

### مرحله تعلیم:

کودکانی که پیش از وقت به مسایل جنسی علاقمند می‌شوند و یا احساس رغبت و علاقه می‌کنند، مدارس را اولین محل تجربه جنسی می‌دانند. این مدارس دو نوعند، نوع اول فقط دخترانه و یا فقط پسرانه است و نوع دوم مدارس مختلط هستند.

در نوع اول مدارس، جوانان یا همجنس بازی می‌کنند (Homo - Sexuality) و یا اینکه استمناء (Masturbation) در بین شان رواج پیدا می‌کند، زیرا آتش عواطف و احساسات که قبلاً در عهد کودکی شعله ور گردیده بود محیط مناسبی پیدا کرده شعله ورتر می‌شود، پس او ناچار است راهی را بیابد که آنرا خاموش گرداند.

دکتر هوکر می‌نویسد: «هنوز هم در مدارس، دانشگاهها و موسسات آموزشی مامایی و پرستاری و بعضی مدارس دیگر حوادثی از قبیل همجنس بازی پسران و دختران دیده می‌شود و کم مانده است تمایل طبیعی شان به جنس مخالف از بین برود». دکتر مذکور در این باره حوادث زیادی را ذکر می‌کند که در آن پسران با یکدیگر و دختران نیز با یکدیگر مرتکب فحشاء شده‌اند و از این کار ضررها و رنجهای بسیار دیده‌اند.

از مطالعه کتاب‌های دیگر معلوم می‌شود که همجنس بازی در بین مردم فراوان رواج دارد، دکتر لوری (Dr. Lowry) در کتابش به نام (Herself) می‌نویسد:

«باری مدیر یکی از مدارس به چهل خانواده که فرزندانشان در آن مدرسه درس می‌خواندند نوشت که اطفال آن مدرسه در پست‌ترین حالات اخلاقی قرار دارند و لذا امکان ندارد که بیشتر از این در مدرسه درس بخوانند و یا رفت و آمد کنند».

در مدارس نوع دوم که دختران و پسران بطور مختلط (Co - Education) درس

می‌خوانند وسایل تحریک و تسکینی برای هردو جنس وجود دارد، هیجاناناطفی که در اوایل طفولیت پیدا شده بود در این مدارس تقویت شده و به نهایت و کمال خود می‌رسد، زیرا در این دوره ادبیات و مقالاتی را که راجع به فحشا نوشته می‌شود دختران و پسران هردو مطالعه می‌کنند و داستانهای تحریک‌آمیز و مجلات پر از عکس‌های برهنه و هیجان‌انگیز که از آن به عنوان هنر یاد می‌شود و کتاب‌های مربوط به امور جنسی و روشهای جلوگیری از بارداری که مورد توجه و علاقه دختران و پسران است در این دوره در دسترس آنان قرار می‌گیرد و از آنها استفاده می‌کنند.

یکی از نویسندگان مشهور آمریکایی به نام هاندریچ وان لون (Hendrich Von Loain) می‌نویسد:

«این ادبیاتی که در دانشگاه‌های آمریکایی رواج یافته است، بدترین مجموعه فحشا پستی و ناز و کرشمه است که مانند آن تابحال سابقه نداشته است و اکنون با آزادی کامل عرضه و منتشر می‌گردد».

مطالب و معلومات حاصل از این نوع ادبیات را دختران و پسران با آزادی کامل و جرأت فراوان مورد بحث و مذاکره قرار می‌دهند و سپس به عمل و تجربه درمی‌آورند، همچنین دختران و پسران جوان در محافل و مجالس (Petting Parties) شراب و دخانیات استعمال می‌کنند و از رقص و موسیقی نیز استفاده می‌برند.<sup>۱</sup>

طبق تحقیق و تخمین قاضی لندسی آمریکایی ۴۵٪ دختران مدارس پیش از فراغت شان از درس بی‌عفت می‌شوند و هرچه مراحل تعلیم جلوتر می‌رود به همان اندازه این نسبت زیاده‌تر می‌شود، قاضی لندسی می‌نویسد:

«عواطف و احساسات جنسی پسران در دبیرستانها کمتر از عواطف جنسی دختران است، پس دختران در این مرحله نسبت به پسران مقدم اند و پسران فقط پیروی و متابعت از خواست دختران را انجام می‌دهند».

## سه عامل بسیار مهم تحريك كننده :

دانشگاهها و مدارس با این شرایط بدی که دارند باز هم دارای نظم و انضباط اند و کم و بیش از آزادی آنها ممانعت به عمل می آید ولیکن وقتی که این جوانان از این مدارس با چنان عواطف مشتعل و عادات فاسد فارغ می شوند و در صحنه زندگی داخل می گردند از همه قید و قیود آزاد شده و در بی بند و باری مطلق قرار می گیرند. در اطرافشان نیز اشتعال آتش شهوت را مشاهده می کنند که سبب اشتعال و التهاب بیشتر عواطف آنها می شود و درعین حال وسیله اشباع غریزه و خاموش شدن شعله روابط جنسی را با سهولت و آسانی زیادی پیدا می کنند. یکی از مجلات آمریکایی مسائلی را که هنوز هم منجر به رواج و اشاعه فحشاء می گردند نام می برد:

«سه عامل شیطانی وجود دارد که دنیای امروز ما را فرا گرفته و در افروختن آتش برای ساکنان روی زمین درکارند.

عامل اول ادبیات بی آبرو و دور از عفت است که بعد از جنگ جهانی با تمام وقاحت و بی عفتی و بی آبرویی به شکل عجیب و غریبی ترویج شد و دنیا را فرا گرفت.

عامل دوم فیلمهای سینمایی است که نه تنها غریزه شهوانی حیوانی را تیز می کند بلکه در این خصوص دروس علمی را هم برای شان تلقین می نماید.

عامل سوم پایین آمدن سطح اخلاق زنان است که در لباس، برهنگی، دخیلیات و اختلاط بدون قید و شرط شان با مردان به صورت آشکاری به چشم می خورد. این مفاسد سه گانه به مرور زمان رو به زیادت و کثرت است و آخرین نتیجه آن زوال تمدن و از بین رفتن مسیحیت است که اگر ما امروز از طغیان آنها جلوگیری نکنیم به طور حتم تاریخ رومی ها و کسانی که به پیروی از شهوت و غریزه جنسی رهسپار دیار عدم گردیدند برای ما تکرار می شود زیرا آنها هم مانند ما در شراب، زن، رقص، موسیقی و لهو و لعب غرق شده بودند».

این عوامل سه گانه فضای تمدن و اجتماع را چنان فراگرفته که هیچ گاه نمی تواند از تحريك عواطف جنسی جوانان دست بردارد و هر کسی که خون گرم

دارد این تحريك نیز با وی همراه است و كثرت و ازدیاد فواحش در اجتماع ثمره و نتیجه همین تحريك مداوم و مستمر است .

### كثرت فحشا :

زناني كه در آمريكا فحشا<sup>۱</sup> را به عنوان شغل و حرفه انتخاب کرده اند تعدادشان حداقل بين چهارصد تا پانصد هزار نفر تخمين زده می شود وليكن خواننده بايد فحشایی را كه در آمريكا است با فحشا در شرق مقایسه نکند زیرا در آمريكا فحشا ارثی و نسبی نیست بلکه آن زنی كه مانند سایر زنان تا دیروز دارای كسب و كار آزاد بود در اثر مبتلا شدن به شوهر بد و یا سرنوشت بد به این كار دست زده در زمره زنان زناكار به حساب آمده و پس از اینکه چند سالی را به این كار ادامه می دهند دوباره در شركت و یا ادارات دولتی شروع به كار می كنند . چنانچه بحث و تحقیق نشان داده است سابقاً نصف زنان فاحشه آمريكایی به عنوان خدمتكار در منازل (Domestic Servants) و نصف دیگر ایشان در دكان ها ، ادارات و شركتها مشغول كار بودند و به خاطر فحشا كارشان را ترك كردند . هر كدام ایشان از سن پانزده یا بیست سالگی این شغل را شروع کرده تا سن بیست و پنج تا سی سالگی به آن ادامه می دهند سپس آن را ترك گفته به وظیفه دیگری مشغول می شوند و زنی كه تا دیروز يك فاجر و فاحشه بود امروز به عنوان يك زن باوقار و صاحب منزلت و شرف است . با این وصف خوانندگان می توانند وضعیت پانصد هزار زن فاحشه را در ایالات متحده آمريكا به خوبی درك كنند .

بطوری كه قبلاً هم یادآور شدیم فحشا در غرب به عنوان يك پیشه تجارتي منظم بين المللی است و بزرگترین بازارهای آن در آمريكا عبارت است از: نیویورك ، ریودوژانیرو ، بوینس آیرس . دو مركز بزرگ این تجارت در شهر نیویورك دارای مجلس اجرایی است كه رییس و منشی آن از طریق انتخابات اعضای آن انتخاب می شوند . هريك از این مراكز مشاورین قانونی نیز دارند كه به هنگام پیدایش دعوا و

اختلاف به دفاع از آنها برمی‌خیزند، این مراکز دلالان و نماینده‌هایی دارند که در شهرها برای بدام انداختن مردم گشت و گذار می‌نمایند و راجع به نفوذ آنها در اجتماع می‌نویسند. رییس اداره جهانگردی در شهر شیکاگو هنگامی که می‌خواست آمار دوشیزگان فریب‌خورده و گمراه شده را ظرف پانزده ماه اعلام کند متوجه شد که از هفت هزار و دویست دوشیزه‌ای که با نامه اعلام حرکت به سوی شیکاگو را کرده بودند تنها یک‌هزار و هفتصد تن از آنان به شیکاگو رسیدند و سرنوشت دوشیزگان دیگر معلوم نشد.

علاوه بر فاحشه‌خانه‌ها منازلی برای ملاقات (Assignment Houses) و دید و بازدید (Call Houses) وجود دارد که با تمام لوازم و وسایل مفروش است و هروقت که زنان و مردان تمایل به ملاقات هم داشته باشند در آن منازل می‌توانند یکدیگر را ملاقات نمایند. تحقیقات آماری نشان می‌دهد که در يك شهر آمریکا هشتاد و هفت منزل، در شهر دومی چهل و سه منزل و در سومی سی و سه منزل برای این مقصود اختصاص داده شده و در این منازل نه تنها دوشیزگان بی‌شوهر آمد و شد دارند بلکه زنان شوهردار نیز در آنها رفت و آمد می‌کنند.<sup>۱</sup> یکی از مصلحین مشهور آمریکایی می‌گوید:

«يك سوم طبقه متاهل در نیویورک به التزامات اخلاقی و جسمانی زناشویی مقید و وفادار نیستند و وضع نیویورک در این باره از وضع شهرهای دیگر اگر بدتر نباشد بهتر هم نیست. مصلحین اخلاق آمریکا مجلسی دارند که از آن به نام کمیته چهارده نفری (Com Mittee Of Fourteen) یاد می‌کنند، اعضای کمیته مذکور از عوامل فساد در شهرها تحقیق به عمل آورده به اندازه وسیعی برای اصلاح اخلاق، تدابیر عملی اتخاذ می‌کنند. در یکی از بیانیتهای آنها چنین آمده است که اکثریت رقااص خانه‌ها، کلپهای شبانه، سالنهای زیباسازی (Beauty Saloons)، اطاق‌های ماساژ و مالش (Massage Rooms) و آرایش موی (Hair Dressing) اماکن فسق و فجورند و بعضی از آنها از فاحشه‌خانه‌ها نیز بدتر و قبیح‌تر هستند زیرا در آنها

1. "Prostitution in the United States - P,38.

کارهای بسیار پلیدی انجام می شود که ذکر آنها با زبان و قلم درست نیست.

### امراض وخیم مسری :

افزایش بیش از حد فواحش بدون شك و تردید عامل پیدایش و كثرت امراض مسری می گردد. طبق تحقیقات بدست آمده حدود ۹۰٪ ساکنین آمریکا به این امراض دچارند و از دایرة المعارف بریتانیا اینچنین فهمیده می شود که در آنجا سالانه تعداد دویست هزار نفر به مرض سیفلیس و یکصد و شصت هزار نفر به مرض سوزاك گرفتار می شوند که برای مداوای این امراض ششصد و پنجاه بیمارستان تأسیس شده است، علاوه بر آن نتایج اطبای غیر رسمی چنین است که ۶۱٪ مراجعین گرفتار به مرض سیفلیس و ۸۹٪ آنها گرفتار به مرض سوزاك هستند.

سالانه در آمریکا بین سی تا چهل هزار طفل با مرض موروثی سیفلیس وفات می کنند و نسبت متوفیات تمام امراض در آنجا - غیر از مرض سل - کمتر از متوفیات مرض سیفلیس است. کمترین رقمی که مسئولین گزارش داده اند این است که ۶۰٪ جوانان به آن دچارند که مبتلا شدگان، هم شامل متأهلین و هم شامل مجردها می باشند و متخصصین بیماریهای زنان که اعضای تناسلی زنان را جراحی می کنند می گویند که ۷۵٪ بیماران آنها به مرض سوزاك مبتلا هستند.

### طلاق و جدایی :

پرواضح است که در این حالت نظام فامیل و رابطه زوجیت از اضطراب و بی بند و باری دور نمی ماند زیرا زنانی که درآمد شخصی دارند و به مردان در هیچ چیز به غیر از ارضای شهوت احتیاج ندارند و مردان را هم برای اجرای هرکاری نزدیک و حاضر می یابند طبعاً در چنین اجتماعی ازدواج چیز زاید و بی معنی بوده و اصلاً به آن نیازی نخواهد بود و هیچ سود و منفعتی نیز از آن بدست نمی آید. بر اساس همین فلسفه جدید و فکر مادیگری است که ارتباط بدون ازدواج را آنها عار و گناه نمی دانند و اصلاً این احساس از ضمائرشان محو و زایل شده است و محیط فاسد، اجتماع را تا اندازه ای بی احساس و فاقد شعور می سازد که دیگر به این زنان

فاجره هیچ کس به نظر عیب و گناه و قابل سرزنش نمی نگرد.

قاضی لندسی آمریکایی از افکار عمومی دختران و دوشیزگان چنین تعبیر می نماید: «چرا من ازدواج کنم؟ مگر همسالان من که دو سال قبل ازدواج کردند از این ازدواج چه بهره ای گرفتند؟ جز اینکه نصیب نصفشان طلاق است<sup>۱</sup>. من به این معتقد هستم که حق طبیعی هر دوشیزه است که در تصرف محبت و دوستی آزاد باشد و در این دوران تدابیر و وسایل جلوگیری از بارداری را هم که می دانیم پس باید از خطر حمل و ولادت اولاد غیرقانونی و تکالیف آن خود را نگهداریم. ما یقین داریم که در این برهه تبدیل روش قدیمی به روشی تازه و نو از مقتضیات عقل است».

زنانی که چنین طرز تفکری دارند عامل اصلی ازدواجشان انگیزه محبت است و بس ولیکن این عاطفه هم بیشتر اوقات از صمیم قلب و اعماق دل نیست بلکه از جمله عوامل اینگونه ازدواج ها جذابیت و زیبایی معشوق است، وقتی که خواستهای شهوانی برآورده شد دیگر میان زن و شوهر عامل دوستی و محبت باقی نمی ماند و در این وقت کوچکترین بهانه می تواند در بین آنها جدائی افکند و محبت شان را به دشمنی و عداوت تبدیل کند تا اندازه ای که کارشان را به دادگاه بکشاند.

قاضی لنرمی می نویسد:

«در سال ۱۹۲۲ میلادی در شهر دنور پشت هر ازدواج بطور حتم طلاق هم بود و بعد از هر دو ازدواج يك فضیة طلاق به دادگاه تقدیم می گردید. این وضع منحصر به شهر دنور نبوده بلکه تقریباً در تمام شهرهای آمریکا نظیر آن به چشم می خورد و هیچ شهری خالی از آن نیست».

قاضی مذکور ادامه داده می نویسد:

«واقعۀ طلاق بین زن و شوهر رو به ازدیاد و کثرت است و اگر این حالت ادامه پیدا کند - بطوریکه انتظار هم می رود - تعداد درخواستهایی که برای طلاق به دادگاهها ارجاع می شود با تعداد ازدواجها برابر خواهد شد».<sup>۲</sup>

1. "Laws of Sex," p.204.

2. "Revolt of Modern Youth," pp, 211-14.

چند وقت قبل در روزنامه (Free Press) در این باره مقاله ای منتشر شده بود که می گفت:

«کاهش ازدواج و افزایش طلاق و روابط غیر مشروع دایمی یا موقتی که امروزه در بین ما رواج دارد ما را به سوی عقب و قهقرا و حیوانیت می کشد و تمایل طبیعی در نسل جدید رو به پراکندگی و تشتت است این نسل به حدی افسار گسیخته شده که پیرو هیچ آیین و دینی نمی باشد و این احساس که تشکیل خانواده لازمه تمدن و بقای نسل می باشد نزدیک است که کاملاً محو و نابود گردد و برعکس، آنها از این مسئله کاملاً غافل بوده و اصلاً راجع به عاقبت شوم مدنیت و حکومت نمی اندیشند».

درمان مفیدی که برای کاهش و از بین بردن طلاق و جدایی پیشنهاد کرده اند عبارت از ازدواج آزمایشی (Compassionate Marriage) است ولیکن آنها از چاله درآمده و به چاه افتاده اند، زیرا هدف آنها از ازدواج آزمایشی این بود که زن و مرد چندی بدون داشتن عقد ازدواج با هم معاشرت داشته و یکجا زندگی کنند تا اگر در این اثنا دل هاشان با هم الفت پیدا کرد ازدواج کنند به شرط اینکه در این مدت آزمایش، از بارداری و بچه دار شدن اجتناب نمایند زیرا اگر در این مدت آنها بچه دار شوند بر آنها لازم می گردد که ازدواج کنند و داخل زندگی خانوادگی گردند. این حالت در اتحاد جماهیر شوروی به نام دوستی و عشق آزاد (Free Love) نامیده می شود.

### نابودی ملی:

پیروی از هوا و هوس، فرار از مشکلات زندگی زناشویی، بیزاری از داشتن خانواده و گسیختگی روابط همسری نزدیک است که عاطفه و محبت فطری مادری را که بهترین و بالاترین عواطف روحی در زنان است از بین ببرد و زن را از این عاطفه محروم سازد، این عاطفه که نه تنها بقای تمدن و مدنیت به آن وابسته است بلکه بقا و دوام انسانیت نیز مربوط به آن است. ترویج جلوگیری از بارداری، سقط و قتل اولاد همه و همه به سبب از بین رفتن این عاطفه در زن است. با وجود مخالفت قانون، هر دختر و پسری در ایالات متحده آمریکا راجع به استعمال داروی جلوگیری



از بارداری معلومات کافی دارند و وسایل و داروهای ضدبارداری در دکانها مانند دیگر کالاهای معمولی خرید و فروش می شود. علاوه بر عموم زنان، دختران مدارس و دانشگاهی هم از آن استفاده می کنند تا اینکه عیش و لذت جوانی آنها زایل نگردد و وقتی که دختری با پسری قرار ملاقات و دیدار داشته باشد، قبل از همه چیز داروی فوق را با خود برمی دارد و از آن استفاده می کند. قاضی لندسی می نویسد:

«۴۹۵ دختر دبیرستانی برای من اعتراف کردند که در سن بکارت با پسران روابط جنسی داشته اند. از این تعداد بیست و پنج تن حامله گردیدند اما باقیمانده دختران بعضاً بر اثر تصادف و اکثریت شان نیز به خاطر استفاده از داروی ضدحاملگی حامله نشدند، این تجربه در بین مردم به اندازه ای مصروف و معمول گردیده که کمتر کسی در تقدیر و تدبیر خود موفق نمی شود ولی باقی افراد در این تجربه به هدف خود می رسند».

وسایل ضدبارداری را دوشیزگان برای حفظ آزادی خود و زنان متأهل برای بچه دار نشدن استفاده می کنند به دلیل اینکه اولاد نه تنها آنها را در قسمت تعلیم و تربیت با مشکل روبرو می سازند بلکه مانع لذت بردن و استفاده کردن از شوهر نیز می گردند. این دلیلی است که عموم زنان به مادر شدن رغبت ندارند و در بین آنها چنین نظریه ای حکمفرما است که: زنانی که می خواهند از زندگی لذت ببرند باید از این قیود و زنجیرها خود را محفوظ نگهدارند و بارداری و زایمان جمال و زیبایی آنها را از بین می برد.<sup>۱</sup>

علت و سبب هرچه که باشد در دنیای امروزی ۹۵٪ روابط جنسی در اثر استفاده از داروهای ضد بارداری از دادن نتایج طبیعی اش محروم و بی بهره مانده اند و ۵٪ باقیمانده که باردار می شوند باز آن را با تدابیر دیگری چون سقط و قتل اولاد از بین می برند.

قاضی لندسی می گوید: در آمریکا سالانه حداقل يك ميليون زن سقط جنین می کنند و هزاران طفل به محض متولد شدن کشته می شوند.

1. "Macfaddin Manhood And Marriage".

## وضع انگلستان :

نمی‌خواهم که این موضوع تأسف انگیز و رقت آور را با تفصیل بیان کنم و از طرف دیگر نمی‌خواهم که بحث را بدون منتخباتی از کتاب تاریخ فحشاء (History Of Prostitution) خاتمه دهم. مؤلف کتاب جورج راییلی اسکات انگلیسی می‌باشد. او در کتابش بیشتر به وضع مملکتش اشاره کرده می‌نویسد:

«غیر از زنانی که جز خودفروشی برای کسب معاش وسیله‌ای ندارند، زنان زیادی هستند که با وجود داشتن وسایل کسب معاش مرتکب فحشا می‌شوند تا بتوانند سطح اقتصادی‌شان را بالا برند. این زنان با دیگر زنان فاحشه تفاوتی ندارند ولی با این همه نام فاحشه بر آنها اطلاق نمی‌گردد و ما حق داریم نام آنها را زناکاران غیر حرفه‌ای (Amateur Prostitutes) بگذاریم. تعداد این فاحشه‌های غیر حرفه‌ای در این روزگار به اندازه‌ای زیاد شده که سابقه ندارد، این نوع زنان در هر طبقه‌ای از طبقات اجتماع پیدا می‌شوند یعنی از طبقه پایین تا طبقه بالا و تکبر و غرورشان به اندازه‌ای است که اگر یکی از آنها را به نام فاحشه یا زانیه صدا زنند اگرچه بلفظ کنایه و شوخی هم باشد عصبانی می‌شوند ولی این عصبانیت باعث تغییر حقیقت نمی‌گردد و حقیقت این است که هیچ فرقی بین آنها و فاحشه‌ها وجود ندارد زیرا از دیدگاه اخلاق هر دوی آنها يك صفت دارند. مرتکب شدن به فسق و فجور و عدم عفت و ولگردی در خیابانها برای دوشیزه امروزی از جمله وسایل زندگی تجملی (Fashion) به شمار می‌رود، استعمال دخانیات و شرابه‌های ترش مزه، رنگ کردن ناخن و لبها به رنگ سرخ، مهارت داشتن در مورد مسائل جنسی و تدابیر ضدبارداری و سخن از فحشا نیز از جمله ضروریات امروزی شدن و پیشرفت زندگی تجملی محسوب می‌شود. تا الان هم تعداد زنانی که پیش از ازدواج روابط جنسی دارند رو به ازدیاد و افزایش است و آن را هیچ عیب و گناهی نمی‌دانند و وجود دختران باکره به هنگام عقد ازدواج در منبر کلیساها بسیار کم و نادر است». مؤلف به بحث خود ادامه داده در مقام دیگری اسباب و عللی را که باعث این همه افراط در زندگی اجتماعی شده تحلیل می‌کند که بهتر است این تحلیل را نیز از مطالعه بگذرانیم:

«یکی از علل فوق، حرص و رغبت زیاد به آرایش است. آن آرایش و تجملی که هر دوشیزه را وادار می‌سازد که لباسهای زیبا، قیمتی، جذاب و مدرن بپوشد و وسایل مختلف زینت و آرایش را استعمال کند و این بزرگترین عامل فحشای غیر حرفه‌ای است. هرکس که دارای چشم بینا باشد می‌بیند که لباس دوشیزگان که شب و روز در گردش‌اند به اندازه‌ای پرقیمت و گرانبها است که هرگز معاش و درآمد حلال‌شان به آن کفایت نمی‌کند لذا در عصر ما همان سخنی تصدیق می‌شود که نیم قرن پیش هم تصدیق می‌شد و آن این که این لباس‌های فاخر و گرانبها را مردان برایشان می‌خرند. فرق آن زمان و عصر ما در این است که در آن زمان آن لباس‌ها را پدران، برادران و شوهران‌شان می‌خریدند ولی در عصر ما مردان بیگانه تهیه می‌کنند».

«در پیدایش این اوضاع نامناسب آزادی زنان نیز نقش قابل ملاحظه‌ای دارند، ضعف احترام و مراعات پدران در نزد دختران به اندازه‌ای است که ایشان به دختران‌شان آن آزادی را داده‌اند که حتی برای پسران قبل از سی یا چهل سالگی میسر نبود».

«علت دیگری هم هست که بزرگترین عامل بی‌بندوباری مسایل جنسی در اجتماع شده و آن این است که زنان به کارهای تجاری و اداری و کارهای مختلف دیگر با حرص و علاقه زیادی مشغول هستند که بهترین وسیله و فرصت اختلاط زنان با مردان است و این وضع سبب پائین آمدن سطح اخلاقی مردان و زنان شده و قوه دفاعی زن را در مقابل تجاوز مرد که برای حفاظت از عفت و شرف خود است کم و بالاخره نابود می‌سازد سپس روابط شهوانی بین زن و مرد از هر قید اخلاقی آزاد می‌گردد. وضع مذکور دوشیزگان را به وضعی درآورده که در فکرشان اصلاً ازدواج و زندگی با عفت‌خطور نمی‌کند و آن فسق و فجوری را که در زمان گذشته افراد بزدل و فرومایه مرتکب می‌شدند هر دوشیزه امروزی خواهان آن است و بکارت و جوانمردی از آثار عتیقه بشمار می‌رود که اگر دختر و پسری در این دوره صاحب آن باشند به ارزش خاك خواهند بود و نزد دیگران ارزش و احترامی نخواهند داشت. تنها لذت زندگی در نزد دوشیزگان این است که مرد جام لذت و تمتع را به وی تقدیم کند

و لذا به دنبال این لذتها به رقااص خانه ها ، کلوپ های شبانه ، هتلها و قهوه خانه ها  
سرمی زند تا بتواند مرد بیگانه ای را که صاحب ماشین و ثروت فراوانی باشد شکار  
کند . به این ترتیب او خود را با رضا و رغبت فراوان در محیط و اوضاعی می اندازد که  
تمایلات جنسی را مشتعل تر و تیزتر می سازد و نه تنها از عواقب آن خوف و ترسی  
ندارد بلکه آن را با شادی و آغوش باز استقبال می کند» .

## سؤال پایانی

کسانی که در سرزمین ما و دیگر سرزمین های شرق حجاب را نمی پسندند حتماً در نظرشان همین طرز زندگی است و همه حواس و شعورشان تحت تأثیر مظاهر فریبده این نوع زندگی واقع شده است، این نظریات و اصول و این منفعت مادی و لذا بد ظاهرفریب عقول و اذهان آنها را مفتون و شیدای خود ساخته است و با حجاب به این سبب مخالفت می کنند که فلسفه حجاب با فلسفه اخلاقی غرب که به آن ایمان آورده اند تناقض دارد و نیز حجاب مانع آن منافع و لذایذی می شود که آنها مدنظر دارند.

اینجا سؤالی مطرح است که: آیا این مردم حاضرند که عواقب تاریک و شوم این نوع زندگی را قبول کنند یا نه؟ و یا به عبارت دیگر آیا ایشان راضی هستند که به نتایج عملی این نظریات و مبادی برسند یا نه؟ در پاسخ سؤال مذکور آنها چند گروه می شوند، گروهی از ایشان نتایج آن را با کیفیت می دانند و به آن رضایت دارند و آن را از آثار روشن و درخشان زندگی غربی می دانند ولی گروه دیگر بر خلاف ایشان نتایج مذکور را از آثار تاریک زندگی غربی می شمارند و نمی خواهند که آن نتایج را بپذیرند و فقط منافع مادی و شهوترانی، آنها را به این زندگی وادار ساخته است. گروه سوم نه این نظریات را می دانند و نه از نتایج آن خبر دارند و نه می خواهند که

رابطه بین این نظریات و نتایج آن را بدانند بلکه می خواهند چیزی که در جهان معمول و معروف است از آن پیروی و متابعت کنند. این گروه های سه گانه چنان با هم ممزوج و آمیخته شده اند که در وقت مباحثه کسی نمی تواند آنها را از همدیگر تمیز دهد و بیشتر اوقات این اختلاط و آمیزش باعث انقطاع مباحثه و رکود در مناظره می گردد لذا از ضروریات مهم این است که این گروه های سه گانه از هم جدا شوند و سپس مطابق فکر و ذهنیت هرکدام بحث صورت بگیرد.

### غرب زده های شرقی :

گروه اول کسانی هستند که به فلسفه، نظریات و اصول مدنیت غربی ایمان آورده خود را تسلیم آن نموده اند. آنها در همه امور با طرز فکر غربی فکر می کنند و با عینک مؤسسين تمدن جدید اروپا می نگرند و آرزو دارند که زندگی مدنی مملکت شان را مطابق اروپا پایه گذاری نمایند. لذا آخرین هدف شان از تعلیم و تربیت زن این است که او روش بدست آوردن روزی را یاد بگیرد و در عین حال نقل و نبات مجالس بوده فن اشباع غرایز و مقام و منزلت او در خانواده این باشد که مانند مردان يك عضو کاسب و نان آور بوده سهم خود را در مخارج مشترك خانواده بپردازد و آن مقدار پولی را که به عهده او گذارده اند تحویل دهد. مقام و منزلت حقیقی او در اجتماع این است که در زندگی اجتماعی از خودش يك موجود لطیف و زیبا بسازد، تمام وسایل آرایش و زینت را بکار گیرد، با سخنان شیرین و خوشایند خود دلها را گرم کند، با آواز گیرا و سحرکننده اش گوش ها را نوازش دهد، با رقص تحریک آمیزش جانها را نشاط بخشد و تمام زیباییها، آرایش و جمال جسمانی اش را در خدمت مردان بگذارد تا مردان از آن لذت برده و بهره مند گردند و خون سردشان گرم گردد.

همچنین وظیفه ملی زن را این می دانند که به یکی از خدمات اجتماعی سرگرم باشد، در پستهای دولتی و کشوری و در مجالس و کنفرانس ها حاضر گردد، عقل و وقتش را در حل مسائل سیاسی و اجتماعی به مصرف برساند، در ورزشهای مختلف از قبیل شنا، دو، پرش ارتفاع، پرش طول و... مقام مناسب و امتیاز خوبی

کسب کند و به عبارت دیگر زن باید با تمام امور خارج از منزل سر و کار داشته باشد نه با امور داخلی منزل. این است زندگی ایده آل در نظر این گروه غرب زده و این است راه ترقی و تمدن دنیوی. غیر از این تمام نظریات اخلاقی در نظرشان کهنه، عبث و باطل است و به خاطر همین زندگی مدرن است که تمام ارزش های اخلاقی (Moral Values) موروثی و قدیمی را به اخلاق جدید غربی تبدیل کردند و منافع مادی و لذتهای جسمانی در نزدشان بالاتر از همه چیز بوده بلکه تنها چیز با ارزش و با اهمیت است. در مقابل حیا، عفت، پاکی، اخلاق، وفاداری به زندگی زناشویی، حفاظت نسل و دیگر مسائل مربوط به آن در نظرشان مردود بوده هیچ قدر و ارزشی ندارد، آنها را نتیجه افکار باطل و گمراه کننده می دانند و معتقدند که ترقی و پیشرفت يك روش این عقاید پوچ و بی اساس را محو و نابود می گرداند.

بطوریکه می بینید این مردم به مرام و سنت غربی ایمان آورده اند و هنوز هم در نشر این نظریات سعی و تلاش می کنند تا تمام راه و روشها و تدابیری که غربی ها در گذشته برای خود انتخاب نموده بودند، ملل شرقی نیز عین آنها را پیروی کرده در زندگی اجتماعی خود پیاده کنند.

## ادب نو:

در مباحث قبلی ادب آنها را که بزرگترین عامل تربیت فکر و اندیشه است مورد بحث قرار دادیم. آنها همیشه می کوشند که به نام ادب به نسل جدید این فلسفه اخلاقی جدید - درحالی که آن چیز کاملاً از ادب و فضیلت دور است - را بسیار زیبا و جذاب نشان بدهند و همه آثار اخلاق قدیم را از دل و جان آنها بیرون برند. در این بحث یکی از نمونه های ادب اردوی جدید را تقدیم می داریم:

در یکی از مجلات معروف هندی به نام «پیغام شیرین» که در ادب مقام بالایی را دارا است، مقاله ای منتشر شد که نویسنده آن یکی از دانشمندانی بود که در محافل ادبی قدر و منزلت بالایی داشت و درضمن یکی از مقامات بلندپایه حکومتی نیز بود. خلاصه مضمون آن مقاله چنین است که دختری از يك خانواده شریف و آبرومند نزد استاد خود برای فراگرفتن درس می نشیند و در اثنای درس يك نامه

عاشقانه به استادش نشان می دهد که یکی از دوست پسرهایش برای او فرستاده بود، هدف دختر این است که راجع به آن نامه با استادش مشورت کند، این پسر جوان بطور تصادفی در يك مجلس چای با آن دختر روبرو شده بود، البته يك دختر اروپایی آنها را به یکدیگر معرفی کرده بود و از آن به بعد ملاقات و نامه نگاری بین آنان جریان داشت، تا اینکه يك روز به فکر آن دختر رسید که باید نامه نگاری ادبی را از استادش بیاموزد. استاد می خواست که شاگردش را از این کارهای پوچ و بی معنی منصرف ساخته به درس مشغول سازد، ولی شاگرد اصرار نموده می گوید:

«من به علم شوق و رغبت دارم و می خواهم آموزش خود را به پایان برسانم ولی آن علم و تعلیمی که در بیداری آن را دیده و برگزیده ام و مرا به آرزوهایم می رساند نه آن تعلیمی که مرا در عنفوان جوانی به مانند پیرزنی بی شعور بار آورد».

استاد از او می پرسد:

«آیا تو غیر از این جوان رفقای دیگر هم داری؟»

او جواب می دهد: «بله! رفقای متعدد، ولی امتیاز جوان مذکور در این است که او جلوگیری از بارداری را به خوبی می داند.»

استاد می پرسد: «آیا می دانی که اگر پدرت از رابطه تو و آن جوان مطلع شود

چه می کند؟»

دختر می گوید: «ای استاد چه فکر می کنی، آیا فکر می کنی پدر من در دوران جوانیش چنین نامه هایی ننوشته است؟ ای استاد پدر من از فرهنگ جدید و نوین بی بهره نیست و حتی ممکن است اکنون نیز چنین نامه هایی بنویسد، زیرا به فضل و احسان خدا هنوز به سن پیری نرسیده است.»

البته پنجاه سال پیش به فکر کسی خطور نمی کرد که دختری بتواند به کسی نامه عاشقانه بنویسد.

مردم آن روزگار زنان رذل و فاسد را اصلاً دوست نمی داشتند، درحالی که مردم فاسد و خوشگذران در آن روزگار چه زندگانی لذیذ و شیرینی داشتند و بالعکس زندگی مردم باشرف و باحیا چه اندازه بد و قبیح بود.

آخرین کلمات شیرینی که آخرین درجه سفسطه ادبی در آن به چشم می خورد



عبارت است از:

«ما جوانان امروزه مسئولیت بزرگی را بدوش داریم که باید از يك طرف آن خوشیها و لذاتی را که گذشتگان ما آنها را از بین برده بودند دوباره زنده کنیم و از طرف دیگر اوصاف و القاب زشت و پوچی را که آنها زنده نگاه داشته بودند و برای ما به یادگار گذاشته اند محو و نابود سازیم».

در مجله ادبی دیگری که دارای شهرت فراوانی است داستان کوتاهی به نام «ندامت» منتشر گردید که خلاصه داستان چنین است که يك دوشیزه باکره که منسوب به یکی از خانواده های شریف و کریم است با مردی معاشقه می کند. او را در غیاب پدرش به خانه خود دعوت می کند و از مادرش هم قضیه را پنهان می دارد و با آن مرد زنا کرده حامله می شود. تا اینکه روزی در این باره می اندیشد و برای تبرئه خود از این عمل ناشایست چنین استدلال می کند:

«چرا باید من این تشویش و نگرانی را داشته باشم؟ از چه چیز وجدان من ناراحت است؟ و چرا مرا ملامت می کند؟ آیا من از انجام آن کار پشیمانم؟ ممکن است اینطور باشد! ولی چاره چیست! داستان آن شب مهتابی در صفحه وجود من با آب طلا نوشته شده و خاطرات آن لحظات که من در آب حیات جوانی غوطه می خوردم، عزیزترین ذخیره زندگی من است. آیا من نباید آماده باشم که تمام هستی خود را در راه بدست آوردن آن لحظات شیرین به مصرف رسانم؟»

«پس عامل این اضطراب قلبی از کجاست؟ آیا از ترس گناهی است که مرتکب شده ام؟ و آیا اصلاً من گناهی مرتکب شده ام؟ هرگز نه، هرگز! من در حضور کدام شخص مرتکب گناه شده ام؟ آیا من با این گناه به کسی آزار رسانده ام؟ نه من فداکاری و ایثار کردم و عزیزترین چیز خود را به عاشق خود تقدیم نمودم، ای کاش می توانستم چیز بیشتری نثار او می نمودم. من از گناه نمی ترسم، بلکه از این اجتماع زشت و بدبین می ترسم که به من با چشم شك و تردید و ابهام می نگرند... و چرا از این اجتماع بترسم؟ آیا به دلیل اینکه من گناه کردم؟ ولی گناه من چیست؟ آیا دختران دیگر این اجتماع این کار را مرتکب نشده اند؟ در آن شب مهتابی زیبا و آرام و در آن خلوت گاه، آه، چقدر زیبا بود، او چگونه لبانش را بر روی لبان من گذاشته

بود و مرا در آغوش گرم خود جای داده بود. افسوس از آن لذت از دست رفته، چگونه خودم را به سینه گرم و معطر او با آرامش و اطمینان کامل چسبانیده بودم، بعد از آن تمام دنیا و دارایی من همان لحظات کام جویی و تمتع خواهد بود. آیا بعد از آن لذت دیگری نیز وجود دارد؟ اگر غیر از من کس دیگری در آن وقت بود چه می کرد؟ آیا در دنیا زنی وجود دارد که در آن لحظات اراده ای داشته باشد و از آن کار خودداری کند؟»

«آیا آن کار گناه است؟ هرگز نه، من گناهی مرتکب نشده ام، از آن کار خجالتی ندارم و حاضر هستم که دوباره آن را تکرار کنم. عفت چیست؟ و مقصودشان از آن چیست؟ آیا آن کار پلیدی است؟ آیا پاکی افکار را باید پلیدی بشمار آوریم؟ آیا مقصودشان این است که من عفت خود را از دست داده ام؟»

«آگاه باشید، این اجتماع فاسد و بدبین هرچه می خواهد انجام دهد. من هیچ پروایی ندارم، چون از آن کار هیچ ضرری به من نرسیده است، هیچ ضرری، به خدا قسم! پس چرا من از این اعتراض کهنه و پوسیده اجتماع احساس ناراحتی کنم؟ چرا از سخنان وی بترسم؟ چرا روی من از این تهمت زرد شود؟ و چرا از این افترای بی معنی خوف و ترس داشته باشم؟ ... قلب من شهادت می دهد که مرتکب هیچ عمل بدی نشده ام، بلکه کار بسیار خوبی انجام داده ام. چرا از آن کار پشیمان شوم و چرا با صدای بلند اعلان نکنم که چه کار پسندیده ای انجام داده ام؟»

این است اسلوب فکری و منطقی که ادیب متجدد در عصر ما می خواهد به دوشیزگان جوان تعلیم دهد، حتی ممکن است که دختر و خواهر خود را نیز به این کار دعوت کند. او می گوید هر عملی از دختران سر زند جالب و پسندیده است و هرکسی را که در شب مهتابی دیدند باید خود را در آغوش او بیاندازند و او را به خود جذب کنند، زیرا این تنها راه ممکن در آن شرایط و موقعیت است. هیچ زنی حق ندارد که در آن حالت از آن کار امتناع ورزد و این گناه محسوب نمی گردد، بلکه ایثار، فداکاری و قربانی شدن است و هیچ ضرری نیز به عفت و شرف نمی رساند. تا وقتی که این افکار جدید و ناپاک وجود داشته باشند عفت با فداکاری و ایثار و تقدیم بکارت از بین نمی رود حتی آن را تقویت و تأیید نیز می کند. این يك نوع

فداکاری است که باید در صفحه تاریخ زندگی زن با آب طلا نوشته شود و باید هر زنی بکوشد که صفحات تاریخ زندگیش مملو از این شاهکارها و ایثارها باشد. اجتماعی که به چنین دختران عفیف و پاک خرده بگیرد اجتماعی بدبین، زشت و ناسالم است، تمام گناه از او است زیرا او به این دوشیزگان فداکار و سخاوتمند اعتراض می کند. هرگز آن دوشیزه سخی و کریمی که در شب مهتابی با پیشانی گشاده و سینه باز خود را در آغوش مرد بیگانه انداخته گناهی نکرده است، اجتماع ظالمی که بر این عمل خرده می گیرد ارزش این را ندارد که کسی از آن خوف و هراسی داشته باشد و یا بعد از این فداکاری، خود را از آن پنهان دارد، نه، بلکه هر دختر جوان سزاوار است که با تمام جرأت و رغبت به انجام این فضیلت اقدام کند و به جای اینکه خود احساس خجالت نماید، باید اجتماع را خجالت بدهد و آن را ملامت کند...

شما این جرأت و وقاحت را ببینید، در هیچ زمانی حتی زنانی که در فاحشه خانه ها سکونت داشته اند با چنین بی حیایی و بی پردگی سخن نمی گویند، زیرا آن زنان سیاه بخت چنین فلسفه جدید اخلاقی را در دسترس نداشتند که ثواب را گناه و گناه را ثواب بدانند و اگر سابقاً زن فاحشه عفت و کرامتش را می فروخت بدون شك خود را حقیر و پست می شمرد و غرق در گناه می دانست، ولی این ادب نوین تمام معیارها را تغییر داده است و برای تأیید فسق و فجور و فحشای خود فلسفه جدید اخلاقی اختراع کرده است.

در مجله دیگری که در جامعه ما رواج بسیاری داشت داستانی به نام «برادر شوهر» منتشر گردید. نویسنده داستان پسر ادیبی است که در پایه گذاری ادب اخلاقی برای زنان شخصیت مهمی بشمار می آید و بخاطر خدماتی که برای زنان اردو زبان در هند انجام داده بود نزد زنان محبوبیت و شهرت داشت. در این داستان، ادیب جوان دختری را به عنوان دختر نمونه و ایده آل به خواهران خواننده اش معرفی می کند که پیش از ازدواج هروقت که نیروی جوانی و شادابی برادر شوهرش را بیاد می آورد چنان متأثر می گردید که گویا برق در وجودش جریان پیدا می کرد. این دختر از اوان کودکی اعتقاد داشت که جوانی که نیرو و قدرت و

فعالیت جوانی را نداشته باشد همانند پیران کهن سال است و چنین می گفت که به نظر من جوان آن است که آنقدر هیجان، فعالیت و تحرک داشته باشد که معشوقه ها به خاطر وی با یکدیگر دعوا و منازعه کنند. وقتی این دوشیزه با این طرز فکر ازدواج کرد، آن رغبت و علاقه و هیجانی که داشت خاموش شد، لذا طبق نقشه ای که از قبل داشت تصمیم گرفت که به شوهرش پشت کند و به برادر شوهرش روی آورد. دیری نگذشت که این فرصت برایش پیش آمد و شوهرش برای تحصیل به اروپا رفت. او با برادر شوهرش رابطه برقرار کرد و هردو در غیاب شوهر جامهای عشق را سرکشیدند و زن به شوهر و برادر به برادر بالاترین درجه خیانت را روا داشتند. نویسنده، این داستان را به یکی از خواهر خوانده هایش که هنوز ازدواج نکرده است می نویسد. آن زن فاسد اعمال و مراحمی را که طی کرده است بیان می دارد و تمام لذتهای روحی و جسمانی آمیزش جنسی را بی پرده و با وقاحت تمام توضیح می دهد که بعد از آن هیچ چیز باقی نمی ماند جز اینکه انسان خود آن فحشا را ببیند. شاید هم این نویسنده این قسمت را برای خوانندگان مرد و زن شرح نداده تا با تصور خود این قطعه را کامل نمایند.

اگر شما بین این ادبیات و ادبیات فرانسه که نمونه های آن قبلاً تقدیم گردید مقایسه کنید، درمی یابید که گروهی از ادیبان شرقی ما خط مشی و سبک استادان غربی را پیروی می کنند، زیرا راه همان راه و هدف همان هدف است. این نویسندگان می خواهند عقول و اذهان را از لحاظ فکری و اخلاقی مطابق نظام زندگی غربی تربیت کنند و بیشتر توجه آنان روی زنان است تا اینکه در آنها اثری از شرم و حیا باقی نگذارند.

### تمدن نوین :

این نوع زندگی را نه تنها فلسفه اخلاقی حمایت می کند بلکه اصول دموکراسی غربی و نظام سرمایه داری نیز تقویت و مساعدت می کنند، و این قوای سه گانه برای غربی ساختن نظام زندگی با هم دست تعاون می دهند. آنها راجع به فحشا پست ترین نوع ادبیات را بکار می گیرند و بدست شاگردان می دهند تا در مدارس و

دانشگاهها پخش کنند و همیشه عکس های لخت و برهنه زنان فاحشه زینت جراید و مجلات و منازل و رستوران ها است. از همه خانه ها و بازارها صدای موسیقی زشت و زننده به گوش می رسد و سینما سبب تحریک غریزه جنسی و حیوانی شده و بر پرده سینما غیر از فسق و فجور و اعمال خلاف اخلاق چیز دیگری نشان داده نمی شود. زندگی پرزرق و برق و تجملاتی هنرپیشگان باعث می شود که دختران و پسران جوان تابع زندگی آنها شوند. وقتی که جوانان از این خانه های فساد با غریزه تحریک شده و روانهای مضطرب و پریشان بیرون می آیند، در اطراف خود مکانی را جستجو می کنند که در فرصت مناسب خواهش و خواسته خود را برآورده سازند. تمام این رذایل و پستی ها به نفع سرمایه دار تمام می شود و به خاطر همین نظام سرمایه داری است که این اوضاع و احوال در شهرها و مراکز تمدن بوجود می آید تا زنان مجبور شوند بدست خود درآمد زندگی شان را تأمین کنند و همین نظام است که جلوگیری از بارداری را تبلیغ می کند و همه وسایل و داروهای جلوگیری از بارداری را در اختیار مردم می گذارد. نظام دموکراسی جدید که توسط انگلستان و فرانسه در کشورهای شرقی ترویج گردید سه اشکال و معضل بزرگ را برای ما به ارمغان آورده است:

اول اینکه دروازه فعالیت های سیاسی و اجتماعی را به طور کلی به روی زنان گشود، دوم اینکه مؤسسات و تشکیلاتی بوجود آورد که باید زن و مرد با هم اختلاط و آمیزش داشته باشند و سوم اینکه پایه های قوانین مملکتی را آنقدر سست کرد که حتی ارتکاب فحشا به طور واضح و علنی در اغلب مواقع جرم شمرده نمی شود. بدین ترتیب کسانی که طرفدار طریقه زندگی غرب می باشند هیچ نگرانی و مشکلی نخواهند داشت. انقلاب اخلاقی و تحولات اجتماعی مشکلات را برطرف کرده و یا خواهد کرد، بدنبال آن زنانشان طوری با لباسهای نازک و جذاب و فتنه انگیز از خانه خارج می شوند که هرکس آنان را ببیند فکر می کند که از هنرپیشگان هالیوود هستند. در آنها همه نوع بی حیایی و بی آبرویی دیده می شود، از لباسهای مفتضح، رنگ های جذاب و براق، آرایش، حرکات و سکانات و ناز و کرشمه شان چنین استنباط می شود که هدفی جز این ندارند که مردان را مانند آهن ربا جذب کنند. حیا

تا اندازه ای در آنها نادر است که حتی با جسم عریان - بدون شرم و حیا - با مردان در یکجا شستشو می کنند، و حتی موافقند که در آن حالت از آنها عکس گرفته در مجلات و روزنامه ها چاپ شود. واقعاً ذره ای از حیا در آنها وجود ندارد زیرا تمام اعضای بدن انسان از دیدگاه اخلاقی جدید با یکدیگر برابرند و تفاوتی با یکدیگر ندارند، بنابراین همانطور که جایز است که دست و پای زن برهنه باشد، اشکالی ندارد که آخرین قسمت ران و برآمدگی پستان وی نیز معلوم باشد. کامجویی و لذت زندگی که آنان از آن به هنر (Art) تعبیر می کنند بالاتر و برتر از همه قیود اخلاقی است و مقیاس و معیار زندگی شمرده می شود، به همین سبب وقتی رقص، آواز و یا نمایش تحریک آمیز دختر و یا خواهر کسی موجب رضایت و سرگرمی شنوندگان و تماشاچیان می شود پدر یا برادر او فخر و مباهات می کنند. اینان موفقیت مادی را هدف اصلی زندگی می دانند و در نظرشان بالاتر و برتر از همه چیز است، پس دوشیزه ای که خود را برای بدست آوردن پیشرفتهای مادی در اجتماع آماده می سازد اگر عفت خود را در این راه از دست دهد چنان است که تو گویی هیچ چیز را از دست نداده است، بلکه فکر می کند که همه چیز را بدست آورده است، بنابراین وقتی که دختر و پسر در مدرسه و دانشگاه بطور مختلط درس می خوانند و یا وقتی که دوشیزه جوانی برای تحصیل به اروپا می رود هیچ کدام را عیب و گناه نمی دانند.

### اتمام حجت با غریزدگان:

غریزدگان شدیدترین اعتراضات را بر حجاب وارد می کنند. حجاب در نظر آنان یک چیز بی معنا و باطل بحساب می آید و برای از بین بردن حجاب دست به تمسخر و محکومیت آن زده اند، ولی استدلال آنها مانند این است که بگویند وجود بینی در صورت انسان ضروری نیست و در صورت هرکس بینی را مشاهده کنند به او بخندند و مورد استهزا قرار دهند. این دلایل جاهلی که آنها می آورند تنها جاهلان را می ترساند و اگر آنها عقل داشتند می فهمیدند که اختلاف اساسی بین ما و آنها در مقام و ارزش انسان است. اموری که نزد ما ارزش و قیمت والایی دارد نزد آنها بسیار بی ارزش و بی مقدار است، لذا دستورالعملی که به عنوان مقیاس اندازه گیری اشیاء

نزد ما وجود دارد به طور حتم در نظر آنها زاید و بی ارزش است و تا وقتی که بین طرفین این اختلاف اصلی و اساسی وجود داشته باشد کم عقلی خواهد بود که به مسائل فرعی پرداخته شود و روی آنها بحث و جدل شود، زیرا لازم است در مرحله اول ریشه و مبدا اختلاف را مورد حل و فصل قرار داد. و اما راجع به ارزش و مقام انسان، تنها دلیل و برهانی که ما می توانیم ارائه دهیم همین قوانین فطرت است زیرا هرچیزی را که وجود انسان طبق تقاضای فطرت برای خیر و صلاح خود بپذیرد حقیقتاً آن چیز مستحق توجه، اهتمام و تقدیر خواهد بود.

پس بیایید مقیاس شما را هم مورد آزمایش قرار بدهیم و ببینیم که در تعیین ارزش و قیمت اشیاء حق به جانب کدامیک از ماست. شما دلایل علمی تان را ارائه دهید و ما هم دلایل خویش را عرضه می کنیم، سپس هر دوی آنها را در دو کفه ترازو می گذاریم و پیش روی اشخاص صادق و امین وزن می کنیم تا ببینیم کدام کفه سنگین تر و کدام سبک تر است. اگر ما به شما ثابت کردیم که معیار ما صحیح و درست است پس شما اختیار دارید که ارزش های عقلی و علمی ما را بپذیرید و یا اینکه به همان ارزش ها در پیروی از هوا و هوس باقی بمانید ولی باید بدانید که دومین موضع شما اشتباه و ضعیف و سست است زیرا بجای اینکه شما را بر دیگران غالب سازد، برعکس موجب شکست شما خواهد شد و مورد تمسخر و استهزاء دیگران قرار می گیرید.

## گروه دوم:

گروه دیگری هم بجز گروه اول وجود دارد. گروه اول هم از مسلمان و هم از غیر مسلمان تشکیل شده است، ولی گروه دوم اکثراً مسلمان بوده و از خود احکامی را تراشیده اند که آن را با احکام حجاب مخلوط کرده اند و تا حال نیز مردد بوده اند، نه با آن طائفه اند و نه با این طائفه «مذبذبین بین ذلك لا الی هولاء و لا الی هولاء» و درحالی که مسلمان بوده و به اسلام ایمان آورده اند به معیارهای اسلامی در زمینه اخلاق، تهذیب، کرامت و اعمال نیک ایمان ندارند. آنها می خواهند که زنانشان به زیور عفت و حیا آراسته باشند و منازلشان از آلودگیهای اخلاقی پاک باشد و هیچگاه

آماده نیستند که نتایج پیروی از تمدن و اجتماع غربی را قبول کنند ولی از طرف دیگر دختران، خواهران و زنانشان به راهی می روند که تمدن غربی می رود و از حدود و چهارچوب نظام اجتماعی اسلام گاهی بر اثر تردد و تذبذب تجاوز می کنند. گاهی به دستورات اسلام عمل می کنند و گاهی از انجام آن امتناع می ورزند، ایشان کاملاً در اشتباهند که می گویند با جمع بین بعضی روشهای غربی و بعضی روشهای اسلامی می توانند از منافع و خوبی های هردو برخوردار گردند و به این ترتیب هم اخلاق اسلامی در منازل و خانه ها محفوظ مانده و رعایت شده است، هم نظام خانوادگی مستحکم و سالم مانده است و هم نظام اجتماعی غرب از محاسن و امتیازات نظام اجتماعی غرب برخوردار گردیده و از بدی ها و مضرات آن در امان مانده است. ولی حقیقت این است که جمع بین روشها و دیدگاههای دو تمدن که از نظر اهداف و جهت گیری ها با یکدیگر اختلاف ریشه ای دارند نادرست و غیرصحیح است، زیرا اختلاط و التقاط بین دو چیز متضاد قاعدتاً موجب افزایش مضرات آنها می گردد و سبب بدست آوردن منافع بیشتری نمی شود. این مخالف با عقل و فطرت است که کسی عنان نفس خود را آنقدر رها کند که تجاوز از قوانین اسلامی برایش عادی و بی تفاوت گردد و با این وجود بگوید که می تواند نفس خود را هنگام ضرر و زیان کنترل کند. حرص و علاقه زیاد به پوشیدن لباسهای جذاب و چسبان و نازک، فنا شدن در تجملات و زینت، شرکت در محافل و توجه زیاد به عکس های برهنه و داستانهای تحریک آمیز و تعلیم دختران به سبک و شیوه غربی ... تمام اینها نتایج تجاوز و زیر پا گذاشتن حدود اجتماعی اسلام است که اگر ضرر آنها بطور عاجل و سریع به نسل موجود نرسد، احمقانه خواهد بود که فکر شود نسل های آینده هم از ضرر آن در امان خواهند ماند، زیرا هر مکتب و اجتماعی که در مسیر انحراف قرار گیرد، در ابتدای مسیر اندکی از صراط مستقیم منحرف می گردد ولی وقتی که از آن نسل به نسل های بعدی برسد، بدون شك آن اشتباه و انحراف بسیار گسترده و غیرقابل پیش گیری خواهد بود.

مصادق خارجی ادعای ما آمریکا و اروپا است، زیرا اصول و پایه های غلطی را که آنها برای تنظیم اجتماع جدیدشان وضع کرده بودند بزودی و سریعاً نتیجه آنها



معلوم نشد، بلکه در نسل های سوم و چهارم بود که ثمرات و نتایج این تمدن ظاهر گردید.

لذا این جمع اجباری و ساختگی بین رسوم و روشهای غربی و راه و روش اسلامی و این حجاب و بی حجابی پایدار و استوار نخواهد ماند و بطور طبیعی به صورت يك طرفه به سمت آداب و رسوم غربی سیر خواهد کرد. کسانی که اینگونه عمل می نمایند لازم است بدانند که اگر آنان فعلاً در ابتدای راه قرار دارند و به آخر راه نرسیده اند، نسل های آینده به آخر راه خواهند رسید.

### سؤال پایانی :

بر این افراد لازم است که بیش از پیش درباره این موضوع تصمیم بگیرند و قبل از اینکه در این راه گام بردارند، وضعیت خود را با پاسخ به این سوال روشن سازند که : آیا شما آماده اید که نتایج قطعی و طبیعی این نظام اجتماعی را که در آمریکا و اروپا حاصل شده است قبول نمایید؟ و آیا شما حاضرید که در اجتماعتان مانند جامعه غربی عوامل تحریک کننده شهوت را ببینید؟ و آیا شما می پسندید که فساد غرب از قبیل بی عفتی، بی حیایی و غلبه شهوت در جامعه شما هم رواج یابد؟ و در اثر آن امراض مختلف مسری شیوع پیدا کند، و نظام خانواده از هم بپاشد، طلاق و جدایی زیاد گردد، دختران و پسران طوری تربیت شوند که بدون قید و شرط با آزادی تمام و بی بند و باری از همدیگر کام بستانند و با استفاده از امکانات جلوگیری از بارداری و سقط جنین و قتل فرزندان، نسل منقطع شود و یا با تجاوز از حد اعتدال شهوت، جوانان اعم از دختر و پسر قوای عقلی و صحت جسمانی را از دست بدهند، و حتی خردسالان هم از آن فساد نجات نیابند و تمایلات جنسی شان پیش از بلوغ و در دوران رشد سریع بیدار گردد و در اثر آن به رشد و نمو جسمی و فکریشان در خردسالی لطمه وارد گردد؟

اگر شما به خاطر منافع مادی و لذایذ شهوانی و جسمانی حاضرید که تمام این عواقب وخیم را بپذیرید پس در پیروی و متابعت از رسوم غربی آزاد هستید، در این صورت باید اسلام را از ذهن خود بیرون آورید و قبل از رفتن به این راه اعلان کنید

که رابطه شما با اسلام قطع شده است و شما دیگر با اسلام هیچ رابطه و پیوندی ندارید، تا اینکه بعد از آن نتوانید کسی را به نام اسلام فریب دهید و زشتی، رسوایی و نام بدتان سبب بدنامی اسلام و مسلمانان گردد.

ولی اگر شما نمی‌توانید که آن نتایج را بپذیرید و قلباً مصمم هستید تا پیرو نظامی باشید که دارای تمدن پاك، صالح و سالم باشد و فضایل و ملکات و خصایل شریف انسانی در آن نشو و نما کند و انسان در آن محیط آرام و پاك به شکوفایی عقلی، روحی و مادی برسد و مردان و زنان با دوری کردن از وسایل تحریک نامناسب شهوت حیوانی بتوانند قدرت و استعدادشان را در خدمات اجتماعی به مصرف برسانند، و خانواده که اساس و پایه تمدن است ثابت و سالم بماند و نسل و نسب حفظ گردد و فساد و اختلاط نسب از بین برود و زندگی خانوادگی مصدر و منشاء آرامش روحی و اطمینان قلبی و محل تربیت فرزندان و تعاون و همکاری بین اعضای خانواده باشد.

اگر شما حقیقتاً چنین راه پاك و سالم را بخواهید پس به طرف غرب گرایش پیدا نکنید، زیرا که آن جامعه سالم در جهت مخالف این تمدن قرار دارد و عقلاً نیز محال است که کسی به سمت غرب روان باشد ولی از شرق سر درآورد و اگر شما تمام اینها را می‌خواهید پس لازم است که تنها از اسلام پیروی و متابعت کنید، ولی شرط آن این است که پیش از پیمودن این راه تمام منافع مادی و لذایذ شهوانی و جسمانی را از نفس خود دور نمایید تا اینکه تحت تأثیر مظاهر فریبنده و فتنه انگیز غرب قرار نگیرید، از اذهان و افکار خود نظریات و افکار غربی را پاك کنید و تمام اهداف و اصولی را که از تمدن غرب گرفته بودید کاملاً دور اندازید، زیرا اسلام خود دارای اهداف و اصول جداگانه و مستقلى است و مطابق آن اصول و اهداف و دیدگاههای سازنده اش، نظام اجتماعی جداگانه دارد و این نظام اجتماعی را با ضوابط و قوانین مشخص و روشهای تربیتی مخصوصی حمایت می‌کند. در این ضوابط و شیوه‌های پرورشی حکمت‌های بالغه‌ای نهفته است که در آن تمام خصایص طبیعی انسانی مراعات شده و بدون مراعات و تطبیق آنها نظام مذکور نمی‌تواند از اختلال و تشویش دور بماند. نظام مذکور يك نظام عملی است نه

خیالی و فرضی که بر اوهام استوار باشد مانند دموکراسی افلاطونی که در عمل ممکن نبود، این نظامی است که در طول بیشتر از چهارده قرن از آزمون روزگار سربلند بیرون آمده است و در طول همین مدت در هیچ یک از ملل و کشورها فساد و اختلالی ایجاد نکرده است، درحالی که در مدت یک قرن تمدن غربی چنان مفسد و پلیدیهای بوجود آورد که امروز جهان بشریت را در گرداب هلاکت فرو برده است.

اگر شما می خواهید از این نظام اجتماعی محکم، استوار و آزمایش شده استفاده کنید پس بر شما لازم است که روشهای تربیتی آن را با جان و دل قبول کنید و مراعات اصول آن را بر خود لازم بدانید و در مقابل ضوابط و قوانین آن با تمام خضوع و خشوع تسلیم شوید و بعد از آن حق ندارید که این نظام را به ناحق و از روی باطل با بافته های ذهنی خود و یا تفکرات و تئوریهای دیگران و یا با افکار خام و روشهای آزمایش نشده که با طبیعت و سرشت اسلام کاملاً مخالف است ملوث و آلوده سازید.

گروه سوم نیز هستند که از اشخاص نادان و غافل تشکیل شده است و دارای اهمیت و کفایت و قدرتی نیستند که بتوانند مسائل را تحلیل کرده و در آن تفکر نمایند و نظر بدهند. این گروه اهمیت و ارزشی ندارند تا در رابطه با آنان بحث کنیم، لذا از بررسی وضعیت آنان صرف نظر می کنیم و به مطلب خود ادامه می دهیم.

## قوانین فطرت

خداوند انسان را مانند سایر انواع حیوانات جفت آفرید که مطابق با طبیعت شان به یکدیگر تمایل دارند، ولی چیزی که از احوال سایر حیوانات می توان فهمید این است که هدف از جفت آفریدن آنها و تمایل طبیعی آنها به یکدیگر تنها بقاء نسل است و بس. به همین علت حیوانات بطور غریزی و فطری به اندازه ای که برای بقاء نسل لازم است تولید مثل می کنند و در فطرت آنها نیرویی به ودیعت گذاشته شده است که مانع می شود حیوانات در ادای وظیفه جنسی از آن حد معین پا را فراتر گذارند. ولی این تمایل طبیعی در انسان برخلاف سایر حیوانات محدود نمی باشد و نسبت به حیوانات دیگر قوی تر و شدیدتر است و مقید به شب و روز و یا یکی از فصلهای چهارگانه نمی باشد. بالاخره در وجود انسان نیرویی قرار داده نشده است که او را در حد معینی متوقف سازد، بلکه زن و مرد همیشه و در تمام اوقات به یکدیگر تمایل دارند و در وجود آنها اسباب مختلف و متعدد برای جذب و کشش و تمایل دو طرفه به ودیعت نهاده شده است. هر یک در باطن خود به دوستی و تماس با جنس مخالف خود شوق و رغبت زیادی دارد و در ترکیب اجسام، تناسب، رنگ، شکل و بالاخره در هر جزئی از اجزای زن و مرد نیروی جاذبه ای برای جنس مخالف به ودیعت گذاشته شده که خودبخود باعث جذب و جلب جنس

مخالف می‌گردد. در صدای آواز، حرکات، سکنتات، رفتار و گفتار عوامل بیشمار وجود دارد که تمایل غریزی زن و مرد را به یکدیگر تیزتر و تسریع می‌سازد. وزیدن باد، جریان آب، سبزی گیاهان، عطر گل‌ها، آواز پرندگان، زیبایی شب‌های مهتابی و دیگر مظاهر فطرت و جمال طبیعت همه و همه وسایلی هستند که قوای جنسی را مستقیم یا غیرمستقیم تحریک می‌نمایند.

اگر شما در نظام جسم انسان دقت کنید نیرویی عظیم در آن خواهید یافت که سرچشمه نیروی حیات، کار و قوای جنسی است. در بدن انسان غدد (Glands)، هورمون‌ها (Hormones) را تهیه کرده که نیروی کار، هوش و نشاط را تحت تأثیر قرار می‌دهند و همین غدد، قوای تناسلی و جنسی را ایجاد می‌کنند و موجب تحریک و افزایش تمایلات جنسی می‌گردند. همین غدد هستند که توسط زیبایی، سرسبزی، زرق و برق و دیگر وسایل تحریک موجب برانگیختن و گسترش این تمایلات و عواطف می‌گردند و حس لامسه، شنوایی، بینایی، بویایی و حتی ذهن و خیال انسان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند.

با این حکمت و تدبیر است که فطرت، قوای نفسانی و طبیعی انسان را احترام و مراعات می‌نماید و تمام قوای تحریک کننده و برانگیزنده که در وجود انسان به ودیعت گذاشته شده است ریشه در دو غریزه قوی دارد: اول غریزه ای که باعث حفظ وجود و خدمت به خود می‌گردد و دوم غریزه ای که انسان را به جنس مخالف علاقمند و راغب می‌سازد.

در وقت جوانی که قوای عملی در انسان به اوج خود می‌رسد، غریزه جنسی دارای چنان قوت و شدت می‌شود که غریزه حفظ وجود و خودخواهی را مغلوب می‌کند و گاهی آنچنان قوی می‌گردد که انسان به خاطر اشباع غریزه جنسی، خود را به هلاکت می‌اندازد.

### تأثیر جاذبه جنسی در ایجاد تمدن:

این تدبیر حکیمانه برای چیست؟ تنها برای بقای انسان؟ نه، زیرا بقای انسان به زاد و ولد فراوان احتیاج ندارد آن‌طور که ماهی، بز و دیگر حشرات و حیوانات

احتیاج دارند، پس علت چیست که خداوند سهم انسان را در امور جنسی نسبت به دیگر حیوانات زیادتر و شدیدتر قرار داده است؟ و برای تحریک و برانگیختن تمایل جنسی اش وسایل و عواملی را آفریده که برای دیگر حیوانات قرار نداده است؟ آیا تمامی این تمهیدات فقط به منظور تمتع و کامجویی انسان است؟ نه، هدف این نیست و فطرت هیچگاه کامجویی و لذت را هدف نهایی قرار نداده است، بلکه وجود لذت در اعمال بخاطر برانگیختن حیوان و انسان برای رسیدن به هدف عالی تر و برتری است. وجود لذت لازم است تا اینکه انسان از صمیم قلب کاری را انجام دهد و از کار خود راضی باشد و بداند که آن کار را به خاطر تحقق مصالح خودش انجام می دهد نه برای مصالح و منافع دیگران. خوب اکنون باید دقت کرد که هدف عالی و برتر فطرت در این باره چیست؟ شما هرچه تفکر و دقت کنید هدف این تدبیر را نمی توانید درك کنید بجز اینکه بگویید فطرت می خواهد که انسان برخلاف دیگر حیوانات، متمدن باشد.

به همین علت است که در وجود انسان غریزه محبت و تمایل جنسی گذاشته شده است و این غریزه به مجرد قضای شهوت و انجام عمل جنسی آرام نمی گیرد بلکه هدف این است که دارای معاشرت دائمی و رابطه قلبی و روحی قوی و محکم باشد.

فقط به همین سبب است که تمایل جنسی در وجود انسان چندین برابر این نیرو در موجودات دیگر است و اگر انسان تمام آن نیروی شهوانی را به مصرف برساند و حتی اگر يك دهم آن را در روابط جنسی بکار برد، سلامتی اش بر باد رفته و پیش از اینکه عمر طبعیش به پایان برسد همه قوای او از بین می رود. این واضح ترین دلیل است بر اینکه تمایل جنسی در انسان زیادتر است تا اینکه بتواند وظیفه تناسلی را نسبت به دیگر حیوانات بیشتر انجام دهد و وسیله اتصال و رابطه زن و مرد قوی باشد و علاقه آنان را نسبت به یکدیگر ثابت و پایدار و همیشگی نگهدارد. به همین سبب است که در زن در کنار شهوت و جاذبه جنسی، ملکاتی چون حیا، وقار، بزرگ منشی، امتناع و فرار خلق شده و این صفات و ملکات کم و بیش در هر زن موجود است. ناگفته نماند که این طبیعت فرار و گریزپایی و امتناع در جنس ماده

سایر حیوانات نیز وجود دارد ولی با این تفاوت که در جنس ماده انسان بیشتر و قوی تر است و علت این افزونی وجود حیا، وقار و حرمت است. از این وضع هم چنین استنباط می شود که مقصود از وجود قوه مغناطیسی و جاذبه جنسی در انسان این است که باید بین هردو جنس روابط دائمی و اتصال همیشگی وجود داشته باشد، نه اینکه این رابطه با انجام اعمال جنسی قطع گردد. به همین سبب است که طفل انسان نسبت به بچه سایر حیوانات ضعیف تر و عاجزتر دنیا می آید، برخلاف دیگر حیوانات به تربیت و سرپرستی والدین برای چندین سال نیاز دارد و قدرت نشو و نما، توانایی کسب معاش و استقلال ذاتی اش مدتها بعد به کمال می رسد. تمام این اوضاع هم دلیل بر این است که رابطه بین زن و مرد تنها به رابطه جنسی منحصر نمی شود و نتیجه و ثمره طبیعی این رابطه آنان را به تعاون و همکاری و همراهی در امور زندگی مجبور می سازد.

به همین علت است که انسان فطرتاً در مقایسه با سایر حیوانات نسبت به اولادش مهربان تر و با محبت تر می باشد، زیرا حیوانات بعد از مدت کوتاهی از فرزندانشان جدا می شوند و بعد از آن رابطه بین آنها قطع می گردد و دیگر همدیگر را نمی شناسند، ولی انسان برخلاف حیوانات بعد از پایان دوران تربیت نیز با فرزندانش مهربان بوده و حتی این محبت وی به نوه هایش نیز می رسد. این نیروی محبت و مهربانی بر طبیعت حیوانی و خودخواهی و انانیت انسان به اندازه ای غلبه دارد که او فرزندانش را برخود ترجیح می دهد و می کوشد که برای فرزندش بهترین وسایل زندگی را تهیه و آماده کند، تمام درآمد زندگیش را که حاصل عمر اوست برایش به ارث گذارد و چیزهای خوب را برای او می پسندد نه برای خود. هدف فطرت از این عاطفه و تمایل شدید این است که رابطه جنسی را بین زن و مرد یک رابطه جاودانی و همیشگی می داند و باز این رابطه را وسیله تشکیل خانواده می شمارد، سپس سلسله محبت بین نزدیکان و خویشاوندان بسیاری از خانواده ها را بوسیله ازدواج به همدیگر نزدیک می سازد و تمام آنها در محبت با هم شریک می شوند و این محبت باعث همکاری و تعاون آنها می گردد و بدین ترتیب تمدن بوجود می آید.

## مسئله اساسی تمدن :

از گفتار فوق معلوم می شود که فزونی این تمایل جنسی که هیچ رگی از رگ ها و یا ناحیه ای از نواحی جسمی و روحی انسان از آن خالی نیست و درکنار آن وجود اسباب و وسایل تحریک و به هیجان آوردن آن بطور بسیار وسیع، فقط بخاطر این است که انسان از فردگرایی به جمع گرایی انتقال یابد و خداوند آن را قوه محرکه اصلی تمدن انسان قرار داده است و بواسطه همین تمایل شدید و کشش دائمی است که وصلت بین دو جنس تحقق می پذیرد و از این وصلت بین آنها زندگی اجتماعی (Social Life) انسان شروع می شود.

با تحقق این امر ثابت می شود که مسئله رابطه بین زن و مرد در حقیقت مسئله اصلی و اساسی تمدن است که حل صحیح و یا غلط این رابطه موقوف است به صلاح و فساد، خیر و شر و قوت یا ضعف تمدن و اینکه بین دو جنس مخالف انسان دو رابطه وجود دارد یکی رابطه حیوانی یا شهوانی محض، که هدف از آن بقای نوع انسان است و دیگری رابطه انسانی که هدف از آن این است که باید این دو جنس با قوا و استعدادهای فطری شان برای فراهم آوردن مصالح و اهداف مشترك شان با یکدیگر همکاری کنند و تمایل و جاذبه جنسی بین آنها وسیله این اتصال و تعاون است. این دو عنصر انسانی و حیوانی در دو جنس مختلف بشری آنها را وادار می سازد که به کارهای اجتماعی قیام نموده در عین حال افراد زیادی را بوجود آورند که اجتماع را پیش برده و تدبیر امور آن را ادامه دهند. بنابراین صلاح و بهبودی تمدن در این است که پیوند و آمیزش این دو عنصر، معتدل و متوازن باشد.



## ابزار تمدن سالم

اینجا می خواهیم مسئله ای را مورد تحلیل و بررسی قرار دهیم و ببینیم که این رابطه حیوانی و انسانی بین زن و مرد چگونه باید با هم ترکیب و پیوند متعادل و متوازن داشته باشند و چه انحرافات و تجاوزاتی این رابطه صحیح را برهم می زند و موجب فساد و گمراهی تمدن می شود.

### ۱ - اعتدال در تمایل زندگی :

اولین مسئله ای که انسان در این جهت با آن روبرو می شود عبارت از تمایل و جاذبه جنسی و چگونگی جلوگیری از طغیان و سرکشی آن می باشد. قبلاً متذکر شدیم که این تمایل در انسان نسبت به سایر حیوانات بیشتر و شدیدتر است و این جاذبه و تمایل نه تنها در جسم وی موجود است بلکه در خارج جسم و در محیط اطراف او محرکات و وسایل تحریک فراوانی وجود دارد و او را از هرطرف احاطه کرده است. تمام این وسایل را خود طبیعت برای این غریزه آماده ساخته است و اگر انسان خودش با استعمال فکر و قدرت ابتکار، آن ابزار و لوازم را تقویت و تشدید نماید و نوعی از تمدن را در این باره برای خود بپذیرد، بدون شك نیروی فوق بیشتر تقویت شده و به مرور زمان شدیدتر می گردد و سپس فرصت تسکین و اشباع آن هم

آسان تر می گردد، زیرا این گزینه می خواهد از حد اعتدال و توازن تجاوز کند و عنصر حیوانی بر عنصر انسانی غلبه کامل پیدا کند، در این صورت خواهد بود که گزینه حیوانی تمدن و انسانیت را محو و نابود خواهد ساخت. فطرت رابطه جنسی و همه مقدمات و اسباب و لوازم آن را لذت، گوارا و خوش آیند آفریده ولی بطوریکه قبلاً گفتیم این لذت فقط برای ایجاد تمدن و زندگی جمعی و گروهی است، ولی حرص زیاد و تجاوز انسان از این حدود و غرق شدن در این لذت، چه در گذشته، چه در حال و چه در آینده نه تنها باعث خرابی و هلاکت مدنیت بلکه عامل خرابی و هلاکت جهان بشریت می گردد. اگر شما به تاریخ و احوال ملت های پیشین نظر اندازید می بینید که گزینه جنسی در ایشان به آخرین درجه اش طغیان نموده و آنها را تحت تأثیر و غلبه خود درآورده بود. ادبیات، افکار، آثار، اشعار، عکس ها، داستانها، معابد و قصرهایشان همه گواه طغیان شهوت و تجاوز از مرزها و حدود اعتدال است، همچنین به احوال ملت هایی توجه کنید که امروزه در راه هلاکت و نابودی حرکت می کنند. اگر عمیقاً دقت کنید درمی یابید که غرض و هدف همان غرض و هدف بوده و راه هم همان راه است، اگرچه آنان بخواهند طغیان و سرکشی شهوت خود را به نام هنر، ادبیات و لذت بردن از جمال و زیبایی بپوشانند، باز هم حقیقت با تغییر نام تغییر نمی کند و چهره خود را نشان خواهد داد. شما با چشم خود می بینید که زنان به صحبت با مردان راغب تر و علاقمندترند، مردان نیز نسبت به صحبت با زنان رغبت بیشتری دارند، آیا می دانید چرا با گذشت روزگار استفاده از زینت و تجمل در زن و مرد روبه افزایش است؟ و چرا کم مانده است که زن در این اجتماع مختلط برهنه و بدون لباس گردد؟ و چه عاملی موجب می شود که زن روز به روز کشف عورت نموده و خود را به مردان عرضه می دارد؟ و مردان هم تقاضای بیشتری از آنان دارند؟ علت چیست که مردم به عکس های دور از عفت، مجسمه های برهنه و رقص های عریان عشق و علاقه بیشتری نشان می دهند؟ و چرا فیلم هایی که داستان عشقی نداشته باشند نزد مردم محبوبیت ندارند؟ و چرا فیلم سینمایی که رابطه جنسی، سخنان بی عفت و اعمال محرک و هیجان آور نداشته باشد مردم به آن علاقه نشان نمی دهند؟ آیا می دانید این نمونه ها و نمونه های دیگر

آثار و علائم چیست؟ آیا این چیزها غیر از طغیان غریزه جنسی در زن و مرد چیز دیگری است؟ و آیا جامعه ای که این همه در شهوت افراط کند و در آن غرق شود سرنوشت آن غیر از هلاکت و زوال چیز دیگری است؟

حقیقت این است که در جامعه ای که تمایل جنسی و تحریک دائم و مستمر تا این حد باشد، حتماً نسل جوان در آن جامعه ضعیف شده و نمو و رشد جسمی و عقلی اش مختل می گردد. افکار و اذهان جامعه پریشان و متشتت می گردد، شخص با جسم و عقلی غیرعادی تربیت می شود و از جاده اعتدال خارج می گردد، بنابراین فحشا روبه فزونی گذاشته و امراض مسری در بین مردم منتشر می گردد. در این وقت است که آنها به استعمال داروهای ضدبارداری روآورده و سقط جنین و قتل اولاد بین آنان زیاد می گردد، زن و مرد مانند حیوانات با هم اختلاط و آمیزش پیدا می کنند و آن تمایل جنسی را که فطرت در وجود انسان نسبت به سایر حیوانات زیادتر آفریده، برخلاف مقاصد و اهداف فطرت استعمال می نمایند. در حیوانیت چنان فرو می روند که حتی دست بز و بوزینه را از پشت می بندند! و این حیوانیت و بندگی شهوت بطور حتم نه تنها تمدن بلکه انسانیت را از بین می برد و کسانی که در این قسمت بی بندوبار و بدون قید و حدود زندگی کنند و با زیر پا نهادن اخلاق در گرداب ذلت و خواری افتند، دیگر هرگز بر نمی خیزند و جاودان در آن گرداب باقی خواهند ماند. البته عکس آن نیز اشتباه است و تمدنی که طرف تفریط را برگزیده است، آن هم مانند این یکی است، لذا همانطور که تمایلات افراطی جنسی و تجاوز از حد اعتدال مضر و باعث هلاکت است همانطور هم محرومیت، فشار و سرکوب غیرمعقول جاذبه و تمایل جنسی نیز مضر، ممنوع و غیرمطلوب می باشد. هرنظامی که انسان را به تجرد، رهبانیت دائمی، کشتن شهوت و ریاضت و مشقت دعوت کند با فطرت سرستیز و پیکار دارد، درحالی که فطرت مغلوب نخواهد شد و شخص را مغلوب خواهد کرد و طعم شکست را به او خواهد چشاند. بدیهی و آشکار است که رهبانیت خالص نمی تواند اساس تمدن بشری باشد، زیرا پذیرفتن رهبانیت سبب از بین بردن انگیزه ها و محرکات شهوانی در وجود انسان می شود که دراین صورت رابطه جنسی را بی قدر و

بی ارزش نشان می دهد و اجتناب و پرهیز از آن را مقیاس فضیلت و تقوی می داند و با تمام وسایل می کوشد که این تمایل نفسانی را در وجود انسان سرکوب نماید و انسان را از این لذت بی بهره و محروم سازد، ولی حقیقت این است که سرکوب کردن تمایل جنسی در انسان در واقع سرکوب کردن انسانیت است زیرا با این اقدام تنها تمایل جنسی از بین نمی رود، بلکه به همراه آن ذکاوت، قدرت عقلی، همت، اراده، جرأت، شهامت، غیرت و مردانگی نیز از بین می رود، در نتیجه همه قوا و مواهب و استعداد های انسان سست و ضعیف می شود و خون او سرد و منجمد می گردد و هیچگاه ترقی، پیشرفت و رشد نمی کند، چون از بدیهیات است که بزرگترین و قوی ترین نیروی محرکه انسان همین قوه جنسی است.

پس از واجبات اولیه يك تمدن خوب، سالم و صالح این است که باید قوه تمایل جنسی از افراط و تفریط دور باشد و جاده وسط و اعتدال را بپیماید و مطابق ضابطه و شروط آن را به کار اندازد. لذا باید برای تحقق این هدف از يك طرف در زندگی اجتماعی نظامی وضع شود که مانع پیروی انسان از اسباب و وسایلی شود که موجب تحريك و برانگیختن شهوت لجام گسیخته (Abnormal) می شود و از طرف دیگر برای اشباع خواهش و تشنگی فطری شهوت نظام و قوانین معتدل (Normal) را که موافق با اهداف و مقاصد خود فطرت باشد وضع نماید.

## ۲- تشکیل خانواده :

در اینجا سؤالی در ذهن خواننده ایجاد می شود که مقصود از فطرت چیست؟ و چگونه می توانیم آن را دریابیم؟ آیا ما آزاد رها شده ایم که در تاریکی مطلق قدم بگذاریم و هرچه دلمان خواست انجام دهیم و باز بگوییم که مقصود آن را نمی توانیم درك نماییم؟ ممکن است اکثریت مردم طرفدار نظریه اول بوده خواهش های نفسانی خود را آزاد گذارند و بگویند که مقصود فطرت همین است و نوامیس فطرت را اصلاً مورد توجه قرار ندهند، ولی شخص محققى که می خواهد حقیقت را دریابد قدمی پیش نمی گذارد مگر اینکه فطرت، او را به هدف و راهش راهنمایی می کند.

واضح و آشکار است که مقصود اصلی فطرت از جفت پیدا کردن انسان مانند سایر حیوانات و آفریدن جاذبه جنسی در بین آنان همانا بقا و ادامه نسل انسان است، ولی فطرت از انسان تنها همین تقاضا را ندارد، بلکه به غیر از آن امور دیگری است که انسان را به آن فرا می خواند که ما با اندک دقت و تأمل این مطالب را می توانیم بفهمیم و بدانیم که چیست و از چه نوع است.

اولین چیزی که انسان در این رابطه متوجه آن می شود این است که فرزند انسان با بچه های سایر حیوانات تفاوت دارد زیرا تربیت و سرپرستی آن نسبت به بچه های دیگر حیوانات وقت بیشتر و عنایت و توجه زیادتر و کاملتری را خواهان است و اگر ما او را يك وجود حیوانی محض هم فرض کنیم در این صورت باز هم تربیت و سرپرستی وی سالهای زیادی را در برمی گیرد تا اینکه برای رفع نمودن احتیاجات زندگیش از قبیل پیدا کردن روزی و دفاع از خود قدرت پیدا کند و ضعف و ناتوانی او در دو یا سه سال اول عمرش چنان است که بدون تربیت و توجه مادرش نمی تواند زنده بماند.

ولی ظاهر و آشکار است که انسان هرچه وحشی باشد باز هم حیوان محض نیست بلکه ضروری است که زندگی او زندگی اجتماعی باشد و پروا ندارد که در کدام درجه تمدن قرار بگیرد و این تمدن علاوه بر وظیفه فطری او که تربیت اولاد است وظیفه واجب دیگری را هم اضافه می کند:

اول اینکه تمام وسایل ممکن تمدن را برای تربیت او بکار بگیرد.

دوم اینکه اولادش را چنان تربیت نماید که به تدبیر امور اجتماعی محیطی که در آن متولد شده است شناخت پیدا کند و قدرت یابد که از عهده دو وظیفه سنگین تر برآید، از جانب دیگر تمدن اقتضا می کند که برای تربیت فرزند از مربیان و معلمان بلند پایه و با فرهنگ استفاده شود تا در انجام این وظیفه بهتر و دقیق تر عمل نمایند و برای نمو، رشد و ترقی، نسل آینده نسبت به نسل گذشته باید وسایل کامل تر و بهتری در اختیار داشته باشد، به عبارت دیگر از هر مربی انتظار می رود که فرزندش را از خودش بهتر و عالیتر تربیت کند. در رابطه با این ایثار و فداکاری کافی است بگوییم که شخص حتی عاطفه و غریزه حب ذات و خودخواهی را نیز

کنار می‌گذارد.

این است تعالیم فطرت انسانی و اولین کسی که با این تعالیم روبرو می‌شود زن است، زیرا مرد ممکن است که يك ساعت با زن تماس داشته باشد و سپس از زن کناره می‌گیرد و از وظایف و تکالیف رابطه و تماس نیز خودش را کنار می‌کشد، ولی زن نمی‌تواند که از نتیجه این تماس تا چند سال خود را نجات دهد و در تمام مدت عمر با آن درگیر خواهد بود، زیرا اگر حامله شود حداقل تا مدت پنج سال از نتیجه این تماس رهایی نمی‌یابد. بنابراین اگر زن بخواهد به مقتضیات و خواسته‌های تمدن عمل کند باید آن بیچاره که چند لحظه لذت مرد را چشیده و از وی بهره برده است مدت پانزده سال دیگر زحمت و تکلیف را بپذیرد.

در این رابطه سؤالی پیش می‌آید، در صورتی که هردوی آنها در این کار اشتراك دارند پس چرا باید یکی از آن‌ها متقبل چنین تکلیفی گردد؟ چرا زن به این تکلیف کمرشکن راضی شود؟ و اگر زن از طرف شریکش در این کار هیچگونه نگرانی و دلهره‌ای نبیند و یا در تربیت فرزند از طرف مرد مسئولیتی پذیرفته نشود و یا اگر زن از پیدا کردن روزی خود عاجز باشد، بنابراین حامله شدن زن بدون سرپرستی مرد مشکل بزرگ و مصیبتی عظیم است و آفتی است از آفت‌ها. پس طبیعی است که زن می‌خواهد خود را نجات دهد، پس چگونه می‌تواند از این مصیبت به خوبی استقبال کند و یا مرحبا بگوید؟ از این رو اگر بقای نوع انسان و تشکیل تمدن واجب و لازم باشد پس بر مرد هم که سبب حامله شدن زن می‌گردد واجب است که مسئولیت حمایت از زن را قبول کند، ولی هیچ راهی وجود ندارد که مرد را متقاعد سازد تا در قبول مسئولیت شرکت کند زیرا او با امتیازطلبی و خودخواهی متولد و بزرگ شده است. او همان لحظه‌ای که زن را باردار می‌سازد وظیفه اش را در حفظ بقای نوع انجام می‌دهد و وظیفه و مسئولیت خود را در این راه اجرا می‌کند، پس بارداری مسئله‌ای مربوط به زن است و مرد را با آن کاری نیست. هنگام بارداری زن عاطفه جنسی مرد تمایل دارد که با زن مذکور معاشرت جنسی نداشته باشد و می‌خواهد از آن زن به زن دوم و بعد از آن با زن سوم معاشرت و مراوده داشته باشد و بذر را در همه آنها بکارد تا ثمره بدهد، پس وقتی که مرد رغبت ندارد که تکلیف

بارداری را متحمل شود، چه چیز می تواند او را مجبور سازد که بر مهر و محبت این زن حامله کفایت کرده و از زن دیگری که حامله نبوده و درعین حال آماده بارداری است منصرف سازد؟ مگر سرش درد می کند که يك تکه گوشت را تربیت کند؟ مگر بیکار است که راحتی اش را بخاطر او مختل سازد؟ چرا به این طفل بی عقل اجازه دهد که در خانه با هرچیزی که چشمش افتاد بازی کند و ضرر آن به اهل خانه برسد؟ خانه را نجس کند درحالی که نهی و توبیخ هیچ فایده ای در حال او ندارد؟ خود فطرت این مسئله را تا حدی حل و فصل کرده است، یعنی در وجود زن زیبایی و دل آرای، آرامش و لذت رسانیدن را آفریده و او را ملکه ایثار و فداکاری در راه محبت قرار داده تا اینکه با این نیرو بتواند که بر خودخواهی و امتیازطلبی مرد غالب شود و عقل و دل او را مفتون همین مهر و محبت نماید و در طفل هم نیروی جذب و تسخیر عجیبی قرار داده است تا بتواند با آن همه مشکلاتی که دارد، والدین را در محبت خود اسیر و گرفتار سازد و آنان را تسخیر مهر و محبت خود نماید درحالی که در آن هنگام از طفل غیر از ضرر و خسارت چیز دیگری انتظار نمی رود. ولی باز هم تمام این امور نمی تواند انسان را وادار سازد تا همیشه به خاطر انجام وظایف اخلاقی، فطری و اجتماعی این ضرر و زیانها را تحمل کند زیرا او يك دشمن ابدی به نام شیطان دارد که همیشه درکمین است تا فرصت مناسب پیدا کند و او را از جاده مستقیم و راست منحرف سازد و با فنون و طرق مختلف و وسایل متنوع در هر زمان و در هر نسل درصدد گمراه کردن او است.

از جمله معجزات دین این است که زن و مرد را به خاطر مصالح نوع بشری و تمدن به فداکاری وادار می سازد و این حیوان خودبین و خودخواه را به انسان تبدیل می کند و او را به تضحیه و فداکاری وادار می کند. انبیا و پیغمبران که مقاصد فطرت را به درستی فهمیده بودند، يك راه و رسم صحیحی را بنام «نکاح» برای زن و مرد ارائه نمودند، تا بتوانند در امور زندگی تعاون و همکاری مشترك داشته باشند. و این فضیلت و برتری پایه های اخلاقی که انبیا آن را تبلیغ کردند بود که توانست روح انسان را آنچنان تقویت کند که در برابر مشکلات و زیانهای زندگی مقاومت نماید. بر مبنای همین پایه های اخلاقی نظام خانوادگی استوار گردیده و طبق آن زن و مرد جوان را

مجبور می سازد که این رابطه را محترم شمرده و مسئولیت آن را بپذیرند و در امور زندگی تعاون و همکاری مشترك داشته باشند. چون در غیر این صورت خواسته های حیوانی و شهوانی آنها در جوانی به حدی از شدت و قوت و حدت برخوردار است که حتی نمی گذارد آنها بدون تأدیب خارجی به مسئولیت های اخلاقی پای بند باشند.

غریزه شهوت خود اعلان جنگی بر علیه اجتماع است (Anti Social) زیرا شهوت خواهان خودپسندی، امتیازطلبی، فردگرایی و بی بندوباری است. نه در آن ثبات و استقرار وجود دارد و نه احساس مسئولیت، تنها کامجویی و لذت بردن است که مرد را به حرکت وامی دارد و تسخیر این شیطان سرکش و در خدمت گرفتن او در راه مصالح اجتماعی کار آسان و ساده ای نیست. این زندگی اجتماعی به صبر، ثبات، استقرار، بذل، فداکاری، احساس مسئولیت و مبارزه دائم نیاز دارد. برای ایجاد چنین زندگی اجتماعی، تعاون و همکاری عملی زن و مرد و از بین بردن سرچشمه های پلیدی و بی بندوباری راهی بجز ازدواج و نظام خانوادگی وجود ندارد و تنها این عامل است که می تواند این شیطان متمرّد و سرکش را رام سازد. اگر این قانون و این نظام خانوادگی منهدم گردد حیات مدنی و زندگی اجتماعی از بین می رود و انسان ها مانند چهارپایان زندگی خواهند کرد تا آنجا که بشر و کرامت انسانی از صفحه گیتی بطور کامل حذف گردد.

پس راهی که فطرت بعد از منع بی بندوباری و انحرافات جنسی می خواهد برای اشباع نیازهای فطری انسانی باز کند این است که باید رابطه زن و مرد به صورت ازدواج دائمی باشد، این رابطه پایه و اساس نظام فامیلی و خانوادگی است و این نظام خانوادگی تمام وسایل و لوازم ضروری و مورد احتیاج تمدن را تهیه می کند. پس به مجرد اینکه دختر و پسر به سن بلوغ و جوانی می رسند سرپرست خانواده کوشش می کند تا با موافقت طرفین آنها را به ازدواج یکدیگر درآورد تا از ایشان نسل خوب و بهتری بوجود بیاید. وقتی که نسلی را بوجود آوردند هرعضوی از اعضای این نظام خانوادگی می کوشد تا طفل را از اولین روزی که چشمان خود را باز می کند با محیطی روبرو شود که پر از عطوفت، شفقت، مهربانی، مراعات، تعهد و تربیت



است و این محیط با آن وسایل، برای رشد و نمو او مانند آب شیرین چشمه ای برای گیاه تشنه است.

این حقیقت است که محیط ولادت طفل محیطی است که در آن مهر و محبت و عطف و مهربانی بیش از حد و اندازه بوجود می آید، حتی در آن محیط همه از صمیم قلب آرزو می کنند که آن طفل دارای مقام اجتماعی بلند و عالی باشد، پدر و مادر همیشه آرزو دارند که حال و وضع اولادشان را بهتر از حال و وضع خود ببینند و مشتاقند که مقام و منزلت او بلندتر از مقام و منزلت آنها باشد و ناخودآگاهانه می کوشند که نسل آینده بهتر از نسل سابق بار آید و برای برآورده شدن این هدف وسایل ترقی انسانی را آماده می سازند. در این سعی و کوشش شائبه ای از امتیازطلبی و خودپسندی وجود ندارد، زیرا آنها چیزی برای خود نمی خواهند بلکه موفقیت و کامیابی را برای فرزندشان خواهان اند و آرزو دارند که او يك شخص با تربیت بار آید تا از این همه سعی و کوشش شان نتیجه بگیرند. هیچ امکان ندارد که در غیرنظام خانوادگی امثال این کارگران مخلص (Labourers) و خادمان وفادار (Workers) پیدا شوند که بدون گرفتن اجر و مزد در خدمت به نوع انسانی تلاش کنند، بلکه این افراد تمام نیرو، اوقات، لیاقت و کفایت شان را در راهی به مصرف می رسانند که سودش به خودشان برنمی گردد و افراد دیگری از آن استفاده می کنند و مزد و اجرت کوشش و کارشان این است که راه برتر و خدمت پسندیده، وفا و صداقت را نشان می دهند. آیا در جهان بشریت نظامی را برتر و بالاتر از نظام خانوادگی می توانید بیابید؟ بقای نوع انسانی و تمدن احتیاج دارد که سالانه میلیون ها نفر با رضایت و رغبت کامل ازدواج نمایند و تکالیف و خدمات آن را بپذیرند و براساس ازدواج، خانواده تشکیل داده آن را گسترش دهند. این دستگاه بزرگی که در پیش چشمان ما قرار دارد و چرخ های آن در گردش است و به پیش می رود بدون کوشش و زحمت این مردان حق و رهروان جاده راستین خدمت های صادقانه ممکن نبود پیشرفت نماید، اگر سلسله خدمت توأم با رضایت کارگران این دستگاه قطع گردد و اسباب طبیعی آن از بین برود، بدون شك و تردید به مرور زمان تعداد کارگران کم شده و شاید زمانی بیاید که کاملاً این دستگاه از حرکت باز ایستد،

پس هرکس که در این کارگاه تمدن کار می کند مسئولیت او تنها این نیست که وظیفه خود را انجام داده و فقط ماشین خود را بچرخاند بلکه مسئولیت دارد کارگرانی مانند خود را تربیت و تقدیم نماید که بعد از او جانشینش شوند.

اگر شما این نکته را خوب مورد تعمق و تدبر قرار دهید می فهمید که ازدواج تنها يك شکل شرعی اشباع غریزه نبوده بلکه در حقیقت يك فریضه اجتماعی و حق فطری اجتماع بر فرد است. فرد در ازدواج کردن یا نکردن مختار نیست و کسانی که بدون عذر موجه از ازدواج خودداری می کنند درحقیقت سربار جامعه و طفیلی (Parasites) اند بلکه آنان غداران دزدند، زیرا هیچ شخصی در روی زمین وجود ندارد که از او ان پیدایش تا وقت جوانی از ثروتی که نسل های گذشته تهیه کرده اند استفاده نکرده باشد، بلکه بطور حتم از آن استفاده برده اند، این شخص هم که باقی مانده و نمو و ترقی کرده از برکت همین نظام و مؤسساتی است که آنها قبلاً وضع کرده و برپا داشته اند، ولی این شخص دراین حالت از آنها استفاده کرده و نیز بهره می گیرد ولی خودش نه کمک می کند و نه فایده می رساند و اجتماع به امید اینکه روزی بتواند پاداش خدمات او را بدهد دارایی و قوت خود را در راه تربیت وی مصرف کرده و او را به این درجه قدرت رسانیده است. اگر او هنگام جوانی و تنومندی بگوید که من غیر از اشباع شهوت کار دیگری انجام نمی دهم و به وظایف و تکالیف این شهوت پای بند نمی باشم، به جامعه خیانت کرده و کوتاهی نموده است، لذا هر دقیقه زندگی او در میان جامعه ظلم و تجاوز بشمار می رود و اگر این اجتماع شعور و احساس داشته باشد او را به عنوان دزد، خائن، راهزن و اهل تزویر محکوم می کند، نه اینکه او را مورد احترام قرار دهد و یا او را به عنوان يك آقا یا خانم یا معلم محترم خطاب نماید. ما چه بخواهیم و چه نخواهیم از ذخایر و ثروت هایی که نسل های گذشته برای ما گذاشته اند استفاده کرده ایم، پس حال چگونه برای ما جایز است که در برابر قانون فطرت که این میراث عظیم را بوسیله آن تصاحب کرده ایم، آزاد، بی قید و بند و بی تفاوت باشیم و یا در برابر آن این اختیار را داشته باشیم که هر وقت خواستیم مقصود و مرام قانون را متحقق سازیم و هر وقت نخواستیم نه، و یا نسلی که این میراث مربوط به اوست را آماده سازیم یا نه و همانطور که خود تربیت شدیم

دیگران را نیز تربیت نماییم تا اینکه عهده دار این ثروت گردند و یا به چنین کاری قیام ننماییم.

### ۳- بستن راه بی بند و باری جنسی :

در کنار ازدواج و تشکیل خانواده واجب است که دروازه اشباع غرایز در خارج از چهارچوب ازدواج به شدت مسدود گردد زیرا بدون آن امکان ندارد مقصود فطرت که برای تحقق آن ازدواج و تشکیل خانواده لازم گردیده است برآورده شود.

در این زمان جاهلیت نوین هم هستند مردمانی که مانند زمان جاهلیت قدیم زنا را عمل طبیعی و فطری می شمارند و ازدواج را از جمله اختراعات تمدن و یا از زواید و حواشی آن می دانند و می گویند همان طور که فطرت برای هر قوچ، میش آفریده و برای هر سگ نر، سگ ماده ای خلق نموده بهمین ترتیب برای هر مرد نیز زنی آفریده است. روش فطرت این است که همان طور که رابطه جنسی بین دو حیوان صورت می گیرد بین دو انسان یعنی زن و مرد نیز صورت می گیرد و آنها هروقت که خواسته باشند و قدرت پیدا کنند و یا بهرترتیبی که راضی باشند می توانند آن عمل را انجام دهند و در این مسیر هیچ فرقی با حیوانات ندارند.

ولی اینها از فطرت انسانی تعبیر بسیار غلط و اشتباهی دارند. زیرا انسان را حیوان محض می شمارند و هروقت که به فطرت و طبیعت اشاره می کنند هدفشان فطرت حیوانی است نه فطرت انسانی و رابطه جنسی آزاد بدون قیدوشرط را که از کارهای طبیعی می دانند بدون شك درمیان حیوانات عمل طبیعی است نه در فطرت انسانی. این نوع ارتباط نه تنها مخالف فطرت انسانی است بلکه مخالف فطرت حیوانی نیز هست زیرا فطرت انسانی و حیوانی در وجود انسان دو فطرت کاملاً جداگانه نیست بلکه هردوی آنها در وجود انسان مخلوط و ممزوج است و از ترکیب آن شخصیت واحدی تشکیل می شود. این دو فطرت با همدیگر چنان ترکیب شده که اخلال در مقصود یکی از آنها بالطبع اخلال در مقصود دیگری است. بعضی از مردم زنا را ظاهراً يك نیاز فطری حیوانی می شمارند، زیرا تناسل و بقا فقط با انجام وظیفه جنسی محقق می شود حال چه این رابطه و وظیفه داخل چهارچوب ازدواج

باشد یا خارج آن، ولی اگر مطالبی را که ما قبلاً ذکر کردیم دوباره از نظر بگذرانید برایتان بخوبی واضح می شود که ضرر این عمل در شخص به مقتضای فطرت حیوانی مانند ضرر آن به مقتضای فطرت انسانی است، زیرا فطرت انسانی تقاضا دارد که رابطه جنسی دوام و استقرار داشته باشد تا اینکه پدر و مادر در تربیت طفل مشارکت داشته باشند و پدر تا مدتی عهده دار مادر و فرزندش باشد ولی اگر پدر مطمئن نباشد که فرزند از اوست هیچگاه راضی نمی شود که در تربیت وی زحمت و سختی را متحمل شود و همچنین راضی نمی شود که بعد از وی وارث او باشد و همینطور اگر زن یقین نداشته باشد که مردی که او را باردار می سازد عهده دار تربیت و نفقه او و فرزند اوست هیچگاه راضی نمی شود که مسئولیت بارداری را قبول کند. درنتیجه اگر پدر و مادر هر دو با مشارکت هم در تربیت فرزند کمر همت نبندند امکان ندارد که تعلیم، تربیت، اخلاق، عقل و فکر فرزند به سطحی برسد که او عضو مفید تمدن انسانی بارآید و تمام اینها از مقتضیات فطرت انسانی در بنی آدم است. پس اگر زن و مرد از این نکته غفلت نموده و با يك رابطه جنسی بی دوام و سست با هم پیوند داشته باشند بدون شك از نظر فطرت حیوانی که عبارت است از توالد و تناسل هم اهمال و کوتاهی کرده اند، زیرا ایشان در این رابطه توالد و تناسل را قصد نکرده اند و رابطه و اتصال شان فقط برای لذت و اشباع شهوت است و بس، که این وضع از اصل و اساس مخالف فطرت محسوب می گردد.

اصحاب جاهلیت جدید خودشان هم این مسئله آزادی مطلق رابطه جنسی را ضعیف می شمارند و ضمن دلایل خود این دلیل را هم اضافه می کنند که: اگر دو نفر از افراد اجتماع قسمتی از وقت خود را به لذت بردن و تمتع و خوشگذرانی بگذرانند، چه ضرری از این ناحیه به اجتماع می رسد تا بدان علت اجتماع در مورد آنان دخالت نماید؟ دخالت اجتماع وقتی جایز است که از يك طرف اکراه و یا اجباری صورت بگیرد و یا یکی از آنها در مقابل دیگری از فکر و فریب استفاده کند، یا به کاری دست زند که با مصلحت اجتماعی برخورد داشته باشد. ولی اگر هیچ کدام از آنها وجود نداشته باشد و تمام کار منحصر به تمتع و لذت جویی یکی از دیگری باشد، پس به کدام دلیل اجتماع در این موضوع دخالت کند؟ و اگر در

چنین موضوعاتی اجتماع حق دخالت داشته باشد پس دیگر برای آزادی شخصی چه معنایی باقی می ماند؟

این طرز تفکر آزادی شخصی از جمله جهالت های قرن هجده و نوزده است که با اولین پرتو علم و تحقیق محو و نابود می شود و با اندکی تأمل و دقت هرکس می تواند بفهمد که چنین آزادی که برای افراد انتظار دارند در زندگی اجتماعی ممکن نیست و هرکس که چنین آزادی را آرزو داشته باشد باید به جنگلها و غارها پناه ببرد و در آنجا مانند حیوانات زندگی کند زیرا اجتماع انسانی از روابط و تعلقات زیادی ترکیب یافته که حیات يك فرد را به دیگری با وسایل زیادی پیوند می دهد. فرد بر دیگران تأثیر می گذارد و از دیگران متأثر می شود و با این روابط و ارتباطاتی که بین افراد مختلف وجود دارد اصلاً امکان ندارد که عملی از اعمال انسان يك عمل شخصی و فردی محض محسوب شود. هیچ عملی شخصی را نمی توان تصور کرد که در مجموع آثارش به اجتماع نرسد و هیچ چیزی به فکر ما خطور نمی کند و یا هیچ عملی را اعضای ما انجام نمی دهند مگر اینکه در وجود ما تأثیر می نماید و انعکاس آن از ما گذشته به دیگران هم تأثیر می کند، هم چنین همه حرکات جسمی و قلبی ما از ما انتقال یافته و اثر و نتیجه اش تا جایی می رسد که علم ما به آن درجه رسیدنی است، در صورتی که چنین باشد پس چگونه جایز است که بگوییم اگر یکی از افراد نیرویش را بکار برد تأثیرش به دیگران نمی رسد و فقط منحصر به خود فرد می ماند، لذا اگر بنا باشد که هرکس در کارش آزاد باشد پس چطور به يك شخص اجازه داده نمی شود که عصای خود را بدست گرفته به طرف بازار رفته و در میان مردم آن را به هر طرف بچرخاند و یا ماشین خود را بدون احتیاط و تأمل در میان جمعیت حرکت دهد و یا در خانه خود هر کثافت و آشغالی را جمع نماید. پس وقتی که به این اعمال شخصی اجازه داده نمی شود لازم است که هرکس در این نوع اعمال مقید به قانون و ضوابط باشد، پس چگونه جایز است که يك شخص نیرو و توان جنسی اش را بطور آزاد و مطلق و بدون قیدوبند اجتماعی بکار برد و اجازه داشته باشد هرطوری که بخواهد از آن استفاده نماید.

این سخن که می گوید اگر زن و مرد در يك محل خلوت و دور از نظر مردم

از همدیگر کام بستانند در زندگی اجتماعی تأثیر نخواهد داشت سخنی است جاهلانه و از ابتکارات جاهلان مغرور و کم عقل. حقیقت این است که تأثیر آن فقط در آن اجتماع نمانده بلکه به تمام انسانیت و جهان بشریت سرایت می کند و تأثیرات بد آن فقط بر نسل حاضر واقع نمی شود، بلکه نسل های آینده را نیز تحت تأثیر قرار می دهد، زیرا روابط اجتماعی و عمرانی عالم انسانیت را با هم پیوند می دهد و هیچ فردی از افراد در هیچ حالی از احوال از آن دور و بی نیاز نمی ماند، اگر در زیر هر پرده ای پنهان باشد از زیر همان پرده با حیات اجتماعی رابطه دارد و اگر پشت درهای بسته باشد فرقی ندارد و مثل این است که در شلوغی بازار و یا در مجالس پرجمعیت بوده است. او وقتی که در خلوت به اتلاف قوه تولید مثل در لذت و تمتع ظاهری و بی فایده مشغول است درحقیقت بزرگترین عامل بی نظمی و بی بندوباری در زندگی اجتماعی شمرده می شود و سبب نابودی حقوق بشری و به میراث گذاشتن ضررهای مادی و معنوی است، ولی این شخص با خودخواهی، امتیازطلبی و غروری که دارد همه نظام ها و مؤسساتی را که از وی به عنوان عضو يك جامعه استفاده می کردند فراموش کرده است و از انجام وظیفه در آن شانه خالی کرده و به آن اعمالی که از وظایف لازم او بوده قیام ننموده است. اجتماع، تمام مؤسسات از شهرداری تا دولت، از مدرسه تا ارتش، از کارخانه تا انجمن های علمی و تحقیقی را با این امید بنیان گذاری می کند که هر فردی که از آن استفاده می کند مسئولیتش را در قبال پیشرفت و گسترش آن نیز ادا نماید. ولی این خائن حيله گر وقتی که نیروی جنسی خود را در راههای غیر از تولد و تناسل به مصرف می رساند می خواهد که این نظام را با این ضربه از پا درآورد و این قرارداد اجتماعی را که او هم در آن شرکت داشت و به او يك انسان اطلاق می شد فسخ می کند و بجای اینکه خودش باری را به دوش کشد می کوشد که آن را به دیگران واگذار کند لذا او از جمله افراد صالح و مفید نبوده و از زمره دزدان، راهزنان و خائنین بشمار می رود و مسامحه و چشم پوشی در حق وی گناه و جنایت است. اگر شما منزلت و مقام فرد را در اجتماع به معنای حقیقی آن بدانید شکی برای شما باقی نمی ماند که هر نیرویی که در وجود ماست، تنها برای ما نبوده بلکه برای تمام جهان بشریت است. ما در قبال

جهان بشریت مسئولیت داریم، لذا وقتی که خود را ضعیف می سازیم و یا یکی از قوای خود را بیهوده مصرف می کنیم و یا با انجام کارهای بد به خود ضرر می رسانیم این عمل ما عمل کسی نیست که به چیزی ضرر رسانیده که مالک آن بوده و یا در آن حق تصرف داشته است بلکه عمل مذکور از طرف ما خیانتی است بر علیه جهان بشریت و ضرری است بر کل جامعه بشری، زیرا وجود ما در این دنیا شهادت می دهد که اشخاصی غیر از ما سختیها و زحماتی را متحمل شدند و ما را از تاریکی عدم به روشنایی وجود بیرون آوردند. دولت ما را از تلف شدن و هلاک شدن نگهداشت و مسئولین امور بهداشت به حفظ حیات و حفاظت بدن ما توجه کردند، هزاران نفر احتیاجات و لوازم زندگی ما را آماده نمودند و تمام مؤسسات اجتماعی بخاطر تربیت نیروها و ملکات ما دست به دست هم دادند تا اینکه به این هیئت و وجود فعلی درآمدیم، آیا جزای نیکی نیکی نیست؟ و یا عدالت و انصاف است که قوایی را که بوسیله آن دیگران به چنین خدمت باارزشی قیام کردند و از آن در ایجاد و بقا و تربیت انسانیت استفاده کردند به ضرر انسان ها بکار بریم؟ درحالیکه ما باید آنها را در راه مفیدی بکار بریم و به همین دلیل است که خودکشی حرام گردیده است.

در حدیث شریف آمده است که «ناکح الید ملعون» یعنی کسی که توسط دست منی خود را خارج می کند مورد لعنت واقع می شود، از این رو عمل قوم لوط از بزرگترین جنایات محسوب گردیده است، پس زنا يك لذت و تمتع فردی شمرده نشده بلکه ظلم به تمام جامعه بشریت است.

#### ۴- زنا و فساد اجتماعی :

با اندکی تأمل درمی یابیم که چندین ظلم و جنایت اجتماعی در زنا وجود دارد :

۱- اولین نتیجه ای که زناکار از کار خویش می گیرد این است که خودش را در معرض مبتلا شدن به امراض مسری و هلاک کننده قرار می دهد و به این دلیل نه تنها قوای او در راه منفعت عمومی به مصرف نمی رسد بلکه به اجتماع و نسل ضرر

هنگفتی می زند و مرض سیفلیس از اولین امراضی است که شخص زناکار به آن مبتلا می شود، چنانچه پزشکان می گویند:

«زخمی که روی آلت تناسلی پیدا می شود، احتمالش خیلی کم است که بهبود یابد و انسان بندرت می تواند از آن نجات یابد».

پزشك ماهر و چیره دستی می گوید: «کسی که به مرض مذکور گرفتار شد این گرفتاری تا ابد ادامه پیدا می کند. این مرض اکثراً باعث تخریب جگر، مثانه، بیضه و دیگر اعضا می شود، مفاصل را به درد آورده چندین مرض دیگر را نیز سبب می گردد و هم چنین مرض مذکور سبب عقیم شدن همیشگی است و از جمله امراض مسری هست که از يك شخص به شخص دیگری انتقال می یابد.» کیست که ضررهای ناشی از مرض سیفلیس را انکار کند و یا نداند که مرض مذکور تمام بدن را مسموم می سازد و از فرق سر تا نوک پا عضوی نمی ماند که از ضرر و مسمومیت آن دور بماند. مرض مذکور نه تنها قوای بدن را از بین می برد بلکه به طرق مختلف به دیگران سرایت می کند و این مرض به فرزندان و از فرزندان به نوه ها نیز انتقال می یابد و فرزندان مذکور بدون مرتکب شدن هیچ گناهی اذیت و ضرر می بینند. اطفال معصومی که نزد دیگران عزیزترین و باارزشتین موجودات بشمار می روند کر، کور و لنگ خواهند شد.

۲- اگر مبتلا شدن هر زناکاری به مرض مسری حتمی نباشد، قطعی است که به اخلاق بد و ناشایست و دیگر رذایل اخلاقی که گناه شمرده می شود دچار می گردد. بی حیایی، مکر، فریب، دروغ، خیانت، خودپسندی، شهوت رانی، طغیان نفس، تشمت فکری، لذت جویی، تنوع طلبی در لذت، بی وفایی، مکر و حيله و... از جمله اوصاف و آثاری است که بر اخلاق زناکار افزوده می شود و شکی نیست که در شخصی که این خصوصیات و اوصاف جمع شود تأثیر آن فقط در امور جنسی منحصر نمی ماند بلکه او این خصوصیات و اوصاف را در هر گوشه از جوانب زندگی به جامعه خود بعنوان هدیه تقدیم خواهد کرد و اگر خصوصیات مذکور به تعداد زیادی از افراد سرایت کرده و گسترش یابد تمام علوم، فنون، ادبیات، صنایع، حرفه ها، اجتماع، اقتصاد، سیاست، قضا، مؤسسات دولتی، نظام ارتش



و مخصوصاً نظام دموکراسی از آن متأثر می گردد زیرا هر صفت فرد در زندگی اجتماعی تأثیر می کند و اگر افراد ملتی به ثبات و استقامت متصف نباشند و از اوصافی چون وفاداری، ایثار و غلبه بر شهوات برخوردار نباشند در سیاست و سکون آنها ثبات و استقرار سایه نخواهد افکند.

۳- از عوامل دیگر گسترش زنا این است که در آن اجتماع فساد و فحشا بعنوان شغل محسوب می گردد. یعنی هنگامی که یک مرد جوان براحتی بتواند از دختران جوان کام بستاند، این نشان می دهد که در جامعه باید زنانی باشند که این ذلت، رسوایی و پستی را قبول کنند و مردم باید بدانند که زنان مذکور هم از همین جامعه اند که مردان زناکار در آن زندگی می کنند و آنان خواهرانه و دختران آنها هستند. این زنان درحالی که می توانند مادر خانواده و مربی فرزندان خود باشند، در فاحشه خانه ها جای می گیرند و به منزله مستراح های عمومی شهر درمی آیند که هرکس با هروضعی که باشد در آن قضای حاجت می کند. آنان با داشتن این صفات از همه خصوصیت های شریف زنانه محروم و بی بهره اند و برای کسب رزق و روزی از طریق ناز و کرشمه و آرایش وارد می شوند و چنان پست می شوند که مهر، محبت، دل، جسم، محاسن و خوبی های خود را در هرساعت به یک نفر تقدیم می دارند و در طول عمرشان وسیله قضای حاجت دیگران قرار می گیرند درحالی که از ایشان چنین توقع می رفت که می بایست به خدمات مفید و نافع در جامعه قیام می کردند.

۴- توسعه و گسترش زنا به ازدواج و ضوابط ازدواج مدنی ضرر می رساند، بلکه آخرالامر سنت ازدواج از بین می رود و زنا باقی می ماند و کسانی که به زنا تمایل دارند چه زن و چه مرد، حاضر نمی شوند که به زندگی زناشویی و تشکیل خانواده صالح دل بندند، زیرا این روش فاسد عملی در جانهای آنها اخلاق و سلوک بد، فسق و فجور، لذت طلبی، تجدد پسندی و فکر پراکنده و مشوش را ایجاد می کند و در وجود آنها تمایل و عواطف رنگارنگ و متنوع و عدم کنترل شهوت را تربیت می نماید و این وضع خطرناکتر از زهر است زیرا تمام آن صفاتی را که برای زندگی زناشویی ضروری است از بین می برد و بین زن و مرد رابطه صحیح و سالم را از بین

و بن قطع می کند. اگر این افراد ازدواج هم نمایند و رابطه ازدواج را هم پنهان سازند بازهم بین آنها آن مهر و محبت، وفا، صداقت، حسن رابطه، اعتماد، اطمینان و صله رحم که سبب پیدایش نسل جدید نیک و شایسته، خانه آباد، راحت سعادت و اطمینان می شود بوجود نمی آید و در محیطی که زنا به سهولت و آسانی میسر است امکان ندارد که ازدواج سبب زنده نگهداشتن تمدن گردد، زیرا کسانی که می توانند شهوتشان را بدون قبول مسئولیت و هیچ ملامتی اشیاع نمایند حاضر نمی گردند که تکالیف، مشقات و وظایف مربوط به ازدواج را متحمل شوند.

۵- توسعه و ترویج زنا نه تنها تمدن و عمران را از بین می برد بلکه نسل انسانی را از صفحه گیتی محو و نابود می سازد، زیرا همانطور که قبلاً به اثبات رساندیم هیچ زن و مردی با داشتن رابطه جنسی آزاد حاضر نمی شوند که به خدمت توالد و تناسل و بقای نوع بشریت قیام نمایند.

۶- اگر بوسیله زنا برای بقای نوع بشر خدمتی هم شود و از آن طریق فرزندان بوجود آیند، آن فرزندان زنازاده و حرام زاده هستند و سخن مردم جاهل صحیح نیست که می گویند حلال و حرام تقسیم بندگی براساس عاطفه است، بلکه حقیقت این است که وجود آمدن فرزند از راه زنا خیانت و ستمی بزرگ بر فرزند و بر همه انسانیت می باشد، زیرا همان ساعتی که این فرزند در رحم مادر آماده جایگزینی است، پدر و مادر هردو تحت تأثیر عاطفه حیوانی محض واقع شده اند و عواطف پاك انسانی که در زن و شوهر قانونی و متزوج وجود دارد و در وقت رابطه جنسی آنان را فرامی گیرد هیچ امکان ندارد که در این دونفر زناکار و فاجر وجود داشته باشد زیرا از اولین لحظه هدف از رابطه جنسی آنها فقط هیجان و غریزه حیوانیت محض است و تمام خصایل و صفات انسانیت در آن وقت عاطل و بیکار است. لذا طفلی که از زنا متولد می شود خصوصیات و طبیعت حیوانی را با خود به میراث می آورد و فرزندی که نزد پدر و مادر به عنوان يك چیز مطلوب و محبوب محسوب نمی شود بلکه مانند يك مصیبت و آفت تلقی می گردد نمی تواند عطف و شفقت پدری را هم به خود جلب کند و اگر فقط با تربیت ناقص مادری بزرگ شود و تربیت پدری آن را کامل نکند و این تربیت هم آمیخته با خشونت و درستی باشد و از عطف و

تربیت دیگر خویشاوندان نزدیک از قبیل پدربزرگ و مادربزرگ، عمو و دایی، خاله و عمه و غیره محروم باشد طبیعی است که از جهت عطف و صفات انسانی ناقص و غیرطبیعی بار می آید، لذا دارای رفتار صحیح و اخلاق نیکو نمی باشد و انگیزه های ترقی و پیشرفت علمی در وی دیده نمی شود، بنابراین وی در ذات خود انسان ناقص و تنهایی است، نه حامی دارد و نه پشتیبان و طرفدار، وی مظلوم و مطرود از نظرها است و در تمدن انسانی عقیم و غیرمفید است و آن نکات مثبتی که در صورت حلالزاده بودنش از او انتظار می رفت هیچگاه در حرامزاده بودنش متصور نیست.

کسانی که طرفدار بی بندوباری در اشباع شهوت هستند می گویند که در این صورت باید نظام ملی باشد که چنین فرزندی را تحت تربیت و سرپرستی خود قرار دهد و پدران و مادران از راه روابط جنسی آزاد توالد و تناسل نمایند و نظام ملی آن فرزندان را تربیت کرده در خدمت تمدن بگمارد و در این راه از ایشان استفاده شود. مقصود آنان از این پیشنهاد دادن آزادی بیشتر به زنان و مردان در حقوق فردی آنها است و مقصود دیگرشان تحقق مقاصد توالد و تناسل بودن داشتن ازدواج رسمی و بدون مقید بودن غریزه شهوت به قیود ازدواج است، ولی تعجب اینجاست کسانی که بر آزادی فردی نسل حاضر علاقه و رغبت دارند کسانی هستند که برای نسل آینده تعلیم ملی و یا رسمی را پیشنهاد می کنند، درحالی که در آن نظام هیچ مجالی برای تربیت فردی و ارتقاء شخصیت وجود ندارد. این نظام که در آن هزاران طفل با یک نظام و با یک رنگ و با یک طریق تربیت می شوند چگونه امکان دارد که در آن شخصیت فردی هرکس بروز نماید بلکه از نتایج تربیت مذکور این است که آنها با هم تشابه فوق العاده زیادی دارند و دارای سطح همانندی می باشند و فرزندان از این مؤسسه تربیتی مانند قالبهای مساوی و برابری که در یک کارخانه زده می شود بیرون می آیند.

پس شما علم و دانش این نادان ها را بسنجید که درباره انسان تا چه حدی پست و حقیرانه فکر می کنند، آنها می خواهند که نسل های آینده مانند باتا (Bata) باشد که همه با هم یکسان و همانند هستند، نمی دانند که بررسی و شناخت ابعاد

شخصیت طفل از دقیقترین و باریک ترین علوم و فنون بشمار می رود و این ممکن نیست جز اینکه در يك برخورد عملی محدود با آن طفل تمام نقاشان هريك از دید خود آن را ترسیم کنند، همچنین اگر در کارخانه ای میلیون ها کارگر تصویر واحدی را ترسیم نمایند، آن فن بجای ترقی و پیشرفت ضایع و نابود می گردد.

این نظام اجتماعی برای تعلیم و تربیت به مریبان با کفایت نیاز دارد که از طرف اجتماع به خدمت تربیت فرزندان گماشته شوند و بدیهی است که افرادی صلاحیت این خدمت را دارند که خودشان دارای کنترل نفس بوده و مقید به اصول اخلاقی باشند و اگر ایشان دارای چنان صفاتی نباشند نمی توانند که نسل آینده را مبتنی بر اصول اخلاقی تربیت نمایند، اینجا باید سؤال کرد که اینگونه مریبان و مصلحین از کجا خواهند آمد؟ و در صورتیکه این نظام تعلیم و تربیت، راه اشباع غریزه شهوت را برای زنان و مردان باز گذاشته باشد و هیچ قید و بندی را در آن لازم نداند و ایشان از اوصاف التزام اخلاقی و کنترل شهوت محروم باشند پس چگونه می توانند معلمین و مریبان اخلاق گردند؟ از يك انجمن نایبانیان چطور می توانید بینایانی را پیدا کنید که برای نسل های آینده راه و روش شان را با وجود داشتن چشم بینا نشان دهند؟

۷- زنی که با مرد خودبین، خودخواه و مغرض زنا می کند و در اثر این زنا مادر می گردد در زندگی تا ابد و بطور جاودانی ناامید و مایوس است و ذلت، خواری، رسوایی و خشم عمومی از هر طرف بر وی فرود می آید و تا وقتی که زنده است این وضع از وی قطع نمی گردد و برای حل این مشکل اصول جدید اخلاقی پیشنهاد می کند که باید همه مادران از لحاظ کرامت، عزت و شرف برابر باشند حال چه مادر شدن آنها از راه ازدواج رسمی باشد چه از راه زنا و فحشا. صاحبان این نظریه می گویند که مقام مادری در هر حال قابل احترام و عزت است و دوشیزه جوانی که به سبب سادگی و یا بی تجربگی مسئولیت مادری را بدوش می کشد، اگر اجتماع بر وی به نظر طعن و حقارت بنگرد، در حق وی ظلم می کند. ولیکن این راه حل نه تنها برای زنان فاجر، فسق و فجور را چیز بی ارزشی نشان می دهد بلکه در مجموع مصیبت بزرگ و آفت عظیمی برای اجتماع است. ولی اگر حقارت و بی احترامی از

طرف اجتماع بر آن مادر زناکار وارد گردد از یکطرف قوی ترین مانع است برای افراد که مرتکب فسق و فجور نگردند و از جانب دیگر بهترین دلیل است بر حیات شعور اخلاقی آن اجتماع. اگر در اجتماع مادری که از راه زنا بچه دار می شود با مادری که از راه شرعی صاحب فرزند می شود برابر باشد وضع مذکور چنین معنی می دهد که بین نیک و بد، خیر و شر، صواب و خطا نزد این جماعت فرقی وجود ندارد و فکر می کنید که اگر اجتماع هم این فرق را از بین ببرد، آیا این بی تفاوتی باعث حل آن مشکلی است که مادر زناکار دچار آن است؟ و اگر شما کسانی باشید که بین دو مادر هیچ فرقی قائل نباشید لیکن فطرت در بین شان قطعاً مساوات قائل نیست و در واقع هم آنها برابر نمی باشند زیرا مساوی بودنشان مخالف عقل، منطق، حقیقت و انصاف است. شما را سوگند، بگویند که این دو زن چگونه می توانند برابر باشند یکی آن چنان احمق و بی عقل است که مغلوب غریزه حیوانی اش می شود و لذا به مرد مغرض و خودخواهی تسلیم می گردد که در نیت او قبول کردن جزئی ترین تکلیف مادر و فرزند وجود ندارد و دیگری آن چنان هوشیار است که نفس خود را کنترل می کند و تمایل خود را نگه می دارد تا آنکه مردی را پیدا کند که تکالیف او را متحمل شود. پس کدام عقل است که بین این دو زن بطور مساوی حکم کند و اگر شما بخواهید می توانید در ظاهر بطور تصنعی هردو را مساوی بدانید ولیکن هیچگاه نمی توانید که برای آن احمق آن زندگی توأم با انس و الفت، تعهد همراه با محبت، دلجوئی با اخلاص و آرامش و اطمینان روحی را تهیه و آماده کنید که برای زن شوهردار مهیا شده است و برای آن طفل شفقت و مهر و محبت پدر، پدربزرگ و عموها را از کجا می توان پیدا کرد؟ آخرین کاری که می کنید این است که مرد زانی را مجبور می سازید تا مخارج آنها را قبول کند ولیکن آیا تأمین مخارج تنها چیزی است که مادر و فرزندش در این دنیا به آن احتیاج دارند؟ لذا حقیقتی که انکار نخواهد شد این است که رعایت مساوات بین مادر قانونی و غیرقانونی و یا مادر شرعی و غیرشرعی، نمی تواند آنها را از عواقب بعدی حماقتشان نجات دهد و همچنین فرزندان آنها نیز بعد از تولد و به هنگام تربیت، از ضرر و زیان بی نصیب نخواهند بود. اگر زنان فاجر هرچقدر هم دارای آرامش و سکون ظاهری باشند باز هم از آن

ضررها و معایب رها نیستند، بنابراین دلایل برای اینکه زندگی اجتماعی بر خطوط صحیح و درستی استوار باشد لازم است که در اجتماع رابطه جنسی تحت کنترل و نظم باشد و برای اشباع غریزه جنسی فقط يك راه باشد و بس که آن راه نکاح و ازدواج است. آزادی افراد در زنا از یکطرف افراط در چشم پوشی و مسامحه کاری آنها است و از جانب دیگر تجاوز و تعدی بر اجتماع بوده و باعث از بین بردن نظام آن است. اجتماعی که در این باره چشم پوشی می کند و زنا را وسیله راحتی نفس و خوش گذراندن وقت در لذت و تمتع (Having a good time) می داند و در پاشیدن بذر بدون قید (Sowing Wild Oats) مسامحه و چشم پوشی می کند در حقیقت اجتماع جاهلی است که به حقوق خود آشنا نیست، بنابراین با خود دشمنی و عداوت می ورزد و اگر حقوق خود را می داند و از آثار و نتایج بد آن که بر ضد مصالح اجتماعی است با خبر می بود به این جنایت هم با همان دید می نگریست که به دزدی، راهزنی و قتل می نگرد. بلکه این بی بندوباری در فحشا از دزدی هم بدتر و شدیدتر است زیرا دزد، راهزن یا قاتل يك یا چند نفر را از حق اجتماعی سلب می کند ولیکن شخص زانی به اجتماع موجود و نسل های آینده آن تعدی و تجاوز می نماید لذا در يك زمان به میلیون ها نفر خیانت می کند و عواقب و آثار جنایت وی عمیق تر و وسیع تر از جرائم دیگر مجرمین است.

از جمله مسائل بدیهی این است که برای حفاظت و امنیت جامعه باید قانون مذکور را از نشر و طغیان خودخواهی و امتیازطلبی افراد حفاظت کرد. دزدی، راهزنی، قتل، غارت، تزویر و اشکال دیگر غصب حقوق، به علل مذکور جنایت و جرم محسوب می شوند و لذا قدرت قانون از فتنه و شر آنها، دیگران را حفاظت می کند بنابراین هیچ دلیلی وجود ندارد که اجتماع را از نشر زنا حفاظت نکند و زنا را از جمله جرایم و جنایاتی نداند که قابل جزا نباشد.

از لحاظ مبدأ و قاعده درست نیست گفته شود که نکاح و زنا هردو در يك زمان جزء نظام اجتماعی جامعه هستند زیرا اگر به يك شخص اجازه داده شود که بدون قبول کوچکترین تکلیف اجتماعی غریزه شهوانی اش را اشباع نماید پس عبث و بیهوده خواهد بود که برای نکاح قانون و نظامی وضع گردد. مثالش چنین است که

به مردم اجازه داده شود که بدون بلیط سوار قطار شوند و در همان وقت بر ایشان واجب سازند که به هنگام سوار شدن به قطار بلیط تهیه کنند پس عاقلانه نیست که در يك زمان دو حکم مختلف برای يك کار داده شود. یقیناً از این دو راه فقط یکی درست، معقول و صحیح است یا باید بلیط گرفتن را کاملاً لغو سازند و مسافرت بدون بلیط باشد و یا اینکه گرفتن آن را بر مردم لازم دانند و مسافرت بدون بلیط را خلاف و جرم بشمارند. همینطور تجویز دو روش متضاد نکاح و زنا در يك زمان مخالف عقل است همان طوریکه ما با دلایل و براهین ثابت کردیم اگر نظام ازدواج از لوازم تمدن و مدنیت باشد پس لازمهٔ نظام مذکور این است که زنا جنایت و جرم شمرده شود.<sup>۱</sup>

از بارزترین خصوصیت های جاهلیت این است که در اموری اهتمام و توجه می کنند که نتایج آن محدود و محسوس باشد و در جلو چشم بصورت ظاهر و عیان نمایان گردد و اگر اموری باشد که نتایجش بعلت واضح نبودن و یا عمیق بودن تأثیراتش درك نگردد به آن هیچ توجهی نمی شود و از جمله چیزهایی محسوب می شود که دزدی، قتل، غارت و چپاول را گناه بزرگ می شمارند ولی دربارهٔ زنا هیچ توجهی ندارند درحالیکه شخص زناکار بخاطر غرض ناپاک شخصی اش اصل و

۱. بعضی ها چنین می پندارند که باید به انسان در عنوان جوانی فرصت داده شود تا شهوت خود را اشباع نماید بدلیل اینکه در آن ایام جلوگیری از هیجانان شهوانی و تمایلات آن مشکل است و مقاومت زیاد هم موجب ضرر می گردد ولیکن، مقدماتی که نتایج مذکور بر آن مترتب می شود همه غلط و دور از واقعیت است زیرا این حالت غلیان و شدت که امکان کنترل برای آن نباشد حالت غیر اعتدالی (Abnormal) است که در اشخاص معتدل (Normal) وجود ندارد و در اشخاصی پیدا می شود که در تمدنی فاسد زندگی کنند و آتش شهوت شان همیشه در اشتعال باشد. سینما، عکس ها، موسیقی، ادبیات بی عفت و اختلاط زنان آرایش شده همه اسباب و وسایلی اند که اشخاص معتدل را از حالت اعتدال شان بیرون می آورند وگرنه دور از امکان است که زن و مردی در محیط آرامی باشند و شهوت شان به آن درجه از سرکشی و طغیان برسد که با تربیت عقلی و اخلاقی جلو آن گرفته نشود. این گمان که اجتناب از عمل جنسی درعهد جوانی به صحت و سلامتی ضرر می رساند و مرد احتیاج شدید دارد که مرتکب زنا نشود تا صحت خود را حفاظت نماید گمانی است غلط و مغالطه آمیز و فریب دهنده ضمیر و وجدان، زیرا برای حفظ سلامت و حمایت از اخلاق مردم نظام اجتماعی فاسد باید تغییر داده شود و همه معیارهای فتنه و تقلب از بین برود تا زندگی مردم معتدل و آرام گردد نه اینکه ازدواج با مشکلات و سختیهای زیادی انجام یابد و زنا با سهولت و آسانی زیاد صورت پذیرد.

اساس مدنیت را از بین می برد و آن را ریشه کن می سازد و چون ضرر آن دفعتهاً محسوس نبوده و به چشم دیده نمی شود بنابراین اهل جاهلیت آن را معذور داشته و از گناهش چشم پوشی می کنند و این تا اندازه ای است که حتی جهت غلط آن را هم نمی توانند درك کنند و اگر بجای جاهلیت اساس تمدن را عقل و علم به طبیعت اشیاء تشکیل می داد این نوع روش و سلوک را اختیار نمی کردند.

#### ۴- تدابیر لازم برای جلوگیری از فحشا:

عملی که به تمدن ضرر می رساند در منع و جلوگیری آن کافی نیست که قانون آن را جرم دانسته و مرتکب را مستحق جزا و عقوبت بداند بلکه لازم است که تدابیر چهارگانه زیر هم اتخاذ شود:

۱- عقل و ذهن افراد با تعلیم و آموزش مهذب و تربیت شود و نفوس و ضمایرشان چنان اصلاح گردد که خودشان آن فعل را بد دانسته و ارتکاب آن را از جمله گناهان بشمارند و احساس اخلاقی شان آنها را از ارتکاب آن باز دارد.

۲- افکار عمومی و اجتماعی آن را در نظر مردم همانند جرم و جنایت نشان دهد که عموم آن را ننگ، عار، رسوایی و ذلت بدانند و به مرتکبین هم به نظر حقارت و ذلت بنگرند. به این ترتیب رأی عمومی کسانی که دارای تربیت ناقص و وجدان ضعیف اخلاقی باشند از ارتکاب این گناه منع می گردد.

۳- نظام اجتماعی تمام آن اسبابی را که افراد را به این گناه وامی دارد از میان بردارد.

۴- موانع و مشکلاتی را در زندگی اجتماعی در سر راه آن ایجاد کنند که شخص نتواند با همه سعی و کوشش مرتکب آن گردد.

این تدابیری است که عقل ضرورت آن را تثبیت می کند و فطرت خواهان آن است و در تمام جهان این روش معمول است و هیچ نظام اجتماعی وجود ندارد که از این تدابیر چهارگانه کم یا زیاد استفاده نکرده باشد. البته این تدابیر علاوه بر جزایی است که در قانون بر مرتکبین اعمال ممنوعه داده می شود و در صورتی که ثابت گردید که بی بندوباری در روابط جنسی سبب از بین بردن تمدن و گناهی بزرگ بر



اجتماع است پس این هم ثابت می شود که برای ممانعت و جلوگیری از آن باید همه تدابیر اصلاحی که قبلاً ذکر شد اتخاذ گردد و بطوریکه گفتیم این تدابیر اضافه بر تطبیق عقوبات و جزاهاست که بر مرتکبین اعمال خلاف قانون اعمال می شود.

لذا واجب است افراد تربیت نیکو شوند و افکار عمومی برضد این بی بندوباری تحریک گردد و مدنیت و اجتماع از تمام آن اشیاء که سبب اشتعال آتش شهوت می شود پاک شود. آخر الامر از اجتماع تمام آن موانعی که نکاح و ازدواج را سخت می گرداند دور شوند و روابط جنسی بین زن و مرد به قیودی مقید گردد که در میان آنها پرده و حایل واقع شود و نگذارد که آنها در این صدد آزاد باشند و آن عاقلی که زنا را گناه و جرم می شمارد ضرورت این تدابیر و بکارگیری آنها را نمی تواند انکار کند. هستند کسانی که به این مبادی اخلاقی و اجتماعی که زنا را گناه می شمارد تسلیم اند ولیکن بر این عقیده اند که برای قلع و قمع آن بجای قانون جزا و تدابیر ممنوعیت آن لازم است که تدابیر اصلاحی اتخاذ کنند و می گویند که باید شعور مردم را بیدار کرد و در وجود آنها نیروی ضمیر و وجدان اخلاقی تربیت کرد تا خودشان از ارتکاب چنین جرایمی خودداری کنند... در حالی که رجوع به قانون جزا و تدابیر ممنوعیت به معنی خرد شمردن مردم است و معامله مذکور با ایشان به مانند معامله و مقابله با کودکان است و تحقیر کردن و پایین آوردن قدر و منزلت ایشان است.

ما تاحدی با این روش اصلاحی ایشان موافق هستیم و مقصود حقیقی تهذیب و تربیت هم همین بیدار کردن ضمایر افراد است که قوانین اجتماعی را خودشان مراعات و احترام کنند و وجدان شان آنها را وادار سازد که از قوانین اجتماع سرکشی نکنند این یگانه غرضی است که تمام دنیا از تعلیم و تربیت به آن رسیده است. آیا افراد انسانی به این درجه رسیده اند که ایشان را با ضمایرشان بگذاریم و به آنها اعتماد نماییم؟ نیازی نداشته باشیم که عقوبات و تدابیر قانونی را برای حفاظت نظام اجتماعی استخدام کنیم؟ زمان گذشته را از فکر خود خارج کنید زیرا در نظر شما متجددین، آن زمانها زمانهای تاریک است. به قرن بیستم بنگرید و به آمریکا و اروپا که دارای فرهنگ و تمدن علمی اند نظر اندازید و ببینید که هر فردی از افراد آن تعلیم

یافته و از فرهنگ بالایی برخوردارند و بگویند که آیا این علم، تعلیم و اصلاح نفوس آنها را از ارتکاب جرایم و نقض قانون منع نموده است؟ در آن قاره ها دزدی و راهزنی بوقوع نمی پیوندد؟ آیا انسان ها در آن جا بناحق کشته نمی شوند؟ مردم مرتکب ظلم، مکر و فریب نمی گردند؟ آیا این ممالک از استخدام پلیس، دامگاه فرزندان و نظام اجتماعی مستغنی شده اند؟ و یا شعور احترام به اخلاق در ایشان بحدی رسیده است که با مردم بمانند اطفال فریب خورده معامله نکنند؟ چرا غربی ها در این عصر روشنفکری شان قدرت نیافتند که نظام اجتماعی را به احساس و شعور اخلاقی افراد را بگذارند؟ چرا انسانها در این زمان بمانند اطفال معامله می شوند؟ در حالی که جزا و تدابیر قانونی برای ممانعت شان از جنایت وضع می شود پس چرا تنها در موضوع روابط جنسی اعتراض می کنید نه در دیگر موضوعات؟ و چرا تنها در این موضوع اصرار دارید که با این خردسالان بمانند بزرگان معامله می شود؟ لازم است که به ضمایر و وجدانتان مراجعه کنید ممکن است که در آن اراده و قصد سوء وجود داشته باشد.

سپس این گروه می گویند: عواملی را که شما آنها را محرکات شهوانی می دانید و می خواهید آنها را از دایره تمدن محو کنید اساس هنر و روح تمتع و لذت جویی از جمال و زیبایی است، لذا مانع شدن از آن ممانعت از لطافت و خوشی و سرور زندگی انسانی است و برای حفظ تمدن و اصلاح جامعه هر کاری می خواهید انجام دهید ولی به نحوی که به هنرهای زیبا و ذوق جمالی تان صدمه نرساند. ما هم با ایشان موافق هستیم که هنر و عشق به زیبایی دارای قدر و ارزش زیادی است و لازم است که از هردوی آنها محافظت و نگهداری شود ولیکن زندگی، سلامت و خوشبختی جامعه گرانقدرتر و باارزش تر از آنها است و صحیح نیست که در راه هنر و دوست داشتن زیبایی، زندگی و سعادت اجتماعی قربانی و فدا شود و اگر قرار باشد که هنر و زیبایی ترقی و رشد کند باید برای ترقی آنها راهی در نظر گرفته شود که با زندگی و رستگاری اجتماعی سازگاری و تطابق داشته باشد نه اینکه هنر و زیبایی، آنها را بهلاکت بکشانند و عوض اصلاح و سعادت، آنها را به فساد و انواع پستی ها رهبری کند.

این نظریه ما نظریه ای فردی و ساختگی نیست بلکه مقتضای عقل و فطرت است و تمام دنیا از لحاظ مبدأ و ریشه به آن اعتراف دارد و تا بحال نیز برای تحقق این هدف چنین عمل شده است پس هرچیزی را که باعث هلاکت زندگی اجتماعی و سبب فساد گردد نمیتوان بخاطر هنر و زیبایی به آن عمل کرد. مثلاً ادبیاتی که مردم را به فتنه و فساد تحریک کند و یا باعث قتل و غارت گردد هیچ دولتی بخاطر محاسن ادبی، هنری و زیبایی به آن اجازه ظهور نمی دهد، ادبی که سبب توسعه بیماریها و میکروبهای مختلف شود هیچ قدرتی در دنیا نمی تواند از آن چشم پوشی کند، سینما و نمایشهایی که مردم را به شورش و اخلال امنیت تشویق کند هیچ حکومتی نمایش آنها اجازه نمی دهد و هرچیزی که باعث تحریک نیروی ظلم، قساوت، خباثت و یا نقض مبادی اخلاقی گردد هرچند آن فن و هنر بدرجه کمال هم رسیده باشد هیچ قانون و وجدان اجتماعی به آن به دیده ارزش و احترام نمی نگرد، هم چنین هنر جیب بری اگرچه از ظریف ترین و خفیف ترین هنر حرکت دست است ولی هیچ کس آنها تایید نکرده و در ترویج و نشر آن، رضایت ندارد. هم چنین تقلب در اسناد و مدارك و چك و سفته اگرچه از زیرکی نادر و فکر رسا برخوردار است ولیکن هیچ کس ترقی و رشد آن هنر را نمی خواهد و انواع خیانت ها و پیمان شکنی ها وجود دارد که ذهن انسان آنها را اختراع و ابتکار می کند که باعث تعجب می گردد ولیکن هیچ اجتماعی وجود ندارد که به آنها به دیده ارزش و احترام بنگرد و یا به آنها راضی باشد. بنابراین از تمام این مثالها و گفته ها چنین نتیجه می گیریم که زندگی اجتماعی و امنیت، مصلحت و رستگاری آن بالاتر و باارزش تر از هنرهای لطیف و زیبایی های دوست داشتنی است و عاقلانه نیست که زندگی اجتماعی بخاطر فنی از فنون و چیزی که در آن اختلاف نظر وجود دارد قربانی و فدا شود. مثلاً چیزی را ما برای زندگی اجتماعی مضر و بد می دانیم ولی دیگران آن را مضر و بد نمی دانند و اگر آنها در این باره با ما موافق نیستند پس ضروری است که هنر و زیبایی را به قیودی مقید سازند که ما آنها مقید ساخته و لازم می دانیم. آن گروه می گویند که اگر بین زن و مرد به اجبار حجاب و مانعی ایجاد شود تا اینکه از روابط جنسی نامشروع آنها جلوگیری شود و قیدوبندهایی برای این کار بوجود آید این در

حقیقت دخالت در امور اخلاقی و سلوک مردم است زیرا این برخورد نشاندهنده این است که همه مردم آن جامعه باید فاجر و زناکار باشند و واضعین این قوانین و قیود به زنان و مردان جامعه شان اعتماد ندارند زیرا اگر اطمینان داشتند چنین قانونی وضع نمی کردند. بدون شك این اعتراض قوی و محکم است ولی چرا در این حد از اعتراض توقف کرده اید و آن را در سایر امور زندگی توسعه نداده اید، آیا هر قفلی که روی در خانه از طرف صاحب آن خانه زده می شود اعلان این مطلب است که تمام ساکنان آن دزد و راهزن هستند و یا اینکه وجود پلیس در مملکتی دلیل بر این است که حکومت مملکت مذکور همه مردم و ملت خود را دزد و شرور و خبیث می پندارند و یا هر سندی که به هنگام معامله نوشته می شود نشانگر این است که یکی از طرفین معامله خائن و دزد است و یا هر تدبیری که برای جلوگیری از جرم و خلاف اتخاذ می شود چنین گمان شود که هرکسی در چارچوب آن داخل شود لازم است که وی مجرم و جانی شناخته شود.

پس می بینیم که این نوع استدلال دائماً شما را دزد، خائن، فاجر و گناهکار می شمارد ولی از کرامت و عزت شما چیزی کاسته نمی شود. پس علت چیست که شعور و احساس شما در روابط جنسی به اندازه ای رقیق و حساس است که زمانی که سخن از داشتن قیدوبند برای روابط جنسی پیش می آید به کرامت و عزت شما لطمه می خورد؟

واقعیت و حقیقتی که ما جلوتر به آن اشاره کردیم این است که کسانی که پیوسته در اذهانشان تصورات اخلاقی قدیمی وجود دارد زنا را حرام دانسته و آن را بی بندوباری و اخلاقی بد می شمارند ولیکن این بدبینی و حرام دانستن آنها در حدی نبود که از زنا جلوگیری کنند و یا دروازه اش را بطور کلی مسدود نمایند از اینرو نظر آنها در این باره با نظر ما اختلاف دارد و اگر حقایق فطرت بر آنها ظاهر و روشن بود و آن را به وجه صحیح و درست درك می کردند با ما متفق الرأی بودند که انسان تا وقتی که انسان بوده و عنصر و غریزه حیوانیت هم در آن وجود داشته باشد برای بهبود زندگی اجتماعی نباید از این تدابیر غفلت بورزد و خواهشهای شهوانی و هوا و هوس افراد را بر مصلحت اجتماع ترجیح دهد.

## ۵- رابطه سالم بین زن و شوهر:

بعد از تشکیل خانواده و از بین بردن بی بند وباری جنسی یکی از شرایط تمدن سالم و صحیح این است که رابطه صحیحی بین زن و شوهر وضع و تنظیم کند، حقوق هریک را از روی عدالت و انصاف تعیین نماید، واجبات ووظایف هریک را جداگانه تعیین کند و مقام و درجه هرکدام را در فامیل به وجهی معین سازد که در توازن و اعتدال اخلال وارد نشود. این مسئله مشکلتترین مسئله تمدن و زندگی اجتماعی است و انسان در حل این مشکل غالباً ناکام مانده است.

ملتهایی وجود دارند که مسئولیت و سرپرستی مرد را به زن سپرده باشند و بعد از آن به درجه عالی مدنیت و ترقی و تعالی رسیده و یا اینکه قدرت و عزت را درمیان ملل دیگر حاصل کرده باشند و یا اینکه یادگاری از خود بجای گذاشته باشند که در تاریخ ثبت گردد و یا قابل یادآوری باشد.

ولی اکثریت ملل جهان مرد را به عنوان سرپرست زن پذیرفته اند ولیکن این سرپرستی و ترجیح مرد گاهی هم به ظلم و جور تبدیل شده تا اندازه ای که زن به عنوان کنیز و خادمه شمرده شده، خوار و ذلیل گردیده، از همه حقوق مدنی و اقتصادی بی بهره مانده و وسیله اشباع غریزه مرد به حساب آمده است و اگر به زنانی در بیرون از منزل و فامیل عطوفت و مهربانی نموده و ایشان را به زیور علم و فرهنگ مزین ساخته باشند آن هم برای این منظور است که خواستهای جنسی مردان را بطریق لذیذتر و محرك تر جواب بگویند و در کنار لذت جنسی از لذت موسیقی، ناز و نراکت و رقص و حرکت آنها هم بهره مند شوند. این بدترین حالتی است که مردان بخاطر هوا و هوس و خواهشهای نفسانی شان اختراع نموده و زنان را توهین و تحقیر می کنند و مللی که بر این شیوه عمل می کنند از ضرر و زیان آن درامان نیستند. تمدن جدید غرب برای خود راه سومی را برگزیده که راه مساوات بین زن و مرد است به این ترتیب که وظایف و تکالیف بین زن و مرد بطور مساوی تقسیم گردد و آن وظیفه هم باید از يك نوع باشد و هردوی آنها در دایره عمل مسابقه دهند و هریک وسیله زندگیش را خود تهیه نماید ولیکن این نوع تنظیم اجتماعی تا بحال به پایه تکمیل نرسیده زیرا برتری و تفوق نیروی مرد بر جنس مقابل کاملاً بارز و آشکار

بوده است و در این بعد زن در هیچ جانبی از جوانب زندگی به پای مرد نرسیده و تمام حقوقی که بر اساس قاعده مساوات مذکور تکمیل گردیده باعث فساد و فتنه در مدنیت گشته است بطوریکه عواقب و نتایج آن را در فصل های گذشته بیان کردیم و ضرورت به تکرار نیست. تمدن از تمام انواع سه گانه اعتدال، توازن و تناسب خالی و بی بهره مانده است زیرا هر سه آنها در هدایت و راهنمایی های فطرت کوتاهی نموده اند و روش عملی و تطبیقی را مطابق راهنمایی های آن اتخاذ ننموده اند و از جاده هدایت فطرت منحرف شده اند.

اگر شما موضوع را با فکر سلیم مورد تأمل و دقت قرار دهید برایتان واضح می شود که خود فطرت راه حل صحیح این مسایل را نشان می دهد و فطرت است که زن را از سقوط در گرداب گمراهی و هلاکت که مرد خواهان آن است حمایت و محافظت می کند و او را به آن درجه بلندی می رساند که زن خواستار آن است و یا بعضی از مردان می خواهند او را به آن درجه برسانند. انسان بخاطر اندیشه غلط و فکر گمراه راه افراط و تفریط را برای خود برگزیده است ولیکن فطرت غیر از عدالت، تعادل و تناسب چیز دیگری را نمی خواهد و انسان را بدین راه دعوت می کند.

هیچ کس نمی تواند انکار بکند که زن و مرد از دیدگاه انسانیت و بشریت برابر و مساوی هستند و دو طرف تساوی نوع انسانی بوده و در پیشرفت تمدن و خدمت اجتماع و انسانیت وظیفه مشترک و مساوی دارند و هر کدام از زن و مرد، قلب، عقل، ذهن، فکر، عواطف، خواهشات و احتیاجات بشری دارند، هر کدامشان برای مصلحت و سود تمدن به تهذیب نفس، تربیت عقل و ذهن و نمو فکری نیاز دارند تا اینکه هر یک وظیفه اش را در برابر تمدن انجام دهد لذا در این باره حکم کردن به مساوات بین زن و مرد کاملاً درست است و در آن هیچ اشتباه و کدورتی وجود ندارد.

از وظایف اصلی هر تمدن سالم این است که برای زنان، آن اهتمام و توجه را مبذول دارد که عین آن را برای مردان لازم می داند و به آنها فرصت دهد تا مطابق قدرت استعداد و کفایت فطری شان برای ترقی و پیشرفت مملکت مسئولیت شان را انجام دهند و ایشان را به تربیت و تعلیمات عالی آراسته نماید و آن حقوق مدنی و

اقتصادی را که برای مردان قائل است همان را برای زنان قائل گردد و در اجتماع ایشان را صاحب عزت، شرف و کرامت بداند تا در وجود آنها شعور و احساس عزت نفس پیدا شود و براساس این شعور به صفات فاضلهٔ انسانیت متصف گردند. لذا مللی که این مساوات بین زن و مرد را انکار می کنند و زنان را نادان، ذلیل، بی سواد و بی فرهنگ بارآورده و آنها را از همه حقوق مدنی محروم می گردانند خودبخود در گودال بدبختی و ذلت و خواری می افتد زیرا پایمال کردن نصف کامل انسانیت درحقیقت پایمال کردن خود انسانیت است و هیچوقت ممکن نخواهد بود که در آغوش مادران خوار و ذلیل فرزندان با کرامت و با شهامت تربیت شوند، یا از دامن مادران بی سواد و بی فرهنگ فرزندان با فرهنگ و متمدن بیرون آیند و یا از گهواره زنان درس نخوانده و عامی، مردان متفکر و خردمند بیرون آیند.

یکی از راه های مساوات را اینگونه می شمرند که دایره کار زن و مرد باید یکی باشد و هر دو جنس به يك نوع کار و عمل گماشته شوند و وظایف و مسئولیت های تمام جوانب زندگی بطور مساوی میان آن دو تقسیم شود و مقام و منزلت آنها در نظام مدنیت یکی باشد. برای گفته خود، علوم تجربی را شاهد می آورند و به کمک آن ادعا می کنند که زن و مرد در نیروی جسمانی مساوی (Equipotential) هستند. این نظریه صحیح و درست نیست زیرا تابحال ثابت نشده که آنها در قدرت جسمانی و ساختمان بدنی کاملاً یکسان باشند و فطرت هم آنها را به يك نوع عمل وادار کرده باشد، درحالیکه در خصوصیت های روحی و روانی فرق دارند و تحقیقات علمی که تا به امروز انجام شده نیز تمام این امور را نفی و باطل می گرداند.

### «شهادت علم بیولوژی»

تحقیقات و مطالعات علم بیولوژی (Biology) ثابت کرده که زن و مرد در همه چیز با یکدیگر تفاوت دارند، از شکل و صورت و اعضای ظاهری گرفته تا سلولهای بدن (Protein Molecules Of Tissue Cells) و از لحظهٔ اولیه تشکیل ساختمان بدن (Sex Formation) در مراحل مختلف با هم فرق دارند. هیکل و ساختمان بدنی زن طوری ترکیب یافته که برای تولد و تربیت فرزند آماده و مستعد است و از رشد

ابتدائیش در رحم تا سن بلوغ، بدن وی برای تکمیل این استعداد رشد و ترقی می کند و این ترکیب ساختمان بدن راه زندگی آینده اش را تعیین می نماید او با رسیدن به سن بلوغ حائض می شود و تمام اعضای بدنش متأثر می گردد و تجارب علم بیولوژی و طب ثابت کرده که بر زنان در مدت حیض تغییرات ذیل حادث می شود:

۱- در بدن او نیروی کنترل حرارت کم می شود و حرارت از بدنش بیشتر خارج می گردد لذا درجه حرارت بدن وی پائین می آید.

۲- نبض را سست و آرام ساخته و سرعت خون را کم می سازد.

۳- ناحیه حلقوم و گلو حالت طبیعی خود را از دست می دهند.

۴- املاح فسفات و کلرید از بدن کمتر خارج می شود و تبدیلات گازی بدن کم می شود.

۵- تبدیلات پروتئینی رو به کاهش می گذارد.

۶- دستگاه گوارش نظم خود را از دست داده و مواد چربی و پروتئینی حاصل از مواد غذایی در بدن جذب نمی شود و با اجزای آن ترکیب نمی شود.

۷- نیروی تنفس کم شده و آلات نطق تغییرات مخصوصی را می پذیرد.

۸- اعضاء سست و تنبل شده و حواس کمتر فعالیت می کنند.

۹- هوشیاری، ذکاوت و قوت تمرکز فکری و ذهنی پنهان می شود.

این تغییرات، زن سالم را به اندازه ای دچار بیماری می گرداند که کسی نمی تواند بین تندرستی و بیماری وی فرق گذارد و مطابق آمار از هر صد زن حائض فقط ۲۳ نفر از آنها بدون درد و ناراحتی می باشند. از طرفی تعداد ۱۰۳۰ زن را مورد تحقیق و مطالعه قرار دادند و در آخر چنین نتیجه گرفتند که ۷۴٪ آنها در ایام حیض به انواع ناراحتی و درد مبتلا می شوند. دکتر امیل نروک که در این رشته بزرگترین محقق است می نویسد:

«عوارض و تغییراتی که بطور عموم در زنان حائض پیدا می شود عبارتست از:

سردرد، سستی بدن، خستگی و کوفتگی، ضعف اعصاب، تغییر مزاج،

بی نظمی در مثانه، بدهضمی، بی میلی (یبوست) لاغری، استفراغ کردن در بعضی حالات و زنانی هم هستند که در ناحیه سینه شان درد خفیفی را احساس می کنند ولی



گاهی درد مذکور شدت یافته و ایشان را بزحمت می اندازد و در بعضی از زنان تارهای صوتی نامنظم می شود که در اثر آن خشونت و شدت در آوازشان پیدا می شود و اکثراً به بدھضمی و تنگی نفس دچار می گردند. تحقیقی را که دکتر کریگو در تعدادی از زنان بعمل آورد چنین نتیجه گرفت که تعدادی از آنها به بدھضمی گرفتار شده و برخی دیگرشان به یبوست مبتلا می شوند.»

دکتر گب هارد می گوید: «زنانی که در ایام حیض به مرض و درد گرفتار نشوند بسیار کم اند و اکثریت مطلق شان از سردردی، خستگی، درد ناحیه زیر ناف و کم اشتھایی به غذا شکایت داشته و دارای روحی آزاده اند که تمایل به گریستن دارند.»

با مشاهده تمام این عوارض می توان چنین نتیجه گرفت که زن در حالت حیض براستی مریض است و این بیماری هر ماه يك بار تکرار می شود و این عوارض و تغییرات بطور حتم در قوای ذهنی و کارهای بدنی تأثیر می گذارند. مثلاً در سال ۱۹۰۹م دکتر واسچوسکی (Voicechevsky) طبق مشاهدات و تجارب دقیق خود چنین نتیجه گرفت که قوای عقلی و تمرکز فکری زنان در ایام حیض مختل می شود و همچنین پرفسور کرسی شکفسکی (krschislevsky) در اثر تحقیقات روانی به این نتیجه رسیده که دستگاه عصبی زن در این ایام ملتهب می شود، حواسش نیز مختل می گردد، نیروی بدنی او ضعیف شده و گاهی قادر به انجام هیچ کاری نیست و عوامل خارجی را نمی تواند تحمل کند، شعور وی مضطرب و مشوش می شود درحالیکه قبلاً با قبول این تأثیرات دارای ثبات و استقرار بوده و این اضطراب و پریشانی در زندگی روزانه عادی او هم مشاهده می شد. بعضی از زنان در این ایام (عادت ماهانه) وقتی که می خواهند سوار قطار شوند به هنگام گرفتن بلیط اشتباه می کنند و حساب پول هم از دست آنها درمی رود، اگر راننده باشند ماشین را با احتیاط و آهسته می رانند و در سر هریچ و خمی عاجز می مانند که باید چه کنند، اگر ماشین نویس (Lady Typist) باشند در تایپ اشتباه می کنند و در زدن حروف ناتوان می شوند و نمی توانند جمله ها را به یکدیگر مرتبط سازند و در زدن حروف، حرفی دیگر بجای حرف مورد نظر زده می شود، اگر بعنوان وکیل مدافع کسی تعیین

شوند در بیان کردن قضیه اشتباه کرده و فکر و بیانشان آنطور که باید کار نمی کند، اگر قاضی دادگاه باشند قوه فهم و حکم آنها در این حالت متأثر می گردد، اگر دندان پزشک باشند در کارشان متعادل نبوده و ابزار و وسایل را با زحمت و مشکل زیادی بکار می برند و اگر خواننده باشند در این ایام لحن آوازشان تغییر می کند و کسانی که در شناخت آواز مهارت داشته باشند به مجرد شنیدن، تغییر آن را درک می نمایند. خلاصه اینکه در ایام حیض دستگاه عصبی و ذهنی سست و نامنظم می گردد و اعضای زن تابع اراده اش نمی باشد، در درون او اضطرابی پدید می آید که به اراده وی غالب شده و نیروی محکم و اختیارش را تحت سیطره خود قرار می دهد لذا اعمال و کارهای وی بدون اراده سر می زند و در تصرفات و اعمالش اراده ای نداشته و نمی تواند مسئولیت کار دشوار و مهم و پردردسر را در این حالت بپذیرد.

پروفسور لاپنسکی (Lapinsky) در کتابش بنام پیشرفت شخصیت در زنان (The Development Of Personality In Women) می نویسد:

«عادت ماهانه، زنان را از آزادی در هرکاری محروم می سازد و زن در این ایام تابع حرکات غیر ارادی است و قدرت استعمال اراده اش بر انجام و یا ترك کاری بشدت ضعیف و ناقص می گردد. تمام این تغییرات در يك زن سالم پیدا می شود و بتدریج او را بیمار می سازد و حوادث و جریانات زیادی دلالت بر این دارند که زن در این ایام به جنون و دیوانگی نزدیک می شود، با کمترین چیز می رنجد و مرتکب کارهای غیرعادی و غیر عاقلانه می گردد و چه بسیار اتفاق افتاده که این غضب و خشمشان به نابودی منجر شده است.

دکتر کرافت ایبینگ (Kraft Ebing) می نویسد: ما در زندگی روزانه خود زنان بسیاری را دیده ایم که دارای خوی نرم، طبیعت آرام، بردباری و اخلاق دلپسند بوده اند ولی به مجرد رسیدن ایام حیض حالت و طبیعت شان تغییر کرده است و این ایام بمانند باد تند و طوفانی است که فوراً طبیعت آنها را تغییر می دهد و در نتیجه غضبناک، بدزبان و بدبین می شوند و هرکس از قبیل خدمتکاران، فرزندان، شوهر و حتی بیگانگان از آنها شکایت کرده و از تندی و عصبانیت آنها درمان نمی مانند.

طبق تحقیقاتی که متخصصین فن در این موضوع بعمل آورده اند به این نتیجه رسیده اند که بیشتر جنایتها را زنان در حالت حیض مرتکب می شوند زیرا آنها در این حالت تابع اراده خود نیستند و حتی ممکن است که يك زن مؤمن وقتی در این ایام است دزدی کند و بعد از کرده خود پشیمان شود.

دکتر واین برگ (Wein berg) براساس مشاهدات و تجاربش می نویسد: وقتی که حالات زنان خودکشی کرده را مطالعه و بررسی کردم ۵۰٪ آنها این جنایت را در ایام حیض مرتکب شده اند، لذا بر دادگاه ها واجب است که بهنگام تحقیق و بررسی قضیه زنان دقت کنند چون ممکن است این جنایت را در حالت حیض مرتکب شده باشند.

دوران بارداری از دوران حیض هم مشکل تر و سخت تر است چنانچه دکتر رپریو (Reperv) می نویسد: ممکن است خروج مواد زائد از بدن در ایام بارداری سبب شود که تحمل دشواری و زحمتی را که در ایام عادی دارد در آن وقت نداشته باشد و اگر عوارض بارداری بر مرد و زن غیرباردار عارض شود به آنها حکم بیمار داده می شود. در هنگام بارداری به مدت چندماه دستگاه عصبی زن تعادل خود را از دست داده و مختل می گردد، حالت ذهنی مضطرب گشته و همه عناصر روانی و روحی به پریشانی و تشویش دچار می گردند و او در آن حال بین بیماری و سلامتی است که با کوچکترین بهانه ای بیمار می شود.

دکتر فشر می گوید: حتی زنان تندرست و سالم هم در دوران بارداری از اضطراب و اختلال محروم نمی مانند و مزاج آنها متغیر، افکارشان پریشان و عقلهایشان مضطرب می گردد و قوای شعور، تفکر، تأمل، فهم و تعقل دچار خطا می شود. چنانچه متخصصین فن از قبیل دکتر هیولاك ایلز و البرت مول و غیره اتفاق نظر دارند که در ماه آخر بارداری جایز نیست که به زن کار بدنی و عقلی بدهند.

بعد از وضع حمل، زنان از هجوم و حمله امراض مختلف درمان نیستند زیرا صدماتی که از نفاس (خونی که بعد از ولادت از آنها خارج می شود) بوجود می آید همیشه آنها را برای قبول بیماری آماده و مستعد می کند و چون اعضای تناسلی در

تلاشند که حالت طبیعی قبل از بارداری را دوباره بدست آورند بنابراین در اثر این فعالیت، نظام تمام بدن مختل می گردد و اگر دراثنای آن هیچ خطری پیش نیاید تا وضع مذکور بحالت عادی برگردد چند هفته طول می کشد، به همین دلیل زنان بعد از وضع حمل تقریباً یکسال مریض یا شبه مریض می باشند و قدرت عمل آنها نصف قدرت حالات عادی آنها است و حتی کمتر از آن.

بعد از آن، ایام رضاع (شیردادن) می رسد که زن در آن مدت برای خودش زندگی نمی کند بلکه برای طفلی زندگی می کند که فطرت آن را به او امانت داده و خلاصه و شیرۀ وجودش به شیر تبدیل می شود که طفل از آن استفاده می کند. غذایی که می خورد به جز انرژی بسیار کمی بقیه به شیر تبدیل شده و در پستانش جمع می گردد. بعد از تمام شدن مدت شیردهی، مادر وظیفه دارد که اهتمام و توجهش را به فرزندش مبذول داشته و مدت مدیدی او را تربیت و نوازش کند. این روزها غذای خارجی را عوض شیر مادر برای حل مسئله شیردادن قرار داده اند ولیکن این راه حل سالم و درست نیست زیرا در این دنیا غذایی وجود ندارد که جایگزین غذایی که فطرت در پستان مادر برای طفل مهیا کرده است شود. متخصصین فن اتفاق نظر دارند که هیچ غذایی در تربیت و رشد طفل بمانند شیر مادر مؤثر نیست و محروم ساختن طفل از آن ظلم بوده و تاثیرات بد و ناهنجاری برجای می گذارد که بعدها معلوم می شود. و باز برای تربیت کودکان کودکانها ساختند تا اینکه مادران از جانب کودکان خود نگرانی نداشته باشند و در امور بیرون منزل مشغول گردند ولیکن باید بدانند غیرممکن است که کودکانهای مذکور جای مهر و محبت و عطوفت آغوش مادری را بگیرد و محال است که در دل زنان کارمند و حقوق بگیر آن مهر و محبت و عطوفتی وجود داشته باشد که دوران کودکی به آن احتیاج دارد و یا مادر حقیقی صاحب آن است. این روشهای بدعتی و جدید تربیت اولاد هنوز بطور کامل مورد تجربه و آزمایش قرار نگرفته زیرا از این مراکز تربیتی هنوز کودکان بیرون نیامده اند و سلوک و روش آنها به دنیا معلوم و ظاهر نشده است تا اینکه بر آنها حکم موفقیت و یا عدم موفقیت بدهند لذا مسئولین اینگونه مراکز نباید ادعا کنند که مراکز تربیت آنها با داشتن روشهای تربیتی جدید جانشین عطوفت و مهربانی مادر شده

است. هنوز هم به عنوان حقیقت باید پذیرفت که تربیت فطری طفل همان آغوش گرم و پرمحبت مادر است و بس.

با توجه به این بیانات، کسانی که عقل سلیم دارند می دانند که بر فرض مساوی بودن قوای جسمی و عقلی زن و مرد، فطرت برای هردوی آنها وظایف و تکالیف مساوی قایل نمی شود زیرا وظیفه مرد در راه خدمت به بقای بشر، فقط همین است که بذرش را در رحم زن کشت کند و سپس برود در دیگر نواحی زندگی مشغول کار و وظیفه اش شود برخلاف زن که قسمت اعظم این تکالیف و خدمت به بقای نوع انسانی مربوط به اوست و برای تحقق این هدف وقتی که او در رحم مادر تکه گوشتی است آمادگی پیدا می کند و ساختمان بدنی او طوری می شود که در دوران جوانی و پیری حیض ببیند و فطرت نگذارد که او در هر ماه به مدت ۳ یا ۷ یا ۱۰ روز به تکالیف بزرگ و پرمشقت عقلی و بدنی مشغول شود، به همین علت است که می تواند دوران حمل و بعد از حمل را که تقریباً یکسال تخمین زده می شود تحمل کند و در خلال این مدت در حالت بیماری و سلامتی قرار گیرد، دوسال را هم برای شیر دادن که زراعت انسانی را با خونس آبیاری و از سرچشمه سینه اش آن را سیراب می کند سپری کرده و بعد از آن چند سالی را در تربیت ابتدایی فرزندش بگذراند و در این مدت، خواب شب و راحتی روز را بر خود حرام گرداند و نسل آینده را بر راحتی، لذت آرامش، تمایلات و همه چیزهای عزیز و قیمتی دیگرش برتری و امتیاز دهد.

وقتی که حقیقت چنین است پس بگویید که عدالت و انصاف درباره زن چیست؟ آیا انصاف این است که با وجود این همه وظایف و واجبات مشکل، که هیچ مردی فطرتاً نمی تواند در این کارها با وی مشارکت کند، کارهای دیگر اجتماع را نیز که انجام آن وظیفه مردان است عهده دار شود. بر وی دونوع وظیفه تحمیل شود و درحالیکه فطرت او را به سبب وظیفه طبیعی و اصلیش از دیگر تکالیف و واجبات معاف ساخته، باز مکلف گردد که تمام تکالیف فطرت را متحمل شود؟ از خانه و منزل بیرون برود و مانند مردان به کسب و کار پرمشقت و پردردسر مشغول گردد؟ در کارهای سیاسی، اقتصادی، صنعت، حرفه، تجارت، زراعت، تامین امنیت و

دفاع از سرحدات وطن بمانند مردان اقدام نماید؟ و فقط اینها نیست بلکه باید محافل و مجالس را رنگ و رونق دهد و با جمال و زیبایی و آرایش خود مردان را شاد سازد و وسایل و اسباب لذت و عشرت آنها را آماده کند.

سوگند به خدا که این انصاف نیست و بلکه ظلم و تجاوز شمرده می شود نه مساوات بین زن و مرد. کسی که این را مساوات می شمارد سخنش باطل بوده و تحقیر مساوات است. آیا مقتضای انصاف و عدالت این است که کسی را که فطرت به تکالیف و واجبات مشکل و سخت مکلف ساخته باید از کارهای اجتماعی و بقای نوع بشری سبک ترین را به عهده بگیرد و کسی که فطرت به او مسئولیت کارهای سخت و دشوار را نداده در عوض سخت ترین و مشکل ترین کارها را متحمل شود، مسئولیت و زحمت بیشتری را بدوش کشد و درعین حال سرپرست و مربی خانواده هم باشد؟

قبول کردن کارهای بیرون از خانه نه تنها بر زن ظلم است بلکه او اصلاً آمادگی و قدرت انجام کارهای مردان را ندارد. کسی می تواند آن کارها را انجام دهد که توان و قدرت کاری ثابت و مداوم داشته باشد و کوچکترین رخنه و اخلاقی در او نبوده و بتواند که کار را در تمام اوقات با قدرت همیشگی ادامه دهد و قوای عقلی و جسمیش قابل اعتماد و اطمینان باشد ولی کسی که در هر ماه با رسیدن ایام بیماری و ناراحتی، قدرت و توانش از بین می رود و یا کم می شود و مطلوبیت کارش رو به کاهش می رود، مشکل است که بتواند آن کارها و وظایف را انجام دهد و در انجام آنها با موفقیت روبرو شود.

برای درک بیشتر موضوع تصور کنید که يك لشکر زمینی و دریایی از زنان وجود دارد که در موقعیت جنگی بسر می برند. ناگاه يك چهارم لشکر بخاطر ناراحتی های ایام قاعدگی از اجرای وظیفه باز می مانند و ۱/۶ آن نیز بسبب بارداری نمی توانند به اعمال دشوار و سنگین دست بزنند، تعدادی دیگر نیز به خاطر وضع حمل به بستر می روند، به نظر شما نتیجه و ثمره جنگیدن این لشکر چه خواهد بود؟ ممکن است بگویید که جنگیدن و نبرد مشکلترین اعمال است و زنان از عهده آن نمی توانند برآیند ولیکن شما را به خدا سوگند بگویید که کدامیک از وظایف پلیسی،

قضائی، اداری و یا کارهای مربوط به سفارت، صنعت، حرفه، تجارت، زراعت، خط آهن و... بدون تکلیف و مشقت است و نیروی ثابت و مداوم و مطمئن و قابل اعتمادی لازم ندارد؟ لذا کسانی که وظایف مردان را به زنان واگذار می کنند هدفشان فقط یکی از این سه چیز است و بس:

این زنان را به زنان دیگری تبدیل کنند و نوع و طبیعت زنان موجود را بکلی محو و نابود نمایند، یا اینکه طبقه و طایفه ای از زنان را در هر عصر انتخاب کنند و طبیعت زن بودن را از ایشان زایل نمایند و یا اینکه لیاقت و ارزش آنها را پایین تر از همه امور و شئون جامعه بدانند.

اگر هر يك از این اشكال سه گانه را انتخاب کنید باز هم بدانید که آماده ساختن زن برای اجرای اعمال و وظایف مرد مخالف وضع و مقتضای فطری او است که در آن نه سودی برای خود زن و نه برای جهان بشریت است. همانطوریکه علم بیولوژی می گوید زن بخاطر ولادت و تربیت آفریده شده و فطرت هم جنبه های روانی را که با وظیفه زن سازگاری دارد برایش ارزانی داشته است از قبیل مهر و محبت، عطفوت، ترحم، شفقت، رقت قلب، مهربانی، احساس لطیف و غیره. مرد در زندگی جنسی و تناسلی در مقام فعل واقع شده و زن در مقام انفعال قرار دارد و در وجود او صفاتی هست که آماده قبول اثر فعل است زیرا در وجود وی به جای اوصاف خشونت، شدت و غلظت و تأثیر و فعل صفاتی چون لطافت، نرمی، تأثر و انفعال قرار دارد و بجای ثبات و مقاومت صفات خضوع، تواضع و همراهی را دارد و به جای اوصافی چون جرأت، جسارت و اقدام صفاتی مانند فرار، امتناع و بازداشتن در ترکیب اصلی او نهفته است.

بنابراین شما خود بگویید آیا مخلوقی که دارای چنین صفاتی باشد می تواند در اعمال و وظایفی موفق شود که شدت، غلظت، مقاومت و آرامش اعصاب را اقتضا می کند و بجای نرمی و عطفوت و احساسات عاطفی و رقت قلب به عزمی راسخ و نظری ثابت و تصمیمی قاطع و سینه ای فراخ احتیاج دارد.

این حقیقت است که وادار ساختن زن به چنین کارهایی، ضایع ساختن خود زن و عرضه کردن ملت مذکور به نابودی و هلاکت است.

مشغولیت زن به این نوع کارها نه تنها ترقی و پیشرفت نبوده بلکه عامل سقوط و عقب افتادگی او خواهد بود زیرا بالا بردن يك طبقه از مردم این نیست که استعدادهای فطری آن طبقه زیر پا گذارده شود و تواناییهای مصنوعی به آن داده شود. زیرا آن طبقه لیاقت و استعداد کاری را که فطرت به او نداده است نخواهد داشت. بلکه ترقی يك ملت در آن است که استعدادهای طبیعی صیقل داده شود و تهذیب و تربیت گردد و برایش محیط و شرایط لازم آماده شود.

مكلف ساختن زنان به اینگونه کارها نه تنها هیچ موفقیت و کامیابی نبوده بلکه ناامیدی و ناکامی و سقوط را نیز دربرداشته است زیرا در يك طرف زندگی، مردان قوی بوده و زنان ضعیف می شوند و در قسمت دیگری از زندگی مردان ضعیف بوده و زنان قوی می شوند پس اگر از زنان خواسته شود که با مردان در يك محدوده معین همراهی و همگامی کنند زنان در آن محدوده ضعیف تر و عاجزتر می مانند و این وضع مذکور سبب عقب ماندن زنان از مردان شده تا ابد مجبور به دنباله روی از مردان می شوند. اگر شما جستجو و تحقیق کنید زنان نابغه ای مانند ارسطو، ابن سینا، کانت، هگل، شکسپیر، خیام، اسکندر، ناپلئون، بیسمارک، صلاح الدین و نظام الملک طوسی نمی توانید بیابید، همانطور که اگر همه مردان تلاش کنند تا قسمت کوچکی از کارهای يك مادر را انجام دهند نمی توانند.

در این معکوس کردن کار میان زن و مرد نه تنها نفعی برای تمدن نبوده بلکه در آن مضرت و ضرر بزرگی است زیرا زندگی اجتماعی همانطور که به نرمی، ملایمت و رقت نیاز دارد به خشونت، شدت و غلظت نیز محتاج است و همان اندازه که به مادران مربی و زنان مهربان و مدبر احتیاج دارد به سیاست مداران، عقل های سازنده و کارگردانان اندیشمند نیز احساس نیاز می کند و اگر یکی از این طبقات سقوط کند و یا از نظر دور داشته شود به تمدن و جامعه انسانی خسارت و ضرر هنگفت می رسد.

این تقسیم عادلانه ای است که فطرت بین دو قشر انسانی قائل شده و این تقسیم عادلانه از طرف علم بیولوژی، طب، روانشناسی و جامعه شناسی تأیید گردیده است. منحصر بودن ولادت و تربیت برای زن در حقیقت حکم فیصله دهنده



را دارد که حیطة عمل او را برایش در اجتماع تعیین کرده و تدبیرهای تصنعی نمی تواند و حق ندارد که حد و مرز معین فطرت را بشکند. تمدن سالم و درست آن است که اول حکم فطرت را بپذیرد سپس زن را در مقام صحیح که لایق اوست قرار دهد، در اجتماع برایش عزت، شرف و کرامت قائل شود و به حقوق مدنی، شرعی و اقتصادیش اعتراف کند، امور خانه و منزل را به او واگذارد و مرد را در خارج خانه موظف سازد و او را رئیس و سرپرست خانواده تعیین کند. هرتمدنی که در این تقسیم طبیعی اخلال کند و یا آن را کلاً محو سازد در حقیقت فریب ظواهر فریبنده ترقی و پیشرفت های مادی را می خورد تا يك زمان محدود دل خوش است لیکن سرانجام و عاقبت آن رو به هلاکت و نابودی است. زیرا وقتی که زن مانند مرد تکالیف و زحمات اقتصادی و مدنی را عهده دار می شود، لازم است که از تکالیف فطری خود عقب بماند که عاقبت آن نه تنها خرابی مدنیت بلکه هلاکت و خرابی جهان بشریت است. البته امکان دارد که زنی از طبیعت و فطرت خود بیرون شود و کوشش کند که همه اعمال و وظایف مردان را اجرا نماید و در این کار موفق هم بشود ولیکن هیچگاه امکان ندارد که مردی بتواند ولادت و تربیت کودکی را انجام دهد.

اما اگر این تقسیم طبیعی بین زن و مرد و یا دو قشر انسانی مراعات گردد، تنظیم خانواده و تعیین وظایف زن و مرد در زندگی اینچنین می شود:

۱- نفقه، ریاست، حمایت خانواده و دیگر تکالیف شاقه و خدمات مشکل اجتماعی بر مردان تعلق می گیرد و تعلیم و تربیت شان هم طوری صورت می گیرد که برای تحقق این مقاصد به نحو خوب و مفیدی آماده گردد.

۲- تربیت اولاد، وظایف منزل و اعمالی که باعث راحتی و آسایش خانواده می شود مربوط به زنان می گردد و آنها برای انجام این وظایف باید به بهترین نوع تعلیم و تربیت آراسته شوند.

۳- برای حفظ و بقای نظام خانواده و جلوگیری از تشتت و پراکندگی، لازم است که یکی از اعضای خانواده بعنوان سرپرست و رئیس تعیین شود تا اینکه خانواده بمانند رمه بدون چوپان نگردد. هیچکس جز مرد نمی تواند که رئیس و مسئول خانواده شود زیرا آن فردی که حالت عقلی و روانیش در ایام حیض و

حاملگی در معرض تغییر قرار می گیرد هیچگاه صلاحیت ریاست و سرپرستی را ندارد.

۴- در نظام اجتماعی لازم است که لوازم و اسباب حفاظت و ادامه تقسیم و تنظیم وظایف اعضای خانواده مهیا و آماده شود تا اینکه مردمان سفیه و نادان در دایره اعمال زن و مرد مرتکب اشتباه و خطا نگردند که در اثر آن بی نظمی را در نظام يك تمدن سالم و صالح بوجود آورند.

## علل کوتاهی و غفلت انسان

در فصل قبل این کتاب کوشش کردیم تا بر اساس تحقیقات علمی خالص و تجارب و مشاهدات علمی بیان کنیم که ارکان و اصول روابط جنسی در چارچوب تمدن و اجتماع که بر شالودهٔ مراعات مقتضیات فطرت انسانی و وضع ذهنی و جسمی وی بنا شده باشد به چه صورت خواهد بود. در این بحث کوشش بعمل آورده ایم تا چیزهایی را شرح دهیم که در آن کوچکترین اشتباه و شکی نبوده و یا بر آن گفتار هیچ اعتراضی وارد نشده باشد و تمام آن گفتار و نظریات از قبیل مسائل مسلم الثبوت و محکم علم و حکمت و علوم مختلف دیگر به شمار رفته و دانشمندان و علما به آن اعتراف داشته باشند ولیکن از عدم تواناییهای عجیب انسان این است که هرنظامی را که او برای مدنیت و اجتماع وضع می کند شرایط لازم فطرت را در آن مدنظر نمی گیرد و اگر گاهی هم مدنظر بگیرد طوری نیست که همه جانبه بوده و متناسب و پسندیده باشد.

از بدیهیات اینست که انسان با اینکه از خواسته های فطری و اوضاع ذهنی و بدنی خود بی خبر و ناآگاه نیست ولی باز هم تا امروز موفق نگردیده که نظام معتدل و موزون اجتماعی را که براساس مبادی و اصول این مطالب و خصایص و مصالح و مقاصد موزون بنا یافته باشد منع نماید.

## سبب حقیقی این غفلت :

سبب این کوتاهی همان است که ما در اول این کتاب بیان داشتیم چون از جمله ضعفهای طبیعی در انسان این است که وقتی که مسئله ای را مورد بحث قرار می دهد به تمام نواحی و جنبه های متعدد آن نمی تواند احاطه پیدا کند بلکه يك جنبه آنرا برگزیده و بر دیگر جوانب ترجیح می دهد و اهتمام و توجه خود را فقط به آن مبذول می دارد و از دیگر جوانب غافل می ماند گاهی هم از آن جوانب غافل می ماند گاهی هم از آن جوانب بطور عمدی غفلت می کند و وقتی که این ضعف انسانی حتی در امور جزئی و فردی زندگی نمودار می گردد پس چگونه امکان دارد که مسائل عمیق و گسترده اجتماعی از آن نجات یابد؟ مسائلی که جوانب متعدد اعم از ظاهر و خفی دارد؟ و شکی نیست که با داشتن عقل و علم، انسان دارای شرف و کرامت و امتیاز است ولیکن واقعیت این است که تنها عقل نمی تواند او را در تمام نواحی زندگی هدایت و رهبری کند چون وقتی که عواطف و خواهشات وی بطرف معینی تمایل پیدا می کند و آن را بر دیگر نواحی ترجیح می دهد در این وقت با عقل و علم خود به آن استدلال می کند و اگر علم او جوانب دیگر مسأله را ترجیح دهد و عقل هم وی را به طرف دیگری متوجه ساخته باشد باز هم نه بر اشتباه خود اعتراف می کند و نه در پی تصحیح آن برمی آید بلکه عقل و علم را ملامت می نماید که چرا دلایل و براهین نمی آورند که تمایل او را تأیید کرده و طرز فکر او را بپسندند.

## تعدادی از مثالهای آشکار و بارز:

این ضعف انسانی - تمایل يك جانبه - در مسئله اجتماعی مورد بحث ما بصورت کامل افراط و تفریط خود، ظاهر شده است.

گروهی به طرف اخلاق و روحانیت توجه نموده و در آن به اندازه ای افراط نموده اند که روابط جنسی بین زن و مرد را در ذات و اصل خود عیب و گناه می دانند و این انحراف از جاده اعتدال را در دیانت بودائی، نصرانی و بعضی دیانت های هندی به خوبی می توانیم ببینیم و از تأثیر آنها است که در يك قسمت بزرگ جهان عقیده بر این است که رابطه جنسی در دایره ازدواج رسمی باشد و چه خارج از آن

باشد گناه شمرده می شود. نتیجه اش این شد که زندگی، رهبانیت و گوشه نشینی، همان اخلاق و تزکیه روحی محسوب شد و بسیاری از افراد نوع انسانی اعم از زن و مرد با استعدادهای عقلی و قوای جسمانی شان از فطرت دوری گزیده بلکه برضد آن جنگ و مبارزه کردند و کسانی هم که ادعا و خواست فطرت را قبول کردند و رابطه جنسی را بکار بردند آن را به رضا و رغبت نمی کردند بلکه مانند کسی بودند که حاجتش را با کراهت و بی میلی برآورده می کند. مشخص است که این رابطه نه در میان زن و شوهر رابطه محبت و تعاون ایجاد می کند و نه می تواند يك تمدن صالح و سالم را که روبه ترقی باشد ایجاد نماید. علاوه براینکه این نوع طرز فکر ارزش و مقام زن را در اجتماع نیز پایین می آورد. زیرا طرفداران رهبانیت حکم می کردند که تمایلات جنسی از وسوسه های شیطانی بوده و انگیزه و محرك این تمایل که زن است ریسمان ابلیس می باشد به این ترتیب زن را مخلوق ناپاکی شمرده و گفتند هرکس که می خواهد دارای روح پاک و باصفا باشد واجب است که زن را مخلوق حقیر و بی ارزش بداند و این نوع طرز تفکر راجع به زن در ادبیات نصرانی، بودائی و هندوئی زیاد به چشم می خورد و شما می توانید ارزش و مقام زن را در جامعه ای که چنین طرز تفکری دارد، حدس بزنید.

گروه دیگری در قطب مخالف این طرز تفکر قرار دارند که خواهشات جسمانی را انجام داده و در آن تا اندازه ای افراط می نمایند که حتی از حدود حیوانیت هم تجاوز می کنند و این افراط در تمدن غربی به اندازه ای مفتضح است که هرقدر کوشش شود امکان پوشش برای آن وجود ندارد مثلاً در قانون آنها زنا جرم نیست و وقتی گناه شمرده می شود که در آن اجبار و اکراه باشد که در این وقت بسبب اکراه و دخالت درحق قانونی دیگری گناه محسوب می گردد. و اگر به یکی از این دو صفت متصف نبوده باشد در ذات خود گناهی محسوب نمی شود که مستحق عذاب بوده باشد و آن را عار و ننگ نمی دانند تا موجب شرم و حیا گردد و اگر تمدن غرب در این حد هم توقف می کرد توقفی بود در حد فطرت حیوانی ولیکن در رابطه جنسی از چنان افراطی برخوردار بودند که حد حیوانی را هم زیر پا گذارند که عبارت بود از تناسل، توالد و بقای نوع انسانیت. زیرا رابطه مذکور در نزد آنها فقط تمتع و

بهره جویی جسمانی است و بس، وقتی که افراط انسان به این حد رسید این مخلوق که به صفت «احسن تقویم» موصوف بود به «اسفل سافلین» متصف گشت. اول با آن آزادی کاملی که در رابطه جنسی دارد از فطرت انسانی تجاوز می کند که این وضع به هیچ صورت نمی تواند اساس تمدن باشد و سپس از فطرت حیوانی هم منحرف می گردد زیرا که نتیجه طبیعی آن را هم که توالد است مانع می شوند تا بعد از خودشان نسل آینده ای باقی نماند.

گروه سومی هم هستند که به ارزش و اهمیت خانواده پی برده اند لذا آن را با حدود و قیودی محدود و مقید ساخته اند که هر فرد از افراد خانواده مانند اسیری در غل و زنجیر کشیده شده است و بین حقوق و وظایف آنها موازنه و تعادل رعایت نشده است. بارزترین مثال آن نظام خانوادگی هندوئی است که زن در آن جزئی ترین آزادی اراده و عمل را ندارد و در تمدن و اجتماع هیچ حقی ندارد و در همه دوران زندگی اش یعنی در زمان دختری، همسری و مادر بودنش خدمتکاری بیش نیست و اگر زمانی هم بیوه شد مقامش از خدمتکار هم پائین تر می آید گویا که مرده ای در قالب زنده است، همه کارهای سخت و مشکل به عهده اوست و در مقابل هیچ حقی ندارد و مردم در این نظام اجتماعی کوشیده اند که زن را از اولین روز پیدایش نوعی از حیوانات چهارپا بدانند تا که او پیش خود هیچ احساس و شعوری پیدا نکند و شک نیست که در دایره این نظام اصول و ارکان خانواده را طوری مستحکم کرده اند که در آن زن نمی تواند کمترین اعتراضی از خود بروز دهد و این نظام نصف کامل انسانیت را به آخرین درجه تحقیر و توهین رسانده است و در راه ترقی، پیشرفت و رشد وی موانع و مشکلاتی را ایجاد کرده که خود هندوها هم عاقبت بد و نافرجام آن را درک کرده اند.

گروه دیگری ارزش و منزلت زن را بالا برده و در اراده و عمل برایش آن چنان آزادی را قائل شده اند که افراط و زیاده روی آنها نظام خانوادگی را فاسد ساخته و درهم و برهم نموده است، لذا زن اختیاردار تام و دختر و پسر آزاد و مختار کامل شده و خانواده مانند رمة ای وحشی و رمیده شده که نه چوپانی دارد که از آن دفاع کند و نه خانه ای است که به آن پناه ببرد و همچنین یکی را بر دیگری هیچ حقی

نیست. شوهر نمی تواند از خانمش بپرسد که شب گذشته کجا بوده؟ و پدر نیز نمی تواند دخترش را از آمیزش و رفت و آمد با رفقاییش منع کند و زن و شوهر در حقیقت دو شریک مساوی و برابر شده اند که خانواده را با شروط مساوی تشکیل داده اند و فرزندان در این شرکت به منزله اعضای فرعی و کوچک هستند و چون در این شرکت کمترین اطاعتی برای جلوگیری از پراکندگی و تشتت وجود ندارد بنابراین نظام آن با کوچکترین اختلاف سلیقه از هم می گسلد و خانواده و مفهوم خانواده داشتن از بین می رود و این است مثال و نمونه جامعه نوین غربی، آن جامعه ای که پرچم داران آن ادعا دارند که آنها در امور تمدن و عمران سردمداران هدایت و رهبری هستند ولیکن اگر شما بخواهید که از عواقب بد رسالت آنها که در زیر پرده مخفی مانده اطلاع داشته باشید به گزارشی از گزارش های محاکم ازدواج، طلاق یا جنایات اطفال در اروپا و آمریکا دقت و تحقیق کنید که در آن صورت حقیقت برایتان آشکار خواهد شد و ارقامی که اخیراً از طرف وزارت داخله انگلستان منتشر شده نشان می دهد که جنایت پسران و دختران خردسال هر روز روبه فزونی است و از بزرگترین علل آن سستی و گسیختگی نظام تربیتی خانواده است.

گریزه آبرو، حیا و شرم که در انسان مخصوصاً در سرشت زن فطری آفریده شده از طرف هیچ تمدن انسانی چه در گذشته و چه در حال بطور صحیح فهمیده نشده و مراعات نگردیده است و نیز مقتضای آن در لباس و اسلوب زندگی اجتماعی رعایت نشده است. با اینکه حیا از بهترین فضایل انسانی و به خصوص از فضایل زنان محسوب می گردد هنوز هم در لباس و پوشش انسان و دیگر پدیده های اجتماعی بصورت يك قاعده کلی که از نظر عقلانی پسندیده باشد، ظاهر و آشکار نشده است و کسی هم حدود صحیح ستر و پوشش بدن را تعیین نکرده و در رعایت آن توجه و سعی ننموده است و حیا در لباس، آداب و عادات اجتماعی زنان و مردان به عنوان مبدأ و یا قانون مراعات نشده و حدود معقول و مناسب پوشش و عدم پوشش بین دو مرد، یا دو زن و یا بین زن و مرد تعیین و مشخص نشده است و همان اندازه که این موضوع در تهذیب، فرهنگ و اخلاق قدر و ارزش بلند دارد بهمان اندازه نیز در آن غفلت و کوتاهی شده است و يك قسمت از آن به عرف و سنن

اجتماعی واگذار گردیده است درحالیکه عرف و سنت با توجه به شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر می کند و قسمت دیگر آن را به تمایلات شخصی افراد محول کرده اند و همه می دانند که غریزه حیا و ادب اشخاص و افراد با هم برابر نیستند و همه افراد دارای چنان ذوق سلیم و حسن اختیار نمی باشند تا بتواند برای خود راهی را انتخاب کنند که با غریزه فطریشان سازگار و موافق باشد بنابراین نتیجه به اینجا رسید که در راه و روش اجتماعی و لباس مردم اختلاط و آمیزش عجیبی پدیدار گشت که از هر مناسبت عقل و اصولی بدور مانده و کوچکترین نشانه ای از مبادی اخلاقی در آن دیده نمی شود.

در ممالك شرقی موضوع لباس و پوشش با اختلافات و تفاوت های گوناگون باقی مانده ولی وقتی که در غرب این موضوع به درجه وقاحت، ابتذال و بی شرمی رسید مسئله حیا را به کلی از اخلاقشان محو و نابود کردند و آن را يك چیز بی معنی و بیهوده دانستند و با افکار جدید ابتکاری شان گفتند که حیا در انسان غریزه طبیعی نبوده بلکه ثمره و نتیجه عادت لباس پوشیدن است و ستر عورت و رعایت حیا با اخلاق و تهذیب هیچ رابطه ای ندارد بلکه آن درحقیقت عاملی است از عوامل تحریک کننده غریزه شهوت در انسان. از معانی و مفاهیم عملی فلسفه مذکور این شد که امروز لباس های جلف و سبك، رقص های مفتضح، مسابقه در زیبایی صورت و اندام، عکس های برهنه، نمایش های فاسد و گمراه کننده، دعوت به تجرد (Nudism) و مراجعه انسان به حیوانیت خالص و مطلق رواج یافت. مانند این انحرافات در جوانب دیگر هم دیده می شود.

مثلاً کسانی هستند که عفت و اخلاق را محترم می شمارند ولی زن را به مانند حیوان صاحب عقل و شعور نمی دانند و او را به مانند جواهرگران قیمت در نزد خود نگه می دارند و با اینکه در جامعه و تمدن ارزش تعلیم و تربیت زن کمتر از ارزش تعلیم و تربیت مرد نیست با این حال در تعلیم و تربیت وی اهمال و سستی می کنند و برعکس کسانی هستند که به فرهنگ و تعلیم وی ارزش می دهند ولی از ناحیه عفت و اخلاق کوتاه آمده و در آن غلفت می کنند و اسباب مدنیت و تمدن را از جانب دیگری آماده و مهیا می سازند و آن کسانی که تقسیم طبیعی وظایف زن و مرد



را مراعات می کنند می گویند از تکالیف و واجباتی که زن در اجتماع و تمدن دارد فقط این است که او را در تربیت اطفال و امور منزل منحصر می سازند و مرد را مسئول کسب و انجام کارهای سخت قرار می دهند ولیکن این طائفه نیز در این تقسیم عادلانه توازن و اعتدال را نتوانسته اند حفظ کنند زیرا تمام حقوق اقتصادی زن را سلب کردند و از میراث محروم ساختند و انواع حقوق مالکیت را مربوط به مرد دانستند لذا زن را از ناحیه اقتصادی عاجز و ناتوان قرار داده و او را به عنوان خدمتکار مرد قرار دادند و درمقابل این گروه، طایفه دیگری پیدا شدند که می خواستند این ظلم و جفا را از وی دفع نمایند و حقوق سلب شده مدنی و اقتصادی او را به او برگردانند ولیکن آنها در اشتباه دیگری افتادند و آن اینکه ایشان با غلبه افکار مادی در اذهانشان، گمان دارند که نجات دادن زن از بردگی اجتماعی و اقتصادی این است که وی مانند مرد در خانواده مسئول کسب و کار باشد و در تمام واجبات اجتماعی سهیم گردد و این روش از دید مادی گراها بسیار دلچسب و خوشایند بود زیرا با اینکار نه تنها مسئولیت مرد کمتر می شد بلکه وسایل زندگی و ثروت دوچندان می شد و زن با مرد در يك میدان مشغول کسب و کار می شد، علاوه براینکه این وضع در پیشرفت تمدن سرعت فوق العاده ای را بوجود آورد و او را با وقت و زمان کمتری به مقصود می رساند ولیکن از نتایج حتمی این افراط در بعد مادی و اقتصادی آن شد که جوانب دیگری که از جهت اقتصادی اهمیت و ارزش کمتری نداشتند به دست فراموشی سپرده شد و بسیاری از جوانب را بطور عمدی از نظر دور کردند و با اینکه خود می دانستند با قانون فطرت مخالفت کردند چنانچه تحقیقات خودشان بر آن گواه است و بعد از آن ادعای انصاف و عدالت کرده و حقوق واجب و لازم زن را اعطا نمودند ولی درحقیقت بر او ظلم کردند و در حق او ستم روا داشتند چنانچه تجارب و مشاهدات این مطلب را تأیید می کنند. آنها خواستند بین زن و مرد مساوات برقرار کنند ولی درحقیقت معنای مساوات را اشتباه فهمیدند و توازن بین زن و مرد را برهم زدند و علوم و فنون خودشان گفته ما را تأیید می کند و بعد از آن سعی کردند که جامعه و تمدن را اصلاح کنند و از تفاسیل و ارقام واقعیاتی که خودشان ثبت نمودند فهمیده می شود که آنها با اصلاحشان اسباب خرابی و هلاکت را ایجاد

کردند.

بدیهی است که ایشان از این حقایق بی خبر نبودند ولیکن همانطور که تذکر دادیم این از ضعف انسان است که وقتی برای زندگیش قانونی می گذارد نمی تواند تمام مصالح و منافع آن را بطور معتدل و متوازن مراعات کند زیرا تمایلات و رغبت ها و خواهش هایش او را به يك سمت کشیده و از جوانب دیگر باز می دارد. وقتی که او به يك جانب متمایل شود بسیاری از جوانب دیگر بر وی پوشیده می ماند و از بسیاری از حقایق نیز، خود او چشم می پوشد و شهادت خودشان بهترین دلیل بر این غفلت و کوتاهی آنها است، چنانچه یکی از دانشمندان علوم طبیعی روسی بنام آنتون نیمیلوف (Anton Nemilov) که دارای عقیده خالص کمونیستی است در کتابش بنام (The Biological Tragedy Of Women) یعنی تراژدی بیولوژیکی زن، دوپست صفحه را اختصاص به اثبات عدم مساوات زن و مرد از طریق تجارب علوم طبیعی داده است و سپس در ادامه تمام این تحقیقات علمی اش می نویسد:

«اگر در این عصر گفته شود که در جامعه و تمدن برای زن حقوق محدودی اعطا گردد از طرف تعداد کمی از مردان مورد تأیید واقع می شود و ما هم از جمله کسانی هستیم که با این نظریه مخالفت می ورزیم ولیکن سزاوار است که ما خود را به این سخن فریب ندهیم که مساوی بودن زن و مرد در کارهای اجتماعی کاریست ساده و راحت و به حق باید گفت که راجع به این موضوعی که ما در شوروی تحقیق کردیم هیچ کسی تابحال در دنیا چنین کاری نکرده است و تابحال نظیر قوانینی که ما بدور از تعصب وضع کرده ایم، در جهان وضع نشده است ولی با وجود این باید اعتراف کرد که مقام و منزلت زن در خانواده کمتر تغییر می کند. (صفحه ۷۶)

نه تنها در خانواده بلکه در اجتماع نیز کمتر قابل تغییر است و همین مؤلف در جای دیگری می گوید:

«هنوز نظریه عدم مساوات زن و مرد - این نظریه عمیق - راسخ و ثابت است و رسوخ آن نه تنها در دل طبقاتی است که سطح فکر ساده ای دارند بلکه در دل طبقاتی است که در شوروی از سطح فکر بالایی برخوردارند و تاثیر این اعتقاد در خود زنان بحدی است که اگر با آنها معامله مساوات کامل با مردان صورت بگیرد این

معامله را تنزل در حق مردان می دانند و ایشان را به خواجه بودن نسبت می دهند و اگر ما در این باره فکر دانشمند علوم طبیعی، یا نویسنده، یا تاجر یا شاگرد یا کمونیست حقیقی را مورد تتبع و تحقیق قرار دهیم بلافاصله معلوم می شود که زن را با مرد نه هم سطح می دانند و نه همانند و اگر در داستان های امروزی نظر اندازیم با آنکه نویسنده اش دارای آزادی فکر می باشد به عباراتی برمی خوریم که درباره زن به این طرز فکر اشاره می کنند (صفحه ۱۹۴، کتاب مذکور).

«سبب آن چیست؟ سببش این است که مبادی انقلابی در این نظام به امر مهمی استوار است و آن اینکه از روی علم بیولوژی (Biology) بین زن و مرد مساوات وجود ندارد و فطرت نیز هردوی آنها را به يك صورت مکلف و موظف نساخته است. (صفحه ۷۷)

به عبارت دیگری نظر افکنید که شما را در این باره یاری می کند:

«حقیقت این است که آثار و عوارض بی بندوباری جنسی (Sexual Anorchy) در همه کارگران (Workers) هویدا و ظاهر است و این حالت خطر زیادی دارد که نظام سوسیالیزم را به نابودی و هلاکت تهدید می کند پس بر ما لازم است که برضد آن قیام کنیم و بهرطریقی که امکان دارد این مبارزه را ادامه دهیم زیرا مبارزه در این باره دارای مشکلات و سختی های زیادی است و من وظیفه خود می دانم که شما را به هزاران واقعه ای اشارت دهم که آزادی مطلق و بی بندوباری در امور جنسی نه تنها در بین طبقه جاهل و نادان سرایت کرده بلکه در بین افراد با فرهنگ و تعلیم یافته کارگران هم نفوذ نموده است. (صفحه ۲۰۲-۲۰۳، کتاب مذکور).

توجه شما را به این عبارات جلب می کنم که چقدر واضح و روشن است زیرا ایشان از یکطرف اعتراف می کنند که فطرت زن و مرد را مساوی قرار نداده و در زندگی اجتماعی تمام کوشش هایی که برای ایجاد مساوات بین زن و مرد انجام شده موفقیت آمیز نبوده است و هرچقدر هم که خواسته شده تا برخلاف فطرت این مساوات برقرار گردد، امواج فحشا و فساد تیزتر و تمام جامعه به خطر افتاده است و از طرف دیگر ادعا می کنند که باید در چارچوب نظام اجتماعی حقوق زن محدود نشود و اگر چنین شود آنها مخالفت می نمایند پس کدام دلیل قوی تر از این است

که يك انسان عاقل و دانا - نه جاهل و نادان - تا اندازه ای پیروی هواها و خواهشهای نفسانی اش او را به يك طرف معین بکشاند و در گرداب آن فرو رود و به دلایل و تجارب خود ارزش ندهد و درمقابل خواهش هایش از واقعیات و آثاری که چشمش دیده و گوشش شنیده روگردان شود.

خداوند می فرماید :

افريت من اتخذ الهه هويه و اضله الله على علم و ختم على سمعه و قلبه و جعل على بصره غشاوه فمن يهديه من بعد الله افلا تذكرون (البجاثیه، ۲۳)

«آیا آن کس را که هوشش را چون خدای خود گرفت و خدا از روی علم گمراهش کرد و بر گوشش و دلش مهر نهاد و بر دیدگانش پرده افکند، دیده ای؟ بعد از خدا کیست که او را هدایت کند؟ پس آیا پند نمی گیرید؟»

### توازن و تعادل در قانون اسلام :

در جهانی که میان افراط و تفریط حیران و سرگردان است، اسلام يك نظام اجتماعی است که به توازن و اعتدال امتیاز دارد و همه جوانب فطرت را اگرچه بسیار باریك و کوچک هم باشد مراعات می نماید. نظامی است که به معرفت تفصیلی کامل خلقت انسان، فطرت حیوانی و انسانی و خصوصیت های روحی و خواسته های فطریش اتکا دارد و هدف فطرت را در همه مخلوقات چنان محقق می سازد که ناچیزترین و ساده ترین مقاصد هم از آن فوت نمی گردد و سپس تمام مقاصد با اتحاد یکدیگر برای تحقق هدف والایی که آخرین غایت زندگی انسان است دست تعاون بهم می دهند و این اعتدال، توازن و تناسب بحدی می رسد که انسان با قدرت عقل و کوشش خود نمی تواند آن را اختراع یا ایجاد کند ولی در قانون بشری بطور قطع امکان ندارد که در يك بخش از جوانب زندگی ترجیح و امتیاز نبوده باشد زیرا يك انسان عامی بدون داشتن طبع سلیم، کسب علوم، تجربه چندین ساله و تأمل و تفکر زیاد نمی تواند مصالح و خوبی های قانون اعتدالی و حکیمانه را بطور صحیح درک نماید چه برسد به اینکه بتواند آن را وضع نماید.

من این قانون را بخاطر مسلمان بودنم مدح و توصیف نمی کنم بلکه حقیقت

این است که من به این دلیل مسلمان شدم که در اسلام کمال توازن، تناسب و سازگاری را با قوانین فطرت یافتم و این دلیل قلب مرا واداشت تا شهادت دهد که واضع قانون مذکور ذاتی است که زمین و آسمان را خلق کرده و بر همه اشیا آشکار و پنهان علم کامل دارد و حقیقت این است که بدون آن ذات مقتدر هیچ کس نمی تواند انسان را از گمراهی و گرداب ضلالت و بدبختی به راه راست و معتدل راهنمایی و هدایت کند:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾ (الزمر، ۴۶)

«بگو بار خدایا تویی آفریننده آسمانها و زمین، دانای نهان و آشکار، تو میان بندگان در هرچه در آن اختلاف می کرده اند داوری خواهی کرد.»

# نظریات جامعه اسلامی

## نظریات اساسی

از جمله مزایای اسلام این است که اگر قانونی را وضع کند، خودش به حکمت و فلسفه آن نیز اشاره می نماید، لذا قانونی را که به غرض تنظیم رابطه زن و مرد در اجتماع وضع کرده خودش حقایق فطرت و اصول حکمت و فلسفه آن را هم بیان داشته است :

## ۱- مفهوم اساسی زوجیت :

اولین حقیقتی که اسلام در این باره پرده از روی آن برمی دارد این است که می فرماید :

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ﴾ (الذاریات، ۴۹)

«ما از هر چیز جفت آفریدیم .»

آیه کریمه مذکور به عمومیت قانون زوجیت (Law Of Sex) اشاره کرده و حکمت آفرینش این جهان را بیان می دارد و اعلان می کند که خداوند این دستگاه هستی را براساس قاعده زوجیت و داشتن جفت و همسر آفریده یعنی تمام آلات، لوازم و ماشین های این کارگاه هستی همه و همه جفت آفریده شده و تمام مخلوقات و

آفریده های عجیبی که در این کارگاه به چشم می خورد به همین زوجیت و امتزاج و اختلاط بین اشیاء مربوط می شود.

بنابراین لازم است که تدبر کنیم که زوجیت چیست؟ زوجیت درحقیقت عبارت است از اینکه يك چیز فاعل و عمل کننده و دیگری مفعول و پذیرنده عمل باشد و در یکی از آن دو قوه تأثیر و در دیگری قوه تأثر به ودیعت نهاده شده است. در یکی عقد و در دیگری انعقاد یعنی قبول اثر عقد وجود دارد، این فعل و انفعال، تأثیر و تأثر، عقد و انعقاد رابطه زوجیت بین دو چیز بوده و همین رابطه اساس ترکیب و بوجود آمدن اشیاء در جهان بشمار می رود و نظام هستی براساس همین ترکیب در جریان است، پس هرچیز در این دستگاه آفرینش و هستی در طبقه خود بصورت جفت و دارای همسر آفریده شده و هر يك از زوجین از لحاظ اصل و مبدأ با همدیگر با همین رابطه زوجیت ارتباط پیدا می کنند که در آن یکی از دو طرف فاعل بوده و دیگری منفعل یا پذیرنده اثر فعل می باشد. شك نیست که کیفیت این رابطه نیز با اختلاف طبقات درمیان مخلوقات تفاوت دارد، مثلاً نوعی از این زوجیت و ارتباط در بین عناصر و جواهر است و نوع دیگر آن دربین مرکبات غیزامی (چیزهایی که قابلیت نمو و رشد ندارند) است، نوع سوم آن در اشیای رشدکننده وجود دارد و نوع چهارم آن دربین تمام انواع حیوانات می باشد. این انواع زوجیت در نوع، کیفیت و مقاصد فطری با هم تفاوت دارند ولی با آن همه در اصل زوجیت و جوهر آن یکسان و متفق هستند و بخاطر تحقق مقصود اصلی فطرت که حصول ترکیب و پیدا شدن نتیجه مرکب آن است، در هريك از انواع موجودات در هر طبقه ای که باشد لازم است که یکی از زوجین متصف به قوه فعل بوده و دیگری متصف به قوه انفعال باشد. وقتی که این مفهوم در آیه ثابت شد، افراد می توانند سه اصل اولیه قانون زوجیت را از آیه استنباط کنند:

اصل اول این است که قانونی که خداوند جهان را بر آن آفریده و راهی که آن را وسیله سیر نظام هستی ساخته به هیچوجه امکان ندارد که بد، مکروه و یا نجس باشد، بلکه به اعتبار اصل و جوهر پاك، نظیف و محترم است و سزاوار است که چنین نیز باشد و کسانی که مخالف این نظام هستند آن را چیز بد، ناشایسته و

ناهنجار می دانند، ولی آفریننده و خالق این نظام نمی خواهد که چرخ آن از حرکت باز بماند، بلکه خواست او این است که تمام این هستی و آفرینش به وظایف و کارهای خودشان ادامه دهند.

اصل دوم این است که فعل و انفعال هر دو برای ادامه جریان این نظام ضروری و لازم هستند، وجود فاعل و منفعل در این دستگاه هردو از ارزش مساوی و برابر برخوردار هستند. نه فاعل به اعتبار فاعلیتش ارزش و فضیلتی دارد و نه منفعل به لحاظ اینکه منفعل است نقصان و عیبی دارد. کمال فاعل در این است که در آن قوه فعل و صفات فاعلی خود را به درجه کمال برساند تا اینکه بتواند به وظیفه خدمت فاعلی خود در زوجیت قیام کند و کمال منفعل در آن است که قوه انفعال و کیفیت آن را به درجه ای از کمال برساند که توسط آن بتواند از جهت قبول و انفعال زوجیت وظیفه خود را به نحو احسن انجام دهد. همانطور که اگر شما بخواهید يك قسمت از يك دستگاه كوچك را از جایش بیرون آورید و در جای دیگری از آن استفاده نمایید در نظر مردم شما يك شخص سفیه و نادان شناخته می شوید و با این کار نه تنها موفق نمی شوید بلکه ماشین را خراب می کنید. همین حالت در ماشین این کارگاه بزرگ هستی وجود دارد، زیرا مردم سفیه و نادان بخاطر خواستهای نفسانی شان می خواهند که جزء فاعل این دستگاه را به جای جزء منفعل و جزء منفعل را به جای جزء فاعل قرار دهند و بر این حماقت خود اصرار نیز می ورزند، در راه تحقق آن می کوشند و امیدوارند که در این سعی شان موفق و کامیاب گردند ولی مالک و خالق این کارگاه همانند آنها عمل نمی کند، او همیشه جزء فاعل را در محل فاعلیت گذاشته و او را با آن وضع تربیت می کند و جزء منفعل را در محل انفعال قرار داده و او را با آن وضع تربیت و آماده می سازد.

اصل سوم اینکه هیچ شکی نیست که فعل بر انفعال نوعی فضیلت و برتری دارد ولی معنی فضیلت مذکور این نیست که فعل دارای عزت و کرامت بوده و انفعال همیشه ذلیل و خوار می باشد. این فضیلت فقط بخاطر قوت تأثیر و غلبه است، علت غلبه فعل بر انفعال به این دلیل است که فعل بر انفعال غالب بوده و نسبت به وی قوی تر و دارای قوه تأثیر است و چیزی که اثر آن فعل را قبول می کند به علت



این است که وی مغلوب ضعیف بوده و آماده انفعال و قبول و تأثر می باشد و حصول فعل هم وقتی است که منفعل قابلیت تأثر و مغلوبیت را داشته باشد زیرا اگر هردوی آنها از نظر قدرت برابر و مساوی باشند و یکی بر دیگری غلبه نداشته باشد هیچ يك از دیگری متأثر نمی شود و هیچ عملی حاصل نمی گردد. بطور مثال اگر لباس، صلابت و سختی سوزن را داشته باشد خیاطی صورت نمی گیرد و اگر زمین نرم و ملایم نباشد بیل و خیش در آن تأثیر نمی کند بنابراین کشت و زراعت در آن صورت نگرفته و عمران و آبادی بوجود نمی آید.

خلاصه اینکه اگر در مقابل هر فاعل، منفعل وجود نداشته باشد و اگر در منفعل قابلیت تأثر از فاعل وجود نداشته باشد در دنیا هیچ کاری نمی تواند صورت بگیرد بنابراین از مقتضیات طبیعی فاعل این است که باید دارای قدرت، غلبه، شدت و حاکمیت باشد که از آن به مردانگی و قدرت مردی تعبیر می شود، زیرا برای ادای وظیفه فاعلیت وجود تمام آن اوصاف ضروری و حتمی است و برعکس از مقتضیات طبیعی منفعل این است که باید دارای نرمی، ملایمت و تأثر باشد که از آن به زنانگی تعبیر می شود زیرا فقط این اوصاف است که شخص منفعل را می تواند موفق و کامیاب سازد.

کسانی که از این حکمت خبر ندارند دو گروه هستند؛ یکی از آن دو گروه فضیلت ذاتی فاعل را نشانه عزت و کرامت می داند و منفعل را ذاتاً خوار و ذلیل می شمارد و گروه دیگر این فضیلت و برتری فاعلی را به کلی انکار می کند و می خواهد که در منفعل صفاتی بوجود آورد که مخصوص فاعل است. ولی آن خالق حکیم که هر دو طرف را آفریده و در ماشین هستی طوری نصب کرده که ضامن مساوات در کرامت، عزت، شرف، توجه و تربیت برای هر دو طرف است، با این وجود در آنها صفت غالبیت و مغلوبیت را براساس فاعلیت و منفعل بودن که مقتضای فطری شان است خلق نموده تا اینکه هدف اصلی و اساسی زوجیت محقق گردد، نه اینکه هردوی آنها در شدت و سختی مانند سنگ باشند که در اینصورت هیچگونه امتزاج و ترکیبی بین آنها بوجود نمی آید.

این است اصولی که از مفهوم ابتدایی زوجیت استنباط می شود و به مجرد

اینکه تصور شد زن و مرد به اعتبار وجود مادی با هم جفت و همسرند لازم می شود که این اصول میان آن دو مراعات گردد. در آینده شما خواهید دانست که قانون اجتماعی را که خالق زمین و آسمان وضع کرده در آن این اصول سه گانه بطور کامل رعایت شده است.

### تقاضای فطرت حیوانی در انسان:

بیایید که در این بحث قدمی فراتر گذاریم و بگوییم که وجود زن و مرد وجود مادی محض نبوده بلکه وجود حیوانی نیز هست و بیایید بررسی کنیم که مقتضای زوجیت آنها با این اعتبار چگونه باید باشد؟ خداوند می فرماید:

﴿جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا، يَذُرُّوكُمْ  
فِيهِ﴾ (الشوری، ۱۱)

«خداوند از جنس شما برای شما جفت آفرید و برای چهارپایان نیز جفتهایی آفرید تا اینکه توسط آن نسل شما را بسیار سازد»

و در آیه ۲۲۳ سوره بقره می فرماید:

﴿نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ﴾

«زنان شما کشتزار شمايند».

در آیه اول خداوند تذکر داد که انسان و حیوان را جفت آفرید و هدف مشترك میان آنها را نیز بیان کرد و فرمود که:

﴿يَذُرُّوكُمْ فِيهِ﴾

یعنی با داشتن رابطه زوجیت سلسله توالد و تناسل دوام پیدا می کند و سپس در آیه دوم نوع انسان را از سایر انواع جدا کرده بیان داشت که رابطه زوجیت بین آنها غیر از رابطه دیگر حیوانات است و مانند رابطه بین کشاورز و کشتزار است. این يك حقیقت بیولوژیکی (Biological Fact) است و از نظر علم بیولوژی بهترین تشبیه برای رابطه زن و مرد است و کسانی که در رابطه با این دو آیه بررسی دارند اصول سه گانه زیر را استنباط می کنند:

اصل اول اینکه خداوند جفت های انسانی را مانند جفت های حیوانی آفریده

تا اینکه با رابطه جنسی آنها نسل انسانی دوام پیدا کرده و نوع آن باقی بماند و این از مقتضیات طبیعت حیوانی در انسان است که باید بطور حتم این مسئله مراعات گردد. خداوند نوع انسانی را به این دلیل خلق نکرده که در این دنیا، بعضی افراد از افراد دیگر بهره و لذت ببرند و سپس بمیرند و نسل شان منقرض شود، بلکه خداوند می خواهد که نوع انسانی در روی زمین تا وقت مقرر آن باقی مانده و ادامه پیدا کند و وجود تمایل جنسی در فطرت حیوانیش هم برای این است که با رابطه داشتن با جفت خود این تناسل و توالد را ادامه دهد تا زمین آباد گردد. پس هر قانونی که از جانب خدا نازل می شود هدفش سرکوب کردن یا از بین بردن تمایلات جنسی و یا توهین و اجتناب کردن از آن نیست، بلکه ضروری است که در این بعد به او فرصت داده شود تا احتیاج فطریش را رفع کند:

اصل دوم اینکه خداوند با تشبیه زن و مرد به کشتزار و کشاورز بیان کرد که رابطه زوجیت انسانی با رابطه زوجیت حیوانی فرق کلی دارد و حتی جسم شان در بعد حیوانیت، قطع نظر از بعد انسانیت، طوری ترکیب شده که ایجاب می کند این رابطه چنان دوام و استمرار پیدا کند که مانند دوام و استمرار رابطه دهقان با کشت و زراعتش است، لذا همانطور که مسئولیت دهقان تنها به مجرد بذر پاشیدن در زمین خاتمه نمی یابد، بلکه او مکلف است تا به آن کود دهد، آب دهد و نگهداری کند و بیداری را تحمل کند، همانطور زن نیز زمینی نیست که هرکس از آن بگذرد در آن بذری بپاشد و ریشه گیاه بسوزد. وقتی زن باردار می شود به سرپرستی نیاز دارد تا متکفل حفظ و تربیت او باشد.

اصل سوم اینکه جاذبه جنسی که بین زن و مرد وجود دارد از دیدگاه علم بیولوژی مانند همان جاذبه جنسی است که در بین سایر حیوانات وجود دارد و در طبیعت هر نوع حیوان تمایل قوی به تناسل و توالد وجود دارد که در اثر آن جنس مقابل خود را بطرف خویش جذب می کند، لذا قانونی را که خالق این موجودات وضع کرده، از این بعد ضعیف فطرت حیوانی انسان نیز غافل و بی خبر نبوده و علم کامل دارد که اگر این تمایل شدید به بی بندوباری جنسی مبدل شود جلوگیری از آن بدون توسل به تدابیر مخصوص و وسایل لازم دور از امکان خواهد بود و اگر این

تمایل يك مرتبه از حدود و قیودش خارج شود هیچ چیز نمی تواند انسان را از تبدیل شدنش به حیوان و یا پایین تر از آن منع کند :

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ (التین، ۴ تا ۶)

«به تحقیق که ما انسان را در بهترین صورت آفریدیم، سپس او را فروتر از همه فروتران گردانیدیم مگر آن کسانی که ایمان آوردند و کارهای نیک انجام دادند».

### تقاضای فطرت انسانی :

همانطور که بیان کردیم طبیعت حیوانی در خلقت انسان بمنزله اساس و پایه است که قواعد انسانی بر آن بنا می گردد، لذا به هرچیزی که انسان در بقای وجود فردی و نوعیش احتیاج دارد، خداوند تمایل، رغبت و استعداد حصول آن را در طبیعت حیوانی او خلق کرده است و فطرت نمی خواهد که حتی یکی از این رغبتها و میل ها از بین برود و یا آمادگی کسب و تحصیل آن از دست برود زیرا تمام آنها برای وی لازم و ضروری است و بدون آنها نسل بشر دوام و بقا ندارد، فقط آرزوی فطرت این است که انسان در برآوردن این تمایلات و خواهش ها از بعد انسانی وارد شود همانطور که فطرت انسانی او در امور دیگر آن را می طلبد. به همین خاطر است که خداوند حدود شرعی را وضع کرده تا اینکه اعمال انسانی در دایره آن محدود و مشخص گردد و سپس مردم را برحذر داشته که اگر کسی از این حدود تجاوز کرده و جانب افراط یا تفریط را بگیرد، با دست خود به هلاکت و نابودی افتاده است.

﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾ (الطلاق، ۱)

«کسی که از حدود خداوندی تجاوز نماید بر خود ظلم کرده است».

حال باید دید که قرآن کریم به کدامیک از خصوصیات فطری انسانی و به کدام يك از مقتضیات امور جنسی اشاره می کند :

۱- رابطه ای را که فطرت انسانی میان دو جنس مخالف گذاشته خداوند اینگونه بیان کرده است :

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً﴾ (الروم، ۲۱)

«از نشانه های قدرت او این است که برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا با آنها تسکین یابید و میان شما دوستی و مهربانی ایجاد کرد».

﴿هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ﴾ (البقره، ۱۸۷)

«زنان لباسند برای شما و شما برای آنها لباس هستید».

آیاتی که در صفحات گذشته جفت بودن انسان و حیوانات را در کنار یکدیگر تذکر داد، مقصودش از خلقت جفت یا زوجیت فقط بقای نسل بوده و بس. در این آیات خداوند انسان را از دیگر حیوانات جدا ذکر کرده و یکی از خصوصیات زوجیت انسانی را متذکر شده که بزرگترین و عالی ترین هدف آن بشمار می رود، که عبارت است از اینکه باید رابطه زوجیت فقط یک رابطه شهوانی نباشد بلکه انس، الفت و مهربانی باشد تا روح ها به هم متصل و دل ها به هم نزدیک شوند، هریک شریک و غمخوار دیگری در خوبی ها و بدی ها محسوب گردد و در بین آنها چنان اتصال و ملازمت نزدیکی موجود باشد که بین لباس و جسم وجود دارد و همانطور که قبلاً هم بیان کردیم این رابطه سنگ زیرین بنیان اجتماعی انسان است.

﴿لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا﴾ در آیه کریمه اشاره به این است که زن محل آرامش و تسکین قلبی مرد است و وظیفه فطری او فقط این است که در این دنیای پر از سختی و مشقت، امنیت، آسایش، سکون و راحتی را برای مرد آماده و مهیا کند. این امنیت و آسایش عبارت از زندگی خانوادگی شخص است که غربی ها به سبب منافع مادی از آن غفلت می کنند، درحالیکه این قسمت زندگی همان ارزشی را دارد که قسمتهای دیگر زندگی اجتماعی دارا است و آن نیز مانند سایر قسمت ها از لوازم ضروری زندگی اجتماعی است.

۲- این رابطه جنسی نه تنه مهر و محبت را میان زن و شوهر ایجاد می کند بلکه آنان را با هم دارد با فرزندی که از این رابطه محبت پیدا شده رابطه معنوی عمیق نیز داشته باشند. از این رو فطرت در ترکیب انسان و مخصوصاً در ترکیب زن

حاملگی و شیردهی وی غریزه ای را گذاشته که تمام دل او را محبت و عشق فرزند فرامی گیرد.

خداوند فرموده است:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ﴾ (لقمان، ۱۴)

«مادر بار حمل فرزند را برداشته هر روز بر رنج و ناتوانیش افزوده می گردد تا مدت دو سال که طفل را از شیر باز گرفت».

و در آیه دیگری می فرماید:

﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا﴾ (الاحقاف، ۱۵)

«مادر با رنج و زحمت بار حمل کشید، و باز با درد و مشقت وضع حمل نمود، و سی ماه تمام مدت حمل و شیرخواری بود».

اگرچه نسبت دوستی و علاقه مرد به اولادش نسبت به زن کمتر است ولی مرد نیز به اولادش مهر و محبت دارد. خداوند متعال می فرماید:

﴿زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ﴾ (آل عمران، ۱۴)

«برای مردم دوستی و علاقه به تمایلات نفسانی از جمله دوستی زنان و فرزندان زینت داده شده است».

این مهر و محبت فطری است که روابط خویشاوندی و نسب را میان انسان ها برقرار و پایدار می سازد و از این روابط است که خانواده ها بوجود می آید، از خانواده ها طوایف و قبایل تشکیل می شود و از روابط بین طوایف و قبایل است که زندگی اجتماعی و تمدن نشات می گیرد. خداوند می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ (الفرقان، ۵۴)

«و او (خداوند) آن ذاتی است که از آب انسان را آفرید و او را صاحب نسب و خویشاوندی گردانید».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ﴾ (الحجرات، ۱۳)

«ای مردم ما شما را از يك زن و مرد آفریدیم و شما را به طوایف و قبایل تقسیم نمودیم تا همدیگر را بشناسید به تحقیق که گرامی ترین شما نزد خدا متقی ترین

شما است».

لذا روابط خویشاوندی و فامیلی درحقیقت پایه اولیه تمدن انسانی است که آن هم متوقف است بر اینکه باید فرزند از پدر شناخته شده باشد و نسب، از اختلاط و تقلب محفوظ و مصون بماند.

۳- از مقتضیات فطرت انسانی این است که اگر انسان بخواهد مال و ثروتی را که به زحمت و سختی بدست آورده به میراث بگذارد تمایل دارد که آن را برای کسانی به ارث بگذارد که در مدت زندگیش با آنها رابطه نسبی و خویشاوندی داشته است، خداوند می فرماید:

﴿وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ (الانفال، ۷۵)

«و صاحبان قرابت مطابق با حکم کتاب الله بعضی شان بر بعضی دیگر بهتر و نزدیکتر هستند».

﴿وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ﴾ (الاحزاب، ۴)

«(خداوند) پسرخوانده های شما را پسران شما قرار نداده است».

از اینجا معلوم می شود که تقسیم میراث هم مستلزم حفظ نسب می باشد.

۴- غریزه حیا در انسان يك غریزه طبیعی است. در بدن او اعضا و اجزایی است که او بطور فطری در اخفا و پوشیدن آن رغبت دارد و وجود این رغبت است که از روز ازل انسان را واداشته تا برای پوشش بدنش نوعی از انواع لباس را انتخاب کند. در این قسمت نیز قرآن کریم نظریات جدید و نوین را بطور قطعی رد می کند، زیرا قرآن کریم به این مطلب اشاره دارد که اعضای از بدن انسان که برای زن و مرد ایجاد جاذبه جنسی می نماید، فطرت انسانی اقتضا می کند که آنها را بپوشاند و از ظهور و کشف آنها حیا و شرم نماید ولی شیطان می خواهد که اعضای مذکور آشکار و ظاهر گردد. خداوند فرموده است:

﴿فَوَسْوَسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا... فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ﴾ (الاعراف، ۲۲)

«پس شیطان ایشان (آدم و حوا) را وسوسه کرد تا ظاهر سازد برای ایشان آنچه را که

پوشیده شده بود از نظر ایشان از شرمگاه ایشان ... و چون هردوی آنها از آن درخت چشیدند برایشان شرم گاهشان ظاهر شد و شروع کردند به پوشاندن آنها با برگهای درختان بهشت».

سپس خداوند می‌فرماید من برای شما لباس را خلق نمودم تا توسط آن عورت‌های خود را بپوشانید و همچنین به عنوان زینت برای بدنهایتان استفاده کنید. ولی باید دانست که پوشیده شدن عورت تنها کار نیست بلکه باید با وجود آن، خداوند دل‌های شما را با تقوی زنده و آباد نگهدارد:

﴿قَدْ أَرْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾

(الاعراف، ۲۶)

«ای فرزندان آدم) به تحقیق فرود آوردیم برای شما لباس که بپوشاند شرمگاه شما را (و) فرود آوردیم) لباس آرایش را و لباس تقوی و پرهیزگاری از همه بهتر است».

این است تفکر اساسی نظام اجتماع اسلامی که باید آن را به یاد داشته باشید و بعد از آن تفصیل نظام اجتماعی را از نظر بگذرانید که بر این افکار و عقاید استوار می‌گردد و در اثنای مطالعه بر شما لازم است که خوب دقت کنید تا اندازه و مقدار توجه و اهتمام اسلام را بر وحدت، انجام تطابق و رابطه منطقی بین این نظریات اساسی و قوانینی که بر آنها استوار بوده و تفصیل جزئیات زندگی عملی و تطبیقی را دربرمی‌گیرند، وجه احسن آن را درک نمایید و ببینید چه رابطه نیک و هماهنگی بین نظر و عمل و اصل و فرع وجود دارد.

حقیقت این است که ما یک نقص مشترك بارز و آشکاری را در تمام قوانین بشری دیده‌ایم که اگر آنها در زندگی مورد تطبیق قرار گیرد بین نظریات اساسی و تفصیل و فروع عملی آنها ارتباط منطقی کامل وجود ندارد لذا اصول و فروع با هم در تضاد واقع می‌شوند و تمام کلیات اساسی نوشته شده با طبیعت جزئیات عملی و تطبیقی آن اختلاف پیدا می‌کند. ممکن است عقول و افکار گاهی در عالم خیال و وهم پرواز کنند و نظریات جالب و دلچسبی را ارائه نمایند ولی وقتی که از عالم خیال و تصور به دنیای حقیقت و عمل وارد شوند و در زندگی بخواهند که آنها را پیاده کنند و تطبیق دهند، در زندگی عملی چنان در حیرت افتند که خود آن نظریات نیز



خجالت زده و شرمنده خواهند شد چرا که هیچ قانونی از قوانین وضعی بشری از این نقصان و خلل خالی نیست .

بیایید با هم با دقت و تدبیر کامل به آن قانونی نظر اندازیم که شخص چوپان بی سواد در صحرای گرم و سوزان عرب، بدون مشورت با مجلس مقننه و یا کمیته قانونگذاری، آن را به جهان عرضه کرد . آیا در آن اثری از تناقض و تضاد می توانید بیابید؟ و یا جزئی ترین عدم ارتباط منطقی در آنها وجود دارد؟

## اصول و ارکان

مهمترین مسئله ای که در مسائل تنظیم اجتماعی با آن مواجه می شویم عبارت است از منع طغیان و جلوگیری از بی بندوباری رابطه جنسی و مقید نمودن آن به قیود قانونی، زیرا بدون آن نظام اجتماعی اصلاً نمی تواند بوجود آید و اگر برپرس محال نیز بوجود آید، حفاظت نظام مذکور از پراکندگی و گسیختگی و از انحلال و انحطاط اخلاقی و فکری غیرممکن است، از این رو اسلام رابطه جنسی زن و مرد را به قیود مختلفی مقید ساخته و با تدبیر حکیمانه آنها را به يك مرکزیت واحد متصل نموده است.

### محارم:

قانون اسلامی از افرادی شروع می کند که بالطبع مجبورند در يك جا با هم زندگی کنند و یا اینکه رابطه قرابت و خویشاوندی با هم دارند، لذا بعضی از آنها را بر بعضی دیگر حرام می گردانند. از قبیل مادر و پسر، پدر و دختر، برادر و خواهر، عمه و برادرزاده که پسر باشد، خاله و خواهرزاده که پسر باشد، دایی و خواهرزاده که دختر باشد، عمو و برادرزاده که دختر باشد، ناپدری و دختر همسر، زن پدر و پسر شوهر، داماد و مادرزن، پدر شوهر و عروس، خواهر زن و شوهرخواهر (در وقت

زنده بودن خواهر) و همچنین نزدیکان و خویشاوندان رضاعی. اینها کسانی هستند که یکی بر دیگری حرام می باشند و رابطه و علاقه آنها با یکدیگر از هیچ کدام انتظار نمی رود که نسبت به یکدیگر تمایل جنسی داشته باشند، مگر آن فرومایگانی که قوه حیوانی شان تابع هیچ قانون و ضابطه ای نمی گردد.

## حرام بودن زنا :

غیر از محرمات فوق الذکر، همه آن زنانی که در عقد نکاح دیگران باشند نیز حرامند. خداوند می فرماید :

﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾ (النساء، ۲۴)

یعنی بر شما حرام است «زنانی که در نکاح دیگران قرار داشته باشند» و نیز رابطه جنسی آزاد از همه قید و شرط ها نیز با دیگر زنان حرام است. خداوند می فرماید :

﴿وَلَا تَقْرُبُوا الزَّوْجِيَّ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ (الاسراء، ۳۲)

«به زنا نزدیک نشوید زیرا زنا فحشا بوده و راهی زشت است» و هرچیزی که این صفت را دارا باشد پرهیز از آن لازم است.

## نکاح یا ازدواج رسمی :

این حدود و قیود تعیین شده برای شخص تمام دروازه های بی بندوباری جنسی را مسدود می سازد، ولی بخاطر تحقق خواسته های طبیعت حیوانی و بقای طریق فطری نوع بشر لازم بود برای انسان دروازه ای باز باشد که احتیاجات فطریش را از آن راه رفع نماید. لذا این دروازه به شکل نکاح و ازدواج رسمی برایش باز شد و به او اجازه داده شد که احتیاجاتش را از آن طریق رفع کند، ولی نه از راه بی قیدی و بی بندوباری و نه از طریق پنهان و پوشیده، بلکه باید نکاح آشکار و ظاهر باشد تا اینکه در اجتماع مشهور و معروف گردد که فلان مرد و فلان زن با هم ازدواج کرده اند.

﴿وَ أُحِلَّ لَكُمْ مَأْوَاءُ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ...﴾

فَأَنكِحُوا هُنَّ بِأَذْنِ أَهْلِهِنَّ... مُحْصَنَاتٍ غَيْرِ مُسَافِحَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ ﴿النساء، ۲۴ و ۲۵﴾

«و حلال گردانیده شده برای شما غیر از این زنان مذکور به شرطی که طلب کنید با مالهائیتان به عنوان نکاح کنندگان نه زناکنندگان ... ازدواج کنید با آنها با اجازه خانواده شان ... (درحالیکه) با حیا و عفیف باشند نه زناکاران و نه گیرندگان دوستان پنهانی».

به امتیاز اعتدالی اسلام بنگرید که چطور در هرچیز اعتدال را قصد می کند، رابطه جنسی که در بیرون دایره نکاح حرام و قبیح بود در داخل دایره نکاح مباح و مورد تحسین است، بلکه عمل صالح و نیک شمرده می شود که به آن امر شده و از اجتناب آن نهی گردیده است، و نه تنها این بلکه این رابطه بین زوجین عبادت محسوب می شود، حتی زنی که به غرض فرار و گریز از کام گرفتن شوهر شرعیش به تلاوت قرآن و نماز و روزه مستحب مشغول شود آن زن گناهکار شمرده می شود و آن عبادت وی قبول نمی گردد.

اینجا بعضی از احادیثی را که از حضرت رسول الله (ص) در این باب روایت شده تذکر می دهیم:

حضرت رسول (ص) می فرماید: «بر شما نکاح کردن لازم است زیرا نکاح پوشاننده چشم و حفظ کننده فرج است و کسی که قدرت نکاح را نداشته باشد بر وی لازم است که روزه بگیرد زیرا روزه شهوت را کاهش می دهد».<sup>۱</sup> «قسم به خدا که من ترسنده ترین شما از خدا و مقتی ترین شما هستم، ولی با این همه روزه می گیرم و افطار می کنم، نماز می گزارم، می خوابم و با زنان ازدواج می کنم، نکاح سنت من است و هرکسی که از سنت و روش من اعراض کند از امت من نیست».<sup>۲</sup> «زن روزه نمی گیرد درحالیکه شوهرش شاهد است مگر با اجازه او».<sup>۳</sup>

«اگر در شب زن دور از بستر شوهرش استراحت کند ملائکه او را لعنت

۱. ترمذی و بخاری، کتاب نکاح.

۲. بخاری، کتاب نکاح.

۳. بخاری، باب روزه زن با اجازه شوهرش.

می کنند تا اینکه او در بستر بیاید». <sup>۱</sup> «اگر یکی از شما زنی را ببیند و از آن زن خوشش بیاید، باید نزد زن خود بیاید زیرا چیزی که آن زن دارد زن خودش نیز دارا می باشد». <sup>۲</sup>

هدف شریعت از تمام این وصایا و احکام این است که بی بندوباری جنسی را از میان برداشته و رابطه زوجیت را در دایره نکاح محصور کند و تا حد امکان محرکات جنسی را از هر نوع که باشد در بیرون دایره نکاح محو و زایل سازد ولی هیجاناتی که به مقتضای فطرت و یا در حالات تصادفی بوجود می آید تسکین آن از راه شرعی نکاح است تا انسان بتواند با نیروی تمام و روح آرام و عاری از هر نوع محرکات تصنعی و غیرطبیعی در خدمت نظام اجتماعی قرار بگیرد و عنصر مهربانی، محبت و تمایلات جنسی را که خداوند در هر زن و مرد بودیعت گذاشته در آبادانی این دنیا، تشکیل خانواده و استحکام ارکان و اصول آن بمصرف برساند.

لذا ازدواج در نظر اسلام از تمام جوانب پسندیده است، زیرا به خواسته های فطری انسانی و حیوانی پاسخ داده و هدف قانونی الهی را محقق می سازد. اجتناب و گریز از ازدواج در تمام ابعاد بد و ناشایست است و بطور حتم دو بدی را دربر دارد: یا اینکه انسان از تحقق هدف قانون طبیعی اجتناب و دوری می گزیند و قوای خود را در راه مبارزه بر علیه فطرت بکار می اندازد و یا اینکه طبیعت حیوانی بر او غلبه می کند و او را وادار می سازد تا شهوتش را از طرق و راههای غیر شرعی اشباع نماید.

## نظام خانواده:

اسلام بعد از آنکه تمایلات جنسی را وسیله تشکیل خانواده قرار می دهد در پی تنظیم آن برمی آید و در این نظام نیز تمام جوانب قانون فطرت را مراعات می کند، البته این مراعات از توازن و تعادل کامل برخوردار است. من حقوق عادلانه زن و مرد

۱. بخاری، کتاب نکاح.

۲. ترمذی، باب «ما جاء فی الرجل یری المرأة فتعجبه».

را از دیدگاه اسلام در کتاب دیگری به تفصیل بیان کرده‌ام که کتاب «حقوق زوجین» نام دارد و در آن کتاب شما می‌توانید بفهمید که اسلام بین زن و مرد آن مساواتی را که باید باشد قرار داده است ولی در رعایت مساوات بین آنها راضی نمی‌شود که با فطرت مخالفت کند، لذا از آنجایی که زن نیز انسان است از همان حقوق برخوردار است که مرد از آن بهره‌مند است

﴿وَلَهُن مِّثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (البقره، ۲۲۸)

«و برای ایشان (زنان) حقوق شایسته‌ای مطابق با آنچه بر عهده‌اشان است می‌باشد.» ولی اسلام به مقتضای عدالت و انصاف به يك فضیلت نوعی-بمعنی قوت و غلبه نه به معنی عزت و کرامت-برای مرد به عنوان همسر فاعل اعتراف دارد.

﴿وَاللرِّجَالُ عَلَيْهِنَ دَرَجَةٌ﴾ (البقره، ۲۲۸)

«برای مردان بر زنان درجه و مرتبه ای است.» اسلام بعد از آنکه بین زن و مرد به حسب قوانین فطرت رابطه برقرار ساخت خانواده را طبق اصول و قواعد ذیل تنظیم نمود.

### ریاست و سرپرستی مرد:

مرد رئیس و سرپرست خانواده است، یعنی مرد باید حاکم خانواده بوده از اخلاق، کردار و دیگر امور خانواده مراقبت کند، دستورات وی اگر بر خلاف دستورات خدا و رسول نباشد از طرف اعضای خانواده واجب الاحترام است و سپس او مسئولیت دارد تا همه احتیاجات خانواده را تهیه و آماده سازد.

﴿الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنْفَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾ (النساء، ۳۴)

«مردان مسلط هستند بر زنان به واسطه آنکه خداوند برتری داده بعضی از آنان را بر بعضی دیگر و بخاطر آنچه که خرج کردند از مالهایشان.»

مرد سرپرست خانواده بوده و راجع به اعضای آن مسئولیت دارد.<sup>۱</sup>

۱. بخاری، باب «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» از کتاب نکاح.

﴿فَصَالِحَاتٍ قَانِتَاتٍ حَافِظَاتٍ لِلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ﴾ (النساء، ۳۴).

«پس زنان نیکوکار فرمانبردار بوده و نگاهدارنده مال و آبرو در غیاب (شوهر) به سبب حفاظت خدا می باشند.»

حضرت رسول اکرم (ص) فرموده اند: «إِذَا خَرَجَتِ الْمَرْأَةُ مِنْ بَيْتِهَا وَرَوْجِهَا كَارَةً، لَعَنَهَا كُلُّ مَلَكٍ فِي السَّمَاءِ وَشَيْءٍ مَرَّتْ عَلَيْهِ غَيْرُ الْحِنِّ وَالْإِنْسِ حَتَّى تَرْجِعَ»<sup>۱</sup> یعنی وقتی که زن از خانه خارج شود و شوهرش رضایت نداشته باشد، تمام فرشتگان آسمان و هر چیزی که زن از نزد آن می گذرد به غیر از جن و انس بر وی لعنت می کنند تا زمانی که به خانه برگردد.

و خداوند می فرماید:

﴿وَالَّذِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا﴾ (النساء، ۳۴).

«و زنانی را که از نافرمانیشان می ترسید پس ایشان را نصیحت کنید و ترك کنید آنها را در خوابگاه و بزنید ایشان را، و اگر اطاعت کنند به ایشان سخت نگیرید.»

حضرت رسول (ص) فرموده است: «لَا طَاعَةَ لِمَنْ لَمْ يُطِعِ اللَّهَ»<sup>۲</sup> یعنی کسی که از خدا اطاعت نکند اطاعت کردن از او جایز نیست. «و لَا طَاعَةَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ»<sup>۳</sup> یعنی و در راه معصیت خداوند اطاعت از کسی جایز نیست. «انما الطاعة بالمعروف»<sup>۴</sup> اطاعت فقط در امر معروف و مشروع جایز است.

خداوند متعال می فرماید:

﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا. وَإِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا﴾ (العنكبوت، ۸).

«و انسان را به نیکویی کردن به پدر و مادرش امر کردیم، و اگر آنها کوشش کنند که تو را به شرك ورزیدن به من وادار سازند در آنچه که تو به آن علم نداری، پس از

۱. کشف الغمه.

۲. احمد روایت کرده است از حدیث معاذ.

۳. احمد روایت کرده است از حدیث عمران ابن حصین.

۴. بخاری، کتاب احکام.

ایشان اطاعت مکن .»

به این ترتیب خانواده چنین تنظیم می شود که باید دارای رئیس و سرپرست باشد، از رئیس آن باید اطاعت شود و کسی که می خواهد به نظم خانواده آسیبی وارد کند حضرت رسول اکرم او را تهدید نموده و می فرماید: «من افسد امراه علی زوجها فلیس منا»<sup>۱</sup> یعنی کسی که زنی را بر همسرش فاسد سازد پس آن شخص از ما نیست .

### محدوده عمل زن :

در این نظام زن به عنوان مربی خانه تعیین شده، همانطور که کسب روزی بر عهده شوهرش می باشد پس بر وی نیز واجب است که آن اموال را در امور منزل به شکل صحیح بمصرف برساند پیامبر اکرم فرموده اند: «الْمَرْأَةُ رَاعِيَةٌ عَلَى بَيْتِ زَوْجِهَا وَهِيَ مَسْئُولَةٌ»<sup>۲</sup> زن در خانه مسئول و سرپرست بوده و مسئولیت اداره خانه با اوست و نسبت به همه وظایفی که در بیرون خانه است هیچگونه مسئولیتی ندارد، مثلاً بر وی ادای نماز جمعه واجب نیست .<sup>۳</sup> جهاد هم بر او واجب نیست اگرچه جایز است که در میدان جهاد حاضر شده و در راه خدمت به مجاهدین مشغول گردد چنانچه در آینده در این باره بحث خواهیم کرد و همچنین تشییع جنازه بر او واجب نیست، بلکه از مشایعت آن نهی شده است .<sup>۴</sup> حاضر شدن در مسجد و نماز جماعت بر وی واجب نیست و با مراعات بعضی شروط و قیود اجازه دارند که در مسجد حاضر شوند، بهر صورت این کار نیکو و پسندیده نیست .<sup>۵</sup> همچنین او اجازه ندارد که بدون همراهی محرم سفر کند .<sup>۶</sup> خلاصه اینکه بیرون آمدن زن از خانه در هیچ حال

۱ . کشف الغمه شعرانی .

۲ . بخاری باب «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا» .

۳ . سنن ابوداود .

۴ . بخاری، کتاب «اتباع النساء الجنائز» .

۵ . سنن ابی داود باب «ما جاء فی خروج النساء الی المساجد» .

۶ . ترمذی باب «ما جاء فی کراهیه ان تسافر المراه وحدها» و ابوداود باب «فی المراه تحج من غیر محرم» .



پسندیده و مطلوب نیست و بهترین هدایت و وصیت اسلام در حق وی این است که در خانه باشد، بطوریکه آیه ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ به آن مطلب بطور واضح دلالت می کند.<sup>۱</sup>

ولی ما می پرسیم که در این آیه کدامیک از اوامر آیه مخصوص به زنان پیامبر است که این قسمت را نیز مخصوص آنان بدانیم. در آیه آمده است:

﴿إِنْ اتَّقَيْنَنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى، وَ اقِمْنَ الصَّلَاةَ وَ آتِينَ الزَّكَاةَ وَ اطَّعْنَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (الاحزاب، ۳۲ و ۳۳).

«اگر پرهیزگاری کنید پس ملائمت نکنید در سخن پس طمع می کند کسی که در دلش مرض است و بگویند سخن نیکو و قرار بگیرید در خانه هایتان و ظاهر نکنید زینت و زیباییها را مانند ظاهر کردن مردم جاهلیت اول، و برپا دارید نماز را و بدهید زکات را و فرمان برید خدا و رسول او را، جز این نیست که خدا می خواهد از شما دور کند پلیدیها را ای اهل بیت (پیامبر) و شما را پاک و مطهر گرداند.»

حال شما در این وصایا و اوامر فکر کنید و بگویند که کدام یک از آنها مربوط به همه زنان نیست، آیا لازم نیست که زنان مسلمان متقی باشند؟ آیا آنها اجازه دارند که در سخن نرمی نشان دهند و با مردان سخنی تحرك آمیز گویند؟ آیا آنها مجاز هستند که مانند جاهلیت پیشین خود را زینت نمایند؟ آیا سزاوار است که نماز و زکات را ترك کنند و خدا و رسول را فرمان نبرند؟ و آیا خدا آنها را در ناپاکی می گذارد؟ در صورتی که تمام این اوامر مربوط به همه زنان مسلمان است پس چه دلیل وجود دارد که «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» مخصوص به زنان پیامبر باشد نه به همه زنان؟ برداشت اشتباه مردم بخاطر اول آیه است که می گوید: ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید، ولی این اسلوب هیچ فرقی ندارد با اینکه شما به فرزندان بگویند

۱. بعضی مردم اینطور عقیده دارند که این امر مخصوص به ازواج یعنی زنان پیامبر اکرم است، زیرا اول آیه با عبارت «يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ» شروع شده است.

ای پسر من، تو مانند دیگر پسران نیستی که در کوچه و بازار گردش کنی و حرکات و افعال نامتناسب مرتکب شوی، سخن شما این مفهوم را ندارد که حرکات نامناسب، بی ادبی و در کوچه گشتن درباره فرزندان دیگران پسندیده و نیک است، هدف این است که معیار اخلاق و محاسن و فضایل تعیین شود تا هرپسری که می خواهد شریف و نجیب باشد خود را با آن معیار مطابقت دهد. قرآن نیز این روش را برای راهنمایی زنان برگزیده زیرا زنان عرب جاهلیت مانند زنان اروپای امروزی آزادی داشتند و برگرداندن آنها مطابق دستورات اسلامی و تعلیم حدود اخلاق و قیود اجتماعی به دست خود پیامبر اکرم (ص) بتدریج صورت می گرفت، در این شرایط اسلام به امهات المومنین با ضابطه و اسلوب خاصی اهتمام و توجه کرد تا اینکه آنان سرمشق و چراغ هدایت زنان دیگر باشند. ابوبکر جصاص در کتاب احکام القرآن این نظریه را تأیید نموده و می نویسد: این حکم اگرچه درباره زنان پیغمبر نازل شده ولی عموم زنان را دربرمی گیرد زیرا ما مأمور هستیم که از پیامبر متابعت کنیم مگر در آن حکم که مخصوص وی باشد نه امتش. (جزء ۳، ص ۴۴۵).

ولی اسلام در این باره آنقدر سخت گیری نمی کند که در حالات ضروری و لازم هم به زن اجازه خروج ندهد، مثلاً اگر سرپرست مرد نداشته باشد، یا برای تأمین معاش خانواده در بیرون از منزل به کاری مشغول باشد و یا بعلت بیماری یا ناتوانی و مسایل دیگر مجبور به خروج از منزل باشد، در همه این احوال و شرایط قانون به وی اجازه کامل داده است. در حدیث شریف آمده است: «قد اذن الله لکن ان تخرجن لحوائجک»<sup>۱</sup> یعنی خداوند به شما زنان اجازه داده که به منظور رفع احتیاجات خود از منزل خارج شوید. ولی باید دانست که این اجازه برای زنان همراه با مراعات شرایط و ضروریات است و بس و این نمی تواند قاعده عمومی نظام اجتماع اسلامی را تغییر دهد. آن قاعده اصلی این است که محدوده کار زن در داخل خانه است و بیرون رفتن از خانه جایز نیست مگر به هنگام ضرورت و نیاز، پس لازم است که غیر از آن مقاصد و معانی چیز دیگری برداشت نگردد.

۱. بخاری، باب «خروج النساء الحوائجهن». مسلم باب «اباحه الخروج النساء لقضاء حاجه الانسان».

## قید و بندهای الزامی :

برای زن بالغ در امور شخصی آزادی های بسیاری وجود دارد ولی آن آزادی اراده و خود مختاری که به مرد بالغ داده شده و به او داده نشده است، مثلاً مرد می تواند که به هرجا و با هر شرایطی سفر کند، ولی زن - دوشیزه باشد یا متأهل و یا بیوه - بدون محرم نمی تواند سفر کند، زیرا رسول اکرم (ص) می فرماید: «برای زنی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد جایز نیست که سه روز یا بیشتر از آن سفر کند مگر اینکه همراه او پدر یا برادر یا شوهر یا پسر یا یکی از محرم هایش باشند».<sup>۱</sup> و از ابوهریره روایت شده است که حضرت رسول (ص) فرمود: «برای زن مسلمان جایز نیست که مسافت يك شب و روز را سفر کند مگر اینکه همراه وی محرمی باشد».<sup>۲</sup>

اختلاف در تعیین مدت سفر در این روایات دلالت دارد بر اینکه هدف در یکی دو روز بودن مسافرت نیست، بلکه مقصود این است که برای زن در سفر آنقدر آزادی داده نشود که سبب فتنه گردد، از این رو پیامبر اکرم در تعیین مسافت یا مدت سفر اهمیت نداده اند و با مراعات وقت، شرایط، مناسبات و احوال سوال کنندگان پاسخ های متفاوت داده اند.

مرد در ازدواج آزادی کامل دارد، او می تواند هر زنی را که بخواهد به همسری اختیار کند، خواه زنش مسلمان باشد یا از اهل کتاب و او حق دارد که از کنیزش استفاده جنسی ببرد. ولی زن این همه آزادی و اختیار ندارد، او نمی تواند با مرد غیر مسلمان ازدواج کند: «لاهن حل لهم و لاهم یحلون له» یعنی نه آن زنان حلالند بر کافران و نه کافران حلالند بر آن زنان. همچنین زن نمی تواند از غلامش استفاده جنسی ببرد و آنطور که قرآن استفاده جنسی از کنیز را برای مرد قائل شده است برای زن حق بهره وری جنسی از غلام را قائل نشده است. چنانچه در زمان حضرت عمر زنی در تفسیر «ما ملکتم ایمانکم» دچار اشتباه شد و با غلامش همبستر شد وقتی که جریان به گوش حضرت عمر رسید موضوع را در مجلس شورای خود مطرح کرد،

۱. ترمذی، باب «کراهیه ان تأسف المراه وحدها».

۲. ابوداود، باب «فی المراه تحج بغیر محرم».

ایشان به اجماع فتوی صادر کردند که: «خداوند عمل کرد زن را زشت و قبیح می‌شمارد، او کتاب خداوند را بر غیر معنی‌ش تفسیر کرده است». زن دیگری درباره این موضوع از عمر اجازه خواست، عمر او را شدیداً تنبیه کرد و گفت: «همیشه امت عرب زندگی خوبی خواهند داشت مادامیکه زنان‌ش بی‌قیدوبند نشده‌اند».<sup>۱</sup>

به استثناء کافر و غلام، زن در انتخاب شوهر از بین مردان آزاد مسلمان آزادی و اختیار دارد، ولی در این هنگام نیز بر وی واجب است که نظریه پدر، پدربزرگ، برادر و دیگر سرپرست‌هایش را مراعات کند و این هم قطعی است که اولیایش نمی‌توانند او را بدون رضایت خودش به ازدواج کسی درآورند. حضرت رسول (ص) می‌فرماید: «زن بیوه درباره خودش از سرپرستش محق‌تر است و دختر باکره به ازدواج کسی در نمی‌آید مگر آنکه از سرپرستش اجازه گرفته شود». ولی برای زن هم مناسب نیست که بدون رضایت مسئول و سرپرست خانواده اش با هرکس که بخواهد ازدواج کند. از این رو قرآن کریم در نکاح مردان باب ثلاثی از فعل «نکح، ینکح» را استعمال می‌کند: «و لاتنکحوا المشرکات» (البقره، ۲۲۱) یعنی با زنان مشرک ازدواج نکنید. و «فانکحوهن باذن اهلهن» (النساء، ۲۵) یعنی ازدواج کنید با آنان با اجازه خانواده‌شان. ولی درباره نکاح زنان باب افعال را استعمال کرده می‌گوید: «و انکحوا الایامی منکم» (النور، ۳۲) یعنی و به ازدواج درآورید زنان بی‌شوهر را. و «و لاتنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا» (البقره، ۲۲۱) یعنی و زنان مؤمن را به ازدواج مردان مشرک درنیاورید تا اینکه آنان ایمان آورند.

سخن مذکور این معنی را دارد که همانطور که زن متاهل و شوهردار تابع شوهر است، همانطور نیز دختر باکره تابع مرد مسئول خانواده می‌باشد، ولی این تابع بودن به این معنی نیست که او در کارهای خود هیچ اختیاری ندارد بلکه هدف این است که چون مرد در حفظ نظام اجتماعی، صیانت اخلاق خانواده و عدم اخلال داخلی و خارجی آن مسئولیت دارد، لذا برای حفاظت این نظام بر زن لازم است که از مردی متابعت کند که مسئول این کار است، چه آن مرد شوهرش باشد یا پدر و یا برادرش.

## حقوق زن :

وقتی که انسان به مفهوم آیه : ﴿بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ به عنوان يك حقیقت طبیعی اعتراف کند همراه آن از روی قطع و یقین نیز تصدیق خواهد کرد که مردان بر زنان درجه و غلبه دارند، لذا او مطابق با علم بیولوژی و روانشناسی به وجود تفاوت بین زن و مرد اعتراف می کند و آن را مراعات می نماید، سپس وظیفه هر دو طبقه را با توجه به این اختلاف تعیین می کند و بعد از آن با مسئله دیگری برخورد می کند که اعتراف به حقوق زن است. اسلام در اعتراف به حقوق زن سه چیز مهم را مدنظر می گیرد :

اول اینکه نباید به مرد اجازه داده شود که به سبب صلاحیتی که در حفاظت نظام خانواده دارد از آن سوء استفاده کند، در راه بد و خلاف مصلحت استعمال نماید، آن را وسیله ظلم بر زن سازد و رابطه مرد و زن مانند رابطه مالک و مملوک گردد.

دوم اینکه به زن فرصت داده شود تا استعداد و مواهب فطریش را در چهارچوب نظام اجتماعی در حد اعلای آن بکار اندازد و آن سهمی که در عمران بنیان اجتماعی دارد به وجه احسن ادا کند.

سوم اینکه احتمال فراوان دارد که زن به درجه اعلای موفقیت و ترقی برسد ولی لازم است که موفقیت و ترقی وی در قالب وظایف زنانه وی باشد نه اینکه در قالب کارهای مردانه و باید تذکر داد که اگر زن، زندگی خود را با زندگی مردان برابر سازد و زندگی آنها را تقلید نماید. این وضع نه به نفع اجتماع است و نه به نفع خود زن و از این کار هیچ ثمره ای بدست نمی آید.

حقوق اجتماعی و اقتصادی گسترده و وسیعی را که اسلام با مراعات این امور سه گانه فوق به زن اعطا نموده و برای او عزت، شرافت و کرامت قائل شده و به منظور حفاظت دائمی از این حقوق و امتیازات، احکام اخلاقی و قانونی وضع کرده است، در هیچ يك از نظام های اجتماعی قدیم و نوین یافت نمی شود.

## حقوق اقتصادی :

مهم ترین چیزی که منزلت انسان را در اجتماع ثابت کرده و آن را محافظت می کند استحکام حالت اقتصادی او است . حقیقت این است که غیر از اسلام تمام قوانین دنیا زن را از جنبه اقتصادی ضعیف و کم ارزش ساخته اند و ضعف و ناتوانی اقتصادی زن بزرگترین اسباب عبودیت و بردگی او است . اروپا در این اواخر خواست که این حالت را تغییر دهد و زن را به عنوان يك عضو صاحب درآمد تبدیل کند ، ولی این کار آنها باعث فساد بزرگتری در مقایسه با قبل شد . ولی اسلام در این مسیر نیز راه متوسطی را اتخاذ کرده و برای زن در میراث حق فراوانی را قائل شده بطوری که زن می تواند از پدر، شوهر، اولاد و دیگر خویشاوندانش ارث ببرد .<sup>۱</sup> برای او اعطای مهریه را از جانب شوهر لازم گردانید و هر مالی که از این طریق به دست او می رسد در آن حق مالکیت و تصرف کامل را دارد و پدر یا شوهر یا برادر و یا دیگر خویشاوندانش نمی توانند که در مال او دخل و تصرف کنند . علاوه بر آن اگر با ثروت خود تجارت نموده و از آن سود و منفعت بدست آورد و یا مشغول کسب و کار دیگری گردد، همه آن درآمدها مربوط به او بوده و در تمام شرایط او مالک آن است و بهر حال نفقه او بر شوهرش لازم است . زن هر چند صاحب مال و ثروت باشد باز هم نفقه او برعهده شوهرش است و طبق این قانون وضع اقتصادی زن در اسلام به اندازه ای مستحکم است که ممکن است دارای وضع اقتصادی بهتری نسبت به مرد باشد .

## حقوق اجتماعی :

۱- زن در انتخاب شوهر اختیار کامل دارد و هیچ کسی حق ندارد بدون رضایت و یا اجازه اش او را به همسری کسی در آورد . در صورتیکه

۱ . اسلام حق زن را در میراث نصف حق مرد گردانیده است ، دلیل آن این است که نفقه و مهر زن بر مرد واجب است و نه تنها نفقه اش بر شوهرش لازم است بلکه در صورت شوهر نداشتن ، چه باکره باشد و چه بیوه ، نفقه و سرپرستی او بر پدر یا برادر یا پسر و یا دیگر اقاربش واجب است چون زن از همه این تکالیف آزاد است ، بنابراین عدالت و انصاف اقتضا می کند که به او از میراث نصف سهم مرد منظور شود .

زن، مرد مسلمان آزادی را انتخاب کند هیچ کس این حق را ندارد که او را از انتخابش منع کند، ولی اگر مردی را انتخاب کند که از نظر منزلت و موقعیت اجتماعی با وی برابری نکند اولیای او می توانند به انتخاب او اعتراض کنند.

۲- در صورتیکه شوهر شخص ظالم، بدخو و یا عقیم باشد زن حق فسخ، خلع و جدایی را دارا خواهد بود.

۳- مرد وظیفه دارد که در روابط خانوادگی با زن دارای روش نیک و پسندیده باشد و آن سلطه و غلبه را که شریعت برای او قائل شده است در راه ضرر و زیان زن استفاده نکند. خداوند می فرماید:

﴿وَعَاشِرُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ (النساء، ۱۹).

یعنی با زنان به صورت پسندیده زندگی کنید.

﴿وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ﴾ (البقره، ۲۳۷).

یعنی فضل و احسان را در بین خود فراموش نکنید. پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «خَيْرُكُمْ، خَيْرُكُمْ لِنِسَائِهِ وَ الْاَطْفَالُكُمْ بِاهْلِهِ» یعنی بهترین شما کسی است که به زنش خوبی کند و با خانواده اش مهربانتر باشد. این توصیه ها فقط توصیه ها و سفارشهای اخلاقی تنها نمی باشد، بلکه شریعت حکم می کند که اگر مردی از این سلطه و غلبه اش بر علیه زن خود استفاده کند و بر او ظلم و ستم روا دارد، زن حق دارد بر علیه شوهر از قانون استمداد طلبد.

۴- در صورتیکه زن بیوه یا مطلقه باشد و یا بدلیل دیگری بین او و شوهرش جدایی بیافتد، زن می تواند بدون هیچ قید و شرطی شوهر دومی را انتخاب کند و در تأیید این مطلب می گوید که بعد از این ازدواج، شوهر اول و نزدیکان او بر وی هیچ حقی ندارند و این حقی است که تا امروز حتی در آمریکا و اروپا نیز به زن داده نشده است.

۵ - در قوانین دیوانی و جنایی میان زن و مرد مساوات کامل برقرار است، قانون اسلامی در حفاظت جان و مال زن و مرد هیچ تبعیضی را قائل نشده است.

## تعلیم و تربیت زن:

اسلام نه تنها به زن اجازه داده تا علوم دینی و اجتماعی را بیاموزد بلکه او را تشویق و تمجید نیز نموده است و تعلیم و تربیت زن را مانند تعلیم و تربیت مرد حتمی و لازم می داند. در زمان حیات پیامبر اکرم (ص) زنان مسائل دینی و اخلاقی را مانند مردان از وی یاد می گرفتند و پیامبر اکرم (ص) برای زنان وقت معینی را تعیین کرده بودند که در آن ساعت زنان برای تعلیم و آموختن حاضر می شدند. همسران مطهر آن حضرت و بخصوص حضرت عایشه رضی الله عنها به منزله معلمانی بودند که نه تنها زنان بلکه مردان نیز از آنان مسائل دینی را می آموختند و بزرگان صحابه و تابعین از آنها تفسیر، حدیث و فقه یاد می گرفتند. این تعلیم تنها به زنان آزاد و اشراف منحصر نبود بلکه پیامبر اکرم (ص) امر می کرد تا کنیزان را هم تعلیم دهند، چنانچه در حدیث است: «ایما رجل کانت عنده ولیده فعملها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تادیبها، ثم اعتقها و تزوجها فله اجران»<sup>۱</sup>. یعنی اگر کسی کنیزی داشته باشد و تعلیم و تربیت او را بخوبی انجام دهد و به بهترین علوم و آداب او را آراسته کند، سپس او را آزاد ساخته و با وی ازدواج کند خداوند به او دو پاداش می دهد.

از اینجا معلوم می شود که اسلام در تعلیم و تربیت بین زن و مرد هیچ فرق و امتیازی قائل نیست ولی بدون شك در نوع و چگونگی تربیت آنها فرق می گذارد و لذا تعلیم و تربیت زن در اسلام آن است که او را بعنوان يك زن الگو و نمونه، مربی و مدیر خانه تربیت کند و در صورتیکه محل تلاش و فعالیت زن خانه باشد، پس بر او واجب است بخصوص علوم بیاموزد که در محیط خانه مفید باشد. بعد از آن علوم را کسب کند که به وی انسانیت، تهذیب، اخلاق و وسعت نظر را آموزش می دهد، لذا از جمله واجبات این است که هر مسلمان از چنین تعلیم و تربیت بهره مند گردد. بعد از آن اگر خداوند به زنی عقل بلند و فکر عالی و بالاتر از حد طبیعی اعطا کرده باشد و او بخواهد که غیر از علوم مذکور



علوم و فنون دیگری را بیاموزد پس اسلام مانع آن نمی شود، ولی بشرطی که حدودی را که شریعت وضع کرده رعایت کند.

## معنای صحیح آزادی زن:

این حقی است از حقوق زن، ولی انسان شکر نعمتی را که خداوند به زن اعطا نموده را نمی تواند بجای آورد زیرا اگر به تاریخ جوامع بشری نظر انداخته شود مشاهده می شود که وجود زن در این دنیا با ذلت، خواری، گناه و معصیت عنوان می شود. ولادت دختر برای پدر عار و ننگ محسوب می شد، خویشاوندان عروس از جمله نزدیکان، بی ارزش و اهمیت بحساب می آمدند و در زبان اردو هم اکنون نیز کلمه عروس و پدر زن و مادر زن برای دشنام دادن و تحقیر کردن استعمال می شود. در بسیاری از ملت ها زننده بگور کردن دختران رواج داشت تا از این ننگ و عار خود را نجات دهند، چنانچه قرآن کریم این عادت و صفت جاهلی را چنین شرح می دهد:

﴿وَ إِذَا بَشَّرَ أَحَدُهُمْ نَثِي ظَلَّ وَ جَهَّهَ مَسْوَدًا وَ هُوَ كَظِيمٍ يَتَوَارَى مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ، أَيْمَسْكَةُ عَلَي هُونٍ أَمْ يَدْسُهُ فِي التَّرَابِ﴾ ... (التَّلَحُّل، ۵۸ و ۵۹).  
«وقتی که یکی از مردان به ولادت دختر خبر داده می شد، از فرط خشم و غضب رویش سیاه می گشت و این خبر را بخاطر زشتی آن از دیگران پنهان می داشت، (او در پیش خود دو راه داشت) یا آن دخترک را با ذلت و خواری نگهداری می کرد و یا اینکه او را در زیر خاک می نمود.»

علما و رهبران دینی در طی سالیان دراز مباحثه و مناقشه می کردند که آیا زن انسان است یا نه. پس وقتی که علما چنین فکر می کردند از جاهلان چه انتظاری می توان داشت؟ آیا خداوند به زن روح داده است؟ در مذهب هندو خواندن کتاب ودا بر زن حرام بود و مذهب بودا می گفت اگر مردی با زنی تماس پیدا کند دیگر او را نجاتی نیست و در دین یهود و مسیح زن منبع همه گناهان شمرده می شد. یونانی ها می گفتند که پرده نشین نه علم دارد نه تمدن نه فرهنگ و نه حقوق مدنی، همین وضع در روم، ایران، چین، مصر و دیگر مراکز تمدن

انسانی وجود داشت. بردگی، محکومیت و بدبینی عمومی از جمله اوصاف جدا ناپذیر زن شمرده می شد، حتی روی خود زن نیز تأثیر کرده و خودش احساس می کرد که او کرامت و عزت نفس ندارد، فراموش کرده بود که او هم در دنیا حقوق و منزلت اجتماعی دارد که باید از آن استفاده کند بلکه مرد تا اندازه ای احساس بردگی و حقارت را بر زن تحمیل کرده بود که زن را وادار می کرد تا افتخار کند که کنیز شوهرش باشد و اینچنین عقیده داشته باشد که شوهر معبود و خدای او است.

تنها دینی که در چنین اوضاع و شرایط نه تنها از نظر قانونی و عملی بلکه از نظر فکری انقلاب بزرگی را به راه انداخت اسلام بود، این اسلام بود که تفکر زن و مرد را اصلاح کرد و در ذهن انسان عزت، کرامت و حقوق زن را زنده نمود لذا کلماتی از قبیل حقوق زن، تعلیم و تربیت زن و نهضت زنان را که امروزه می شنوید انعکاس آن انقلاب عظیمی است که حضرت رسول (ص) ایجاد کرد و طرز تفکر انسانی را تا روز قیامت عوض کرد و او تنها پیامبری بود که به تمام جهانیان فهمانید که زن مانند مرد انسان است:

﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا﴾ (النساء، ۱)

«خداوند ذاتی است که) شما را از یک نفس آفریده و از آن نفس همسر او را خلق

کرد. « و نیز اعلام نمود که نزد خدا زن و مرد هیچ فرقی ندارند:

﴿لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ﴾ (النساء، ۳۲)

«مردان را سهمی است از آنچه که کسب کردند و زنان را نیز سهمی است از آنچه

کسب کردند.»

آن مراتب روحی که مرد توسط ایمان و عمل صالح به آن می رسد برای زنان نیز میسر و مهیا است و در جایی که مرد می تواند به مقام «ابراهیم بن ادهم» برسد هیچ مانعی وجود ندارد که زن در مرتبه کمال روحی به مقام «رابعه بصری» ارتقا پیدا کند:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ اَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ اَوْ اُنْثٰی بَعْضُكُمْ

مِنْ بَعْضٍ﴾ (آل عمران، ۱۹۵)

«و خداوند دعای ایشان را قبول کرد که من ضایع نمی سازم عمل هیچ يك از شما را

چه مرد باشد و چه زن، بعضی از شما جزء بعضی دیگر هستید.»

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا﴾ (النساء، ۱۲۴)

«و کسی که از شما چه زن و چه مرد با داشتن ایمان عمل صالح انجام دهد پس آنها

داخل بهشت می شوند و کوچکترین ظلمی به آنها نمی شود.»

سپس حضرت محمد (ص) به زن و مرد فهمانید که حق را که مرد به زن دارد،

همان حق را زن به مرد دارد:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ﴾ (البقره، ۲۲۸)

«و همان حقوقی که برعهده زن است، همان حقوق نیز برای زن وجود دارد.»

اوست که زن را از گودال ذلت و خواری نجات داد و در مقام عزت و کرامت

نشان داد و اوست که به پدر فهماند که داشتن دختر نه تنها ننگ و عار نیست بلکه اگر

پدر آن دختر را خوب تربیت کند و حقوقش را ادا نماید مستحق بهشت می گردد،

چنانچه پیامبر اکرم فرموده است: «من عال جاریتین حتی تبلغا، جاء يوم القيامة انا و

هو و ضم اصابعه»<sup>۱</sup>.

یعنی کسی که مسئول و سرپرست دو دختر تا وقت بلوغ آنها باشد، من و او

در روز قیامت این چنین هستیم و انگشتانش را به هم چسبانید. «و من ابتلی من

البنات بشيء فاحسن اليهن، کن له ستر من النار»<sup>۲</sup> و کسی که بواسطه دختران به

مشکلی گرفتار شود و باز به آنها احسان و نیکی کند، آنها در روز قیامت

برای او پرده ای در مقابل آتش می شوند. و همچنین پیامبر اکرم کسی است که به

شوهر فهمانید که بهترین چیزی که خدا در دنیا به او عطا کرده است همسر صالح

است: «خَيْرُ مَتَاعِ الدُّنْيَا الْمَرْأَةُ الصَّالِحَةُ»<sup>۳</sup> بهترین متاع دنیا زن صالح است. در

۱. مسلم، کتاب البر و الصله و الادب.

۲. مسلم، کتاب البر و الصله و الادب.

۳. نسائی، کتاب النکاح.



همچنین پیامبر اسلام (ص) اولین مصلح و بلکه در حقیقت آخرین مصلحی است که ذهنیت مرد و حتی خود زن را درباره زن تغییر داد و به جای تفکر جاهلی در آنها تفکر صحیح و معتدل ایجاد کرد، که اینها براساس عواطف نیست بلکه براساس عقل محض استوار است، سپس آن حضرت تنها به اصلاح داخلی کفایت نکرده بلکه اسباب پاسداری از حقوق زن را نیز تهیه نموده و با قدرت قانون او را از تهدید تجاوز مردان حمایت کرد، به آنان چنان شعور داد که حقوق مشروعه خود را بشناسند و برای حفاظت آن از قانون استمداد و یاری جویند.

زنان، شخص پیامبر اکرم (ص) را بهترین یاری کننده، دلسوز و پناهگاه می دانستند و جزئی ترین تجاوز و ظلم مردان را بدون هیچ مشکلی به ایشان عرضه می داشتند، شوهران نیز احتیاط می کردند که مبدا از ایشان عملی صادر شود که موجب شکایت به حضور پیامبر اکرم (ص) گردد، چنانچه از ابن عمر رضی الله عنه روایت است که گفت: «در زمان حضرت رسول ما در سخن گفتن و شوخی کردن با زنان خود احتیاط می کردیم، از ترس اینکه مبدا در رابطه با ما چیزی نازل شود. وقتی که آن حضرت وفات یافت ما به راحتی سخن می گفتیم و شوخی می کردیم».<sup>۱</sup>

در سنن ابن ماجه آمده که حضرت رسول امر کرده بود که کنیزان خدا را نزنید. عمر نزد پیامبر (ص) آمد و گفت: ای رسول خدا، زنان با شوهرانشان سر ناسازگاری گذاشته اند، سپس حضرت رسول (ص) در زدن آنها رخصت داد. تا آن روز مردان خشم شان را فرو می بردند و در آن روز هفتاد زن در خانه هایشان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند و چون صبح شد زنان بر در خانه پیامبر گرد آمدند، پیامبر مردم را جمع کرد و فرمود: «لَقَدْ طَافَ اللَّيْلَةَ بِآلِ مُحَمَّدٍ سَبْعُونَ امْرَأَةً، كُلُّ امْرَأَةٍ اِشْتَكَى رَوْحَهَا، فَلَا تَحِذُونَ اَوَّلِيَّكَ خِيَارَكُمْ»<sup>۲</sup> امشب هفتاد زن به در خانه آل محمد آمده اند و همه از شوهران خود شکایت داشتند، بدانید که آنها مردان برگزیده شما نیستند.

۱. بخاری، باب الوصیه بالنساء.

۲. ابوداود، ابن ماجه و دارمی.

این اصلاح اخلاقی و قانونی است که به زن در جامعه اسلامی عزت و فضیلت و مقام بالایی اعطا کرد که نظیر آن در دیگر جوامع بشری دیده نمی شود. لذا برای زن مسلمان فرصت و وسایل آماده است که از دید مادی و عقلی ترقی و رشد کند، از لحاظ معنوی و روحی به مدارج عالی عزت و کرامتی برسد که مرد در امور دینی و دنیوی به آن می رسد و زن بودن او مانع پیشرفت و ترقی وی به مدارج عالی شرافت و عزت نمی شود. در این مورد اسلام از تمام دنیا، حتی در قرن بیستم نیز سبقت و پیشی گرفته و آنها را پشت سرگذاشته است و ترقی و رشدی که اسلام دارد فکر انسانی هنوز به آن درجه نرسیده. تمام چیزهایی که غرب به زن داده بخاطر زن بودن او نبوده است بلکه اول او را از طبیعت زن بودنش بیرون آورده و او را مرد یا مثل مرد ساخته، سپس آنها را به او اعطا کرده است. ولی زن به عنوان يك زن هنوز هم مانند جاهلیت قدیم در نظرشان مخلوق خوار، ذلیل و بی ارزشی است، لذا زنی که بعنوان مربی خانه، کدبانو و مادر باشد و یا بعبارت دیگر زنی که به طبیعت و حقیقت زن بودنش باقی باشد، تا این زمان هم نزد آنها هیچ عزت و قدر و شرف ندارد، شرافت و کرامت از آن زنی است که مانند مرد است، شخصی که از لحاظ جسمانی زن ولی از لحاظ عقلانی و فکری مرد باشد و در اجتماع کار مردان را انجام دهد، پس معلوم می شود که این احترام و عزت به خاطر زن بودن او نبوده بلکه به سبب مرد بودنش است.

از واضح ترین دلایلی که زنان خود را روحاً ناقص و عقب افتاده می شمارند این است که آنها با کمال افتخار و مباهات لباس مردان را می پوشند و این در حالی است که به فکر هیچ مردی خطور نمی کند که از خانه اش با لباس زنانه بیرون آید. میلیون ها زن وجود دارند که همسر شدن را عار و ننگ می دانند، درحالیکه هیچ يك از مردان شوهر بودن را عار و ننگ نمی دانند و زنان در اشتغال به اعمال مردان افتخار می کنند ولی هیچ يك از مردان به اشتغال به کارهای زنانه از قبیل تدبیر منزل و تربیت فرزند افتخار نمی کنند.

بنابراین حقیقت غیرقابل انکار این است که غربی ها زن را به عنوان اینکه زن است اکرام و احترام نمی کنند، غیر از اسلام هیچ دین و قانونی وجود ندارد که او را

در مقام طبیعی و اصلیش گذاشته و اکرام و احترام نماید و مقام زن بودن را به معنی صحیح آن تا این حد بالا ببرد. پس تمدن اسلامی زن و مرد را در جایگاه طبیعی هر يك قرار می دهد و آنها را در جایی بکار می گیرد که فطرت برای آنها مهیا و آماده کرده است و فرصت ترقی، عزت، کرامت و کامیابی را در آن محدوده برای هر يك برابر قرار داده است. مرد بودن و زن بودن از نظر اسلام از اجزای لازمه انسانیت می باشند، اهمیت هر دوی آنها در اجتماع برابر است و هر کدام که در محدوده خود عملی را انجام می دهند بطور مساوی در اجتماع ارزش دارد و قابل تقدیر و احترام می باشد و هیچ فضیلتی در مرد بودن و هیچ ذلتی در زن بودن وجود ندارد و همانطور که عزت، ترقی و موفقیت مرد در مرد بودنش و اجرای وظایف مربوطه است، عزت، ترقی و موفقیت زن در این است که يك زن بماند و وظایف مربوط به يك زن را انجام دهد. از خصوصیت های يك جامعه سالم این است که زن را در دایره اعمال فطریش موظف سازد و همه حقوقش را به او اعطا کند، او را مورد اکرام و احترام قرار دهد، مواهب و استعدادش را در تعلیم و تربیت ترغیب و تشویق نماید و دروازه های ترقی و موفقیت را در دایره عملکرد طبیعی و فطریش به روی او بگشاید.

## عوامل بازدارنده

این چهرهٔ کامل نظام اجتماعی اسلام بود که در صفحات گذشته تقدیم شد. اینجا پیش از اینکه خواننده به اصل بحث وارد شود لازم است که به خصوصیت‌های بارز این نظام اجتماعی نظری بیاندازد:

۱- باید اجتماع از تمام وسوسه‌های شهوت و عوامل هیجان‌انگیز حتی الامکان پاك و خالی باشد تا قدرت فکری و جسمانی انسان در محیطی پاك و آرام رشد کند. در نتیجه شخص می‌تواند وظیفه و تکلیف خود را با تمام نیرو و توان در راه ترقی و بازسازی تمدن انجام دهد.

۲- روابط جنسی در حیطة نکاح یا ازدواج شرعی محدود شود و خارج از این محدوده نه تنها باید دروازهٔ مباح بودن و بی‌بندوباری روابط جنسی مسدود گردد بلکه باید دروازه‌های پراکندگی و آشفتگی فکری نیز سد شود.

۳- دامنهٔ فعالیت زن جدا از گسترهٔ فعالیت مرد باشد و هریک از آنها کارهایی را انجام دهند که مطابق سرشت و نیروی جسمانی و عقلی‌شان باشد سپس روابط‌شان طوری تنظیم گردد که در مقررات و محدودهٔ دینی یار و یاور هم باشند و هیچیک از آنها حق نداشته باشد که از این حدود تجاوز کرده و در امور دیگری مداخله نماید.



۴- مقام مرد در خانواده مقام ریاست باشد و تمام اعضای خانواده تابع رئیس خانه باشند.

۵- هریک از زن و مرد از حقوق کامل انسانی برخوردار گردند و برای هرکدام بهترین فرصت پیشرفت و ترقی آماده شود. ولی نباید این فرصت سبب تجاوز از حدود معین شده در چارچوب نظام اجتماعی شود.

ارکان نظام اجتماعی که بر این اساس استوار شده باشد نیازمند عوامل بازدارنده است که ثبات اجتماع را با ویژگیهای مذکور تضمین کند و اسلام دارای سه نوع از این عوامل است که عبارتند از:

۱- اصلاح درون

۲- قوانین جزائی

۳- تدابیر حراستی و نگهدارنده

این عوامل بازدارنده از این رو پیشنهاد شده است که با روح اهداف نظام اجتماعی موافقت و هماهنگی دارد و با بکارگیری و پیاده نمودن آنها، نظام اجتماعی حفظ شده و ریشه دار می گردد.

با اصلاح باطن، انسان بگونه ای پرورش می یابد که خود با میل و اراده اش حاضر می شود از این نظام اجتماعی پیروی و متابعت کند و بود و نبود هرعامل مؤثری در عالم خارج برای او یکسان است. با اجرای احکام جزائی راه فداکاریها و جنایات بسته می شود و در نتیجه باعث پایداری ارکان این نظام می گردد.

با تدابیر قانونی حفاظتی، در حیات اجتماعی، عادتها و شیوه هایی به کار گرفته می شود که جامعه را از انگیزه های غیرطبیعی و عوامل هیجان زا پاک می سازد و از بی بندوباری جنسی تا آخرین حد ممکن جلوگیری می کند، لذا کسانی که با تعلیمات اخلاقی، درونشان اصلاح نمی شود و از قوانین کیفری جزا هم نمی ترسند این روش اجتماعی، سد راه آنان می شود و اقدام عملی را در بی بندوباری جنسی مشکل می سازد و این روش تنها وسیله ای است که ما بین دایره عملکرد زن و مرد فرق می گذارد و نظام خانواده را به صورت صحیح اسلامیش برپا می دارد. از حدودی حمایت می کند که اسلام از روی تفاوت وجودی، بین

زنان و مردان وضع نموده است.

## ۱- اصلاح درون

اطاعت و فرمانبرداری در اسلام بر ایمان استوار است پس کسی که به خدا، کتابها و پیامبران ایمان دارد، باید در مقابل امر و نهی های دین سر تسلیم فرود آورد و برای لزوم اطاعت از اوامر و اجتناب از نواهی فقط کافی است که بداند خداوند وی را نسبت به این کار امر و از آن کار نهی نموده است، پس اگر شخص مسلمان همینقدر از کتاب خدا بداند که انسان باید از ارتکاب آنها دوری گزیند و حتی در دل هم به آنها تمایل نداشته باشد و همینطور اگر زن مؤمنه، آن قدر و منزلتی را که خدا و رسولش در جامعه برای وی معین کرده اند بداند پس ایمان او امر می کند که آن موقعیت را از روی رضایت و خشنودی بپذیرد و از حدود آن پا فراتر نگذارد، بدین ترتیب است که يك شخص می تواند اسلام را برپایه ایمان خود، در حوزه اخلاق و اجتماع و زمینه های دیگر زندگی بطور کامل و صحیح پیاده کند، از این روست که اسلام پیش از اینکه مردم را به امور اخلاقی و اجتماعی امر کند، ایشان را به ایمان دعوت می نماید و تنها هدفش این است که ایمان در دل و جان انسان مؤثر واقع شود.

این، یگانه تدبیر اساسی است که اسلام آن را به منظور اصلاح درون اتخاذ می کند و آن، نه تنها به امور اخلاقی مربوط می شود بلکه تمام نظام اسلامی را دربرمی گیرد. سپس اسلام در محدوده اخلاق راه و روش مخصوصی را در تعلیم و تربیت اتخاذ کرده که فوق العاده حکیمانه و هدایتگر بوده است که ما آن را به اختصار توضیح می دهیم:

## حیا:

در بخشهای پیش گفتیم که غریزه های طبیعت حیوانی در انسان، موجب ارتکاب زنا، دزدی، دروغ و دیگر معاصی می گردد و تمام این اعمال مخالف فطرت پاک انسانی است که قرآن کریم از آنها بنام «منکر» یاد می کند و منکر چیزی را

گویند که مجهول بوده و شناخته شده نباشد. بدین جهت این اعمال را منکر می نامند که فطرت انسانی نه آن را می شناسد و نه بدان علاقه دارد و برای او مجهول و ناشناخته است. مسلماً وقتی که فطرت پاک انسانی به انجام آن میل نداشته باشد و آن را فقط به خاطر غلبه خوی حیوانی مرتکب شود، پس لازم می آید که در خود طبیعت انسان چیزی وجود داشته باشد که قانونگذار حکیم به آن اشاره فرموده و نامش را حیا گذاشته است. منظور از حیا در اسلام آن احساسی است که انسان را از تمایل به ارتکاب منکر هم در نزد خدا و هم نزد خویشان، شرمگین سازد. حیا آن نیرویی است که انسان را از اقدام به فحشا و منکر بازمی دارد و اگر از روی سرشت حیوانی اش مرتکب کار زشتی شود، این حیا در روح او تأثیر کرده و زندگیش را تلخ می سازد. نتیجه تعلیم و تربیت این است که این غریزه فطری را در انسان زنده می سازد و او را بوسیله علم و دانش و فهم و شعور تغذیه می کند تا آنکه، آن را به صورت يك حس واقعی و نیرومند و قوی که در ضمیر ناخودآگاه انسان وجود دارد درآورد. این مطلب را حضرت رسول الله (ص) در حدیثی چنین بیان فرموده اند: «لِكُلِّ دِينٍ خُلُقٌ وَ خُلُقُ الْإِسْلَامِ الْحَيَاءُ» که هر دین اخلاقی دارد و اخلاق اسلام حیا است و حدیث دیگری آن را تأیید می کند آنجا که می فرماید: اگر حیا نداشته باشید هرچه می خواهید بکنید، یعنی اگر ملکه حیا از وجود شما رخت ببرند، هوای و هوس که از فطرت حیوانی است بر شما مسلط می شود و منکرات در نظرتان منکر جلوه نمی کند.

حیای باطنی در انسان به منزله ماده خامی است که در قالب ریخته شود. انسان اصولاً منکرات را زشت و قبیح می داند مگر اینکه فهم و ادراک نداشته باشد و علت کراهت کار زشت و منکر را نفهمد. جهالت و نادانی است که احساس درک کراهت منکرات را آهسته آهسته و بتدریج ضعیف می گرداند تا اینکه نیروی حیوانی انسان پیروز می شود و در نتیجه انسان به اعمال ناپسند و منکرات دست می زند و تکرار این کار، حس حیا را در او از بین می برد. پس هدف تعلیم در اسلام این است که جهالت و نادانی را از غریزه حیا بزدايد و تعالیم اسلامی نه تنها منکرات بارز و آشکار را به انسان می شناساند بلکه نیتها و اراده ها و اهداف و آرزوهای نفسانی دل

را نیز که سبب تضعیف حیا می گردد توضیح می دهد و برای اینکه انسان از روی بینایی و بصیرت قلبی به قبح آنها پی ببرد، مفسد و عاقبت بد هرکدام را بیان می کند و بعد از آن مرحله تربیت اخلاقی پیش می آید که حیا حاصل از راه تعلیم راشدت می بخشد تا اینکه در وجود شخصی هیچگونه تمایلی به بدی ها و انجام منکرات باقی نماند و کوچکترین خلل و سستی در انسان وجود نداشته باشد که باعث لغزش نیت و اراده اش گردد.

دامنه حیا در تعلیمات اخلاقی اسلام به اندازه ای وسیع است که هیچ جای زندگی انسان از آن خالی نیست و اسلام حتی آن را درباره اصلاح اخلاقی، که حیات روابط جنسی بدان وابسته است بکار می گیرد و حیا است که به انسان در برابر ناشناخته ترین دروازه های شک و تردید باطنی آگاهی می بخشد و همیشه بر اعمال انسان نظارت دارد و چون این کتاب گنجایش توضیحات زیادی را ندارد فقط به بیان چند مثال اکتفا می کنیم:

### وسوسه قلبی:

قانون، زنا را در برقرار نمودن رابطه جسمانی می داند و بس، اما نظام اخلاقی هرگونه تمایل جنسی را که خارج از محدوده نکاح و ازدواج باشد بر حسب نیت و اراده، زنا می شمارد. لذا لذت بردن از زیبایی و آواز بیگانه، خوش زبانی، لینت کلام و قدم زدن بمنظور ملاقات بیگانه، همه و همه، از جمله مقدمات زنا بوده بلکه به اعتبار معنی، عین زنا محسوب می شود. البته قانون نمی تواند از این نوع زنا که زنای معنوی است بازجویی نماید، زیرا این زنا از جمله وسوسه های قلبی است و ضمیر و وجدان ناظر بر آن است و از آن بازخواست می کند، چنانچه حدیث نبوی به این مورد اشاره نموده می فرماید:

﴿الْعَيْنَانِ تَزْنِيَانِ وَ زَنَاهُمَا النَّظَرُ وَ الْيَدَانِ تَزْنِيَانِ وَ زَنَاهُمَا الْبَطْشُ وَ الرَّجْلَانِ تَزْنِيَانِ وَ زَنَاهُمَا الْمَشْيُ وَ زَنَا اللِّسَانِ النَّطْقُ وَ النَّفْسُ تَمْتَنِّي وَ تَشْتَهِي وَ الْفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ كُلَّهُ وَيَكْذِبُهُ﴾

«چشم زنا می کند و زنای آن نظر کردن است، دست زنا می کند و زنای آن گرفتن

است، پای زنا می کند و زناى آن رفتن است و زناى زبان سخن است و نفس آن را خواهرش و تمنا میکند و فرج (آلت تناسلی) آنها را یا تصدیق میکند و یا تکذیب.

## عاقبت بدنظر:

بزرگترین وسوسه نفس، نگاه کردن است و بدین جهت قرآن و حدیث قبل از هرچیز دیگر به آن اشاره کرده و می فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّونَ أَبْصَارَهُمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَ يَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ﴾ (النور، ۳۰ و ۳۱)

یعنی:

«بگو به مؤمنان که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از محرمات بپوشند) و شرمگاههای خود را نگهدارند، این پاکیزه تر است برای شان، هرآینه خدا به آنچه می کنند آگاه است و بگو به زنان مؤمنه که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی بپوشند) و شرمگاههای خود را نگهدارند.» و در حدیث آمده است:

«إِنَّ آدَمَ لَكَ أَوَّلُ نَظْرَةٍ وَإِيَّاكَ وَ الثَّانِيَةَ»

که: ای ابن آدم نظر اول بر توست و از نظر کردن دوم بهره‌ی<sup>۱</sup>.

و حضرت رسول الله (ص) به علی (ع) فرمود:

«يَا عَلِيُّ لَا تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَكَ الْأُولَى وَ لَيْسَ لَكَ الْآخِرَةُ»

«ای علی از پی يك نظر دیگر نظر مکن زیرا نظر اول برای تو است و دوم بر تو است»<sup>۲</sup>.

یعنی نظر اول که برحسب تصادف بوده است، گناه ندارد و دومی و سومى ... که عمدی است گناه محسوب می گردد.

۱. تفسیر جصاص.

۲. ابوداود، باب مایمور به من غض البصر.

حضرت جابر(س) از حضرت رسول(ص) دربارهٔ نظر تصادفی پرسید و ایشان فرمودند:

«چشم‌ت را از آن نظر به طرف دیگری برگردان».<sup>۱</sup>

## غریزهٔ خودآرایی و نمایش زینت:

از ملحقات فتنهٔ نظر این است که زن دوست دارد حسن و جمال وی دیده شود ولی این غریزه همیشه هم واضح و آشکار نیست بلکه این تمایل به نمایش زینت در ذات انسان نهفته است و آثار آن در آراستن لباس، آرایش مو، انتخاب لباس‌های نازک و جزئیات دیگری که برشمردن آنها در این جا ممکن نیست آشکار می‌گردد. قرآن کریم با يك عبارت کلی و فراگیر از آن یاد می‌کند و لفظ «تبرج الجاهلیه» یا «زینتهای زمان جاهلیت» را برای تعریف آن به کار می‌برد. زینتی که هدف آن شیرین و خوشنما شدن در نظر دیگران باشد، در زمرهٔ «تبرج الجاهلیه» به حساب آمده و این اصطلاح شامل آن نیز می‌شود و حتی اگر چادری که زن خود را توسط آن می‌پوشاند از رنگهای جالب انتخاب شده باشد که چشم بیننده از آن لذت ببرد، «تبرج الجاهلیه» محسوب می‌شود و هرگز این امکان وجود ندارد که تمام انواع «تبرج»، بوسیلهٔ قانون مشخص و معین شود بلکه تشخیص آن مربوط به ضمیر و وجدان زن است که می‌تواند پیش خود محاسبه کند و بفهمد که آیا در نفس او این میل وجود دارد یا نه و اگر وجود داشته باشد بدون شك او نیز مشمول این گفتهٔ خداوند قرار می‌گیرد که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَبْرَجْنَ تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (الاحزاب، ۳۳)

«ظاهر نکنید زینت و تجمل خود را مانند ظاهر کردن زمان جاهلیت پیشین».

و بطور کلی گفته می‌شود هر زینت و تجملی که از نیت فساد و فتنه‌انگیزی دور باشد، زینت مشروع است و زینتی که با دورنگی و نیت فساد آمیخته شود، زینت جاهلیت به شمار می‌رود.

## فتنهٔ زبان :

زبان مظهر دیگری از شیطان نفس است و چه بسیار فساد و فتنه ای که توسط زبان بوجود آمده و پخش و نشر می شود. مرد و زنی با هم سخن می گویند و در ظاهر کلامشان چیزیکه باعث شك و شبهه شود احساس نمی گردد ولی وسوسهٔ قلبی، آواز را نرم و دلکش و لهجه را محرك و گفتار را شیرین و گیرا می سازد، بطوریکه قرآن کریم به این مطلب اشاره نموده، می فرماید:

﴿إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾ (الاحزاب، ۳۲)

«اگر می خواهید پرهیزگار باشید پس در سخن گفتن نرمی و ملایمت به کار نبرید زیرا کسی که در دلش مرض (ضعف ایمان) وجود دارد طمع می کند، پس سخن را به شکل نیکو و پسندیده ادا کنید».

و این وسوسهٔ قلبی است که از حکایت روابط جنسی مردم بصورت مشروع یا نامشروع لذت می برد و از شنیدن آن، نفس وی تحريك می شود بهمین سبب است که هر موقع داستانهای عشقی و هیجان انگیز را اعم از اینکه واقعی باشد یا غیرواقعی در مجالس و محافل تعریف می کنند، به چنان سرعتی در جامعه منتشر می شود که گویی آتش در هیزم خشك افتاده باشد.

قرآن کریم نیز به این مطلب اشاره نموده می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ﴾ (النور، ۱۹)

«همانا کسانی که دوست دارند گناهان بزرگ در میان ایمان آورندگان رایج شود، در دنیا و آخرت عذاب دردناکی برای آنها خواهد بود».

فتنهٔ زبان انواع مختلفی دارد که هر نوع آن باعث ایجاد وسوسهٔ قلبی می شود، از این روست که دین اسلام آن را مورد بررسی و مطالعه قرار داده و مردم را نسبت به آن مطلع ساخته است، بنابراین زن حق ندارد که احوال و اوصاف زنان دیگر را نزد شوهرش بازگو کند، چنانچه حدیث شریف می فرماید:

﴿لَا تُبَاشِرِ الْمَرْأَةَ حَتَّى تَصِفَها لِزَوْجِها كَأَنَّهُ يَنْظُرُ إِلَيْها﴾

«با زنی مصاحب مباش که وقتی می خواهد از توبه شوهرش حکایت کند مثل این است که شوهرش تو را می بیند».<sup>۱</sup>

و هر يك از زن و مرد از افشای اسرارشان نهی شده اند<sup>۲</sup> چرا که این حالت موجب گسترش و رواج فحشا گشته و دلها را به سوی آن متمایل می سازد و اگر امام در اثنای نماز سهو کند بر مقتدی واجب است که او را به سهوش متوجه سازد و اگر مقتدی مردان باشند بر آنها واجب است که سبحان الله بگویند تا امام متوجه شود و اگر زنان باشند آنها مامورند که دست شان را بهم بزنند تا صدایی از آن ایجاد شود و حق ندارند صدایشان را بلند کنند.

### فتنه آواز:

ممکن است زبان خاموش باشد و آواز و حرکات دیگری در گوش شنونده تأثیر کند، این حالت نیز از مقوله فساد نیت شمرده می شود که اسلام آن را نیز ممنوع کرده است. بطوریکه در قرآن کریم می فرماید:

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ (النور، ۳۱)

«پاهای خود را چنان بر زمین نکوبند که زینتهای پنهانشان دانسته شود».

### فتنه استفاده از بوی خوش:

بوی خوش نیز قاصدی است که از يك نفس شرور به نفس شرور دیگر منتقل می شود و از ظریفترین و دقیقترین وسایل مخابراتی و مراسلاتی بشمار می رود که اکثر نظام های اخلاقی از آن غافل شده اند و این عامل لطیف و دقیق بقدری فتنه انگیز است که حتی حیای اسلامی نیز نمی تواند آن را تحمل کند و وسوسه می شود. بنابراین به زن مسلمان اجازه داده نشده است که در راه یا میان جمعیت معطر باشد زیرا اگرچه جمال و زینت مستور و پوشیده باشد ولی عطر و بوی خوش

۱. ترمذی، باب کراهیه مباشره المراه بالمراه.

۲. ابوداود، ذکر الرجل من اصبه اهله.



در فضا پخش می‌شود و باعث تحریک احساسات می‌گردد. حضرت رسول الله (ص) می‌فرماید:

«الْمَرْأَةُ إِذَا اسْتَعْطَرَتْ فَمَرَّتْ بِالْمَجْلِسِ فَهِيَ كَذَا. يَعْنِي زَانِيَةً»

«اگر زن با استعمال عطر در مجلس حاضر شود، آن زن چنان و چنین است، یعنی زانی است».<sup>۱</sup>

و در حدیث دیگری فرموده است:

«إِذَا شَهِدَتْ إِحْدَاكُنَّ الْمَسْجِدَ فَلَا تَمَسَنَّ طِبْيَاً»

«اگر یکی از شما زنان در مسجد حاضر گردد نباید از بوی خوش (عطر، پودر و دیگر وسایل خوشبوی) استفاده کرده باشد».<sup>۲</sup>

و در حدیث دیگر گفته شده است:

«طِيبُ الرِّجَالِ مَا ظَهَرَ رِيحُهُ وَ خَفِيَ لَوْنُهُ وَ طِيبُ النِّسَاءِ مَا ظَهَرَ لَوْنُهُ وَ خَفِيَ رِيحُهُ»

«بوی خوش برای مردان آن است که بویش آشکار و رنگش پنهان باشد و برای زنان آن است که رنگش آشکار بوده و بویش مخفی و پنهان باشد».<sup>۳</sup>

## فتنه برهنگی:

اسلام درباره غریزه حیای انسانی، کاملترین و صحیح‌ترین تعبیر را با عنوان کردن مسئله ستر عورت بیان می‌کند که در نزد تمام ملل جهان مثل و ماندنی ندارد. اگر مترقی‌ترین و با فرهنگ‌ترین ممالک جهان امروز را تحت مطالعه قرار دهید می‌بینید که زن و مرد آنها از دیده شدن هیچ يك از اعضای بدنشان باکی ندارند و لباس در نزد آنها برای زینت است نه برای ستر و پوشش، درحالی‌که هدف بزرگ و مهم اسلام از لباس پوشش است نه زینت، لذا به زن و مرد امر می‌کند که تمام

۱. ترمذی، باب ماجاد فی کراهیه خروج المتعطره.

۲. موطا و مسلم.

۳. ترمذی، باب ماجاء فی طیب النساء و الرجال و ابوداود.

اعضایی را که نوعی جذابیت در آنها یافت می شود برهنه ننماید. برهنگی بقدری ناپسند است که حیا اسلامی هرگز آن را جایز نمی شمارد. به جای اینکه روش مذاهب دیگر و افراد مختلف را در نظر بگیریم باید بگوییم که اسلام حتی اجازه نمی دهد که زن و شوهر روبروی همدیگر برهنه شوند. چنانکه آن حضرت (ص) فرموده است:

«إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ فَلْيَسْتَرْ وَلَا يَتَجَرَّدْ تَجَرَّدَ الْعَبْرَيْنِ»

«وقتی که یکی از شما جماع می کند باید که نزد همسر خویش مستور و پوشیده باشد و مانند دو خر خود را عاری از لباس ن سازند».

(ابن ماجه، باب الستیر عند الجماع)

قالت عائشه (ص) مَا نَظَرْتُ أَى فَرْجٍ رَسُولِ اللَّهِ (ص).<sup>۱</sup>

«حضرت عائشه (ص) فرموده که من رسول الله (ص) را هرگز بدون پوشش ندیدم». علاوه بر این، بالاترین درجه شرم و حیا این است که اسلام اجازه نمی دهد کسی حتی در خلوت هم برهنه شود زیرا که:

«اللَّهُ أَحَقُّ أَنْ يُسْتَحْيَى مِنْهُ»

«الله مستحق تر است که از او حیا کرده شود».

در حدیث آمده است:

«يَا كُمْ وَ التَّعَرَّى فَإِنَّ مَعَكُمْ مَنْ لَا يُفَارِقُكُمْ إِلَّا عِنْدَ الْغَائِطِ وَ حِينَ يَقْضِي الرَّجُلُ إِلَى أَهْلِهِ فَاسْتَحْيُوهُمْ وَ أَكْرِمُوهُمْ».<sup>۲</sup>

«هان، بر شماست که عریان نباشید زیرا همراه شما فرشتگانی هستند هرگز از شما جدا نمی شوند غیر از اوقاتیکه در بیت الخلا یا نزد همسران خود باشید، پس از ایشان شرم کنید و احترامشان را نگاه دارید»

لباس در اسلام در واقع همان چیزی است که بدن با آن پوشیده بماند و جاهای پوشاندنی انسان ظاهر نشود.

۱. شمائل ترمذی، باب ماجاد فی حیا رسول الله (ص).

۲. ترمذی، باب ماجاء فی الاستثناء عند الجماع.

قال رسول الله (ص): «نِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَّاتٌ حَمِيلَاتٌ، مَائِلَاتٌ رُؤُوسُهُنَّ كَالْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا»<sup>۱</sup>.

رسول خدا فرموده است: «زنانی که با وجودیکه لباس دربرکرده باشند دیگران را فریفته می گردانند و خود فریب می خورند، مانند شتربدبختی با گردن خمیده راه می روند. هان بدان که در جنت داخل نخواهند شد، حتی بویش را هم استشمام نخواهند کرد.

در اینجا منظور ما بررسی عمیق مسئله نیست، بلکه ما این مثالها را بدین علت بیان کردیم تا معیار اخلاق و روح اخلاقی اسلام روشن شود، اسلام می خواهد محتوای اجتماع و فضای آن را از فحشا و منکر پاک گرداند. منبع این تحریکات در دل انسان وجود دارد و عوامل فحشا و منکر همانجا پرورش می یابند. ابتدا جوانه این تحریکات کوچک از آنجا سر می زند و سپس رشد کرده موجب فتنه انگیزی و فساد می گردد. انسان کم عقل و ساده اندیش آن را يك چیز سبک و ناچیز فرض کرده توجهی بدان نمی کند در حالیکه بنا به نظر پزشکان ماهر و با تجربه، ریشه درد همین جا است که اخلاق، تمدن و معاشرت را بر باد می دهد. از این روست که اسلام می خواهد تعالیم اخلاقی چنان احساس عظیمی در روح پدیدار کنند که او را وادار نماید تا همیشه مراقب اوضاع باشد و حتی اگر در وجود خود کوچکترین تمایلی به منکر احساس کند، خودش آنرا سرکوب نماید و با نیروی اراده اش سرکوب نماید.

## ۲- قوانین جزائی

منشاء اصلی و اساسی قوانین کیفری و جزا در اسلام این است که شخص مرتکب گناه نشود و تا زمانی که برعلیه کشور و ملت، عملیات تخریبی انجام ندهد مشمول کیفر قانونی نمی شود و وقتی که مرتکب چنین جرمی هم بشود جا دارد که مسئله جزا دادن را يك موضوع ساده و آسان فرض نکنند بلکه شروط اثبات جرم را بسیار دقیق و مشکل گرفته و بکوشند تا جایی که امکان دارد مردم را از بازخواست

شدن توسط قانون به دور نگه دارند.<sup>۱</sup> ولی وقتی که کسی در چنگال قانون گرفتار شد و جرم به اثبات رسید و دلایل و شواهد بر ضد وی رأی داد در این موقع باید مجرم چنان جزایی ببیند که نه تنها خودش بلکه هزاران نفر دیگر که تمایل به ارتکاب گناه داشتند، از اقدام به آن خودداری کرده و اجتناب نمایند زیرا هدف قانون پاک کردن جامعه از گناه است نه عادت دادن مردم به انجام دادن آن و بعد هم کیفر شدن. دو کاری را که اسلام به همین منظور برای حفظ نظام اجتماعی برای آن حد معین کرده است عبارتند از: زنا و قذف (نسبت زنا دادن به زنان پاکدامن و عقیف).

### حد زنا:

<sup>۱</sup> قبلاً درباره زنا بحث کرده و شرح دادیم که این کار نتیجه انحراف اخلاقی است و کسی که مرتکب چنین عملی می شود دلیل بر آن است که خوی حیوانی بر او غلبه کرده و بنابراین دیگر صلاحیت ندارد که در جامعه به عنوان يك عضو مفید و صالح زندگی کند. این عمل از دیدگاه اجتماعی در ردیف یکی از بزرگترین گناهان بشمار می رود که از پایه و اساس آن را رد می کند، بدین علت است که اسلام آن را ذاتاً جرم قابل کیفر می داند. حال، چه شخص دیگری باعث وقوع چنین کاری شود و انجام آن از روی اکراه و اجبار و یا هر شکل دیگری باشد تفاوتی ندارد و اگر شخص دیگری او را وادار به انجام این کار کرده باشد و یا بطور کلی در حالت رضایت و خشنودی و یا اکراه و اجبار صورت گرفته باشد، به هر حال گناه شمرده می شود.

قرآن کریم می فرماید:

۱. شروط اثبات جرم در اسلام بسیار شدید است ولی شروط اثبات زنا از سایر کارها شدیدتر است و قانون اسلامی در تمام دعاوی و قضایا دو نفر شاهد می خواهد ولی در اثبات زنا چهار شاهد و آن هم با شرایط بسیار سخت و مشکل نیاز است.

حضرت رسول الله (ص) درباره حدود و اجرای آن می فرماید:

در صورت شك و شبهه، حدود را از مسلمانان رد کنید زیرا اگر امام در عفو اشتباه کند بهتر از این است که در جزا اشتباه کند.

﴿الزَّانِيَةُ وَالزَّانِيَ فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (التور، ۲)

«به هریک از زن و مرد زناکار صد تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز قیامت ایمان آورده اید نباید در اجرای حکم خدا ترحم و نرم دلی به شما چیره شود و باید گروهی از مؤمنان ناظر بر اجرای حد آن دو باشند».

بین قانون اسلامی و قوانین غربی در این باره اختلافات زیادی وجود دارد چرا که قانون غربی زنا را در ذات خود جرم و گناه نمی شمارد مگر اینکه با جبر و اکراه صورت بگیرد و یا اینکه زن در عقد نکاح مرد دیگری باشد. به عبارت دیگر، زنا در نظر قوانین غربی در دو حالت جرم است:

یکی اینکه به جبر و اکراه باشد، دیگر اینکه زن در عقد مرد دیگری باشد و خود زنا در ذات خود گناه نیست. حال آنکه در اسلام زنا در ذات خود گناه است و در صورتیکه به جبر و تجاوز بر حقوق غیر باشد آن دو جداگانه، گناه شمرده می شود و با وجود اختلافات ریشه ای و اساسی در نظریات هرکدام، تفاوت در اسلوب و طریقه جزا هم لازم می آید. مثلاً در قانون غربی جزای زنای زن شوهردار حبس است و این جزا سبب از میان بردن جرم و گناه در جامعه نمی گردد بلکه باعث می شود تا مردم در ارتکاب آن بیشتر جرأت کنند بنابراین می بینیم در کشورهایی که قوانین مذکور حاکم است زنا رو به افزایش نهاده است ولی قانون اسلام درست برخلاف آن برای زنا، چنان جزای شدید و سختی مقرر داشته که اجرای آن باعث تطهیر پیکر اجتماع از این گناه می گردد لذا کشورهایی که درباره زنا قانون اسلامی را پیاده می کنند، این جرم در آنها زیاد شایع نیست زیرا یکبار اجرا کردن حد بر فرد زناکار، در دل وی و دیگران چنان رعب و وحشتی ایجاد می کند که تا سالهای زیاد هیچ یک از آنها نمی توانند به این گناه دست یازند و این جزا مانند عمل جراحی روحی است که بر دل و جان هواداران این گناه اثر می گذارد و آنها را از درون اصلاح می نماید.

علاوه بر آن، غربی ها از زدن صد ضربه شلاق بر زانی نفرت دارند و علتش هم این است که آزدن جسم انسان را نمی پسندند ولی علت اصلی این است که

تاکنون درك اخلاقی در غربی ها به پایه کمال نرسیده است و این در حالیست که آنها سابقاً زنا را عیب و گناه می شمردند ولی اکنون آن را نوعی تفریح، بازی، سرگرمی و مایه آرامش خاطر می دانند که دو نفر لحظاتی خود را با آن مشغول می دارند و مقصودشان هم از گفتن این سخن آن است که در این باره زیاد جدیت به خرج ندهند و دیگری را به خاطر آن مؤاخذه نکنند مگر درحالتی که کار مورد نظر شخص دیگری را جریحه دار سازد و یا تجاوز به حقوق دیگران باشد و حتی در صورت تجاوز و اخلال هم، زنا از جمله گناهان صغیره محسوب می شود که حق يك نفر در آن ضایع شده است بنابراین جزا و غرامت هم برای انجام آن، خیلی کم و ناچیز می باشد.

معلوم می شود کسی که درباره زنا چنین عقیده ای داشته باشد صد تازیانه را در قبال آن، يك کیفر بسیار سخت و مشکل تصور خواهد کرد ولکن اگر درك اخلاقی و اجتماعی وی گسترش یابد و بداند که زنا چه در حالت رضا و چه حالت اجبار چه با زن ازدواج کرده و چه با زن باکره و غیر متزوج، يك جنایت اجتماعی است که ضرر آن به تمام اجتماع می رسد لذا در این صورت نظریه اش درباره جزا تغییر می کند و به لزوم حفظ و نگهداری اجتماع در مقابل آن ضرر اعتراف می کند. از آنجا که عوامل برانگیزاننده زنا در طبیعت حیوانی انسان بسیار عمیق است پس بوسیله جزاهای سبك و تاوان های اندك نمی توان آن را ریشه کن ساخت پس برای ریشه کن ساختن آن لازم است که تدابیر و لوازم شدید بکار گرفته شود و بدون شك حفظ و صیانت میلیون ها نفر، از ضررهای خطرناك و بی حساب، با ضرر کردن يك یا دو نفر، به مراتب بهتر از این است که جنایتکاران جان سالم بدر ببرند و ملت با ضررهای بی حد و حصر بسیاری روبرو شوند. اگر این حد در جامعه جاری نشود نسلهای آینده هم بدون اینکه گناهی کرده باشند به آن آسیب دچار می شوند.

علت دیگری هم وجود دارد که تمدن غرب صد تازیانه را در ردیف عقوبتهای ظالمانه بداند و آن اینکه پایه های تمدن غرب، بطوریکه قبلاً هم گفتیم بر همکاری و اصالت فرد در جامعه استوار است و در نظریات و عقایدشان درباره حقوق افراد راه افراط و مبالغه را در پیش می گیرند، درنتیجه اگر فرد علیه جامعه ظلم و تجاوز

هم بکند، طبق نظر ایشان عیب به شمار نمی آید بلکه بیشتر اوقات، آن را حمل بر میل و رضای شخصی می کنند ولی هر موقع، دست قانون برای حمایت حقوق اجتماعی دراز کرده شود از ترس و وحشت، مو بر اندامشان راست می شود و فقط از حقوق فرد حمایت و جانبداری کامل می کنند نه از حقوق اجتماع.

از ویژگیهای جاهلیت غربی - مانند جاهلیت های هر عصر - این است که ایشان به امور محسوس بیشتر از امور معقول توجه می کنند چون ضرر فردی برایشان سخت و دشوار و غیرقابل لمس است. بنابراین نمی توانند عاقبت ضرری را که به اجتماع و نسلهای آینده می رسد، درک کنند. چون نمی توانند به عمق آثار و نتایج بعدی و خطرهای گسترده اش پی ببرند.

### حد قذف:

ضرر قذف مانند ضرر زنا است زیرا زیانهای متهم کردن يك زن پاکدامن، فقط در خود او خلاصه نشده بلکه باعث شیوع فحشا در جامعه می گردد، روابط میان زوجین را تیره و تار ساخته و عداوت و دشمنی را میان افراد فامیل افزایش می دهد. همچنین باعث ایجاد شك و تردید در دلها می شود و تنها با گفتن يك کلمه، دهها نفر به شدايد و سختیهای گرفتار می شوند که ممکن است سالها طول بکشد، لذا قرآن کریم مردم را به علت انجام این گناه مؤاخذه می کند و در قبال آن عقوبت سختی را معین نموده است:

﴿وَالَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا، وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾ (النور، ۴)

«آنانکه به زنان عقیفه نسبت زناکاری بدهند و بعد از آن نتوانند چهار گواه بیاورند پس ۸۰ تازیانه به آنها بزنید و هرگز گواهی ایشان را قبول نکنید و ایشانند گروه فاسقان».

## تدابیر حراستی

این قانون جزای اسلامی است که ابتدا فسق و فجور را با قدرت سیاسی و حکومتی از بین می برد و در مرحله دوم از افراد صالح اجتماع در برابر بدی ها و ضررهای تلقینات اهل فسق و فجور حمایت می کند و این در صورتی است که تعلیمات اخلاقی اسلام شخص را از درون اصلاح می کند تا تمایل به گناه و معصیت در وی پیدا نشود. قوانین آن انسان را از خارج اصلاح می کند و تمایل به فسق و فجور را که به علت اختلالات تربیت محیطی در فرد ایجاد می شود از بین می برد و اجازه نمی دهد به مرحله فعلیت برسد. مابین این دو نوع تدبیر، تدابیر دیگری نیز وجود دارد که اسلام آنها را به عنوان کمک و زمینه ساز تعالیم اخلاقی به شمار می آورد. با این تدابیر، نظام جامعه را اصلاح می کند و همچنین عوامل ضعف اخلاقی را از بین می برد که چنانکه گفتیم این ضعف به خاطر کمبودها و نواقص تربیت محیط در افراد ایجاد می شود و در مرحله ای است که می خواهد از قوه به فعل تبدیل شود و این به خاطر حفظ و حراست اجتماع است که اسلام می خواهد محیط از همه عوامل محرك شهوت پاک و صاف باشد و بی بندوباری جنسی تا حد ممکن کاهش یابد و تمام مذاهب و قوانین بشری که به نظام اجتماع خلل وارد می کنند، از بین بروند. ما درباره هر يك از این تدابیر و احکام به تفصیل و



جداگانه بحث خواهیم کرد.

## احکام لباس و ستر عورت:

اولین چیزیکه اسلام در راه ثبات و پایداری جامعه به آن توجه کرده، عبارت از ممنوعیت برهنگی و دیده شدن عورت زن و مرد است. حالت برهنگی که در دوران عرب جاهلی وجود داشت با حالت برهنگی ملت های متمدنی کنونی جهان اختلاف زیادی ندارد. مردان عرب خود را جلوی چشم همدیگر، بدون هیچ شرمی، برهنه می کردند<sup>۱</sup> و در وقت غسل و قضای حاجت در ستر و پوشانیدن عورت خودشان لزومی نمی دیدند. در اطراف کعبه درحالیکه لخت بودند طواف می کردند و آن را بهترین عبادت می شمردند<sup>۲</sup> و حتی زنان هم در وقت طواف لخت بودند<sup>۳</sup> و معمولاً لباسی را دربرداشتند که باز هم قسمتی از سینه، بازوها، سر، و هر دو ساق پا بیرون می ماند<sup>۴</sup>. این حالتی است که امروز در آمریکا، اروپا و ژاپن به چشم می خورد. در شرق غیر از نظام اسلامی نظام دیگری وجود ندارد که برای موضوع کشف و ستر عورت و حدود آنها اهمیت قائل شود.

پس اولین درسی را که اسلام در اجتماع پیاده کرد همین بود که فرمود:

﴿يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أُنْزِلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوَاتِكُمْ وَ رِيشًا...﴾ (الاعراف، ۲۶)

«ای فرزندان آدم هر آئینه فرود آوردیم بر شما لباسی که می پوشاند شرمگاه شما را و (فرود آوردیم) لباس زینت، لباس تقوی و پرهیزگاری بهتر و نیکوتر است».

و پوشاندن بدن تمام زنان و مردان با این آیه واجب گردید و رسول

۱. در صحیح مسلم در باب «الاعتناء بحفظ العوره» نوشته است که مسور بن مخرمه سنگ سنگینی را برداشته بود و می آمد، بند شلوارش پاره شد و شلوارش پائین افتاد و چون سنگ در دست داشت نمی توانست شلوارش را جمع کند تا اینکه از تنش درآمد، پس حضرت پیغمبر (ص) بدو فرمود: لباس را بپوش و هرگز برهنه گردش نکنید.

۲. از ابن عباس، مجاهد، عطاء، ابراهیم نخعی و سعید ابن جبیر روایت است که گفتند: تعدادی از مردان عرب در زمان جاهلیت در اطراف کعبه برهنه طواف می کردند.

۳. در کتاب التفسیر صحیح مسلم ذکر شده است که زنان نیز در زمان جاهلیت برهنه طواف می کردند و کسانی که به این زنان لباس می دادند تا خود را بپوشانند، از جمله نیکوکاران بودند.

۴. تفسیر کبیر آیه: ولیضربن بخمرهن علی جیوبهن.

خدا(ص) کشف عورت و نگاه کردن به آن را به شدت ممنوع کرده است، چنانچه می فرماید:

﴿مَلْعُونٌ مَنْ نَظَرَ إِلَى سَوْأَةِ أَخِيهِ﴾.

«کسی که بر شرمگاه برادرش نگاه کند ملعون است».<sup>۱</sup>

﴿لَا يَنْظُرُ الرَّجُلُ إِلَى عَوْرَةِ الرَّجُلِ وَلَا امْرَأَةٌ إِلَى عَوْرَتِ امْرَأَةٍ﴾

«و نظر نکند يك مرد به عورت مرد دیگری و نه يك زن به عورت زن دیگری».<sup>۲</sup>

﴿لَإِنْ أُخِّرَ مِنَ السَّمَاءِ فَانْقَطَعَ نِصْفَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَنْظُرُ إِلَى عَوْرَةِ أَحَدٍ وَ يَنْظُرَ عَوْرَتِي﴾

«اگر من از آسمان بیفتم و دونیم شوم بهتر از این است که بر عورت کسی نگاه کنم و یا کسی بر عورت من نگاه کند».<sup>۳</sup>

﴿إِيَّاكُمْ وَ التَّعَرَّى فَإِنَّ مَعَكُمْ مَنْ لَا يُفَارِقُكُمْ إِلَّا عِنْدَ الْغَائِطِ وَ حِينَ يَقْضِي الرَّجُلُ إِلَى أَهْلِهِ﴾.

«و از برهنگی بپرهیزید، زیرا همراه شما فرشتگانی هستند که غیر از وقت قضای حاجت و مباشرت با همسران، از شما جدا نمی شوند».<sup>۴</sup>

﴿إِذَا أَتَى أَحَدُكُمْ أَهْلَهُ فَلْيَسْتُرْ وَلَا يَتَجَرَّدُ تَجَرَّدَ الْغَيْرَيْنِ﴾.

وقتی یکی از شما جماع می کند باید پوشیده باشد و مانند دو خر خود را بدون پوشش نسازند».<sup>۵</sup>

و باری حضرت رسول(ص) با دیدن شتران زکات در صحرا بیرون آمد، شتربان را دید که برهنه است، او را به کناری کشید و فرمود:

﴿لَا يَعْمَلُ لَنَا مِنْ لَحْيَاءِ لَهُ﴾ یعنی: کسی که حیا ندارد با ما کار نکند».<sup>۶</sup>

۱. احکام القرآن، جصاص.

۲. بروایت احمد، مسلم، ترمذی و ابوداود.

۳. مبسوط، کتاب استحسان.

۴. ترمذی، باب ماجاء فی الاستتار.

۵. ابن ماجه، باب السترن عند الجماع.

۶. مبسوط، کتاب الاستحسان.

## حدود عورت مردان :

در کنار این احکام، اسلام حدود متفاوتی را برای زنان و مردان تعیین کرده است. عورت در اصطلاح شرعی آن قسمت از بدن انسان را گویند که پوشاندن آن واجب است و عورت مرد از زیر ناف تا زانو تعیین شده که هیچ کس اجازه ندارد آن را ظاهر و نمایان کند یا به همان قسمت از بدن دیگران نگاه کند. چنانچه در حدیثی از ابو ایوب انصاری (رض) روایت شده است که فرمود:

«مَا فَوْقَ الرُّكْبَيْنِ مِنَ الْعَوْرَةِ وَمَا أَسْفَلَ مِنْ سِرَّةِ مِنَ الْعَوْرَةِ».

از زانوها تا زیر ناف عورت است ... و عورت مرد بین ناف و زانویش است.<sup>۱</sup>

و علی ابن ابیطالب از حضرت رسول (ص) روایت کرده است که فرمود:

«لَا تَبْرُزُ فَخْرَكَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى فَخْرِ حَيٍّ وَلَا مَيِّتٍ».

«زان خود را آشکار نکن و به زانوی شخص، مرده باشد یا زنده، نگاه نکن».<sup>۲</sup>

این يك حکم عمومی است که غیر از زن خود شخص، هیچ کس دیگری از

آن مستثنی نمی شود و در حدیث دیگری ذکر شده است:

«إِحْفَظْ عَوْرَتَكَ إِلَّا مِنْ زَوْجَتِكَ أَوْ مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ».

«که عورت خود را حفاظت کن مگر از همسر و کنیز».<sup>۳</sup>

## حدود عورت زنان :

حدود عورت زن نسبت به حدود عورت مرد زیادتر است، لذا زن مکلف است

که همه اعضای بدنش را غیر از چهره و کف دست، از مردم بپوشاند حتی از پدر،

برادر و خویشان دیگری که مرد باشند و از میان آنها تنها شوهر مستثنی است،

چنانچه حضرت رسول (ص) فرمود:

«لَا يَحِلُّ لِمَرْأَةٍ تُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ تَخْرُجَ يَدَيْهَا إِلَى هَهْنَا وَقَبْضُ نِصْفِ الذَّرَاعِ».

۱. دارقطنی.

۲. دارقطنی و بیهقی.

۳. ابوداود و ابن ماجه.

«زنیکه به خدای واحد و روز قیامت ایمان داشته باشد، حلال نیست که دستش را زیادتر از اینجا ظاهر سازد و اشاره به نصف بازو (مچ) کرد».<sup>۱</sup>

«الْجَارِيَةُ إِذَا حَاضَتْ لَمْ يُصْلَحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا وَجْهَهَا وَيَدَاهَا إِلَى الْمِفْصَلِ»  
«و دختر بعد از اینکه حیض ببیند (بالغ شود) درست نیست که غیر از صورت و دستانش تا مچ، اعضای دیگر او دیده شود».<sup>۲</sup>

و از حضرت عایشه (رض) روایت است که گفت: من نزد برادرزاده عبدالله بن طفیل در حالت آراسته ظاهر شدم. حضرت رسول الله (ص) این وضع را نپسندید، من گفتم: ای رسول خدا، او برادرزاده من است، آن حضرت فرمود:

«إِذَا عَرَفَتِ الْمَرْأَةُ لَمْ يَحِلَّ لَهَا أَنْ تَظْهَرَ إِلَّا وَجْهَهَا وَالْأُمَامُونَ هَذَا وَ قَبْضَ عَلَى ذِرَاعِ نَفْسِهِ فَتَرَكَ بَيْنَ قَبْضَتِهِ وَ بَيْنَ الْكَفِّ مِثْلَ قَبْضَتِهِ الْأُخْرَى».

«وقتی که زن حائض شود اجازه ندارد که غیر از روی و پایین تر از این دیده شود مقصود از پایین تر از این چنین می باشد که پیامبر خدا (از ساعد خود يك قبضه گرفت) و بین کف دست و جایی که گرفت به اندازه يك قبضه دیگر مانده بود».<sup>۳</sup>  
و اسماء (رض) دختر ابوبکر (رض) خواهر عایشه صدیقه (رض) بود، او يك بار نزد حضرت رسول (ص) با لباس نازك درآمد که تن او از آن نمایان بود، پس پیامبر (ص) رویش را از وی برگرداند و فرمود:

«يَا أَسْمَاءُ إِنَّ الْمَرْأَةَ إِذَا بَلَغَتِ الْمَحِيضَ لَمْ يُصْلَحْ أَنْ يُرَى مِنْهَا إِلَّا هَذَا وَ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى وَجْهِهِ وَ كَفِّهِ».

«ای اسماء وقتی که زن به سن بلوغ برسد اجازه ندارد که تن وی غیر از این و این - اشاره به روی و کف دست کرد - اعضای دیگر او دیده شود».<sup>۴</sup>

و حفصه (ص) دختر عبدالرحمن (ص) نزد حضرت رسول الله (ص) آمد درحالی که چادر نازك و براق پوشیده بود، حضرت عایشه برخاست چادر او را

۱. ابن جریر طبری.

۲. ابوداود.

۳. ابن جریر طبری.

۴. ابوداود.

برداشت و عوض آن چادر ضخیمی بر وی پوشانید.<sup>۱</sup> بطوریکه قبلاً هم ذکر کردیم حضرت رسول الله (ص) فرمود:

«لَعَنَ اللَّهُ الْكَاسِيَاتُ الْعَارِيَاتِ».

یعنی «خداوند زنان پوشیده برهنه را لعنت کرده است».

و از حضرت عمر (ص) روایت است که فرمود:

«بزنانتان تکه کتان و قباطی (دو نوع پارچه نازک و شفاف) نپوشانید زیرا آن لباسها نازک بوده و بدن را نمی پوشانند».<sup>۲</sup>

از تمام این روایات چنین استنباط می شود که همه جای بدن زن عورت است البته به استثنای وجه و کفین، چنان عورتیکه حتی باید در بین خانه هم از نزدیکترین اقاربش بپوشاند وزن اجازه ندارد که عورتش را غیر از شوهرش به افراد دیگر حتی پدرش یا برادرش یا برادرزاده اش نشان دهد و حتی در نزد محارمش اجازه ندارد چنان لباس نازک و شفافی بپوشد که تن و اندامش هویدا گردد.

البته با این اوصاف باید گفت تمام این احکام مربوط به زنان جوان است که از هنگام رسیدن به بلوغ، سترعورت وی شروع شده و تا هنگامی که دارای کشش جنسی باشد ادامه می یابد. ولی وقتی که عمر وی از این مرحله پا فراتر بگذارد و سن او زیاد گردد، شك نیست که احکام مذکور درباره او تخفیف می یابد. خداوند می فرماید:

﴿وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ الَّتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ﴾ (النور، ۶۰)

«و نشستگان از زنان مسن که توقع نکاح با آنها از بین می رود، گناهی بر آنها نیست که جامه های خود را کنار بگذارند درحالیکه پدیدارکننده زینت نباشند و اگر طلب عفت کنند بر ایشان بهتر است».

بطوریکه دیده می شود علت تخفیف، در آیه ذکر گردیده است و مقصود از عدم توقع نکاح این است که زن به سن و سالی برسد که شهوت جنسی در او بمیرد و

۱. موطای امام مالک.

۲. المسبوط، کتاب السمتان.

در وجودش جذابیت باقی نماند. با وجودی که خداوند برایشان لازم گردانیده که با کنار نهادن لباس اظهار زینت نکنند.

ولی در صورتیکه در وجود زن هنوز شهوت جنسی موجود باشد، اجازه ندارد که حجاب از سر خود بردارد زیرا تخفیف درباره زنانی است که سنشان گذشته باشد بطوریکه ایشان اصلاً به لباس توجه نکنند و درحالتی باشند که هرکس بطرف ایشان از روی احترام و اکرام بنگرد و امثال این زنان اگر چادر را از سرشان بردارند، باکی نیست.

## اجازه گرفتن:

حد دیگری را که اسلام در این زمینه وضع کرده است عبارتست از اینکه: بدون اجازه، وارد شدن اطفال آن خانواده که به سن بلوغ رسیده باشند به خانه هایشان ممنوع است و این بدین خاطر است که آنها زنان خانه را به حالتی که شایسته نیست، نبینند.

«وَ إِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ»  
(النور، ۵۹)

«و چون کودکان شما به سن بلوغ برسند پس باید که اجازه خواهند چنانچه اجازه می طلبیدند آنانکه بالغ بودند پیش از ایشان».

چنانکه در این آیه، به علت حکم، که همان رسیدن کودکان به سن بلوغ و پیدایش احساسات جنسی است اشاره شده است، پس وقتی که فرزندان به این سن برسند مکلف می گردند که این حکم را اجرا نمایند ولی قبل از این سن، مکلف به اجازه خواستن نیستند.

به موازات این حکم، به بیگانگان نیز دستور داده شده است که در هیچ خانه ای بدون اجازه صاحبش داخل نشوند. خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا﴾ (النور، ۲۷)

«ای مسلمانان در خانه هایی که غیر از خانه های خودتان باشد داخل نشوید تا آنکه

اجازه بگیرید و براهل آن سلام بدهید».

منظور از این آیه تعیین حد فاصل بین داخل و خارج خانه است تا مرد و زن در زندگی خانوادگی شان از معرض دید دیگران محفوظ باشند. اوایل، عرب‌ها علت این امر را نمی‌دانستند و می‌خواستند که از خارج منزل به درون خانه نظری بیفکنند، چنانچه این موضوع بارها برای خود حضرت رسول الله (ص) اتفاق افتاده بود که شخصی از روزنه اتاق ایشان به درون آن بنگرد و یک بار در دست حضرت رسول الله (ص) شانه‌ای بود که به سر خود می‌کشید، پس گفت: اگر من می‌فهمیدم که تو قصد نظر کردن داری آن را به چشم می‌زدم. استئذان به خاطر نگاه کردن است و بعد از آن حضرت رسول الله (ص) اعلام کرد: هرکس بدون اجازه به خانه کسی نگاه کند برای شان حلال است که هر دو چشم او را نابینا سازند.

سپس به مردان غریبه دستور داده است که اگر از خانه‌ها چیزی می‌خواهند باید توی خانه نروند و از پشت در، دیوار یا پرده بخواهند و صدا کنند.

«وَ إِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» (الاحزاب، ۵۳)

«وقتی که از زنان پیغمبر چیزی می‌خواهید، از پشت پرده، از ایشان طلب کنید و آن برای دل‌های شما و دل‌های ایشان (زنان) پاکیزه‌تر است».

در این جا هم کلمات «ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» به دلیل حکم اشاره می‌کند پس مقصود اساسی و اصلی، حفاظت زنان و مردان از تمایلات و محرک‌های جنسی است و این حدود و قیود هم به خاطر منع اختلاط و آمیزش مردان و زنان وضع شده است.

این احکام منحصر به بیگانگان نبوده بلکه خادمان خانه را هم شامل می‌شود، چنانچه در اخبار هست که حضرت فاطمه (رض) یکی از پسرانش را به دست بلال (رض) یا انس (رض) داد. راوی می‌گوید که روی او دیده نمی‌شد و تنها کف او دیده می‌شد و بس و معلوم است که انس (رض) و بلال (رض) خادمان مخصوص حضرت رسول (رض) بودند که در نزد وی مانند یکی از اعضای خانواده او زندگی می‌کردند.

## منع از خلوت و لمس کردن :

سومین حدی که در اسلام وضع شده عبارت از این است که غیر از شوهر، شخص دیگری اجازه ندارد که با زن بیگانه در خلوت نشیند و یا با بدن او تماس یابد اگرچه از نزدیکان و خویشان زن باشد.

«عن عقبه بن عامر: ان رسول الله (ص) قَالَ إِيَّاكُمْ وَالدُّخُولَ عَلَى النِّسَاءِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَرَأَيْتَ الْحَمْمُ قَالَ الْحَمْمُ أَلَمَوْتُ ...»

«از عقبه بن عامر روایت شده است که حضرت رسول الله (ص) فرمود: از درآمدن نزد زنان پرهیزید مردی از انصار گفت: یا رسول الله (ص) اگرچه خسرش باشد؟ گفت: خسر یعنی مرگ.<sup>۱</sup> و پیغمبر فرموده است:

«لَا تَخْلُوا عَلَى الْمُغَنِيَّاتِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنْ أَحَدِكُمْ مَجْرَى الدَّمِّ».

یعنی: «در خلوت، نزد زنان داخل نشوید زیرا شیطان در نهاد شما بمانند جریان خون در رگهایان است».<sup>۲</sup> از عمرو ابن عاص (رض) روایت است که گفت:

عن عمر ابن عاص قال: نَهَانَا رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْ نَدْخُلَ عَلَى النِّسَاءِ بِغَيْرِ إِذْنٍ أَزْوَاجِهِنَّ»

«حضرت رسول الله (ص) ما را از اینکه بر زنان بدون اجازه شوهرانشان وارد شویم، منع کرده است».<sup>۳</sup>

«لَا يَدْخُلَنَّ رَجُلٌ بَعْدَ يَوْمِي هَذَا عَلَى مُغَنِيَّتِهِ إِلَّا مَعَهُ رَجُلٌ أَوْ اثْنَانِ»

و حضرت رسول (ص) فرمود: بعد از امروز هیچ کسی در خلوت نمی تواند با زنی بنشیند مگر اینکه همراه او یک یا دو مرد دیگر هم باشد».<sup>۴</sup>

عین احکام مذکور در لمس و تماس نیز وارد شده که: قال النبی (ص): «مَنْ مَسَّ كَفَّ امْرَأَةً لَيْسَ مِنْهَا بِسَبِيلٍ وَضَعَ عَلَى كَفِّهِ جَمْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

۱. ترمذی، بخاری و مسلم، ابواب تحریم خلوت با زنان اجنبی.

۲. ترمذی.

۳. ترمذی، باب فی النهی الدخول الا باذن ازواجهن.

۴. مسلم، باب تحریم الخلوة بالاجنبیه.



«حضرت رسول الله(ص) فرموده است: کسی که دست زنی را لمس کند که اجازه اش را نداشته باشد، در روز قیامت دست او در آتشدان دوزخ گذاشته می شود».<sup>۱</sup>

از حضرت عایشه(ص) روایت است که گفت: حضرت رسول الله(ص) وقتی که از زنان بیعت می گرفت با آنها به سخن بیعت می کرد و دست آنها را در دست خود نمی گرفت. ایشان می گوید: به خدا سوگند که در وقت بیعت گرفتن دست او بدست زن نمی رسید فقط از ایشان به این سخن بیعت می گرفت که می فرمود: من بیعت شما را در این چیز گرفتم.<sup>۲</sup> از امیمه(رض) بنت رقیقه روایت است که گفت: من با چند زن دیگر از انصار نزد حضرت رسول الله(ص) آمدم تا بیعت کنیم پس گفتیم: ای رسول خدا(ص) ما با تو بیعت می کنیم تا برای خدا شریک قرار ندهیم و دزدی و زنا نکنیم و بهتان نگوییم و در کارهای شرعی از تو پیروی کنیم، حضرت رسول الله(ص) نیز پاسخ داد: درباره چیزهایی که در قدرت و استطاعت شما است بیعت کنید، آن زن می گوید که ما گفتیم: خدا و رسول به ما مهربانترند، بیا ای رسول خدا(ص) که با تو بیعت کنیم و ایشان جواب دادند: من با زنان دست نمی دهم. سخن من با صد زن مانند سخن من با یک زن است.<sup>۳</sup> این احکام نیز فقط به زنان جوان اختصاص دارد و زنانی که دارای سن زیاد باشند با ایشان در خلوت نشستن مانعی ندارد و لمس کردن آنها هم بلا مانع است، روایت است که ابوبکر(رض) قریه ای را زیارت می کرد که آنجا شیر خورده بود و او با زنان عجوزه آن قریه دست می داد همچنین گفته اند عبدالله بن زبیر(رض) وقتی مریض بود پیر زنی را برای پرستاری استخدام کرده بود که این زن پاهای او را می مالید و از شپش دار شدن سرش مراقبت می کرد.<sup>۴</sup> از تفاوتی که میان زنان پیرو جوان وجود دارد درمی یابیم که هدف اجرای این احکام همین است که بین دو جنس اختلاط و

۱. تکملة فتح القدیر ۹۸/۸.

۲. بخاری، باب بیعه النساء و مسلم، باب کیفیه بیعه النساء.

۳. نسائی، باب بیعه النساء، و ابن ماجه همان باب.

۴. تکملة فتح القدیر. ۹۸/۸.

آمیزش ایجاد نشود که سرانجام باعث فتنه و فساد گردد.

## فرق بین محرم و نامحرم:

این احکام غیر از شوهر، همه مردان را اعم از اینکه محرم باشند یا نامحرم در برمی گیرد.

پس زن اجازه ندارد عورتش را برای یکی از آنها ظاهر کند به بیان دیگر يك زن نباید بین ناف و زانویش را به کسی نمایان کند همچنین اجازه ندارد اعضای دیگرش را جز وجه و کفین به کس دیگری بنمایاند و بر تمام مردان واجب است که پیش از دخول اجازه بگیرند و هیچ مردی اجازه ندارد در خلوت با زنی بنشیند و یا بدن او را لمس کند.<sup>۱</sup>

اسلام بین محرم و نامحرم فرق می گذارد و در قرآن و حدیث مراتب حریت، آزادی و راحتی را که زن می تواند با محارم اعضای فامیل داشته باشد به تفصیل بیان می کند و يك زن هرگز اجازه ندارد این آزادی و راحتی را با مردان دیگر داشته باشد که از این مطالب در عرف بنام حجاب یاد می شود.

۱. حکم لمس بدن زن توسط محرم و نامحرم، متفاوت است زیرا برادر می تواند دست خواهرش را گرفته و سوار مرکب کند ولی روشن است که هیچ مرد بیگانه ای اجازه انجام این کار را ندارد. از حضرت رسول الله (ص) است که وقتی که از سفر برمی گشت با فاطمه (رض) معانقه نموده و سر او را می بوسید همچنین حضرت ابوبکر (رض) به سر حضرت عایشه بوسه می زد.

## احکام حجاب

آیاتیکه حکم حجاب را دربردارند از این قرارند:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ، ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ، إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَ قُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلَا يَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَى إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنَى أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوْ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْأَرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوْ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾

(سوره نور ۳۰ و ۳۱)

«ای پیغمبر! بگو برای مؤمنان که پایین اندازند برخی از نظرهای خود را (چشم خود را از محرمات بپوشانند) و نگهدارند شرمگاههای خود را، این پاکیزه تر است برای ایشان، هر آینه خدا به آنچه می کنید آگاه است. و بگو به زنان مسلمان که پایین اندازند برخی نظرهای خود را (چشمان خود را از نظر شهوانی به مردان اجنبی بپوشانند) و شرمگاههای خود را نگهدارند و آرایش خود را به غیر از آنچه که معلوم است ظاهر نکنند و باید روسری هایی که می پوشند تا پایین سینه شان برسد و زینت

خود را ظاهر نکنند مگر به شوهران یا پدران یا پدر شوهران یا پسران یا پسران شوهران یا برادران یا پسران برادران یا پسران خواهران یا زنان خود (زنان مسلمان) یا بردگانشان یا خدمتکارانی که دارای شهوت نباشند از مردان، یا کودکانیکه بر رازهای زنان آگاهی ندارند و پاهای خود را طوری بر زمین نزنند که زینتهای پنهانشان دانسته شود.»

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ، لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ التَّقِيُّنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَ قُرْنِ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (سوره احزاب، ۳۲ و ۳۳)

«ای زنان پیغمبر، شما مانند سایر زنان نیستید. باید پرهیزگاری کنید و نباید در سخن گفتن بقدری ملایمت کنید تا کسی که در دل او مرض است طمع کند، و به روش نیکو سخن بگوئید و در خانه های خود بمانید و تجمل و زیبایی خود را مانند ظاهر کردن دوران جاهلیت پیشین ظاهر نکنید.»

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَرْوِاجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ﴾ (سوره احزاب، ۵۹)

«ای پیغمبر، بگو به زنان خود و زنان مسلمان که جلباب (مقنعه) بر سر بیاندازند این نزدیکتر است به آنکه شناخته شوند در نتیجه ایشان اذیت نشوند.»

اگر قدری در این آیات تأمل کنید می بینید که در این آیه ها مردان موظف شده اند که چشمانشان را بپوشند و خود را از فواحش اخلاق نگهدارند و زنان هم مانند مردان به ادای این دو امر مأمور شده اند و علاوه بر آن در خصوص معاشرت و رفتار عملی، به احکام دیگری هم موظف شدند که به صراحت دال بر این است که برای حفاظت اخلاقی تنها اهمیت دادن به پوشیدن چشم و حفظ فرج کافی نیست بلکه ضوابط و احکام دیگری هم مورد نیاز و ضروری است. ما باید در این جا به اخبار و احادیث پیامبر و یاران گرامی اش رجوع کنیم تا بدانیم که ایشان این احکام را چگونه در جامعه اسلامی پیاده نمودند و همچنین بدانیم که از عکس العملهای معنوی و عملی ایشان چه برداشتهایی می شود.

## پوشیدن چشم :

اولین حکمی که در این باره به زنان و مردان صادر شده، پوشیدن چشم است و کلمه «غض البصر» عربی در زبان های دیگر به معنی پوشیدن چشم و پایین انداختن و بلند نکردن آن است ولی هدف حکم الهی این نیست، بلکه قصد آن پرهیز از زناى نظر و چشم است که در احادیث به کرات تذکر داده شده است چونکه نگاه کردن زنان به مردان بیگانه منشا فتنه می گردد و تلذذ به جمال زنان بیگانه منبع فتنه و فسادانگیزی برای مردان است و طبیعی است که فساد و فتنه از اینجا هم ایجاد می شود و یکی از دروازه های آن همین نظر کردن است که باید بسته شود، مقصود از پوشیدن چشم نیز همین است. بدیهی است که تا آن زمان که چشم انسان باز باشد حتماً نگاهش بر اشیاء و اشخاص اطرافش می افتد و غیرممکن است که چشم زنان و مردان هم به همدیگر نیافتد. پس حکم شرعی این است که اگر این نظر بطور تصادفی باشد گناه ندارد و تنها آن نظری ممنوع است که دوباره از روی قصد و عمد و به غرض تلذذ و تمتع از زیبایی و زینت طرف مقابل باشد. چنانچه :

عن جریر (رض) قال : سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) عَنِ النَّظَرِ الْفُجَاءِ؟ فَقَالَ إِصْرِفْ بَصْرَكَ.

«از جریر روایت شده است که گفت من از رسول الله درباره نظر تصادفی پرسیدم. او برایم گفت : چشمت را بگردان».<sup>۱</sup>

عن بریده (رض) قال : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِعَلِيٍّ : يَا عَلِيُّ لَا تَتَّبِعِ النَّظْرَةَ فَإِنَّ لَكَ الْأُولَىٰ وَلَيْسَ لَكَ الْآخِرَةُ.

«از بریده (رض) نقل شده است که گفت : حضرت رسول الله (ص) برای علی (رض) فرمود : ای علی بعد از يك نگاه، بار دیگر نگاه مکن زیرا اولی گناه نداشته و دومی دارد».<sup>۲</sup>

عن النبی (ص) قال : «مَنْ نَظَرَ إِلَىٰ مُحَاسِنِ امْرَأَةٍ أَجْنَبِيَّةٍ عَنْ شَهْوَةٍ صَبَّ فِي

۱ . ابوداود باب مایؤمر به من غض البصر.

۲ . همان منبع .

## عَيْنِيهِ الْأَفْكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

«از حضرت رسول (رض) روایت است که فرمود: کسی که به زیبایی و الطاف زن بیگانه به نظر شهوت بنگرد در روز قیامت در چشمان او سرب گداخته ریخته می شود»<sup>۱</sup>.

با آن همه گاهی اوضاعی پیش می آید که ایجاب می کند شخص به زن بیگانه نظر اندازد مثلاً طبیب به زن مریض و یا قاضی به زنی که به منظور شهادت یا اقامه دعوی حاضر می شود نگاه می کند و یا زنی در حریق می افتد و یا در آب غرق می شود، آن وقت ممکن است خودش یا آبرو و حیثیتش در خطر واقع شود. در این مواقع امدادگر اجازه دارد که علاوه بر صورت، در صورت لزوم به عورت او هم نگاه کند. علاوه بر این در بغل گرفتن او در صورت غرق یا حریق نه تنها بلامانع است بلکه واجب است و شریعت امر می کند که در این طور مواقع، شخص نیت خود را از فساد دور کند ولی اگر در دلش به مقتضای طبیعت بشری، حالتی از شهوت پیدا شود در آن صورت بر هیچ يك گناهی نیست زیرا این نگاه و این تماس از روی ضرورت است و انسان نمی تواند جلوی مقتضیات فطرت خود را بگیرد.<sup>۲</sup>

همچنین نظر کردن بر زن اجنبی بلکه تعمق نظر بر وی به قصد ازدواج نه تنها جایز بلکه از روی سنت مطلوب و مستحسن است و حتی خود حضرت رسول الله (ص) نیز به طرف زنی به همین منظور نگاه کرده است.

عَنِ الْمُغِيرَةِ ابْنِ شُعْبَةَ (رض): أَنَّهُ خَطَبَ امْرَأَةً فَقَالَ النَّبِيُّ (ص): اُنْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّهُ أَجْدَى أَنْ يُوءَدَمَ بَيْنَكُمَا

«و از مغیره بن شعبه روایت است که او با زنی نامزد شد پس حضرت رسول الله (ص) برایش فرمود: او را ببین زیرا نظر کردن باعث ایجاد موافقت و شناسایی در بین

۱. تکملة فتح القدیر، ۹۷/۸.

۲. تفسیر کبیر و احکام القرآن، جصاص، در آیه قل للمؤمنین یغضوا و تکملة فتح القدیر، فصل و طی و النظر و اللمس و کتاب المبسوط - کتب الاستحسان.

شما است».<sup>۱</sup>

عن سهل (رض) ابْنِ سَعْدَانَ امْرَأَةٍ جَاءَتْ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ جِئْتُ لَأَهَبَ لَكَ نَفْسِي فَنَظَرَ إِلَيْهَا وَرَسُولُ اللَّهِ فَصَعِدَ النَّظَرَ إِلَيْهَا .

و از سهل (رض) بن سعد روایت است که زنی نزد رسول الله (ص) آمد و گفت ای رسول خدا من آمدم تا خودم را بتو بخشم و حضرت رسول الله (ص) بطرفش نظر کرد و رویش را طرف وی بالا نمود».<sup>۲</sup>

«عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ (رض) قَالَ كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ (ص) فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَأَخْبَرَهُ أَنَّهُ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَنْظَرْتَ إِلَيْهَا؟ قَالَ لَا. قَالَ فَادْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيْهَا فَإِنَّ فِي أَعْيُنِ الْأَنْصَارِ شَيْئًا»

«و از ابوهریره (رض) روایت شده است که گفت: من نزد حضرت رسول الله (ص) بودم، مردی نزد وی آمد و خبر داد که با یک زن انصاری ازدواج کرده، حضرت رسول الله (ص) فرمود آیا او را دیده اید آن مرد گفت نه و حضرت رسول فرمود پس برو و او را ببین زیرا در چشم زنان انصاری چیزی هست».<sup>۳</sup>

عن جابر (رض) بن عبد الله قال قال رسول الله (ص) اذا خطب احدكم المراه قال استطاع ان ينظر الى ما يدعوه الى نكاحها فليفعل .

او از جابر (رض) بن عبدالله روایت است که حضرت رسول الله (ص) فرمود: اگر یکی از شما از زنی خواستگاری کرد و نیاز بدیدن وی بود اگر می تواند ببیند پس باید این کار را بکند».<sup>۴</sup>

از تعمق در این حالات استثنایی چنین استنباط می شود که هدف شرع منع مطلق نظر نیست بلکه منظور از بین بردن وسایل فتنه است بدین جهت، از نگاه کردن بدون ضرورت و بدون منفعت منع می کند و همینطور نگاهی که همراه تحریک شهوت و به هیجان آوردن تمایلات جنسی باشد نیز منع می شود.

۱. ترمذی، ماجاء فی النظر الی المخطوبه .

۲. بخاری، باب النظر الی المراه قبل التزویج .

۳. مسلم، باب نذب من اراد نکاح امرأه الی ان ينظر الی وجهها .

۴. ابوداود، باب فی الرجل ينظر الی المراه و هو یرید تزویجها .

این حکم برای زنان و مردان یکسان است، ترمذی در سنن خود از ام سلمه (رض) روایت می کند که وی و میمونه (رض) هر دو نزد حضرت رسول الله (ص) بودند.<sup>۱</sup> می گوید وقتی که ما نزد وی بودیم ابن ام مکتوم (رض) آمد و نزد وی داخل شد و این اتفاق زمانی افتاد که ما به رعایت حجاب مکلف شده بودیم، پس حضرت رسول (ص) برای ما فرمود که خود را از وی بپوشانید. گفتم ای رسول خدا آیا او کور نیست؟ ما را نه می بیند و نه می شناسد. حضرت رسول الله (ص) فرمود آیا شما هم کور هستید، آیا شما او را نمی بینید؟

از روی خصوصیت های خاص روانی گروه زنان و مردان، فرق بسیار دقیقی بین نگاه مرد و زن وجود دارد برای اینکه در طبیعت مرد، اقدام کردن وجود دارد که اگر چیزی را پسندید و زیر نظر گرفت برای حصول و بدست آوردن آن بسیار می کوشد. اما در طبیعت و نهاد زن فرار و ممانعت وجود دارد و تا زمانی که بر فطرت و نهاد خود متکی است این صفت از وی جدایی نمی پذیرد و یک زن ممکن نیست با اراده و قصد خود به چیزی که مورد پسندش واقع شده است اقدام کند و درحقیقت جرأت اقدام به آن را ندارد. شرع نیز این تفاوت را درمیان دو طبیعت فوق الذکر مدنظر قرار داده است. لذا آن قدر که نظر کردن مرد به زن بیگانه بشدت نهی شده است، ممنوعیت نگاه کردن زن به طرف مرد آنقدر هم شدید و غلیظ نیست. حدیث حضرت عایشه (رض) مشهور است که حضرت رسول الله (ص) بازی های حبشه را در مسجد به وی نشان می داد<sup>۲</sup> و این حدیث دلالت می کند که نظر کردن زن بطرف مرد بطور مطلق ممنوع نیست بلکه آن نظری ممنوع است که زن و مرد در یک مجلس باشند و بطرف همدیگر به جذب و جلب بنگرند و همچنین

۱. ترمذی، باب ماجاء فی احتجاب النساء من الرجال.

۲. این حدیث بروایت بخاری، مسلم، نسائی و احمد از عایشه (ص) است، بعضی در تعبیر آن می گویند که این ماجرا در روزگاری واقع شده که حضرت عایشه (رض) کم سن و سال بود و به زمان قبل از آمدن آیه حجاب مربوط می شود جزاین حبان که تصریح می کند که واقعه مذکور وقتی واقع شد که نمایندگان حبشه به مدینه آمدند و در سال هفتم هجرت بود، بر این اساس حضرت عایشه (رض) پانزده یا شانزده ساله بود و از روایت بخاری است که حضرت رسول الله (ص) او را به چادر خود پیچانده و بازی را برایش نشان می داد، پس معلوم می شود که آیه حجاب در آن موقع نازل شده بود.



نظری که بیم فتنه از آن برود جایز نیست، زیرا حضرت رسول الله (ص) به ام سلمه امر کرد که در برابر ابن ام مکتوم (رض) که صحابی جلیل القدرش بود با حجاب باشد و به فاطمه (رض) بنت قیس امر کرد تا عده اش را در خانه او بگذارند، زیرا وقتی که شوهرش فاطمه را طلاق داد، حضرت رسول (ص) امر کرد که در خانه ام شریک انصاری (رض) عده اش را سپری کند ولی بعد از مدتی فرمود:

اصحاب من به اینجا رفت و آمد می کنند پس در خانه ابن مکتوم (رض) عده ات را بگذاران زیرا او يك شخص کور است و تو می توانی پوشش خود را برداری، یعنی می توانی از نظر لباس راحت و آزاد باشی و اگر جایی از بدنت نمایان شود او نمی بیند.

پس می فهمیم که هدف واقعی این احکام، کم کردن زمینه های فتنه است و بدین علت بود که حضرت رسول الله (ص) فاطمه (رض) بنت قیس را از گذراندن عده در خانه ای که امکان فتنه در آن بیشتر بود منع کرد و امر فرمود که او در خانه ای زندگی کند که چنین امکانی در آن وجود ندارد. لازم است که زن حتماً خانه ای برای زندگی داشته باشد پس شرع، زنان را از اختلاط با مردان اجنبی و اینکه بدون ضرورت و لزوم همدیگر را ببینند نهی نموده است.

تمام این احکام براساس حکمت است و کسی که دارای عقل و بصیرتی باشد که هدف دین را بفهمد، به آسانی می تواند مصالحی را که احکام پوشیدن چشم بر آن استوار است بوضوح درک نماید و این را هم می تواند بفهمد که به اعتبار همین حکمت ها و مصالح است که تخفیف و تشدید در این احکام مجاز می شود. هدف اصلی شریعت، منع کردن مردم از نگاهی است که باعث گناه می گردد و گرنه شریعت با چشم مردم هیچگونه دشمنی ندارد که بخواهد از آنها انتقام بگیرد. ممکن است که این چشمان بار اول نگاه های پاك داشته باشد ولی شیطان در آنها وسوسه انداخته و با دلایل فریبنده ای بگوید که این نگاهها گناه نبوده بلکه فقط برای لذت بردن و تمتع از زیبایی است که آن هم يك امر فطری محسوب می شود.

اگر او اجازه داشته باشد که از سایر مظاهر جمال طبیعت استفاده کند و از آن لذت ببرد پس چه گناهی است که از جمال انسانی هم متمتع شده و لذت روحی و معنوی از آن ببرد. شیطان این اندیشه را در ذهن انسان تربیت و تقویت می کند که بیشتر لذت ببرد، باشد که تلذذ از جمال، سبب وصال گردد و کیست که انکار کند مصدر و منشا تمام فسق و فجوری که تاکنون اتفاق افتاده و هنوز هم اتفاق می افتد همین نگاه نیست؟ چه کسی می تواند با صداقت بگوید که از دیدن زیبایی دختران جوان همان احساسی را که با دیدن گل و گلاب پیدا می کند در وجود خود احساس می نماید؟ اگر این دو احساس باهم متفاوت باشند و نگرستن به زیبایی انسان برخلاف نگاه کردن به زیبایی طبیعت باعث تحریک و به هیجان آوردن شهوت بشود، پس يك شخص چگونه حق دارد بخواهد که همان طوریکه تمتع و تلذذ از زیبایی گل در طبیعت آزاد است، تلذذ از جمال انسانی نیز آزاد باشد؟

شرع هرگز نمی خواهد ذوق زیبایی خواهی را از نفس شما محو و زایل کند بلکه می گوید: برای خود همسری انتخاب نمایید که مورد پسند شما باشد و سپس او را کانون همه علایق و زیبایی دوستی تان سازید و هرطور که می خواهید از جمال و لذت وی بهره مند شوید و نگاهتان را از وی برنگیرید، زیرا اگر این کار را نکنید مرتکب فحشا می شوید و اگر خود را هم به فحشای عملی آلوده نساخته و نفس خود را از طریق انضباط اخلاقی و یا بنابر موانع دیگری حفظ کنید، باز هم بدانید که از گمراهی فکر و اندیشه سالم نمانده اید. پس، نیمی از نیروی خواهش شما از طریق نگاه صرف می شود و دلهایتان بخاطر عشق و علاقه و حرص بسیار به تلذذ و تمتع غیر مشروع آلوده می گردد و سرانجام در دام هوا و هوس گرفتار می شوید و شب ها از فکر آن نمی توانید بخوابید و اگر هم بخوابید، در خواب می بینید. همچنین به خاطر شوق و رغبت زیادی که به معشوقه تان دارید مانند آدم مارگزیده بی طاقت می شوید و بیشترین نیرو و توان شما برای ضربان و تپش قلب و هیجان خون، مصرف می شود... درباره این زیان و ضرر چه فکر می کنید؟ آیا سهل و آسان است؟ تمام این ضرر و زیانها تنها برای این است که شما نگاهتان را از مواضع

شرعی و مشروعش به جای دیگر سوق دادید، پس برشماست که از پراکندگی نگاه‌هایتان کاسته و آن را محدود سازید و بدون ضرورت به جای دیگری نگاه نکنید و از نظری که زمینه ساز فتنه است پرهیزید و در مواردی که ضرورت ایجاب کند یا منفعتی را برای جامعه دربرداشته باشد، با وجود امکان فتنه باز هم جایز نیست، ولی در صورتی که احتمال وقوع فتنه نرود با اینکه هیچ ضرورتی هم نداشته باشد، نگاه کردن زن به مرد جایز است ولی به هیچ وجه به غیر از حالات اتفاقات ناگهانی، مرد اجازه ندارد به زنی نگاه کند.

### ممنوعیت اظهار زینت :

حکم پوشیدن چشم متوجه بهر دو طبقه - زن و مرد - است و درآینده ما احکامی را تذکر خواهیم داد که مخصوص زن است که اولین حکم دوری جستن از نمایش زینت است مگر در محدوده خاص و معین. پیش از اینکه در اهداف و تفصیل این حکم تأمل کنید لازم است احکام گذشته را در خصوص لباس و ستر عورت به یاد بیاورید، گفتیم که غیر از روی و کف دست زن، اعضای دیگر وی عورت است و آشکار کردن و نمایان ساختن آن جایز نیست و حتی به پدر، برادر، پسر و يك زن دیگر هم اجازه ندارد که عورتش را نشان بدهد.<sup>۱</sup> حال که این احکام را در ذهن خود مجسم کردید پس حدود و اندازه اظهار زینت، بقرار زیر تقدیم می گردد:

۱- زن اجازه دارد زینت خود را برای آن دسته از خویشاوندان مردش که برمی شماریم نشان بدهد:

- شوهر، پدر، پدر شوهر، پسر، پسر شوهر، برادر، برادرزاده و خواهرزاده.
- ۲- همچنین او اجازه دارد که زینتش را برای کنیز و غلامش ظاهر سازد.
- ۳- زن اجازه دارد که با زینت خود پیش زیردستان خود که از جمله مردان بوده

۱. بر زن حرام است که به محدوده ناف تا زانوی زن دیگری نگاه کند و برای مرد هم حرام است و نباید از ناف تا زانوی مرد دیگری را ببیند.

ولی به زنان تمایل شهوانی نداشته باشند وارد شود.<sup>۱</sup>

۴- او می تواند زینتش را به کودکانی نشان دهد که هنوز از مسایل جنسی اطلاع ندارند و اظهار زینت باعث تحریک شهوت آنها نمی گردد.

۵- زن می تواند زینتش را برای زنان هم جنس خود نشان دهد و از آنجا که خداوند لفظ «من نسائهن» را آورده و «من النساء» نگفته است پس آیه، زنان هم مسلک را شامل می شود نه کل زنان پس روشن است که منظور، زنان عقیفه و زنهایی است که از قبیله خویشاوندان یا هم طراز او باشند و سایر زنانی که وضعشان مجهول بوده و شهرت بدی داشته باشند و یا مورد شك و شبهه قرار گیرند از این حکم مستثنی هستند، زیرا آنها اسباب فتنه را فراهم می کنند. در روایات است که وقتی مسلمانان مناطق شام را فتح کردند، زنانشان با زنان یهود و نصاری

۱. ابن کثیر در تفسیر آیه «او التابعین غیر اولی الاربه ...» می نویسد که اینان عبارتند از مزد بگیران و زیر دستانی که در عقلشان کم هوشی و ضعف وجود دارد و به زنان هم رغبت ندارند تفسیر ابن کثیر ۳/ ۲۸۵ و می گوید در عدم تمایل این مردان به زنان دو احتمال وجود دارد: اول اینکه کاملاً محروم از شهوتند مثل پیر فوتوت و در دم مرگ و یا ضعیف العقول، ابله و یا ختنی. دوم اینکه تمایل طبیعی به زنان دارند ولی بسبب ذلت و زیردست بودنشان جرأت ندارند که شهوتشان را متوجه زنانی نمایند که در آن خانه بعنوان خادم و زیردست کار می کنند و هر دو نوع حکم در آیه او التابعین غیر اولی الاربه من الرجال آمده است ولی نباید فراموش کرد تمام کسانی که، زنان به اظهار زینت نزد آنها مجازند باید دارای دو صفت باشند: اول اینکه تابع و زیردست آن خانه باشند که نزد زنان آن آمد و شد دارند دوم اینکه تمایل شهوانی به زنان آن خانه نداشته باشند و برای حفظ سلامت اخلاق و کرامت خانواده لازم است فکر کنند که آیا آن زیردستان واقعاً در ردیف کسانی هستند که به زنان تمایل دارند و اگر در وهله اول دانسته شود که آنها به زنان متمایلند، لازم است که اجازه رفت و آمد را از آنها سلب کنند. بهترین مثال در این باره مثال يك مرد مخنث است که حضرت رسول(ص) اجازه دخول به خانه ها را به او داده بود ولی بعد از اینکه برخی از کارهای او را دید، از داخل شدن او به خانه ها جلوگیری بعمل آورد و او را از شهر بیرون کرد. جریان از این قرار است که در شهر مرد مخنثی زندگی می کرد که نزد ازواج مطهر پیامبر می آمد، روزی نزدیکی از همسران مطهر پیامبر نشسته بود و با برادر وی سخن می گفت که حضرت رسول الله(ص) داخل شد و شنید که او می گفت: اگر خداوند فتح طائف را نصیب شما کرد، دختر غیلان را بتو خواهم داد و عورت و اندامهای پوشیده او را برایش وصف کرد، حضرت پیامبر(ص) فرمود: ای دشمن خدا تو به آن زن، خوب با تعمق نظر کرده ای. بعد از آن به زنانش گفت چون او این سخنان را خوب می داند نباید نزد شما بیاید و داخل شدن او را به خانه ها ممنوع کرد و به این هم اکتفا نکرده بلکه از شهر بیرونش نموده و به صحرا راند. زیرا وقتی که او دختر غیلان را توصیف می کرد زنان با او چنان خوش رفتاری می کردند که تو گویی با هم جنسان خود هستند، بدین ترتیب از احوال و اسرار آنها با خبر می شد و سپس به مردان حکایت می کرد، بنابراین ترس از فتنه وی لازم بود.

(شرح ابوداود کتاب اللباس)

اختلاط نمودند. وقتی که خبر به حضرت عمر (رض) رسید به ابوعبیده ابن جراح (رض) که والی شام بود نوشت:

اما بعد به من خبر رسید که يك عده از زنان مسلمان با زنان اهل کتاب یکجا در حمام داخل می شوند. این کار را منع کن.<sup>۱</sup> همچنین از ابن عباس نقل شده است که زن مسلمان اجازه ندارد که در بین زنان اهل کتاب خود را برهنه سازد و زینت خود را برای زنان کافر نشان دهد غیر از مواردی که جواز آن برای مردان بیگانه ذکر شد.<sup>۲</sup> منظور از این حکم، ایجاد تفرقه بین زنان، به اعتبار دین نیست بلکه هدفش این است که زنان مسلمان از معاشرت و نشست و برخاست با زنانی که اخلاق و آدابشان مجهول است و یا اخلاق و سلوکشان برخلاف اصول اسلامی است، بپرهیزند. ولی زنان پاکدامن و عقیقه غیر مسلمان در حکم (نسائهن) داخل هستند.

اگر کسی در این حدود تأمل و تفکر کند، دو چیز را استنباط می کند:

اول: زینتی که ظاهر کردن آن در چارچوب مقررات معین اجازه داده شده، با ظاهر کردن عورت زن فرق دارد و مقصود از آن: پوشیدن لباسهای تجملی، زیورآلات، آرایش مو، سرمه کشیدن و استعمال وسایل آرایش زنانه است که زنان به خاطر زن بودنشان در خانه از آنها استفاده می کنند.

دوم: اینکه زنان اجازه اظهار این زینت را فقط برای مردانی دارند که بطور دائم و همیشگی به آنها حرامند و همینطور به زیردستانی که بدون شهوت بوده و در اخلاقشان شك و تردیدی نباشد. از اینرو زنانی هم که به خانه وارد می شوند باید زنانی از صنف خودشان باشند. زیردستان و خدمه هم از زمره «غیراولی الاربة» باشند و کودکان هم باشند که به مسایل جنسی علاقه نداشته باشند، «لم یظهر و اعلی عورات النساء». از تمام این گفتار نتیجه می گیریم که هدف شرع، تنها منحصر

۱. تفسیر ابن کثیر آیه مذکور.

۲. تفسیر کبیر، آیه مذکور.

ساختن اظهار زیور و زینت زنان در حلقه ای است که سبب تحریک امیال و عواطف در قلوب مردم نشود و یا اسباب و وسایل بی بندوباری جنسی را فراهم نسازد.

غیر از مردان فوق الذکر، دیگر هیچ کس حق ندارد زینت آنها را ببیند حتی برای زنان در وقت راه رفتن، ممنوع است که پاهایشان را به زمین بکوبند چونکه نباید صدای زیورآلاتشان بلند شود و باعث جلب توجه سایرین گردد. بطوریکه در صفحات قبل گفتیم دیده شدن زینت در دامنه بسیار محدودی مجاز است و حکمت و فلسفه این احکام هم آشکار است و بدیهی است که اگر زنان با تجمل و تزین در برابر افرادی که دارای قوه شهوت جنسی اند ظاهر شوند، انگیزه ها و عوامل شهوت نمی توانند این حرمت ابدی را به عواطف پاک و بری تبدیل کنند. پس معلوم می شود که عاقبت این کار همان می شود که آمال بشری خواهان آن است و این تنها ما نیستیم که بگوییم هر زنی با داشتن چنان زینتهایی فاسد شده و هر مردی هم فاسق می گردد بلکه هیچ کس نمی تواند این را انکار کند که بیرون آمدن زنان با این وسایل زینتی و آرایش و شرکت کردن در مجالس و محافلی که ضررهای مادی و معنوی پنهان و آشکاری نیز دارد، مانند رفت و آمد زنان اروپایی و آمریکایی است که قسمت اعظم درآمد روزانه آنها در این راه مصرف می شود و این مصرف و اسرافشان روز به روز رو به فزونی است و نزدیک است که رزق و روزی شوهرانشان را هم تنگ کنند.<sup>۱</sup> چه فکر می کنید، علت این مصرف جنون آمیز چیست؟ آیا غیر از همین نگاههای هیجان زا به طرف زنان تجملی و مدپرست، عامل دیگری هم هست که باعث شرکت آنها در بازارها و مناطق شلوغ شود؟ و باز فکر می کنید این رغبت افراطی زنان در تجمل و تزین چیست که مانند مرض وبا در جامعه منتشر می شود؟ آیا غیر از این است که آنها می خواهند

۱. درباره مصرف فراوان این داروهای شیمیایی، آماری ارائه داده شده است که نشان می دهد: زنان انگلستان سالانه بیست میلیون پوند و زنان آمریکا بیست و پنج میلیون پوند برای وسایل آرایشی پرداخت می کنند و ۹۰ درصد زنان به نوعی از آرایش (Make Up) معتاد شده اند.

در چشم مردان، قشنگ و زيبا جلوه گر شده و مورد پسندشان واقع گردند؟<sup>۱</sup> و تمام اينها براي چيست؟ آيا اين تمايل و آزادي پاك است؟ و آيا مقصود آنها برانگيختن شهوت جنسي نيست كه از حدود طبيعش تجاوز کرده است؟ و آيا طرف مقابل را وسوسه نمی كند و نمی خواهد كه شخص به تمايلات فرد ديگري پاسخ گويد؟

اگر شما اين حقايق را انكار كنيد، عاقبت آن را چگونه می توانيد انكار كنيد چرا كه فردای آن به گونه ای است كه آتش فشانی ايجاد خواهد شد و از ميان آن دود و آتش فراوان بيرون خواهد آمد و جهانی را ويران خواهد ساخت. ای كسانی كه می خواهيد در همه کارهايتان آزاد باشيد سعی كنيد نتايج و عواقب آنها هم بسنجيد و حقايق را انكار نكنيد چون اين حقايق، پوشيده نبوده بلكه نتيجه آن به مانند آفتاب در جهان امروز معلوم است، ممكن است شما اين نتايج را از راه حسی يا تجربی دريابيد ولی موضوع اين است كه اسلام می خواهد همان اولين روز، زمينه های فتنه را

۱. زنان در اين آرايش و تجمل پرستی به اندازه ای رغبته دارند كه حتی خودشان را هم در اين راه می فروشند و آرزوی نهايی آنها اين است كه دارای اندام بسيار باريك و لاغر باشند و آرزوی فعلی هر دختری نيز همين است كه اندامش متناسب با معياری باشد كه متخصصين وضع کرده اند و هدفشان چيزی نيست جز اينكه سينه، ساقها و بازوان، كمر، ران، باسن و... در نظر مردان شيرين و خوشنما جلوه كند. براي تحقق يافتن اين هدف آن بيچاره خود را تشنه ننگ می دارد و از خوردن غذاهاي خوش طعم و لذیذ خودداری می كند و از آب ليمو و نارنج و ديگر موادی كه هضم كننده اند، زياد مصرف می كند و بدون مشورت طبيب از داروهای مختلف استفاده می كند كه اين جنون بسياری از زنان را به هلاكت رسانيده است، مثلاً در بودا پست به سال ۱۹۳۷ هنريشه مشهورشان بنام جوسی لابس در اثر سكتة قلبی جان خود را از دست داد. بعد از تحقيقات معلوم شد كه او از چند سال پيش رژيم غذایی دارویی داشته و بخاطر لاغر شدن از داروهای زياد استفاده می کرده است تا آنكه همه قوايش به تحليل رفته و سبب سكتة وی می گردد. ماگرلپرسی لی، كه در خوانندگی بسيار مشهور بود قربانی همين هدف شد و آوازه خوان مشهور ديگری به نام لوتيزا زاپو در هنگام خواندن آواز و اجرای نمايشنامه، به زمين افتاد و مرد. آن بيچاره هميشه غمگين بود كه چرا اندامش با معيارهای زمان متناسب نيست، او رژيم های سختی می گرفت تا اينكه ورزش بسيار كم شد ولی در اثر آن، قلبش ضعيف گشته و در زير پای عاشقان زيبایی و جمال به خاك هلاكت افتاد و بعد از وی هنريشه ديگری به نام ايمولا، قربانی اين هدف شد كه از استعمال زياد وسايل مصنوعی (اندام ساز) ديوانه شد و در بیمارستان بستری گشت. اين زنان از جمله زنان مشهوری بودند كه اخبارشان در جرايد منتشر شد و خدا می داند چه تعداد از زنان قربانی اين تجمل و تزئين می شوند و برای اينكه خود را در نظر مردان خوش آيند جلوه دهند زندگی را از دست می دهند. شما بگويد، آيا تمام اينها آزادی زن است و يا بردهگی او؟ اين چه آزادی ای است كه تسلط مردان را بر آنها فرونی می بخشد و چنان در بردهگی می افتند كه از خورد و خوراك و سلامتی هم محروم می شوند و مردان تمام زندگی و آرزو و هدفشان می گردد و بس.

محدود کند و قبل از هر چیز، دیده شدن زینت را کار درست و پاکی ندانسته و بدور از شک و شبهه نمی داند زیرا می داند که نتیجه آن همانند ظلمت روز قیامت فراگیر بوده و احدی از آن نجات نخواهد یافت.

با آنکه قرآن ظاهر کردن زینت را برای بیگانگان منع می کند، با آوردن «الا ما ظهر منها» يك استثنا برای آن قایل می شود و منظور از آن، زینتی است که بدون اراده شخص ظاهر می شود و بسیاری از علما خواسته اند که از این استثنا فواید زیادی استخراج کنند ولی مشکل اینجاست که این نوع کلمات گنجایش تمام خواهشات و هوای و هوس آنها را ندارد زیرا دین، بوسیله این کلمات، زنان را مخاطب قرار می دهد و می گوید: زینتهایتان را برای بیگانگان از روی قصد و عمد نشان ندهید و بعد از این، اگر چیزی از زینتتان خودبخود ظاهر شود یا براساس ضرورت خودش بدون پوشش بماند، هیچ گناهی ندارد و منظور آیه کاملاً واضح است و آن اینکه نباید نیت شما اظهار زینت و محاسنتان برای بیگانگان باشد و یا کاری نکنید که با زیبایی و آرایش پنهان، مردان را به خود جلب نمایید و اگر نمی توانید کاملاً آن را بپوشانید، حداقل، نهایت سعی و کوششتان را بکنید تا زینت و آرایش شما پوشیده بماند و سپس اگر غفلتاً قسمتی از آن دیده شود، خداوند شما را به خاطر آن مؤاخذه نمی کند. مثلاً لباسی که شما به منظور پنهان داشتن زینت خود می پوشید، طبیعی است که همه آن را می بینند و قامت شما نیز آشکار است و همچنین ممکن است مجبور شوید که دست و یا عضو دیگران را برای انجام بعضی امور ظاهر کنید پس در تمام این موارد برای شما گناهی نیست چون شما به عمد آن را ظاهر نکرده بلکه مجبور شده اید و اگر فرضاً در آن حال شیطانهای در نفس انسانی باشند که از این قسمت کوچک زینت شما لذت برده باشند، شما گناهی ندارید و گناه آن به گردن کسی است که دارای نیت فاسد است چرا که شما لوازم حفاظت و حراست اخلاقی و اجتماعی را بجای آورده و مسئولیت را از خود ساقط نموده اید.

این مفهوم صحیح آیه کریمه است و اگر اختلافات بین مفسرین را در مفهوم این آیه بررسی کنیم درمی یابیم که ریشه تمام اختلافاتشان همین چیزی است که ما گفتیم.



ابن مسعود، ابراهیم نخعی و حسن بصری می گویند که مراد از زینت ظاهری لباسی است که زن توسط آن زینت باطنی اش را می پوشاند مانند چادر، نقاب و....

ابن عباس، مجاهد، عطاء، ابن عمر انس، ضحاک، اوزاعی و سعید ابن جبیر و عموم احناف می گویند که منظور از آن، روی و کف هر دو دست است و این استثنا، زینتی را هم که در روی دست و چهره وجود دارد شامل می شود، مانند سرمه چشم، خنیه (حنا)، انگشتری و غیره.

از سعید بن مسیب روایت است که گفت چهره زن در ردیف (ماظهر منها) است و از حسن بصری، قولی روایت شده که آن را تأیید می کند.

حضرت عایشه صدیقه (رض) به پوشانیدن روی تمایل دارد و می گوید که هدف از زینت ظاهری، هر دو دست و زینتهای آن است مانند انگشتری، النگو و....

مسور ابن مخرمه و قتاده دیده شدن هر دو دست را با زیورهای آن اجازه می دهند و درباره چهره از اقوال شان چنین فهمیده می شود که فقط ظاهر کردن هردو چشم را اجازه می دهند و بس.

اگر در ریشه اختلاف موجود میان مفسرین بیانیدیشید درمی یابید که تمام آنها از (الاماظهر منها) چنین فهمیده اند که خداوند برای زن ظاهر ساختن زینتی را اجازه داده است که برخلاف قصد و اراده اش باشد و یا که ضرورت، مقتضی آن باشد و اما جواز اینکه زن چهره و دست خود را برای مردم به این منظور کشف و ظاهر کند که مردان را به طرف خودش جلب کند، از هیچ يك از مفسرین نقل نشده است بلکه هر يك از آنها کوشیده اند که به اندازه فهم و دانش خود آنرا تفسیر کنند و نیاز زن را در نظر بگیرند که چه چیزی ضرورت محسوب می شود تا سبب آشکار کردن چهره و دست بشود. تا چه اندازه بیرون بودن آن مجاز است و چه چیزی بر اساس ضرورت ظاهر می شود؟ آیا در هر شرایطی می تواند ظاهر شود؟ بنابر اصول و پرسش های فوق هریک از مفسرین نظریه شان را ابراز داشته اند. با وجودی که ما در اینجا می گوییم معنی استثنا (الا ما ظهر منها) را به امور فوق الذکر مقید و محدود نسازید

و به زن مسلمان اجازه بدهید بر اساس احوال، شرایط و احتیاجات خودش حکم نماید، آیا رویش را بپوشاند یا باز بگذارد، البته منظور آن زن مسلمانیست که می خواهد احکام خدا و پیغمبر را تحقیق و تتبع کند و هرگز راضی نمی شود به فتنه و فساد مبتلا شود. ضمناً او می داند که اگر باید بپوشاند تا چه اندازه باید باشد و اگر باز بگذارد نیز تا چه اندازه اجازه دارد؟ در این باره هیچ حکم صریح و قاطعی از طرف شریعت وارد نگردیده است و با توجه به حالات مختلف، اوضاع و شرایط هم مقتضی حکمت نمی باشد تا در آن باره حکم قاطع صادر کند. زیرا زنیکه بخاطر انجام پاره ای از امور مجبور به بیرون رفتن می شود، این خروج، او را به نمایان ساختن چهره و دستها مجبور می کند که در این موقع به او اجازه داده شده است ولی زنیکه چنین نیازی نداشته باشد، اجازه ندارد که بدون ضرورت عضوی از اعضایش را ظاهر سازد.

پس منظور شریعت این است که اگر زنی بدون ضرورت و فقط برای اظهار حسن و زیبایی، عضوی از اعضای بدنش را ظاهر کند گنهکار است و اگر چیزی از آن بدون قصد و اراده نمایان شود صاحب آن گنهکار نمی شود و اگر ضرورت باعث ظاهر شدن گردد پس در این صورت کشف و ظهور آن برایش مجاز است.

بدون در نظر گرفتن گوناگونی اوضاع و شرایط درباره مسئله صورت سؤال خاصی مطرح می شود و آن اینکه آیا شریعت آشکار ساختن چهره را می پسندد یا نه؟ و آیا اظهار آن در موقع ضرورت جایز است یا نه؟ و آیا صورت هم در ردیف اعضایی است که باید از اجانب پنهان داشته شود؟ آیه حجاب در سوره احزاب به تمام این سؤالات جواب داده و ما را راهنمایی می کند.

### حکم چهره:

خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزْوَاجَكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءُ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ يُؤْذَنَ»

«ای پیامبر بزنان خود و زنان مسلمان بگو که قسمتی از چادرهایشان را به سر بیاندازند. این

نزدیکتر است به اینکه شناخته شوند. پس ایشان اذیت کرده نشوند».

این آیه فقط درباره پوشش چهره نازل شده و جلابیب که جمع جلباب است عبارت از لباس فراخ یا چادر یا نقاب می باشد و «یدنین» به معنای انداختن آن، پس معنی تحت اللفظی آیه چنین می شود که روی بدنشان را با چادرها بپوشانند و به این ترتیب فقط برای رفع ضرورت بیرون آیند و حرف (من) برای بعضیت است زیرا زن يك بخش از لباسش را فرو می گذارد و قسمت دیگر بالای پیراهن می آید. «ذلك ادنی ان يعرفن» تا جدا شوند از کنیزان و زنان آوازخوان و مغنیه، فلا یوءذین تا از طرف اهل طمع و فسق مورد اذیت قرار نگیرند.<sup>۱</sup>

از تمام اقوال مذکور چنین فهمیده می شود که از عصر پرپرکت اصحاب کرام (رض) تا قرن هشتم هجری تمام علما مفهوم این آیه را به يك چیز حمل کرده اند و آن مفهومی است که ما از روی کلمات، آن را برگزیدیم و بعد از آن اگر به احادیث نبوی و اخبار مراجعه کنیم چنین نتیجه می گیریم که زنان بعد از نزول این آیه در زمان خود حضرت رسول الله (ص) از چادر یا نقاب یا پرده استفاده می کردند و روی برهنه بیرون نمی آمدند، چنانچه در سنن ابوداود، ترمذی، موطاء امام مالک و دیگر کتب حدیث آورده شده است که حضرت رسول الله (ص) امر کرد که زن در حالت احرام نقاب برگیرد و دستکش نپوشد و بدین ترتیب، زنان را در حالت احرام از نقاب و دستکش نهی فرمود.

المحرمه لاتنتقب و لاتلبس القفازین. و نهی النساء فی احرامهن عن القفازین و النقاب و این حدیث به صراحت دلالت دارد بر اینکه زنان در عهد نبوت بپوشیدن نقاب و دستکش عادت کرده بودند ولی در حالت احرام از آن منع شدند. مقصود از این حکم این نیست که مردم روی زنان را در موسم حج ببینند بلکه هدف اصلی آن است که چادر که در حالات عادی جزو لباس بود در حالت احرام جزء احرام نباشد. در احادیث به صراحت وارد شده است که همسران حضرت رسول الله (ص) و زنان دیگر، در حالت احرام هم چهره هایشان را از مردان بیگانه پنهان می کردند و در سنن

ابوداود از حضرت عایشه روایت است که گفت :

عن عایشه قالت کان الرکبان یمرّون بنا و نحن مع رسول الله (ص) محرمات فاذا حازو بنا سدلت احانا بها من رأسها علی وجهها فاذا جاوزنا کشفناه .<sup>۱</sup>

«سواران از پیش ما می گذشتند و ما به همراهی حضرت رسول الله (ص) در حال احرام بودیم، وقتی که از نزد ما رد می شدند، هریک از ما چادرش را از سرش برویش پایین می انداخت و وقتی که از ما می گذشتند نقاب از چهره برمی گرفتیم». در موطاء امام مالک ذکر شده است که :

عن فاطمه بنت المنذر (ص) قالت : کنا نخمر وجوهنا و نحن محرمات و نحن مع اسماء بنت ابن بکر الصدیق (رض) فلا تنکره علینا .

«فاطمه بنت منذر (رض) گفت ما درحالی که با اسماء بنت ابوبکر (رض) بوده و احرام داشتیم روی های خود را می پوشانیدیم و اسماء این وضع را بد ندانست». در فتح الباری از عایشه (رض) روایت است که گفت :

«زنان چادرشان را از سرشان بر چهره شان پایین می انداختند».

یا لباس شان را پایین انداخته و فروگذارند و این مفهوم پوشیدن صورت است که باید پنهان داشته شود و فرقی ندارد که با پوشیدن چادر باشد یا نقاب و یا هر روش دیگری. آیه، مفاد این نوع پوشش را چنین بیان می دارد: اگر زنان با این ستر از خانه بیرون آیند اهل فسق و فجور می شناسند که آنها زنان شریف و عفیف هستند نه از کنیزان، پس بر آنها تعرض نمی کنند.

تمام مفسرین در تفسیر این آیه به همین مفهوم اتفاق نظر دارند. از ابن عباس روایت است که گفت: خداوند به زنان مسلمان امر کرده که در وقت بیرون آمدن از خانه رویشان را توسط چادر و یا لباس (جلایب) بپوشانند.<sup>۲</sup>

از ابن سیرین روایت است که گفت: از عیبه ابن سفیان ابن حارث حصرمی درباره آیه: «قل لازواجک ... جلایبهن» سؤال کردم او در جواب گفت که چهره و

۱. باب فی المحرمه لغطی و جیها.

۲. تفسیر ابن جریر طبری ۲۲/۲۹.

سرش را با لباس می پوشاند و يك چشمش را برای دیدن باز می گذارد.<sup>۱</sup>  
ابن جریر طبری در تفسیر این آیه می گوید:

«بزنان بگو در وقت بیرون رفتن برای ضرورت مانند کنیزان نباشند زیرا چهره و موهایشان را ظاهر می کنند ولکن تو به زنان بگو که چادرهایشان را بر چهره هایشان بکشند تا فاسقی بر ایشان تعرض نکند و ایشان را به زبان آزار نرساند. چون اگر فاسقان بدانند که آنها آزادند، از اذیت کردن ایشان خودداری می کنند».<sup>۲</sup>  
ابوبکر جصاص می نویسد:

«این آیه دلالت بر این دارد که زن جوان، مکلف به پوشاندن چهره است و وقتی که از خانه بیرون می رود باید مستور بوده و عفت خود را نمایاند تا مردم فاجر و طمعکاران در آنها امید نداشته باشند».<sup>۳</sup>

علامه نیشابوری در تفسیر همین آیه می نویسد:

«زنان در ابتدای اسلام برهمان عادت جاهلیت بودند، بصورت مبتذل با پیراهن و چادر بیرون می آمدند و هیچ فرقی بین زن آزاد و کنیز وجود نداشت. لذا به پوشیدن چادر و پوشاندن چهره و سر مأمور شدند و این گذاشتن چادر برای این است که شناخته شوند که آنها زنان آزادند و فاجر و زناکار نیستند زیرا زنی که رویش را بپوشاند عورتش را نیز به بهترین وجه مستور نگه می دارد».<sup>۴</sup>  
امام فخرالدین رازی می نویسد:

«در زمان جاهلیت زنان آزاد و کنیزان بدون حجاب خارج می شدند و مردان زناکار نیز آنها را دنبال می کردند و مورد تهمت واقع می شدند لذا خداوند به زنان آزاد امر کرد تا خود را در پرده گیرند «و ذلك ادنی ان يعرفن ولا یؤذین» در معنی آن آیه گفته شد تا فهمیده شود که آنها زنان آزادند و تعقیب نشوند و ممکن است گفته شود مراد این است که شناخته شوند که آنها زانی نیستند زیرا زنی که روی را بپوشاند با آنکه

۱. تفسیر طبری، ۲۹/۲۲ و تفسیر جصاص، ۴۵۷/۳.

۲. تفسیر طبری، ۲۹/۲۲.

۳. احکام القرآن، جصاص، ۴۵۸/۳.

۴. تفسیر غریب القرآن، بر حاشیه تفسیر طبری. ۳۲/۲۲.

روی عورت نیست<sup>۱</sup> دیگر از وی انتظار نمی رود که کشف عورت کند پس مشخص می شود که آنها زنان عقیفه اند و خواهش زنا از ایشان غیرممکن است»<sup>۲</sup>.

### نقاب (پرده و چادر):

هرکسی که به کلمات آیه توجه کرده و اقوال مفسران هر عصری را تحت بررسی عمیق قرار دهد و عملکرد مردم را در زمان حیات حضرت رسول (ص) از نظر بگذراند به هیچ وجه نمی تواند انکار کند شریعت به زنان دستور داده است که رویشان را از بیگانه پنهان دارند و این وضع از زمان حیات خود پیامبر شروع شده و تاکنون ادامه دارد و خود قرآن نقاب یا پرده و چادر را از روی حقیقت و معنی پیشنهاد کرده ولی آنرا با این لفظ اصطلاحی ذکر نکرده است و زنان مسلمان موقع بیرون رفتن از خانه پیش روی پیغمبر پرده بر روی می انداختند و در آن زمان پرده مذکور بنام نقاب مشهور بود و مردم آنرا بدان نام می شناختند.

بله و آن نقابی (Veil) است که اروپایی ها آنرا تا سرحد ممکن بد و نامطلوب می دانند و روح غربی حتی از تصور آن ناراحت می شود و آنرا بعنوان وحشت و تنگ نظری می شناسند و اولین عامل عقب ماندگی و تخلف ملل مشرق زمین می شمارند و اگر سخن از پیشرفت تمدن و آگاهی فرهنگی و روانی ملل مشرق زمین شود، اولین شاهد و دلیلی را که برای صدق مدعای خود می آورند و به آن افتخار می کنند این است که نقاب از روی زنان یا کاملاً برداشته شده و یا اینکه در شرف برداشتن است.

ای رفقای متجدد غرب زده جای بسی رسوایی و فضحیت است! زیرا نقاب زنان چیزی نیست که بعد از زمان حضرت رسول الله (ص) اختراع شده باشد بلکه قرآن نیز آنرا ذکر کرده و پیغمبر که قرآن بر وی نازل شده این حکم قرآن را در زندگیش و در میان امت خود پیاده و رایج کرد. این احساس رسوایی و شرم سودی برایتان

۱. عورت در اصطلاح آن قسمت از بدن است که ستر آن واجب باشد لذا به اعتبار این معنی از ناف تا زانو شامل عورت می باشد.

۲. تفسیر کبیر، ۵۹/۶.

ندارد زیرا شترمرغ اگر سرش را در زیر خاک بگیرد که صیاد او را نبیند، این سر زیر خاک کردن او سبب مخفی شدن و نبودن او در مکان نمی گردد و از شکار صیاد نیز نمی تواند بگریزد، همینطور شما هم اگر رویتان را از حقیقت بگردانید این رویگردانی شما باعث بطلان حقیقت نمی گردد و آیه قرآن هم با این کار شما محو و نابود نمی شود و اگر بخواهید براساس عقیده نادرستان، این لکه ننگ را از جامعه خود بزدایید، نه تنها به هدفتان دست نمی یابید بلکه باعث ظهور و روشن شدن حقیقت می گردید. بعد از اینکه از غرب الهام گرفته و نقاب و پرده را برای خودتان ننگ و عار شمردید، راه از بین بردن و برداشتن آن از رویتان این است که با صراحت تمام بیزاری خود را از اسلام و احکام آن اعلام بدارید، زیرا همین اسلام است که به عقیده شما عالیشانان غربزده، به این چیزهای بد و نامطلوب از قبیل حجاب، چادر و پوشیدن رو امر می کند.

ای مردم، شما پیشرفت و ترقی و اجتماعی بودن را می خواهید، پس بدانید که دین به زن پرده نشین اجازه نمی دهد که بوی خوش مجالس و محافل باشد بلکه او را به عفت، حیا و حجاب امر می کند و نمی گذارد که باعث تلذذ و منظره دید عموم شود، به نظر شما آیا دینی که چنین اوصاف و احکامی داشته باشد، صلاحیت پیروی کردن را دارد یا نه؟ و آن کجا و پیشرفت کجا؟ او کجا و اجتماعی بودن کجا؟ زیرا به نظر شما ترقی و تمدن حکم می کند که هروقت دختری قصد بیرون رفتن از خانه را داشته باشد دوساعت قبل خود را از تمام کارها فارغ و آسوده سازد و به زینت، آرایش و تجمل پردازد، تنش را معطر نموده، لباس جلب کننده و تنگ بپوشد و چهره و بازوهای خود را به انواع پودرهای مخصوص رنگین سازد، لب های خود را با قلم های سرخ (Lip Sticks) سرخ نماید و ابروها را آرایش دهد تا اینکه مورد توجه مردان فاسق و فاجر قرار گیرد. وقتی که زنی با این آرایش، زینت و تجمل از خانه بیرون می آید، زینت و جمال وی باعث جذب قلوب و انظار شده و عقل ها را در دام خود می اندازد، از طرفی دل دوشیزه جوان با این مظاهر جمال و آرایش راضی نمی شود بلکه او در کیف دستی اش (Purse) تمام وسایل و اسباب زینت و آرایش را هم برداشته است تا دقیقه به دقیقه مراقب هیئت و شکل خود بوده و در صورت کم یا

خراب شدن آرایشش فوراً آن را در اختیار داشته باشد.

بطوریکه چندین بار گفتیم فرق بین اهداف اسلام و تمدن غربی بسیار زیاد است و اشتباه بزرگی است که کسی بخواهد احکام اسلام را از نظر غرب تفسیر نماید زیرا معیار ارزش اشیاء در نزد اسلام با معیار و ارزش آن در نزد غرب، کاملاً متفاوت است. پس آن چیزی که غربی ها بدیده احترام نگریسته و آن را تنها هدف و غایت زندگی می دانند در نظر اسلام بسیار بی قدر و بی ارزش است. نظریه کسانی که ملاکهای غربی را صحیح و درست می دانند این است که باید در احکام اسلامی اصلاحات و تعدیلاتی پیاده شود و وقتی که احکام اسلام را شرح می دهند معانی اصلی آن را تغییر داده و بعد حتی شکل تحریفی آن را هم نمی توانند در زندگی عملی اجرا کنند زیرا احکام واضح قرآن و سنت سد راه ایشان واقع می شود، پس بهتر است چنین افرادی قبل از آنکه در جزئیات برنامه های عملی دخالت کنند، اهدافی را که این احکام دربردارند و می خواهند بدان دست یابند مورد مطالعه و بررسی قرار دهند و فکر کنند که آیا آن اهداف با این برنامه ها سازگار هستند یا خیر؟ و اگر با اهداف مذکور مطابقت نداشته باشند پس چه لزومی دارد که برای تحقق این اهداف، برنامه ای را انتخاب کنند که نیازی به آن نیست؟ چرا خود را مکلف به تحریف و تغییر برنامه های عملی اسلام سازند؟ آیا برایشان بهتر نیست دینی را که با مقاصدشان سازگار نیست ترك نمایند؟ و اگر با این اهداف موافق باشند نیازی به بحث کردن نیست و فقط می توانند درباره برنامه آن تحقیق کنند که آیا صحیح است یا خیر و این تحقیق براحتمی می تواند صورت پذیرد. شایان ذکر است که این کار، روش بسیاری از علمای بزرگ و فضلا و مردم با مروت است ولی منافقانی که ذاتاً خبیث ترین مخلوقات خداوند به این حرفها راضی نشده، ظاهراً مدعی ایمان به چیزی هستند و درحقیقت به چیز دیگری ایمان می آورند. بنابراین منبع و ریشه اصلی تمام بحث و گفتگویی که درباره حجاب دارند، درحقیقت همین نفاق است و بس، تمام نیرو و توان خود را به کار گرفتند تا ثابت کنند که وضع فعلی حجاب از عادات جاهلیت قبل از اسلام است و سپس این میراث جاهلیت در دوره های بعد و دور از زمان نبوت در بین مسلمانان رواج یافت.



در اینجا این سؤال مطرح می شود که این آقایان چرا نص صریح قرآن و عمل به آن که در عهد نبوت صورت گرفته و آرای صحابه و تابعین را در این مورد وانهاد و به بحث و تحقیق تاریخی روی می آورند؟ ایشان به این خاطر خود را به زحمت انداخته اند که برای زندگی غربی آنها تأثیر حیاتی دارد و در افکار و اذهان آنها تصورات مترقیانه و متجددانه ای وجود دارد که از آسمان غرب نازل شده است و چون پیاده کردن احکام حجاب با این افکار و تصورات اصلاً سازگار نیست بنابراین به بحث های تاریخی می پردازند تا حکمی را که در شریعت، ثابت است محو و نابود کنند و بطوریکه قبلاً هم گفتیم منبع و مصدر نفاق در این مسئله و مسایل دیگری همانند آن، کم خردی، نداشتن قاطعیت، عدم اتکاء به اصل و اساس و داشتن سرشتی ناپاک است و اگر چنین نبود هرگز به خودشان اجازه نمی دادند که در مقابل حکم قرآن به بحث تاریخی بپردازند، ولی اگر ادعا دارند که مسلمان بوده و منسوب به اسلامند، همچنین اگر می خواهند مسلمان باقی بمانند، بهتر است از آرمانهای گذشته خود دست کشیده و به مقصد و احکام قرآنی بازگردند و یا اینکه بیزاری و برائت شان را رسماً از اسلام اعلان کنند، زیرا همین اسلام است که مانع پیشرفتهایی می شود که ایشان طالب آنند البته منظور، آن مفهومی است که آنها از ترقی استنباط کرده و پذیرفته اند.

کسی که اهداف اسلام را دریافته، اگرچه ساده اندیش (Common Sense) هم باشد بسهولت می فهمد که آزادی مطلق زنان با چهره و اعضای برهنه با مقاصدی که قرآن توجه کامل بدان مبذول داشته سازگار نیست و چهره شخص تنها عضوی است که بیشترین تأثیر را روی طرف مقابل دارد و بزرگترین مظهر جمال طبیعی در انسان همین چهره است که زیبایی آن سبب جذب انظار و تمایل قلبها می گردد و قوی ترین عامل جاذبه جنسی بین طبقه زن و مرد، همین قیافه است و از نظر روحی نیز درك واقعیت این مدعا نیازی به تدبیر و تعمق زیاد ندارد بلکه هرکس می تواند به ضمیر و وجدان خود رجوع کرده و حکمت آن را از خود پرسد و از چشمان خود هدایت بخواهد و از تجارب روانی اش نتیجه گیری کند و از آفت نفاق نیز دوری گزیند زیرا منافق حتی اگر آفتاب را برخلاف اهداف و مقاصدش بیابد وجود آن را در

چاشت روز هم انکار می کند. پس لازم است که انسان صداقت و راستی را پیشه خود سازد و در این هنگام بی شک اعتراف خواهد کرد که زیبایی طبیعی که خداوند در صورت انسان گذاشته، قوی ترین عامل جلب نظر و تحریک جنسی است (Appeal Sex). شما خود بگویید اگر بخواهید با دختری ازدواج کنید و پیش از تصمیم نهایی خواسته باشید او را ببینید، شما را به خدا قسم، برای قبول کردن و نکردن او به کجای او می نگرید؟ منظره ای که شما می بینید از دو حال خارج نیست: اول اینکه دوشیزه مذکور، با همه زیبایی و زینت خود ظاهر شده و همه جای خود را غیر از صورتش برای شما نشان بدهد، دوم اینکه تنها رویش را به شما بنمایاند و باقی اندام و قامتش پوشیده باشد. شما کدامیک از این دو حالت را برای انتخاب کردن آن دوشیزه می پذیرید؟ راست بگویید آیا در انتخاب او، زیبایی صورت نسبت به زیبایی سایر اعضا رجحان و برتری ندارد؟

وقتی که این حقیقت ثابت شد ما بحث خود را ادامه می دهیم و می گویم که اگر ممنوعیت بی بندوباری جنسی و تحریک شهوت افراطی در جامعه نیاز نبود زن می توانست نه تنها دست و روی خود بلکه سینه، بازو، ساق و زانوی خود را هم برهنه کند همان طور که این وضع در جامعه کنونی غربی حکمفرماست، در این صورت به قید و بندهای قانون حجاب اسلامی هم تا این حد نیاز نبود اما اگر مقصود اصلی جلوگیری از این توفان خطرناک و رهایی از شر آن باشد پس چه بلاهت و بی عقلی بزرگتر از این که مفاد و شرایط لزوم حجاب انکار شود و یا اینکه حجاب بعنوان ظلم بر زنان قلمداد گردد.

اینجا شما می توانید سؤال کنید: اگر چنین باشد پس چرا اسلام به زن اجازه می دهد که در وقت ضرورت رویش را نشان دهد؟ جواب این است که قانون اسلامی هیچگاه از جاده اعتدال بیرون نمی رود بلکه درحالیکه از یک طرف مصالح اخلاقی را رعایت می کند از جانب دیگر ضرورتها و احتیاجات انسانی را نیز مدنظر قرار می دهد و در این میان عدالت را الگو قرار می دهد و تنها می خواهد دروازه های مفاسد اخلاقی را مسدود سازد و برای تحقق آن هم چنان قیودی را برای انسان وضع نمی کند که نتواند احتیاجات حقیقی و ضروری اش را رفع نماید چون آنقدر که

دربارهٔ ستر عورت و پوشانیدن زینت و زیورات زن قاطعیت و صراحت دارد دربارهٔ صورت و دست زن چنین امر نمی‌کند و علت آن هم این است که ستر عورت و پوشانیدن زینت و زیورات با رفع احتیاجات زندگی ناسازگاری ندارد ولی پوشانیدن مداوم صورت و دست، گاهی زن را در برآوردن احتیاجات به سختی می‌اندازد.

از این روست که ابتدا اسلام بطور کلی امر می‌کند که زنان چادرهای شان را از سر برویشان بیاندازند سپس با لفظ «*الا مظهر منها*» در حالات استثنایی و ضروری اجازه می‌دهد که زنان رویشان را باز کنند ولی باز به شرطی که مقصود، اظهار زیبایی نبوده باشد و هدفش تنها و تنها رفع حاجت باشد و بس و برای اینکه دروازهٔ فتنه از طرف مردان نیز مسدود شود به آنها امر می‌کند که چشمان (خود) را پایین اندازند زیرا وقتی که زن عقیقه و پاکدامن فقط براساس ضرورت رویش را برهنه می‌سازد مردان هم باید چشمانشان را از نگاه کردن به طرف او برگردانند تا چشمتان در روی آنها نیافتد.

اگر شما در احکام حجاب، تعمق و تدبر کنید برایتان واضح می‌شود که حجاب از آداب برگرفته از جاهلیت نبوده بلکه يك قانون عقلی و منطقی است زیرا تقلیدهای جاهلیت بقدری جامد و خشک است که هیچ نوع نرمی و ملایمت نمی‌پذیرد و بهر طریق و صورتی که رواج یافته باشد امکان ندارد که عوض شود و یا اصلاح پذیر باشد و اگر در اخفای چیزی امر کند، آن چیز همیشه و در هر زمان و مکان قابل اخفا و ستر است، اگرچه در راه آن آبرو و شرف از بین برود و یا خونهای بریزد و افرادی به قتل برسند. ولی برخلاف آن، قوانین عقلی نرمی و ملایمت دارند و با ضرورتها همگام شده و برحسب و خامت و یا امنیت اوضاع، وسعت و گستردگی رأی می‌یابند و همیشه در قواعد و اصول عمومی خود حالات استثنایی را مدنظر قرار می‌دهند و هرگز اوضاع، مناسبات و شرایط را از نظر دور نمی‌دارند لذا این قانون کورکورانه پیروی نشده بلکه واجب است که پیروان آن دارای قوهٔ فهم و تمیز باشند. يك پیرو عاقل و فهمیده باید از خود بپرسد که در چه شرایط و اوضاعی واجب است به قواعد عمومی عمل شود و از نظر قانون در کدام حالت ضروری است که در آن فرصت، از حکم استثنایی برخوردار گردد؟ بعد از آن هم در کدام مناسبت و تا چه

حدی به خودش اجازه می دهد که از این مناسبت استفاده کند؟ و هدف کلی قانون را در اثنای استفاده از این فرصت چگونه مراعات بکند؟ در تمام این موقعیتها انسان زمانی از روی حق قضاوت می کند که دارای قلبی با ایمان بوده و اخلاص و نیت پاک داشته باشد. بطوریکه حضرت رسول الله (ص) فرموده است :

«از دل فتوی بخواهید و چیزی که باعث وسوسه در دل شود آن را کنار بگذارید».

از تمام اینها چنین فهمیده می شود که هرگز امکان ندارد اسلام، بدون داشتن آگاهی و شعور، بطور کامل و صحیح پیروی و متابعت شود چرا که قوانین اسلام از روی دلایل عقلی است. پس چنین شرایطی ایجاب می کند که متابعین و پیروان اسلام در هر گام از گامهای عملی آن، دارای فهم، علم و شعور باشند.

## حکم بیرون آمدن زن از منزل

بعد از حکم لباس و حدود عورت، آخرین حکم خداوند بر زنان این است که :  
﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى﴾ (الاحزاب، ۳۳)  
«و قرار بگیری در خانه هایتان و ظاهر نکنید تجمل و زینت خود را مانند ظاهر کردن عادت جاهلیت پیشین».

﴿فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ (الاحزاب، ۳۲)  
«پس نرمی و ملایمت نکنید در سخن گفتن پس طمع کند آن کس که در دل او مرض (فساد و فتنه) باشد».

﴿وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ﴾ (النور، ۳۱)  
«و نکوبند پاهایشان را (بر زمین) تا فهمیده شود آنچه را که پنهان داشته اند از زینتهایشان».

در خواندن لفظ «و قرن» میان قراء اختلاف هست عموم قاریان مدینه منوره و بعضی از قراء کوفه به فتح قاف (قرن) خوانده اند که مصدرش قرار است و معنی آیه اینطور می شود که در خانه ها قرار بگیرید و این قرار را بر خود لازم بشمارید و عموم قاریان بصره و کوفه کسر قاف (قرن) خوانده اند که مصدر آن وقار است پس معنی آیه چنین می شود که در خانه هایتان آرام و با وقار باشید و با خروج از خانه خود را

بی وقار نسازید.

تبرج دو معنی دارد: یکی اظهار زینت و محاسن و دیگری تبختر، تکبر، ناز و نزاکت و خرامان راه رفتن. در این آیه هر دو معنی مورد نظر است زیرا زنان در زمان جاهلیت قدیم مانند عصر جاهلیت جدید با زیباترین لباس از خانه بیرون می رفتند و با ناز و نزاکت و کرشمه و خرامان راه می رفتند که قدمشان به جای زمین بر دل بیننده قرار می گرفت، چنانچه تابعی و مفسر مشهور، حضرت قتاده ابن دعامه می گوید:

«كانت لهن مشيه و تكسود و تغنج فنها هن الله عن ذلك»

آنها با کرشمه و ناز و نزاکت و خرامان راه می رفتند و خداوند ایشان را از این کار منع کرد. کیفیت و چگونگی آن را شما نیز می توانید تصور کنید و ضرورت به بیان شواهد تاریخی نیست. اگر شما در مجلسی که به شکل مجالس اروپایی است شرکت کنید همان ناز و کرشمه‌ای را که زنان جاهلیت پیشین داشتند کاملاً مشاهده می کنید. این جاهلیتی است که اسلام از آن نهی می کند و می گوید که جا و مکان زن خانه است و ایشان بدین جهت به خارج شدن از منزل مکلف نشدند که در خانه ها با وقار و قدر و عزت بنشینند و به مسئولیت های خانوادگی شان برسند و اگر به خارج شدن از خانه نیاز پیدا کردند اجازه دارند که بیرون روند بشرطی که عفت و حیا را مراعات نمایند و در لباسشان جذابیت و گیرایی وجود نداشته باشد که انظار را به خود جلب کند و نباید شوق و علاقه به اظهار زینت داشته باشند که گاهی صورت و زمانی دستشان را برهنه سازند و رفتارشان طوری نباشد که دلها را به خود مایل کنند و چنان زیوراتی را استعمال نکنند که صدایشان را مردان بشنوند و در سخن گفتن نیز چنان نباشند که صدای آنها به گوش دیگران برسد. البته سخن گفتن برای رفع نیازشان جایز است ولی نباید طوری باشد که در کلامشان نرمی، ملایمت، شیرینی، جذابیت و تحریک وجود داشته باشد و اگر زنان تمام این حدود و ضوابط را مراعات کنند اجازه دارند که برای رفع حاجاتشان به بیرون از منزل بروند.

این حکم و دستور قرآن است. بیایید به سنت حضرت رسول الله (ص) مراجعه کنیم تا ببینیم که ایشان برای زنان مسلمان چه روش و سلوکی را در جامعه مقرر فرموده اند و زنان صحابه و خود اصحاب گرامی (رض) چگونه به آن عمل کرده اند؟

## بیرون رفتن زنان برای رفع احتیاجات شان :

در احادیث وارد شده است که حضرت عمر(رض) پیش از نزول آیات حجاب نسبت به آن علاقمند بود که حضرت رسول الله(رض) زنان خود را به حجاب امر کند، بطوریکه روزی ام المؤمنین، سوده، برای رفع حاجتی شب هنگام بیرون آمد و عمر بن خطاب(رض) او را دید و گفت: ای سوده، تو از نظر ما پنهان نمی مانی بین که چگونه بیرون می آیی و مرادش این بود که زنان از بیرون رفتن ممانعت شوند و وقتی که آیه حجاب نازل شد، عمر(رض) خوشحال گشت و در بیرون آمدن زنان شدت زیاد به خرج می داد. بار دیگر اتفاق افتاد که حضرت سوده(رض) بیرون آمد، باز عمر(رض) او را صدا زد. سوده نزد حضرت رسول برگشت و موضوع را به ایشان خبر داد. حضرت رسول لله(ص) گفت:

«قد اذن الله لکن ان تخرجن لحوائجکن»

«خداوند برای شما زنان اجازه داده که به منظور رفع حوائجتان بیرون بروید».

از این فهمیده می شود که مقصود از حکم آیه «و قرن فی بیوتکن» این نیست که زنان از خانه بیرون نیایند بلکه شریعت به آنها اجازه داده است که به منظور رفع حوائجشان از خانه بیرون روند ولی این امر مقید به شروطی است. پس برای مواقعی که زنان بخواهند در خارج خانه گردش کنند و یا با مردان در مجالس و محافل بنشینند اجازه ندارند. منظور شریعت از حاجات فقط آن احتیاجات واقعی است که زنان باید بیرون بروند و خودشان با دست خود آنها را انجام دهند و بدون بیرون رفتن خانم ها، انجام آن کار ممکن نباشد. بدیهی است که صرفنظر از تمام اوضاع و شرایط در هر عصر و زمانی و وضع قوانین و مقررات بهر مناسبتی، امکان خارج شدن و خارج نشدن زنان غیر ممکن است. ولی هر فرد در پرتو ارشادات حضرت رسول(ص) و تعمق به روحیه عمومی حاکم بر قوانین اسلامی می تواند کم و زیاد حجاب را در هر وقت و زمانی تخمین بزند و نیز می تواند در حالات خصوصی، حدود حجاب را از روی احوال و مناسبات کم و زیاد یا سبک و سنگین نماید و ما اینجا بعضی از مسایل مربوط به آن را مورد بررسی قرار می دهیم:

## اجازه رفتن به مسجد و حدود آن :

همه می دانند که بزرگترین فرائض در اسلام نماز است و تشویق و ترغیبی که در رفتن به مسجد و شرکت در نماز جماعت هست برای هیچ کس پوشیده نیست ولی موضوع زنان، در نماز جماعت برعکس مردان است زیرا بهترین نماز مرد آن است که در مسجد با جماعت باشد و بهترین نماز زن آن است که در خلوت خانه اش باشد. چنانچه امام احمد بن حنبل و طبرانی از ام حمید ساعدی روایت کرده اند که :

«قَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي أُحِبُّ الصَّلَاةَ مَعَكَ . قَالَ قَدْ عَلِمْتُ صَلَاتُكَ فِي بَيْتِكَ خَيْرٌ لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ فِي حُجْرَتِكَ وَ صَلَاتُكَ فِي حُجْرَتِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي دَارِكَ ، وَ صَلَاتُكَ فِي دَارِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي مَسْجِدِ قَوْمِكَ وَ صَلَاتُكَ فِي مَسْجِدِ قَوْمِكَ خَيْرٌ مِنْ صَلَاتِكَ فِي الْمَسْجِدِ الْجُمُعَةِ .

«گفت ای رسول خدا من بسیار رغبت دارم که نماز را با تو یکجا ادا کنم حضرت رسول الله (ص) گفت : ای زن من نیت ترا فهمیدم ولی نماز تو در خلوت بهتر است از نماز تو در خانه و نماز تو در خانه بهتر است از نماز تو در فضای باز و نماز تو در فضای باز خانه بهتر است از نماز تو در مسجد محله و نماز تو در مسجد محله بهتر است از نماز تو در مسجد جمعه».<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری ابوداود از ابن مسعود روایت می کند که حضرت رسول الله (ص) فرمود :

«صَلَاةُ الْمَرْأَةِ فِي بَيْتِهَا أَفْضَلُ مِنْ صَلَاتِهَا فِي حُجْرَتِهَا وَ صَلَاتِهَا فِي مَخْدَرِ عَمَلِهَا

۱ . مصلحت در خانه بودن نماز زن این است که زنان ، با توجه به عادت ماهیانه شان مجبورند هر ماه در آن مدت نماز را ترك کنند و زنان با حیا دوست ندارند کس دیگری حتی برادران و خواهرانشان از این راز با خبر شوند بنابراین اگر همیشه در بیرون نماز بخوانند و در آن ایام نماز را ترك کنند همه می فهمند که او در حالت ماهانه قرار دارد و او از این کار خجالت می کشد و این رازی است که خود زنان بیشتر از دیگران آن را درک می کنند لذا شریعت با درک این احساس زنان از اول به آنها امر کرد که در خلوت نماز بگذارند تا هیچ کس نداند که چه وقت نماز می گزارند و چه وقت ترك می کنند . بهر صورت این نصیحت است و حکم نیست و زنان اجازه دارند که در خانه جماعت کنند و حضرت رسول (ص) به ام ورقه (رض) بنت عبدالله بن حارث اجازه داده بود که با زنان نماز جماعت بگذارند و در سنن دارقطنی و بهقی آمده است که حضرت عایشه (رض) با زنان نماز جماعت ادا کرد و چون او امام بود در وسط صف ایستاده بود .



## أَفْضَلُ مِنْ صَلَوتِهَا فِي بَيْتِهَا»

«نماز زن در خلوت خانه اش بهتر از نماز وی در خانه است و نماز او در گنجینه (پستوی خانه) بهتر از نماز او در خلوت خانه می باشد».<sup>۱</sup>

پس ببینید که چطور ترتیب افضلیت در نماز زن معکوس است، درحالیکه پایین ترین درجه نماز مرد، نماز در خانه و بالاترین درجه نمازش، نماز در مسجد و ادا کردن با جماعت است. بهترین نماز زن آن است که در خلوت ترین قسمت خانه باشد و چنین نمازی نه تنها برتر از نماز جماعت است بلکه از نمازی که بلندترین آزادی مسلمان است نیز، بهتر می باشد که آن نماز جماعت در مسجد نبوی و پشت سر خود حضرت رسول الله (ص) است. آیا می دانید که این تفاوت یر عبادت میان زن و مرد چیست؟ آیا علتش این نیست که حضرت رسول الله (ص) بیرون آمدن زنان را از خانه نمی پسندید و می خواست که از اختلاط زنان و مردان در موقع نماز جماعت جلوگیری کند؟

با آنکه نماز فرض مقدسی است و مسجد هم مکانی پاک و طاهر و درحالیکه شریعت انواع نماز با فضیلت و افضلیت آن را بیان نمود، از اختلاط زن و مرد منع کرده با این همه از حاضر شدن زنان در جایگاه پاکی چون مسجد و به جای آوردن عمل صالحی چون نماز منع نفرمود و کلماتی که در آن اجازه حاضر شدن در مسجد برای زنان وارد شده است بر حکمت والای شریعت دلالت می کند. حضرت رسول الله (ص) فرموده است:

«لَا تَمْنَعُوا إِمَاءَ اللَّهِ مَسَاجِدَ اللَّهِ. إِذَا اسْتَأْذَنْتِ امْرَأَةٌ أَحَدَكُمْ إِلَى الْمَسْجِدِ فَلَا يَمْنَعُهَا».

«کنیزان خدا (زنان) را از حضور در مسجد منع نکنید و اگر زن یکی از شما برای رفتن به مسجد اجازه بخواهد نباید او را از رفتن به مسجد منع کنید».<sup>۲</sup>

همچنین فرموده است:

۱. ابوداود، باب ماجاء فی خروج النساء الی المساجد.

۲. بروایت بخاری و مسلم.

«لَا تَمْنَعُوا نِسَاءَكُمْ الْمَسَاجِدَ وَ يَبُوءُنَّ خَيْرَ لَهِنَّ».

«زنانتان را از مساجد منع نکنید درحالیکه خانه هایشان برای آنها بهتر است».<sup>۱</sup>

این کلمات دال بر این است که شریعت زنان را از حضور در مسجد نهی نمی کند زیرا حاضر شدن در مسجد برای ادای نماز کاری نیست که کسی را در شك اندازد و باعث ممنوعیت آن شود اما مصلحت اجتماعی هم اقتضا نمی کند که در نماز جماعت، زن و مرد یکجا بوده و با هم اختلاط داشته باشند از این رو شرع مقدس حاضر شدن در مسجد را برای زنان اجازه داده است اما به مردان دستور نداده است که زنان را به مساجد بفرستند و یا در رفتن به آنجا وادار سازند و فقط تا این اندازه اکتفا نموده که اگر آنها پایین ترین درجه نماز را درخواست کنند و بخواهند که آن را بر فضیلت ترین نماز ترجیح دهند، اگر دراین باره از شما اجازه بگیرند شما اجازه بدهید تا به مسجد بروند و ایشان را منع نکنید و بگذارید که نمازشان را در مسجد ادا نمایند و البته این هم درحالیست که پایین ترین درجه نماز آن است که در مسجد بخوانند و با فضیلت ترین نماز در حقشان این است که در خلوت خانه هایشان ادا نمایند.

حضرت عمر(رض) روح تعالیم اسلام را خیلی خوب و کامل می دانست و در گفتار و رفتار خود هم حکمت آن را درنظر می گرفت چنانچه در موطاء امام مالک ذکر شده است که: عاتکه(رض) بنت زید زن عمر بن خطاب(رض) همیشه با وی مجادله می کرد تا در مسجد برای ادای نماز حاضر شود و این کار برای حضرت عمر(رض) خوشایند نبود. زنش همواره اصرار می ورزید و وقتی که زن از او اجازه می خواست، وی به اوامر حضرت رسول الله(ص) دقیقاً عمل می کرد و خاموش می ماند و منظور او از این سکوت نشان دادن مخالفتش بود. عاتکه(رض) می گفت: به خدا سوگند که من حتماً به مسجد می روم مگر اینکه تو مانع من شوی یعنی به صراحت مرا منع کنی ولی حضرت عمر(رض) او را منع نمی کرد.<sup>۲</sup>

۱. بروایت ابوداود.

۲. این خواهش مخصوص به زن عمر(رض) نبود بلکه بسیاری از زنان اصحاب در مساجد برای نماز حاضر می شدند و بروایت ابوداود است که گاهی زنان دوصف را تشکیل می دادند.

## شروط حاضر شدن در مسجد :

شروط زیر برای حاضر شدن زنان در مسجد ضروری است :

۱- اول اینکه در نمازهایی شرکت کنند که در روز نبوده و در تاریکی شب ادا کرده می شود مانند نماز خفتن و بامداد چنانچه از عمر(رض) روایت شده است که :

عَنْ ابْنِ عُمَرَ قَالَ : قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) اِذْنُوا لِلنِّسَاءِ بِاللَّيْلِ إِلَى الْمَسَاجِدِ .

حضرت رسول الله(ص) فرمود: در شب به زنان اجازه بدهید که به مسجد بروند.<sup>۱</sup>

قَالَ نَافِعٌ مَوْلَى ابْنِ عُمَرَ (رض) وَ كَانَ اخْتِصَاصُ اللَّيْلِ بِذَلِكَ لِكَوْنِهِ أَسْتَرًا وَ أَخْفَى .

«و نافع آزاد شده ابن عمر(رض) می گوید: بدین جهت شب برای این کار اختصاص داده شده است که ستر و خفا در آن بیشتر است .

عَنْ عَائِشَةَ (رض) قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِيُصَلِّيَ الصُّبْحَ فَيَنْصَرِفُ النِّسَاءَ مُتَكَلِّفَاتٍ بِمُرُوطِهِنَّ مَا يُعْرِفْنَ مِنَ الْعَلَسِ .

«و از حضرت عایشه روایت است که : وقتی که حضرت رسول الله(ص) نماز بامداد را ادا می کرد زنان درحالیکه خود را با لباسهای شان پیچانده بودند برمی گشتند تا به سبب تاریکی شناخته نشوند».<sup>۲</sup>

۲- دوم اینکه در مسجد با تجمل ، زیور، آرایش و بوی خوش وارد نشوند . از حضرت عایشه(رض) روایت است که گفت : حضرت رسول الله(ص) در مسجد نشسته بود که ناگاه زنی با تجمل بسیار و زینت و آرایش داخل شد .

حضرت رسول(ص) فرمود : ای مردم زنانان را در مسجد از پوشیدن و با ناز و کرشمه بودن منع کنید .<sup>۳</sup> و همچنان از استعمال بوی خوش نهی نموده فرمود : اگر

۱ . بروایت بخاری و ترمذی .

۲ . ترمذی ، باب التغلیس فی الفجر و بخاری ، باب وقت الفجر و مسلم و ابوداود باب وقت الصبح و در کتابهای دیگر آمده است که : بعد از اتمام نماز، حضرت رسول(ص) و مردان دیگر انتظار می کشیدند تا آنکه زنان بروند و بعد از رفتن ایشان ، مردان بیرون می رفتند .

۳ . ابن ماجه ، باب فتنه النساء .

یکی از شما برای نماز خفتن در مسجد حاضر شود باید در آن شب بوی خوش استعمال نکند و همچنین فرموده است: هر زنی که بوی خوش استعمال کند، نماز خفتن را با ما ادا نکند.<sup>۱</sup>

- سوم اینکه در نماز جماعت زن و مرد با هم مختلط نگردند و زنان در صفوف پیشین نایستند بلکه واجب است که در صفوف بعد از صف مردان قرار بگیرند چنانچه حضرت رسول الله (ص) می فرماید:

«خَيْرُ صُفُوفِ الرِّجَالِ أُولُهَا وَ شَرُّهَا آخِرُهَا وَ خَيْرُ صُفُوفِ النِّسَاءِ آخِرُهَا وَ شَرُّهَا أُولُهَا».

«بهترین صف مردان صف اول بوده و بدترین آن صف آخر است و بهترین صف زنان صف آخر بوده و بدترین آن صف اول است».<sup>۲</sup>

حضرت رسول الله (ص) درباره نماز جماعت امر می کرد که نباید زن و مرد پهلوی هم بایستند اگرچه زن و شوهر و یا مادر و پسر باشند.

از انس (رض) ابن مالک روایت است که مادر بزرگ او بنام ملیکه، حضرت رسول (ص) را برای غذا دعوت نمود و حضرت رسول (ص) از آن طعام بخورد و بعد از آن گفت: برخیزید که برای شما نماز جماعت دهم، انس (رض) می گوید ما روی بورایی ایستادیم که از استفاده بسیار سیه گشته بود و کمی آب در آن پاشیدم و آن حضرت برخاست و ایستاد. من و يك یتیم دیگر پشت سرشان ایستادیم و زن پیر (یعنی مادر بزرگش) هم پشت سر ما ایستاد.<sup>۳</sup>

و از انس (رض) در روایت دیگری چنین آمده است که من و آن یتیم که در خانه ما بود پشت سر حضرت رسول الله (ص) نماز گزاردیم و مادر من و ام سلیم پشت سر ما بودند.<sup>۴</sup> از ابن عباس روایت است که گفت: من در نماز پهلوی حضرت رسول الله (ص) ایستاده بودم و عایشه از عقب با ما نماز می گزارد و من

۱. الموطاء، باب خروج النساء و مسلم و ابن ماجه.

۲. مسلم، ابوداود، ترمذی، نسائی و مسند احمد.

۳. ترمذی، باب ماجاء فی الرجل یصلی معه ....

۴. بخاری، باب المرأة تكون وحدها صفا.

پهلوی حضرت رسول (ص) با خود آن حضرت (ص) نماز می گزاردم.<sup>۱</sup>  
 - شرط چهارم اینکه زنان صدایشان را در اثنای نماز بلند نکنند و اگر مقصود متوجه ساختن و آگاه کردن امام باشد، برای مردان تسبیح گفتن و برای زنان دست به هم زدن واجب است.<sup>۲</sup>  
 با وجود این حدود و قیود چون حضرت عمر (رض) باز هم از اختلاط زن و مرد در جماعت احساس ترس و خطر می کرد لذا دری از درهای مسجد را برای زنان اختصاص داده بود و دیگران را از داخل شدن از آن در منع می کرد.<sup>۳</sup>

## زنان در اثنای حج :

دومین فریضه اجتماعی بعد از نماز، حج است و همان طور که برای مردان واجب است بر زنان نیز واجب می باشد اما زنان مکلفند که در هنگام طواف تا جاییکه می توانند از اختلاط با مردان دوری گزینند.  
 امام بخاری از عطاء روایت می کند که در عهد حضرت رسول الله (ص) زنان با مردان طواف می کردند ولیکن با هم مختلط نبودند.<sup>۴</sup>  
 در فتح الباری از ابراهیم نخعی روایت است که گفت : حضرت عمر (رض) طواف کردن مردان را با زنان منع کرد و گفت مردی را با زنان دید و به او تازیانه زد.<sup>۵</sup>  
 در موطاء ذکر شده است که عبدالله ابن عمر (رض) اعضای فامیل خود را از مزدلفه به منی پیش می برد تا نماز بامداد را در منی ادا کنند و قبل از آمدن مردم، جمره را بزنند و اسماء (رض) دختر ابوبکر (رض) در تاریکی به منی می آمد وقتی که در این باره با وی گفتگو کردند گفت : این کار را همراه رسول الله (ص) نیز انجام می دادیم.<sup>۶</sup>

۱. بخاری، باب طواف الرجال مع النساء.

۲. ابوداود.

۳. بخاری، باب طواف الرجال مع النساء.

۴. فتح الباری. ۳/۳۱۲.

۵. موطاء، ابواب الحج.

۶. ابوداود.

## بیرون آمدن زنان به نماز جمعه و عید :

قدر، عظمت و ارزشی که نماز جمعه و عیدین دارند حاجت به بیان نیست و به سبب همین عظمت و ارزش آنها است که قیود و شروطی را که شرع در نمازهای دیگر در رابطه با حضور در مسجد وضع کرده بود برداشته است (رفتن به مسجد در نمازهای خفتن و بامداد و بس) و به آنها اجازه داده شده که در نماز جمعه و عیدین حاضر شوند ولی با این حال نماز جمعه بر آنها واجب نیست و از وجوب نماز جمعه به صراحت مستثنی شده اند و اگر تمام آن شروطی را که در نمازهای جماعت ضروری بود مراعات نمایند باز هم حضور آنها در این نمازهای جماعت جایز است. چنانچه در سنت صحیح ثابت شده که حضرت رسول (ص) خودشان شخصاً ازواج مطهرشان را به محل برگزاری نماز عید می بردند.

«عَنْ أُمِّ عَطِيَّةٍ (رض) قَالَتْ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ يُخْرِجُ الْإِبْكَارَ وَالْحَوَاتِقَ وَزَوَاتِ الْخُدُورِ وَالْحَيْضِ فِي الْعِيدَيْنِ فَأَمَّا الْحَيْضُ فَيَعْتَزِلْنَ الْمُصَلَّى وَيَشْهَدْنَ دَعْوَةَ الْمُسْلِمِينَ».

«از ام عطیه (رض) روایت است که گفت: حضرت رسول الله (ص) دوشیزگان، زنان پیر، پرده نشینان و حائضه ها را برای عید بیرون می برد ولی زنان حائضه از محلی دورتر نشسته و به خطا به مسلمانان گوش می کردند».<sup>۱</sup>

«عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ (رض) أَنَّ النَّبِيَّ (رض) كَانَ يُخْرِجُ بَنَاتَهُ وَنِسَاءَهُ فِي الْعِيدَيْنِ».

«و از ابن عباس (رض) روایت است که حضرت رسول الله (ص) زنان و دخترانش را در عیدین بیرون می برد» و اجتماع و مجلس زنان جدا از اجتماع و مجلس مردان بود وقتی که حضرت رسول (ص) از وعظ و خطا به مردان فارغ شد به وعظ و پند و خطابه ایشان شروع می کرد.<sup>۲</sup>

۱. ترمذی، باب خروج النساء فی العیدین.

۲. ابن ماجه، عین باب.

## زیارت قبور و مشایعت جنازه:

تشییع جنازهٔ مسلمان در اسلام واجب کفایی است و احکام تشویقی که در آن وارد شده نزد اهل علم پوشیده نیست ولی تمام آن برای مردان است و زنان از آن نهی شده اند اگرچه آن نهی، شدید نیست و در بعضی مواقع به آنها اجازه داده شده است ولی با این همه سخنان حضرت رسول (ص) بوضوح به کراهت شرکت زنان در تشییع جنازه دلالت دارد. امام بخاری از ام عطیه (رض) روایت می کند که:

«نُهِنَا عَنْ اتِّبَاعِ الْجَنَائِزِ وَلَمْ يُعْزَمْ عَلَيْنَا».

«ما از تشییع جنازه ممنوع شده ایم و بر ما لازم نیست».<sup>۱</sup>

در سنن ابن ماجه و سنایی آمده است که حضرت رسول الله (ص) بر جنازه ای حضور داشت که عمر (رض) هم حاضر بود زنی را دید و صدا زد، حضرت رسول الله (ص) فرمود: ای عمر، او را رها کن زیرا چشم، اشک می ریزد و نفس به مصیبت گرفتار است و نسبت خویشی وی نزدیک است.

ممکن بود میت از اقارب آن زن باشد بنابراین از شدت اندوه فراوان بر بالای جنازه آمده بود و چون حضرت رسول (ص) این وضع را درک کرده عمر (رض) را از آزار آن زنی نهی فرمود.

عین همان حکم در زیارت قبور است، زنان دارای عواطف و قلب رقیق و نازک هستند و یاد خویشان از دست رفته شان در دل آنها مؤثر واقع می شود لذا شریعت نمی خواهد که عواطف و احساسشان را هر لحظه جریحه دار سازد ولی با وجود این باز هم تصریح شده که زیارت فراوان قبور از طرف زنان ممنوع است:

بطوریکه ترمذی از ابوهریره (رض) روایت کرده است که: لعن رسول الله (ص) زوارات القبور.

حضرت رسول الله (ص) زوارات قبور را لعنت گفت (زوارات آن زنانی هستند که قبرها را بسیار زیارت می کنند و آداب زیارت را مراعات نمی کنند).

و عایشه صدیقہ (رض) سر قبر برادرش عبدالرحمن (رض) ابن ابوبکر (رض)

آمد و گفت: «و الله لو شهدتك ما زرتك» اگر من بر جنازه تو حاضر می بودم ترا زیارت نمی کردم».

و از انس بن مالك (رض) روایت است که گفت حضرت رسول الله (ص) زنی را دید که در نزد قبری گریه می کرد پس گفت: از خدا بترس و صبر کن.

به تمام احکام این فصل به تعمق بنگرید، نماز يك عبادت مقدس بوده و مسجد جایگاهی پاك و متبرك است و حج موسمی است که مسلمانان در خانه خدا با قلب پر از تواضع و خضوع حاضر می شوند و جنازه و زیارت قبور، آخرت را بیاد مردم آورده و در دلشان حزن و اندوه تولید می کند که در تمام این مواقع تمایلات جنسی یا کاملاً محروم است و یا که مشاعر، عواطف و احساسات پاك بر آن غلبه نموده ولی با آن همه حضرت رسول الله (ص) راضی نشده که حتی در این حالت و در این مراسم و مجالس، زن و مرد با هم مختلط گردند. اگر در این مواقع به ایشان اجازه خروج را داده و یا خودش آنها را گاه گاهی بیرون برده است براساس نیت پاك و طهارت و پاکی محل و رقت عواطف و احساسات زنان بوده است و در آن حالت هم حدود و قیود حجاب را مراعات نموده و برای فتنه و فساد حتی زمینه اندکی فراهم نکرده است. غیر از حج در تمام عبادات مذکور تصریح کرده است که عدم حضور زن بهتر از حضورش می باشد.

پس شما درباره این قانون که برای خروج زنان حتی در عبادات و مراسم دینی، چنین حکمی صادر شده است، چه فکر می کنید؟ آیا او اجازه می دهد در مدارس، دانشگاهها، ادارات، کارخانه ها، گردشگاهها، تریاها، رقص خانه ها، سینماها و نمایشگاهها زن و مرد و یا دختر و پسر با هم یکجا باشند؟

## حاضر شدن زنان در جنگ:

علل سختگیری اسلام را در احکام حجاب دانستید حال به علل ملایمت و نرمی آن توجه کنید تا ضرورتی را که اسلام به خاطر آن در این احکام مسامحه نموده است، دریابید.

مسلماناً می دانید که مسلمین به جنگ دچار می شوند، شدت و سختی ها



ایشان را فرا می گیرد و احوال و شرایط ایجاب می کند تمام نیرو و توان ملت در راه دفاع مصرف شود. در این اوضاع به زنان اجازه داده شده است که با مردان در امور و خدمات جنگی شرکت داشته باشند و همیاری کنند ولی با این وجود باز هم می بینیم که اسلام هیچگاه راضی نمی شود که آنها را بعنوان نیروهای نظامی و جنگی استخدام کند بلکه آنها را فقط در بخش خدمات نظامی و جنگی به سمت یاری و کمک رسانی در اموری همچون آب دادن، غذا پختن، مداوای مریضان و مراقبت بیماران و مجروحین استخدام می نماید چرا که خداوند او را آفریده تا مادری مهربان باشد نه اینکه خون مردم را بریزد و یا گردن کسی را از سر جدا سازد لذا مسلح کردن وی به گرز و شمشیر در حقیقت مسخ کردن ذات و سرشت اوست. از این رو اسلام به ایشان اجازه می دهد که فقط به منظور دفاع از خود و شرفشان اسلحه بگیرند و بس. چنانکه گفتیم می توانند در کارهای کمک رسانی فعالیت نمایند و به خاطر مشغول شدن به همین خدمات است که از حدود حجاب تا اندازه ای کاسته و در آن تخفیف قایل شده است. در آن حال به زنان اجازه داده است تا لباسی را بپوشند که با کمی تغییر و تبدیل به لباس زنان راهبه امروزی شباهت دارد.

احادیث همه به این معنی اتفاق نظر دارند که زنان حضرت رسول الله (ص) بودند که مجاهدین را آب می دادند و مریضان را مداوی می کردند و این عمل بعد از نزول حکم حجاب هم باقی ماند.<sup>۱</sup>

ترمذی روایت می کند که ام سلیم (رض) و چند زن دیگر از انصار با حضرت رسول الله (ص) در جنگ بودند، به مجاهدین آب می دادند و مریضان را مداوا می کردند.<sup>۲</sup>

در بخاری است که زنی به حضرت رسول الله (ص) گفت: ای رسول خدا (ص)، دعا کن تا من از جمله کسانی باشم که در کبیره احمر با نام خدا سوار می شوند. پس حضرت رسول الله (ص) گفت: «اللهم اجعلنا منهم» یعنی

۱. بخاری، باب حمل الرجل المرأة فی الغزو.

۲. ترمذی، باب ما جاء فی خروج النساء فی الغزو.

«خدایا این زن را از جمله ایشان بگردان».<sup>۱</sup>

از انس (رض) روایت است که گفت: در جنگ احد وقتی که مردم از کنار رسول الله (ص) دور شدند، من عایشه بنت ابوبکر (رض) و ام سلیم (رض) را دیدم که پاچه شلوارشان را بلند کرده بودند بطوریکه سفیدی ساقشان معلوم می شد و در آن حال مشک آب را بر دوش گذاشته و در دهانهای مردم می ریختند و دوباره باز می گشتند.<sup>۲</sup>

عمر بن خطاب (رض) درباره زنی بنام ام سلیط (رض) روایت می کند که حضرت رسول (ص) گفت:

در جنگ احد طرف راست و چپ را نمی دیدم مگر اینکه چشمم به ام سلیط می خورد که به خاطر حمایت من می جنگید. زنان دیگری هم از قبیل بنت معوذ و غیره در این جنگ به مجروحین آب داده و شهدا را به مدینه انتقال می دادند.<sup>۳</sup>

در جنگ حنین ام سلیم با خنجر دیده شد و حضرت رسول الله (ص) از وی پرسید که این خنجر چیست؟ جواب داد من آن را گرفتم تا اگر مشرکی به من نزدیک شود شکمش را بشکافم.<sup>۴</sup>

ام عطیه (رض) با حضرت رسول الله (ص) در هفت غزوه شرکت کرده و از پی کاروان می رفت و برایشان غذا می پخت و مریضان و مجروحین را مداوا می نمود.<sup>۵</sup> حضرت ابن عباس (رض) به نجده نوشت که زنان با حضرت رسول الله (ص) در غزوات شرکت می کردند. مجروحین را مداوا و غنایم را جمع می نمودند ولی به ایشان سهمیه داده نمی شد.<sup>۶</sup>

از تمام این گفتارها خودتان می توانید نتیجه بگیرید که حجاب اسلامی از

۱. بخاری، غزو المرأة فی البحر.

۲. بخاری، باب غزو النساء و مسلم، باب النساء الغازیات.

۳. بخاری، باب مداواه النساء الجرحی.

۴. مسلم، باب غزو النساء مع الرجال.

۵. ابن ماجه، باب العیبد و النساء یشهدون مع المسلمین.

۶. مسلم، باب النساء الغازیات ...

عادات جاهلیت نیست که برطبق مصلحت و ضرورت احتمال کم و زیاد شدن در آن وجود نداشته باشد بلکه در مواقع ضروری در حدود آن تخفیف داده می شود و در آن صورت نه تنها کشف چهره و دست بلامانع است بلکه دیده شدن اعضایی که در جمله عورت محسوب می شود هم به مقدار ضرورت جایز است اما وقتی که ضرورت رفع شد، احکام اصلی حجاب به همان حالت سابقش برمی گردد و این حجاب از آنجا که از عادات جاهلیت نیست، تخفیف دادن آن به هیچ وجه به منزله آزادی مطلق و بی بندوباری جنسی زمان جاهلیت شمرده نمی شود. زن مسلمان مانند زن اروپایی نیست که بنا به ضرورتهای اوضاع جنگی از حدود وظیفه طبیعی اش خارج شود و بعد از اتمام جنگ و از میان رفتن ضرورت به وظیفه اصلی اش بازنگردد.

## پایان بحث

این نقطه اعتدال و موضع گیری مناسبی است که دنیا به منظور ترقی، آرامش و صلاحیت اخلاقی، شدیداً به آن نیاز دارد. بطوریکه در ابتدای این کتاب اشاره کردیم دنیا از هزاران سال پیش تا کنون به خاطر تعیین مقام زن که نیمی از اجتماع بشری را تشکیل می دهند، سرگردان و بدون دست یابی به هدف سپری می کند و گاهی راه افراط پیموده و زمانی راه تفریط رفته و از جاده مستقیم منحرف می شود و از هردو طرف، بطوریکه تجارب و شواهد نشان می دهد، ضرر بزرگ و عظیمی متحمل شده است. ولی در میان این دو طرف مخالف، يك نقطه متوسط و معتدلی وجود دارد که موافق عقل و فطرت بوده و با مصالح انسانی سازگاری کامل دارد و آن جهت گیری اسلام است که با خود آورده ولیکن با کمال تأسف در دوران اخیر موانع بسیاری پیدا شده که اجازه نمی دهد این راه مستقیم شناخته شده و آنطور که شایسته است مورد ارج و احترام قرار گیرد.

یکی از بزرگترین موانع فوق الذکر این است که انسان عصر ما در علم و بینش خود به يك نوع بیماری خاص مانند «زردی» گرفتار است و غرب زده های شرقی، به نوع خطرناک تر این مرض مبتلا شده اند که من آن را مرض زردی سفید می نامم و از برادران و رفقای خود به خاطر صراحت لهجه ام پوزش می طلبم ولی این يك حقیقت

انکار ناپذیر است و نباید مدارا با دوستان مانع اظهار حقیقت گردد.

این يك واقعیت است که هیچ يك از احکام و قوانین اسلامی با حقایق علمی ثابت، مخالف نیست بلکه هر چیزی که در دنیا دارای حقیقت ثابت است، آن چیز عین اسلام است ولی فقط آن چشم حقیقت را به رنگ اصلی اش می بیند که بدون عینك باشد وگرنه آن را به رنگ عینك خواهد دید و ذهنی می تواند آن را درك کند که وسیع و آینده نگر بوده و يك شیء را از تمام نواحی آن مطالعه کند نه از يك ناحیه، و قلبی آن را قبول می کند که با تکیه بر فطرت سلیمش به حقایق و واقعیات همانطور که هستند تسلیم شود و به جای اینکه حقایق را تابع نفس خود بگرداند نفس و تمایلاتش را تابع آن می سازد. بدون داشتن این صفات، علم و عرفان هر قدر هم زیاد باشد مفید نخواهد بود زیرا چشم رنگ آلود همه چیز را برنگ آن عینکی می بیند که برچشم دارد و نظرهای تنگ و محدود و قالب ریزی شده، فقط مسایل و اموری را می بینند که در برابرشان واقع شده باشد. با وجود این موانع، اگر حقیقت برای روح انسان به صورت اصلی اش نمایان شود، باز مردم تنگ نظر و کوتاه بین وجود دارند که در آن نقش بازی می کنند و می کوشند تا حقیقت، تابع هوی و هوس و امیال و عواطف آنها باشد. اگر هم به این آرزو نرسیدند از آن پیروی نمی کنند، با وجود اینکه می دانند حقیقت است آن را پشت سر می اندازند و تابع هوا و هوس خود می شوند و بدیهی است وقتی که انسان به این مرض خسته مبتلا شود، علم، تجربه و مشاهده نیز نمی تواند او را به راه راست هدایت کند و امکان ندارد که این مریض، حکم اسلام را به صورت صحیح و درست بفهمد چرا که اسلام دین فطرت بلکه عین فطرت است و در جهان غرب فهم اسلام بدین علت سخت و دشوار است که آنها به این مرض مبتلا هستند و هر علمی که نزد خود دارند آن اسلام است ولی چشمشان دارای عینك رنگین است لذا نظرشان نیز متلون می باشد و این تلون چشمشان به شاگردان جدید شرقی شان سرایت کرده و در چشمان آنها نیز پرده افکنده و ایشان را به مرض زردی سفید مبتلا ساخته است. این مرض به این افراد اجازه نمی دهد که از حقایق علمی، نتایج صحیح اخذ کنند و یا به مسایل حیاتی بدیده مجرد طبیعی بنگرند و اما افرادی از ایشان که مسلمانند بدون

هیچ تردیدی به دین اسلام معتقد بوده و به صحت و صدق آن ایمان دارند و از پیروی آن هم سرپیچی نمی کنند ولی این بیچاره ها چگونه می توانند تأثیرات آن مرض را از چشمانشان دور سازند. به هر چیزی که نگاه می کنند آن را به صورت غیر واقعی اش می بینند و آن را به رنگی مشاهده می کنند که خلاف رنگ طبیعی آن است.

دومین عاملی که مانع درک صحیح می شود این است که مردم وقتی که به مسئله ای از مسائل اسلامی فکر می کنند آن مسئله را منفصل و جدا از نظامی مطالعه می کنند که مسئله مذکور تابع آن است، در نتیجه این مسئله به نظر آنها کاملاً خالی از حکمت و مصلحت جلوه می کند. بنابراین شك و تردیدهای فراوانی رأی آنها را سست می گرداند بطوریکه در مسئله سود همین عمل را انجام داده اند. از آنجا که ایشان مسئله را جدا از مبادی اقتصادی اسلام و نظام مالی آن مطالعه کرده اند بنابراین اعتراضات و ایرادهای بسیار بر آن وارد می کنند و کار به جایی رسیده که حتی بسیاری از علما و دانشمندان می خواهند بر خلاف مقاصد و اهداف شریعت ترمیم و تعدیلاتی بر آن بیاورند و سپس این اشتباه بسیار بزرگ را درباره مسئله بردگی، تعدد زوجات، حقوق زوجین و دیگر مسایل همانند آنها تعمیم می دهند و همین اشتباه است که مسئله حجاب را نیز فرا گرفته است.

اگر شما در يك ساختمان بزرگ تنها به يك ستون آن توجه کنید و به همه جای ساختمان نگاه نکنید در این صورت بدون شك و تردید از وجود و اقامه يك ستون متعجب می شوید و وجود آن را خالی از مصلحت می پندارید و به مناسبت منافی که مهندسش به خاطر آن، چنین چیزی را نصب کرده است نمی اندیشید و حتی به ضرری که اگر يك ستون نابود گردد، به آن بنا چه خسارتی وارد می شود فکر نمی کنید.

بنابراین حجاب که در نظام اجتماعی اسلام موقعیت همان ستون را در ساختمان دارد که براساس يك ضرورت، حکمت، منفعت و مناسبت خاصی لازم دانسته شده بود جدای از نظام اجتماعی اسلام مطالعه شود، کسی نمی تواند مصالح و منافع آن را بفهمد و نمی داند که چرا باید میان دو انسان همנוع چنین

حایل و پرده ای انداخته شود لذا برای اینکه يك شخص منفعت آن ستون را خوب و کامل بداند لازم است همه جای بنایی را که ستون در آن نصب گردیده است مورد مطالعه قرار دهد، در این صورت جلوی فرو ریختن آن را گرفته است.

در صفحات گذشته حجاب اسلامی را شناختید و همچنین نظام اجتماعی را نیز که به خاطر حفاظت آن، قوانین حجاب وضع شده از نظر گذراندید و به تمام ارکان حجاب پی بردید و دانستید که حجاب با آن ارکان چه رابطه مستقیم و مستحکمی دارد و سپس تمام آن حقایق ثابت علمی را هم که این نظام کامل اجتماعی، بر آن استوار است مطالعه نمودید.

در باره تمام آنها فکر و دقت کنید و بعد بگویید که چه نقصانی در آن وجود دارد؟ و کجای آن دارای اثری از انحراف و بی توازی است؟ در کدام جای آن امکان دارد که علم و عقل به تنهایی و حق بینانه، پیشنهاد اصلاح و تعدیل بدهد؟ البته هرگز به افکار و تمایلات گروه خاصی ارزش داده نمی شود.

من از روی علم و بصیرت می گویم: عدالتی که آسمان و زمین بر آن استوار است و تساوی و اعتدالی که نظام جهان با آن متأثر می شود و توازن و تناسب کاملی که بین ذرات و نظام منظومه شمسی موجود است همان چیزی است که این نظام اجتماعی بر اساس آن استحکام و بنا یافته است، اما اعمال افراطی و تفریطی انسان و تمایل يك جانبه، چیزی است که این نظام خالی از آن بوده و از آن متنفر است. در قدرت انسان نیست که آن را اصلاح و ترمیم کند و اگر با مداخله عقل ناقصش تغییری در آن ایجاد کند تا ابد نمی تواند دوباره آن را اصلاح کند ولی به جای آن می تواند به تناسب و نظم موجود اخلال وارد نموده و آن را فاسد گرداند.

افسوس که وسایل تبلیغاتی در اختیار ندارم تا دعوتم را به برادران همنوع خودم در اروپا و آمریکا و خاورمیانه برسانم. زیرا آنها که زندگیشان را فاسد ساخته اند، علت فسادشان این است که از طریق يك نظام صحیح اجتماعی و متمدن راهنمایی نشدند و ملتهای دیگر را هم در این ویرانی به طرف خود جلب کردند و ای کاش من می توانستم آنها را بنوشیدن آب حیات که تشنه آن هستند راهنمایی کنم، اگرچه

ایشان با وجود تشنگی از تشنه بودنشان خبر ندارند. من هموطنان هندی، یهودی و مسیحی را که با من قرابت دارند و زبانم را می فهمند دعوت می کنم تا تعصب را از دلهایشان که بر ضد اسلام است بزدایند و اختلافات تاریخی و سیاسی موجود را به کنار نهند و این نظام اجتماعی را که ذکر کردم با تمام خصوصیات و ویژگیهایش مطالعه کنند و این مطالعه شان هم از روی حق طلبی باشد و بعد از آن، این نظام اجتماعی را با نظام اجتماعی غرب که مفتون و شیفته آنند موازنه و مقایسه کنند و بعد از آن به خاطر تأمین مصلحت خودشان نه به خاطر رضایت من و یا کس دیگری، حکم کنند که کدام یک از این دو نظام، متضمن فلاح و رستگاری حقیقی است؟

بعد از مورد خطاب قرار دادن تمام خوانندگان می خواهم به برادران گمراه خود، که خود را مسلمان می نامند پرداخته و چند کلمه ای عرض کنم.

از جمله برادران متجدد ما کسانی هستند که بیانات این کتاب را می پذیرند ولی می گویند در صورتی که قوانین اسلامی با در نظر گرفتن اوضاع زمان قابلیت تخفیف و تشدید را دارد، که شما هم آن را انکار نمی کنید، پس با توجه به آن، چیزی که ما جوانان این عصر می خواهیم این است که از تبصره ها و راحتی این قوانین برخوردار گردیم و اوضاع و شرایط این عصر اقتضا می کند که از حدود حجاب اندکی کاسته شود زیرا دختران مسلمان برای رفتن به مدارس و دانشگاهها به منظور فراگیری تعلیمات عالی نیاز مبرم دارند تا در نتیجه آن قابلیت درک مسایل مختلف ملی و اجتماعی، سیاست و اقتصاد را کسب کنند و در پرتو آن، مسایل فوق الذکر را حل و فصل نمایند و اگر این آموزشها نباشد عقب ماندگی مسلمانان از کاروان تمدن ممالک همجوار حتمی و ضروری است و این خطر احساس می شود که زیانهای این وضع در آینده نسبت به امروز خیلی بیشتر شود و بیم آن می رود که اگر زنان مسلمان قابلیت بهره گیری از حقوق سیاسی ای را که اخیراً برای آنان در کشورمان وضع شده، نداشته باشند یا بواسطه قیود حجاب از آن بهره مند نگردند، موقعیت و جایگاه مسلمانان در سیاست ملی پایین بیاید و آن بزرگترین زیان و خسارتی است که از این طریق بر ما وارد می شود و در جهان اسلام ممالک مترقی و



پیشرفته بسیاری در این شرایط قرار گرفته اند مانند ترکیه و ایران که هردوی آنها مطابق با وضع زمان، بسیاری از حدود و قیود حجاب را تخفیف داده اند و از این رهگذر منافی کسب کرده اند که قابل انکار نیست. چه اشکالی دارد اگر ما هم مانند ایشان باشیم و از منافی که آنها استفاده کرده اند ما نیز بهره مند شویم؟

برادران عزیز، تمام این عواقب و خطراتی که ما را از آن بر حذر می دارید، حتی اگر بخواهید چند برابر آن را هم بدان اضافه کنید ما قبول داریم ولی آیا تمام این تهدیدات و هشدارها می تواند باعث شود که قوانین اسلامی ترمیم یا ساده گردد؟ مثال آنها در برابر این تهدیدات مانند شخصی است که در وسط گنداب قرار دارد و این قرار داشتن وی در آنجا دو صورت دارد: یا از روی حماقت به آن راضی است و یا به سبب ضعف، با اینکه از آن کراهت دارد ولی داخل آن قرار گرفته است. پس در این وضع نه تنها عمل کردن به اصول بهداشت، سخت و مشکل می شود بلکه زندگی در آن گرداب بدون آلودگی و ناپاکی غیرممکن است. کاملاً روشن است که این شخص در این حالت به هیچ وجه نمی تواند درباره رعایت اصول بهداشتی و یا آسان کردن آن اظهار نظر کند و اصلاً سزاوار هم نیست زیرا اگر به حقیقت بهداشت ایمان داشته باشد، بر اوست که در برابر عواملی که سلامتی محیط را به خطر می اندازد مبارزه کند و آن را از آلودگی پاک گرداند و اگر قدرت مبارزه با محیط را نداشته باشد، به خاطر همین ضعف، در برابر محیط شکست خورده است پس همیشه باید در آن آلودگی و گنداب غوطه بخورد زیرا در این صورت هیچ دلیل و حجتی وجود ندارد که مقررات بهداشتی عوض شود یا آسانتر گردد. اما اگر به صحت موازین بهداشتی معتقد نبوده و به نجاست و پلیدی اطرافش خو گرفته باشد پس آزاد است که هر قانونی را بخواهد برای خود اختراع نماید و مقررات بهداشتی، صفا و نظافت را کنار بگذارد زیرا کسانی که به آلودگی ها عادت کرده اند دیگر با آن قوانین سازگاری ندارند. شکی نیست که قوانین اسلامی مانند سایر قوانین برحسب اوضاع و احوال، سخت و آسان می شوند ولی اسلام هم مانند قوانین دیگر برای تخفیف یا تشدید قوانین از دیدگاه خاص خود نظر می افکند و این بهترین کار است چرا که نگرش به اوضاع و احوال از نقطه نظر دیگران و سپس حکم کردن به مواد

قانون به منظور تخفیف دادن بندهایی از آن، نه تنها تخفیف نبوده بلکه تحریف صریح است. در نظر اسلام، نگرش دیگران به اوضاع و احوال از يك دیدگاه غیر اسلامی و سپس درخواست تخفیف براساس بینش خودشان، نه تنها درخواست تخفیف در قانون نیست بلکه در شدت بخشیدن و سخت نمودن آن سهم بسزایی دارد. زیرا تخفیف در قانون زمانی می آید که اهداف آن به آسانی و با عوامل و دستورات موجود تحقق یابد و دیگر نیازی به افزایش تشدید و سختگیری در پیشگیری ها و حفاظت و حراست نباشد. ولی در صورتی که اهداف قانون نه تنها با دستورات موجود تحقق نیابد بلکه اگر تمام قوای خارجی هم برای از بین بردن آن منسجم شود، دست یابی به آن اهداف تنها وابسته به احکام باز دارنده و پیشگیری کننده باشد. در این صورت غیر از افرادی که کاملاً از روحیه قانون بی خبر باشند هیچ شخص دیگری در آن شرایط درخواست تخفیف قانون را نمی کند.

در فصل های پیشین به تفصیل بیان کردیم که هدف از قانون اجتماعی اسلام حفظ پیوند ازدواج، جلوگیری از بی بندوباری جنسی و از میان برداشتن انگیزه های شهوانی غیر ارادی است و گفتیم که شرع مقدس برای تحقق یافتن این اهداف، تدابیر سه گانه ای را اتخاذ کرده است که عبارت بودند از:

اول اصلاح اخلاق، دوم حدود و جزا و سوم تدابیر حفظ کننده و حراستی. تدابیر شریعت بمنزله سه ستون اصلی می باشد که این بنا بر آن استوار است. اگر آن ارکان و ستون ها مستحکم و قوی باشند، استحکام بنا نیز بسیار خواهد بود ولی اگر نابود شوند، بنای مورد نظر نیز خراب می شود. اکنون بیایید نظری به اوضاع کنونی مملکت خود بیاندازیم تا ببینیم که این ارکان و پایه های سه گانه تا چه حد قدرت و استحکام دارند.

حال محیط اطراف و اوضاع اخلاقی آن را بیش از پیش مورد بررسی قرار دهید. شما در سرزمینی زندگی می کنید که ۳/۴ آن هنوز غیر مسلمان است (این بحث وقتی نوشته شده که نصف قاره هند موقعیت يك مملکت را داشت) و این غیرمسلمان مانند آنها بعلت کوتاهی شما در گذشته و حال است و علاوه بر آن این کشور از طرف غیر مسلمان هم اداره می شود (استعمار انگلیس) و تمدن بیگانه

بگونه‌ای در آن اثر گذاشته است که اصول و مبادی اخلاق جاهلیت و افکار غیراسلامی در همه اطراف و اکناف آن مانند میکرب و با انتشار یافته و تمام فضا را احاطه کرده است و فحشا و بی بندوباری به مرحله‌ای رسیده است که اگر آن اوضاع را چند سال قبل می‌دیدید از خشم و غضب مو بر تئتان راست می‌شد ولی امروز چنان به آن انس گرفته‌اید که در نظرتان يك چیز بسیار عادی و پیش پا افتاده جلوه می‌کند و حتی کودکان که در روزنامه‌ها، جراید و مجلات، عکس‌های برهنه را می‌بینند از همین حالا به آنها عادت می‌کنند و بزرگسالان، جوانان و خردسالان به دیدن فیلم‌هایی می‌روند که جذاب تر بوده و برهنگی و بی‌آبرویی آن باعث جلب توجه فراوان می‌شود و وسیله اغوا و تحریک می‌گردد و این کار را هم گناه نمی‌شمارند. از طرف دیگر اعضای خانواده شما در حضور پدر، مادر، دختر، پسر، خواهر و دیگران، همه یکجا دور هم نشسته و به اختلاط و بوسه در فیلمهای سکسی می‌نگرند و از دیدن آن حیا نمی‌کنند و کثیف‌ترین آوازا و موسیقی‌هایی که محرك درجه يك هستند در منازل، خیابانها و گردشگاهها بگوش می‌رسد.

دوشیزگان و زنان تعلیم یافته اعم از داخلی و خارجی با لباسهای براق و یا نیمه عریان در بازارها با ناز و کرشمه بسیار می‌گردند و دید مردم نسبت به این لباسهای سکسی و رسواکننده بقدری عادی است که هیچ کس آن را گناه نمی‌داند و به بدی و فزاحت آن پی نمی‌برد. به علت رواج تعلیم و تربیت غربی، آرا و افکار مردم درباره اخلاق تا بدانجا نزول کرده است که نکاح را يك عرف کهنه و عتیقه‌ای قلمداد می‌کنند که دیگر زمان آن گذشته است و زنا را نوعی تفریح می‌شمارند و اختلاط زن و مرد را عیب نپنداشته بلکه آن را خوب و مستحسن می‌شمارند، طلاق را بعنوان يك بازیچه و وظایف همسررداری را بار گران به حساب می‌آورند و توالد و تناسل را حماقت و سفاهت دانسته و اطاعت زن را از شوهرش ذلت و بردگی تلقی می‌کنند و این وضع در زنان چنان تأثیر کرده است که يك زن حاضر نمی‌شود همسری محترم شود، ولی دوست دارد وسیله تفریح و معشوقه کسی باشد.

آثار این محیط مبتلا به وبا را در ملت خودتان بنگرید، آیا می توانید در جامعه خودتان کسی را پیدا کنید که از دیدن حرام چشم بپوشد؟ آیا حتی يك نفر از میان هزاران نفر، دیدن زن نامحرم و تلذذ از جمال و زیبایی وی را گناه می شمارد؟ آیا او زنای چشم و زبان را آشکارا مرتکب نمی شود؟ و آیا زنان شما از اظهار زینت و آرایش جاهلیت دوری می کنند؟ آیا امروز زنان و دختران شما آن لباسی را نمی پوشند که حضرت رسول الله (ص) درباره پوشندگان آن گفته است: «زنان پوشیده برهنه مایل به دیگران هستند و دیگران را نیز به خود جلب کننده اند»؟ و آیا آنها خواهران، دختران و مادران شان را در لباسی نمی بینند که پوشیدنش برای زن مسلمان جز پیش شوهرش جایز نیست؟ آیا در اجتماع شما داستانهای عشقی مفتضح و تحريك آمیز بی هیچ ترسی تعریف نمی شود؟ و آیا مردم در مراسم و کلوپها از شنیدن نام فاسقان و بدکاران، بدشان می آید؟ در صورتی که جواب تمام این سؤالات منفی باشد که حقیقت هم همین است، شما بگویید کجاست آن رکن اساسی - اخلاق پاک - که بنای جامعه اسلامی بر آن استوار شده است؟ غیرت اسلامی تا اندازه ای از میان مردم رخت بر بسته است که نه تنها خود بلکه آبرو و شرف آنها را بازیچه قرار داده اند. این وضع در يك حکومت بیگانه واقع نشده بلکه در شهرهای مسلمان نشین هند واقع می شود و مسلمانان خودشان آن وضع را می بینند ولی از سکون خود به حرکت در نمی آیند حتی در بین آنها کسانی هم یافت می شوند که فرومایگی و پستی شان به درجه ای رسیده است که خواهران خود را در معرض تمتع و استفاده دیگران قرار می دهند و با کمال افتخار و مباهات اعلام می دارند که با فلان کافر بزرگ خویشاوندی دارند، آیا کاری پست تر از این وقاحت، ابتذال و فرومایگی اخلاقی وجود دارد که مسلمانان گرفتار آند؟

به رکن دوم این بنا توجه می کنیم و آن را مورد بررسی قرار می دهیم. قانون جزای اسلامی در این سرزمین کاملاً محو و باطل قلمداد شده است، حد زنا و قذف در هند بریتانی (انگلیس) و ایالات مسلمان نشین آن هم اجرا نمی شود. نه تنها اینجا بلکه در نصف قاره هند امروزی اصلاً زنا بعنوان جرم و جنایت محسوب نمی شود و اگر اشخاص فاسق و فاجر دوشیزه پاک و با عفتی را به فسق و فجور کشانند هیچ

پناهگاه و ملجأ قانونی در دسترس شما وجود ندارد که کرامت و عفت او را حفظ کنید و اگر مردی با یک زن بالغ از روی میل و رضایت او زنا کند بر طبق کدام قانون او را جزا می دهید؟ اگر زنی آشکارا قصد زنا کند شما قدرت آن را ندارید که او را از این کار بازدارید و قانون فقط زنایی را گناه می داند که به جبر و اکراه باشد. و اما از افرادی که سر و کارشان با قانون است پرسید که برای اثبات زنای جبری چه مشکلات و سختی هایی را از نظر قانونی متحمل شده اند و هم اینکه فریب زن شوهردار چگونه جنایت و جرم محسوب می شود و همینطور از حقوقدانان انگلیسی حکم زن شوهرداری را که با میل خود به خانه مرد بیگانه ای برود پرسید، محاکم قضایی با این قانون فعلی که در اختیار دارند چه کاری می توانند بکنند؟

این اوضاع نظام اجتماعی شماست که دو رکن از ارکان مهم و اساسی آن منهدم شده و حال فقط بر رکن سومش تکیه دارد. آیا می خواهید آن رکن باقیمانده را هم از میان بردارید؟ از یکطرف عیب و ایرادهایی را به حجاب نسبت می دهید و الغای آن را می خواهید از طرف دیگر بر داشتن حجاب به معنی تزلزل اخلاق و نظام اجتماعی است، پس خود شما بین این دو قضاوت کنید. شك نیست که پیاده کردن هردوی آنها سخت و مشکل است و فقط باید یکی از آنها را بپذیرید و شما از وجدان خود گواهی بخواهید که کدامیک از آن دو مصیبت کوچکتر و دارای ضرر کمتری است؟

اگر این موضوع مربوط به اوضاع و شرایط این دوره باشد من به صراحت می گویم که اوضاع و شرایط سرزمین ما خواهان تخفیف در حدود حجاب نیست بلکه خواهان توجه و اهتمام بیشتری برای آن است زیرا دو رکن از ارکان نظام اجتماعی شما منهدم شده و تنها رکن سومش باقی است که مدار اعتماد و تکیه گاه نظام به شمار می رود، اگر خواسته باشید که مشکلات اجتماع، اقتصاد و سیاست را حل و فصل کنید پس باید با هم نشسته و آنها را مورد بحث و بررسی قرار دهید در نتیجه ممکن است با تبادل افکار در حدود و چهارچوب فرهنگ اسلامی، در حل مشکلات موفق شوید ولی سعی کنید بواسطه آن از قدرت و توان تنها رکن اساسی، که باقی مانده است چیزی نکاهید زیرا خود آن هم تا اندازه ای ضعیف شده است و

قبل از اینکه آن را با تخفیف معالجه کنید، لازم است که قدرت و تسلط زیادی داشته باشید تا بتوانید ضررها و مصائبی را که از آن ایجاد می شود سرکوب نمایید بطوری که اگر در اجتماع دو چشم پیدا شود که به طرف زنی نگاه کند که با دست و پای و روی برهنه از خانه بیرون آمده است، واجب می شود که هفتاد دست وجود داشته باشد تا به طرف آن دو چشم دراز شده و آنها را از نگاه کردن باز دارد و یا از حدقه درآورد.

(پایان)